



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعہ رسائل

پیش کشی
کریمنی پرنٹنگ

حضور پروردگار ﷺ
فطرتِ محمدیہ

۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه رسائل

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	مجموعه رسائل
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۷	فهرست اجمالی
۲۰	فهرست تفصیلی
۳۲	مقدمه کنگره
۳۶	الهدیة المرضیة إلى الحضرة الرضویة
۳۶	اشاره
۴۱	متن رساله
۴۱	فضایل حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها
۴۱	فضیلت اول: مقام شفاعت
۴۳	فضیلت دوم: حق عظیم
۴۴	فضیلت سوم: شأن جلیل
۴۵	فضیلت چهارم
۴۵	فضیلت پنجم
۴۶	فضائل قم
۴۶	اشاره
۴۸	چکیده
۴۸	زیست نامه مؤلف
۵۰	ولادت
۵۰	خاندان
۵۱	هجرت های میرزا محمدعلی قراجه داغی
۵۲	استادان

۵۳ آثار
۷۲ مقام اول
۷۸ مقام دوم
۱۰۴ فهرست منابع
۱۰۷ مقابر قم
۱۰۷ اشاره
۱۰۹ چکیده
۱۰۹ شرح حال مؤلف
۱۲۰ در فضیلت و شرافت قم و ثواب زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام
۱۲۱ ذکر بنیان روضه مطهره و گنبد منوره آن مخدره
۱۲۱ در بیان آمدن فاطمه معصومه به بلده قم و ذکر سایر مزارات علیهم السلام
۱۲۵ در ذکر ثواب زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام
۱۲۹ در ذکر بعضی از قبور بابلاتیه که در جوار مزار حضرت سّتی فاطمه است
۱۳۲ ذکر بقعه مبارکه مشهور به «چهل اختران»
۱۳۴ ذکر حالات حضرت موسی مبرقع ابن امام محمدتقی علیهماالسلام
۱۳۸ ذکر بقاع مبارکه ای که در قبرستان مالون است
۱۴۳ در ذکر بقعه شریفه امام زاده حمزه و تحقیق در مدفن آن جناب
۱۴۸ در ذکر بقعه شاهزاده احمد
۱۴۹ بقعه سید سربخش
۱۴۹ بقعه شاهزاده احمد
۱۴۹ بقعه شاهزاده ابراهیم
۱۵۰ بقعه شاهزاده محمد بن حسین
۱۵۰ بقعه شاهزاده جعفر
۱۵۰ بقعه شاهزاده اسماعیل
۱۵۰ بقعه صفورا
۱۵۱ بقعه ابومحمد العلوی

- ۱۵۱ بقعه ناصرالدین علی
- ۱۵۲ در ذکر مشاهد اصحاب و محدّثین و فقهای امامیه
- ۱۶۰ سلاطین معروف که در جوار حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در قم مدفون می باشند.
- ۱۶۰ منابع تصحیح
- ۱۶۲ اشعریان قم
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۶۴ درآمد
- ۲۰۷ سفرنامه قم
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۹ درآمد
- ۲۱۸ گنبد سلطانیه
- ۲۱۸ جنگ سردار مؤید و امیر افشار
- ۲۱۹ هیئت سقاها
- ۲۲۱ ورود به قزوین
- ۲۲۳ تاریخ بنای قزوین
- ۲۲۴ روز جمعه هفدهم شهر شعبان
- ۲۲۴ قتل آقا محسن
- ۲۲۶ نزاع با قهوه چی
- ۲۲۶ نهر حاج میرزا آقاسی
- ۲۲۷ روز یک شنبه نوزدهم ماه شعبان
- ۲۲۸ ورود به طهران
- ۲۲۹ العالم متغیر
- ۲۳۱ باغ سردار معتضد
- ۲۳۲ روز سه شنبه ۲۱ شهر شعبان
- ۲۳۲ روز چهارشنبه
- ۲۳۳ روز پنج شنبه ۲۳ شهر شعبان

- ۲۳۴ سختی سفر
- ۲۳۶ ورود به قم
- ۲۳۷ روز شنبه ۲۵ شهر شعبان
- ۲۳۸ اصحاب ائمه و علمای مدفون در مقابر شیخان
- ۲۴۳ روز یکشنبه بیست و شش شهر شعبان
- ۲۴۴ زیارت بقعه علی بن بابویه
- ۲۴۵ مزار شیخ حسن پسر شیخ عبد الرزاق لاهیجی
- ۲۴۶ روز دوشنبه ۲۷ شهر شعبان
- ۲۴۶ زیارت علی بن جعفر و امامزاده های دیگر
- ۲۴۸ زیارت قطب راوندی
- ۲۴۹ روز سه شنبه بیست و هشتم شهر شعبان
- ۲۴۹ قبر اتابک
- ۲۵۰ قبور قاجاریه
- ۲۵۴ روز چهارشنبه بیست و نهم ماه شعبان
- ۲۵۵ قم و مردمان آن
- ۲۵۷ روز پنجشنبه سلخ شعبان یا غره رمضان
- ۲۶۰ مدارس علمیه قم
- ۲۶۹ حلقه های مردم در مسجد شاه
- ۲۶۹ شب سه شنبه، ششم ماه
- ۲۷۱ زیارت حضرت عبد العظیم
- ۲۷۳ شب چهارشنبه هفتم ماه صیام
- ۲۷۴ شب پنجشنبه هشتم ماه
- ۲۷۶ روز پنجشنبه هشتم ماه مبارک
- ۲۷۸ حزار ابن بابویه
- ۲۷۸ جسد سالم شیخ صدوق
- ۲۷۹ شب شنبه دهم ماه مبارک

- ۲۸۰ روز شنبه دهم ماه
- ۲۸۰ قصه قتل مشهدی رزاق علاف
- ۲۸۲ قتل‌های سیاسی مشکوک
- ۲۸۵ روز یکشنبه
- ۲۸۵ شب دوشنبه دوازدهم ماه
- ۲۸۵ داستان‌هایی از جن
- ۲۸۸ روز دوشنبه دوازدهم
- ۲۸۸ سرانجام ستارخان و سالارخان
- ۲۹۰ شب شنبه، سیزدهم
- ۲۹۱ شب چهارشنبه چهاردهم ماه
- ۲۹۲ روز چهارشنبه چهاردهم شهر صیام
- ۲۹۳ شب پنجشنبه پانزدهم
- ۲۹۴ روز پنجشنبه
- ۲۹۴ نشانه های خشکسالی
- ۲۹۵ سال پر بارش
- ۲۹۷ شب جمعه، شانزدهم
- ۲۹۸ برکات دنیوی عزاداری (خلاصه ترجمه مقاله دکتر جوزف)
- ۲۹۹ ارزش تقیه در حفظ مذهب
- ۳۰۰ هر عزادار یک مبلغ مذهب است
- ۳۰۲ نقش تعزیه در رواج مذهب
- ۳۰۴ اجتهاد سبب تازگی مذهب
- ۳۰۴ نقش اعتقاد به ظهور مهدی در پیشرفت شیعه
- ۳۰۵ روز جمعه شانزدهم شهر
- ۳۰۷ روز شنبه ۱۷ شهر
- ۳۰۸ یک ماجرای جالب
- ۳۰۸ باید به دستور عمل کنیم

۳۰۹	روز یک شنبه ۱۸ شهر رمضان
۳۱۰	روز دوشنبه نوزدهم ماه
۳۱۰	هر روز به دنگی
۳۱۱	داستان عظیم زاده اردبیلی
۳۱۲	بیرم و مرحوم آخوند ملا قربانعلی
۳۱۲	جنايات مجاهدان مشروطه در زنجان
۳۱۴	روز سه شنبه بیستم ماه مبارک
۳۱۶	شب چهارشنبه بیست و یک ماه مبارک
۳۱۶	روز چهارشنبه
۳۱۷	داستان محمد خان اوصالی
۳۲۱	[یادداشت پایانی مرحوم مصنف _ قدس سره _]
۳۲۴	سفرنامه قم
۳۴۰	سفرنامه قم
۳۵۲	تنزیه القمیین
۳۵۲	اشاره
۳۵۴	مقدمه التحقيق
۳۵۷	ترجمه المؤلف
۳۵۷	ولادته:
۳۵۸	مشایخه:
۳۵۸	تلامذته والراوون عنه:
۳۶۰	بعض أقوال العلماء فيه:
۳۶۱	مؤلفاته:
۳۶۶	وفاته ومدفنه:
۳۶۶	النسخ المعتمدة في التحقيق:
۳۶۶	منهجية التحقيق:
۳۶۸	أما المقدمة:

٣٧٢ ----- الفصل الأول في ذكر المعْتَبَرين من أشاعرة قم -

٣٨٨ ----- الفصل الثاني في ذكر المعْتَبَرين من سائر الفعْمِيّين

٤٠٢ ----- [الخاتمة]

٤٠٧ ----- مصادر التحقيق

٤١٠ ----- دربارہ مرکز

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه رسائل/ گروهی از نویسندگان.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1384.

مشخصات ظاهری: دوازده، 348 ص.

فروست: کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم مجموعه آثار؛ شماره 2.

شابک: 18000 ریال 9-23-8567-964

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: الهدیه المرضیه الی الحضرة الرضویه/فضل علی مهدی قزوینی ص. 14 - 5. فضائل قم/محمدعلی بن احمد قراچه داغی ص. 70 - 15. -- مقابر قم/فخرالواعظین محمدباقر حسینی خلخالی، ص. 122 - 72. -- اشعریان قم/محمدعلی معلم حبیب آبادی . ص. 152 - 123. -- سفرنامه قم/احمد شبیری زنجانی ص. 265 - 153. -- سفرنامه قم/کامران میرزا نایب السلطنه ص. 283 - 367. -- سفرنامه قم/جعفرقلی خان معین السلطان ص. 293 - 283. -- تنزیه المتقین/ابی الحسن الفتونی العاملی ص. 348 - 295.

موضوع: معصومه (س) بنت موسی کاظم(ع)، - 201؟ق.

موضوع: قم

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

شناسه افزوده: کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت معصومه (ع) و مکانت فرهنگی قم (1383: قم)

رده بندی کنگره: DSR2113 / م 76 3 1384

رده بندی دیویی: 955/1285

شماره کتابشناسی ملی: م 83-37771

ص: 1

مجموعه رسائل

الهدية المرضية إلى الحضرة الرضوية

فضائل قم

مقابر قم

اشعريان قم

سفرنامه قم

سفرنامه كامران ميرزا

سفرنامه قم

تنزيه القميين

ص: 3

مجموعه رسائل / گروهی از نویسندگان. __ قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1383.

دوازده، 348 ص. __ (کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم، مجموعه آثار شماره؛
(2

ISBN: 964-8567-23-9 ریال 15000

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

مندرجات: الهدية المرضية الى الحضرة الرضوية / فضل علی مهدی قزوینی ص 50-14. _ فضائل قم / محمد علی بن احمد قراچه داغی
ص. 15-70. __ مقابر قم / فخر الواعظین محمد باقر حسینی خلخالی، ص. 72-122. __ اشعریان قم / محمد علی معلم حبیب
آبادی. ص. 123_152. __ سفرنامه قم / احمد شبیری زنجانی ص. 153-265. __ سفرنامه قم / کامران میرزا نایب السلطنه ص. 367-
283. __ سفرنامه قم / جعفرقلی خان معین السلطان ص. 283-293. __ / تنزیه القمیین / ابی الحسن الفتونی العاملی ص. 295-348.

1. قم. 2. معصومه علیها السلام بینت موسی کاظم علیه السلام، 183؟ _ 201؟ ق. الف. آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر. ب. کنگره
بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم (1383: قم).

DSR 1285/955 2113 / م 76 م 24

کتابخانه ملی ایران 377771-83 م

کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره 2

مجموعه رسائل

گروهی از نویسندگان

صفحه آرا: محمد علی محمدی

ناشر: زائر _ آستانه مقدسه قم

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نوبت و سال چاپ: اول _ 1383

شمارگان: 1000

بهاء: 1500 تومان

شابک: 964-8567-23-9

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهارراه بیمارستان)، تلفن 7748434 ص.پ: 37185-3597

ص: 4

فهرست اجمالی

الهدية المرضية الى الحضرة الرضوية *** 5

فضل علی مهدوی قزوینی

تصحیح: سید علی حسینی

فضائل قم *** 15

حاج شیخ محمد علی بن احمد قراجه داغی

تحقیق: روح الله عباسی

مقابر قم *** 71

فخر الواعظین محمد باقر حسینی خلخالی

به کوشش: روح الله عباسی

اشعریان قم *** 123

آقامیرزا محمد علی معلم حبیب آبادی

تحقیق و تعلیق: ناصر باقری بیدهندي

سفرنامه قم *** 153

آیت الله سید احمد شبیری زنجانی

به کوشش: سید جواد شبیری

سفرنامه قم *** 267

کامران میرزا نایب السلطنه

به کوشش: ایرج افشار

سفرنامه قم *** 283

جعفر قلی خان معین السلطان

به كوشش: حسين متقى

تنزيه القميين 295

ابى الحسن الفتونى العاملى

تحقيق: الشيخ محمدتقى الجواهرى

ص: 5

فهرست تفصیلی

مقدمه کنگره *** 1

الهديه المرضية إلى الحضرة الرضوية *** 5

متن رساله *** 10

فضایل حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها *** 10

فضیلت اول: مقام شفاعت *** 10

فضیلت دوم: حق عظیم *** 12

فضیلت سوم: شأن جلیل *** 13

فضیلت چهارم *** 14

فضیلت پنجم *** 14

فضائل قم *** 15

چکیده *** 17

زیست نامه مؤلف *** 17

ولادت *** 19

خاندان *** 19

هجرت های میرزا محمدعلی قواجه داغی *** 20

استادان *** 21

آثار *** 22

مقام اول *** 38

مقام دوم *** 44

فهرست منابع *** 68

مقابر قم *** 71

چکیده *** 73

شرح حال مؤلف *** 73

در فضیلت و شرافت قم و ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السلام *** 83

ذکر بنیان روضه مطهره و گنبد منوره آن مخدره *** 84

در بیان آمدن فاطمه معصومه به بلده قم و ذکر سایر مزارات: *** 84

در ذکر ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السلام *** 88

در ذکر بعضی از قبور بابلاتیّه که در جوار مزار حضرت سّتی فاطمه است *** 90

ذکر بقعه مبارکه مشهور به «چهل اختران» *** 93

ذکر حالات حضرت موسی مبرقع ابن امام محمدتقی علیه السلام *** 95

ذکر بقاع مبارکه ای که در قبرستان مالون است *** 99

در ذکر بقعه شریفه امام زاده حمزه و تحقیق در مدفن آن جناب *** 104

در ذکر بقعه شاهزاده احمد *** 109

بقعه سیّد سربخش *** 110

بقعه شاهزاده احمد *** 110

بقعه شاهزاده ابراهیم *** 110

بقعه شاهزاده محمد بن حسین *** 111

بقعه شاهزاده جعفر *** 111

بقعه شاهزاده اسماعیل *** 111

بقعه صفورا *** 111

بقعه ابو محمد العلوی *** 112

بقعه ناصرالدین علی *** 112

در ذکر مشاهد اصحاب و محدثین و فقهای امامیه *** 113

سلاطین معروف که در جوار حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم مدفون می باشند. *** 121

منابع تصحیح *** 121

اشعریان قم *** 123

درآمد *** 125

ص: 8

سفرنامه قم (از زنجان تا قم) *** 153

درآمد *** 155

گنبد سلطانیه *** 163

جنگ سردار مؤید و امیر افشار *** 163

هیئت سقاها *** 164

ورود به قزوین *** 166

تاریخ بنای قزوین *** 168

روز جمعه هفدهم شهر شعبان *** 169

قتل آقا محسن *** 169

نزاع با قهوه چی *** 171

نهر حاج میرزا آقاسی *** 171

روز یکشنبه نوزدهم ماه شعبان *** 172

ورود به طهران *** 173

باغ سردار معتضد *** 176

روز سه شنبه 21 شهر شعبان *** 177

روز چهارشنبه *** 177

روز پنجشنبه 23 شهر شعبان *** 178

سختی سفر *** 179

ورود به قم *** 181

روز شنبه 25 شهر شعبان *** 182

اصحاب ائمه و علمای مدفون در مقابر شیخان *** 183

روز یکشنبه بیست و شش شهر شعبان *** 187

زیارت بقعه علی بن بابویه *** 188

فرار شیخ حسن پسر شیخ عبد الرزاق لاهیجی *** 189

روز دوشنبه 27 شهر شعبان *** 190

زیارت علی بن جعفر و امامزاده های دیگر *** 190

ص: 9

زیارت قطب راوندی *** 192

روز سه شنبه بیست و هشتم شهر شعبان *** 193

قبر اتابک *** 193

قبر قاجاریه *** 194

روز چهارشنبه بیست و نهم ماه شعبان *** 198

قم و مردمان آن *** 199

روز پنجشنبه سلخ شعبان یا غره رمضان *** 201

مدارس علمیه قم *** 204

حلقه های مردم در مسجد شاه *** 213

شب سه شنبه، ششم ماه *** 213

زیارت حضرت عبد العظیم *** 215

شب چهارشنبه هفتم ماه صیام *** 217

باغ سردار معتضد *** 217

شب پنجشنبه هشتم ماه *** 218

انتخاب وکلای طهران *** 218

روز پنجشنبه هشتم ماه مبارک *** 220

حزار ابن بابویه *** 222

جسد سالم شیخ صدوق *** 222

شب شنبه دهم ماه مبارک *** 223

روز شنبه دهم ماه *** 224

قصه قتل شهدی رزاق علاف *** 224

قتلهای سیاسی مشکوک *** 226

روز یکشنبه *** 228

شب دوشنبه دوازدهم ماه *** 228

داستانهایی از جن *** 228

روز دوشنبه دوازدهم *** 231

ص: 10

سرانجام ستارخان و سالارخان *** 231

شب شنبه، سیزدهم *** 233

شب چهارشنبه چهاردهم ماه *** 234

روز چهارشنبه چهاردهم شهر صیام *** 235

شب پنجشنبه پانزدهم *** 236

روز پنجشنبه *** 237

نشانه های خشکسالی *** 237

سال پر بارش *** 238

شب جمعه، شانزدهم *** 240

برکات دنیوی عزاداری (خلاصه ترجمه مقاله دکتر جوزف) *** 241

ارزش تقیه در حفظ مذهب *** 242

هر عزادار یک مبلغ مذهب است *** 243

نقش تعزیه در رواج مذهب *** 245

اجتهاد سبب تازگی مذهب *** 247

نقش اعتقاد به ظهور مهدی در پیشرفت شیعه *** 247

روز جمعه شانزدهم شهر *** 248

روز شنبه 17 شهر *** 250

یک ماجرای جالب *** 251

باید به دستور عمل کنیم *** 251

روز یک شنبه 18 شهر رمضان *** 252

روز دوشنبه نوزدهم ماه *** 253

هر روز به دنگی *** 253

داستان عظیم زاده اردبیلی *** 254

پیرم و مرحوم آخوند ملا قربانعلی *** 255

جنایات مجاهدان مشروطه در زنجان *** 255

روز سه شنبه بیستم ماه مبارک *** 257

ص: 11

شب چهارشنبه بیست و یک ماه مبارک *** 259

روز چهارشنبه *** 259

داستان محمد خان اوصالی *** 260

یادداشت پایانی مرحوم مصنف _ قدس سره _ *** 264

سفرنامه قم *** 267

سفرنامه قم *** 283

تنزیه القمیین *** 295

مقدمة التحقيق *** 297

ترجمة المؤلف *** 300

ولادته *** 300

مشایخه *** 301

تلامذته والراوون عنه *** 301

بعض أقوال العلماء فيه *** 302

مؤلفاته *** 303

وفاته ومدفنه *** 307

النسخ المعتمدة فى التحقيق *** 307

منهجية التحقيق *** 307

أما المقدمة *** 309

الفصل الأول: فى ذكر المعتبّرين من أشاعرة قم *** 313

الفصل الثانى: فى ذكر المعتبّرين من سائر القمّیین *** 327

الخاتمة *** 341

حضرت امام صادق علیه السلام:

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود، بهشت بر هر که او را زیارت کند، واجب می گردد»(1).

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسن عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند(2)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفاً به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیها السلام بوده، امروزه نیز پرچم دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می کند. آری، «زیبید اگر خاک قم به عرش کند فخر(3)».

قم، شهری است که بر ولایت و مودت اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شده و به

ص: 1

1-1. سفینه البحار، ج 2، ص 446.

2-2. مستدرک الوسائل، ج 10، ص 206.

3-3. دیوان امام خمینی، ص 257.

همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده اند(1).

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت سستی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحولات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نواب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود(2). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم السلام در این شهر است.

از آنجا که سال 1383 ه. ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر _ که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است _ مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه ویژه شهر قم در ترویج فرهنگ تشیع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدّسه، حضرت آیه الله مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدّسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریت آستانه مقدّسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه ترائی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته تنها قدم کوچکی است که

ص: 2

1-1. بحار الانوار، ج 57، ص 217.

2-2. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص 240.

می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

کتاب حاضر مجموعه رساله های مختلفی است که در موضوع حضرت معصومه سلام الله علیها و جنبه های مختلف فرهنگی شهر مقدس قم نگارش یافته، این آثار توسط پژوهشگران و محققان تصحیح و تحقیق شده و به صورت پراکنده چاپ شده بودند که بر اثر دربرداشتن نکات بدیع، اینک به صورت یک مجموعه به علاقه مندان عرضه می گردد.

در اینجا لازم است از مسئول کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی جناب حجة الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی و نیز از همه محققان این آثار صمیمانه تشکر و قدردانی کرده، همچنین از تولیت آستانه، حضرت آیه الله مسعودی، معاون محترم اداری مالی آستانه، جناب آقای فقیه میرزایی و مدیریت فرهنگی حجة الاسلام والمسلمین عباسی که تلاش فراوانی در این امر داشته اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

احمد عاب_دی

دبیر کنگره

ص: 3

الهدية المرضية إلى الحضرة الرضوية

اشاره

تأليف: فضل على مهدوى قزوینی

تصحیح

سید علی حسینی

ص: 5

جناب شیخ فضل علی مهدوی قزوینی به سال 1290 هجری قمری در روستای «توره» الموت قزوین پا به عرصه گیتی نهاد و دوران کودکی را در دامن خانواده و پدر بزرگوارش که در میان مردم منطقه به درستی، زهد و تقوی شهره بود، گذرانید و در همان جا رشد کرد و بالید. هنوز به سن پانزده سالگی پا نگذاشته بود که به خواسته پدرش به قزوین هجرت کرد و در مدرسه صالحیه آن شهر به تحصیل علوم دینی و حوزوی پرداخت و برخی از دانش های مقدماتی حوزوی را در آن جا آموخت. اما حوزه علمیه قزوین نتوانست جان تشنه او را سیراب سازد و نیازهای فکری او را برآورد، از این رو عازم تهران شد و از معروف ترین عالمان آن شهر بهره برد و برخی کتب درسی حوزه را در آن جا خواند. اما احساس نیاز بیش تر به دانش های دینی همچنان در سینه دریاگون او موج می زد و او را بی قرار ساخته بود. لذا به اصفهان مهاجرت کرد و در آن جا افزون بر آموختن دیگر کتاب های رایج در حوزه ها با فلسفه و دیگر علوم عقلی آشنا شد و پس از استفاده های بسیار از استادان و دانشوران نامور آن دیار، راهی نجف اشرف شد و سال ها در آن دیار به منظور طی مراتب کمال معنوی و تکمیل تحصیلات خود، اقامت گزید.

در این دوران، که می توان آن را نقطه عطفی در تاریخ زندگی اودانست از بزرگ ترین استادان و عالمان آن حوزه عظیم بهره برد. از کسانی که در درس آنان شرکت می کرد، اصولی بی بدیل؛ جناب میرزا حبیب الله رشتی بود، اما جناب شیخ فضل علی آقا مهدوی قزوینی بیش از همه شیفته درس علامه بی نظیر محقق عظیم الشان و مجاهد بزرگ، جناب ملا محمدکاظم؛ معروف به آخوند خراسانی، شده بود.

از این رو همواره در درس ایشان شرکت می جست و از بوستان دانش آن یگانه دوران گلها چید و بهره های بسیار برد تا آن جا که از اعضای گروه استفتای ایشان شده و موفق به دریافت اجازه اجتهاد از ایشان گردید.

در آن روزگار ایران اسلامی آستان حوادث مهمی بود و جناب آخوند خراسانی با هوشیاری و چشمان نافذ خود امور کشور را زیر نظر داشت و برای بهبود و اصلاح وضع موجود بسیار کوشید و در این مسیر از شاگردان خود استفاده می کرد. از این رو بود که از جناب شیخ فضل علی مهدوی قزوینی خواست به زادگاه خود قزوین بازگردد. آن فرزانه جاودان به قزوین بازگشت و به تحقیق، تدریس و تبلیغ پرداخت و در این عرصه ها به موفقیت های عظیمی دست یافت. در قزوین بارها، کتاب های رسایل، مکاسب و کفایه را تدریس کرد و به دلیل رفتار پیامبر گونه اش میان مردم موقعیتی خاص داشت و در مسجد خلیج و مسجد النبی اقامه جماعت کرد.

حوزه قزوین پژوهش های گسترده، انظار دقیق و در خور تحسین و ژرفای دانش های این یگانه را بر نمی تافت. از این رو جناب شیخ در هر سال مدتی به مشهد و قم می رفت و در آن جا درس خارج فقه و اصول می گفت و گروهی از فاضلان و دانش طلبان از او بهره می بردند و رهبران مذهبی و مراجع تقلید به او احترام بسیار می گذاشتند به ویژه حضرت آیه الله العظمی بروجردی که وی را دارای شأنی خاص می دانست.

جناب شیخ به درستی و هوشیارانه دریافته بود که تحصیل علم و دستیابی به علوم مختلف نمی تواند آدمی را به سعادت رهنمون سازد، بلکه این تهذیب نفس و پیرایش روح و آراستن آن به فضیلت ها و بیرون کردن رذیلت ها از صحنه جان است که انسان را به جانان می رساند و سعادت آدمیان را رقم خواهد زد. به همین دلیل بود که او با مرحوم شیخ حسن علی نخودکی ارتباط تنگاتنگی داشت و چون به مشهد مقدس می رفت با او و با مرحوم کفایی فرزند آخوند خراسانی معاشرت می کرد.

جناب شیخ، جان خود را به اخلاق اسلامی آراست و در این راه پر پیچ و خم و دشوار گامهای بلندی برداشته و به مقامات بالایی رسید و اهل کرامت گردید. او با علوم غریبه از قبیل رمل، جفر و... و کیمیا به خوبی آشنا بود و در این باره تألیفات

گران بهایی دارد به همان سان که مورخی عظیم الشان بود و در تاریخ دیدگاههای دقیق، ژرف و بدیعی دارد.

با سلطنت رضا شاه پهلوی عرصه بر مومنان و عالمان تنگ شد، رضا شاه آنان را مجبور می کرد زنان خود را بی حجاب ساخته و همراه با آنان در کوچه و بازار و مجالس عمومی حضور یابند. جناب شیخ فضل علی آقا برای گریز از این قوانین شیطانی رضا شاه به کربلا هجرت کرد و چهار ماه در آن جا اقامت گزید و از این فرصت برای تألیف آثاری ژرف و سودمند بهره های بسیار برد و پس از چهارده ماه اقامت در کربلا برای زیارت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا _ علیه السلام _ راهی ایران شد و چون به قم رسید سه روز بیمار شد و روحش _ در سال 1367 قمری _ در همان جا به ملکوت اعلی پیوست و پیکر شریفش در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد.

برخی از تألیفات وی عبارت است از:

1_ تقریر مباحث استادش آخوند خراسانی؛

2_ الامام الحسین و اصحابه؛

3_ شرح خطبة الزهراء _ علیها السلام _؛

4_ احوال السيدة المعصومة.

آن چه فرا روی خوانندگان ارجمند است بخشی از اثر ارزشمند و عمیق آن عالم فرزانه درباره حضرت فاطمه معصومه به نام «الهدية المرضیة الى الحضرة الرضویة» است. این جانب متأسفانه به همه این رساله دست نیافته و تنها بخشی از آن را که درباره فضایل آن حضرت است یکی از محققان و استادانم⁽¹⁾ در اختیارم نهاد.

سید علی حسینی

ص: 9

1- 1. با تشکر از آیه الله سید محمدعلی روحانی که این اثر را در اختیارم نهاد.

فضایل حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها

بسم الله الرحمن الرحيم

فضایل حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها (1)

اگرچه فضایل و مزایا و مراتب کمال و جلال ظاهری و باطنی صوری و معنوی آن برگزیده ذوالجلال خارج از حدّ وهم و خیال، و بیرون از بیان و مقال است؛ «به رنگ و بو و خال و خط چه حاجت روی زیبا را.»

... در خانواده رسالت و طهارت بعد از بی بی حضرت زهرا _ علیها السلام _ و حضرت صدیقه صغری زینب کبری _ سلام الله علیها _ زنی به این جمال و کمال و علوّ مکان و رفعت شأن و سیادت و بزرگی و مقام، ثلثة الثلاثة و ثانیة الاثنین (2) است و دارای بعضی خصوصیات است که مخصوص به همین بی بی است؛ مثل نصّ بر زیارت (3) و امثال آن که دانسته خواهد شد. و آنچه در فضایل بی بی از اخبار و آثار استفاده شده، علاوه بر آنچه در طی فصول دانسته می شود، چند است:

فضیلت اول: مقام شفاعت

اول آنکه آن بی بی دارای مقام شفاعت است؛ در مجالس المؤمنین بعد از ذکر حدیث عن الصادق:

«انه قال ان لله حرما و هو مكة و لرسول الله حرما و هو المدينة. الا ان لأمیر المؤمنین حرما و هو الكوفة و حرم ولدی بعدی قم ... تقبض فیها امرأة من ولدی، واسمها فاطمة و تدخل بشفاعتها شیعتی الجنة بأجمعهم.» (4)

ص: 10

- 1-1. همه عنوان ها و تیتراهایی که پس از این خواهد آمد در اصل اثر نیست و از این جانب است.
- 2-2. یعنی پس از فاطمه زهرا و زینب کبری سومین زن با فضیلت در میان زنان عالم است.
- 3-3. زیارت نامه ایشان معروف است و مجلسی آن را در بحار الانوار، ج 102، ص 265 نقل کرده است.
- 4-4. مجالس المؤمنین، ج 1، ص 83؛ و بحار الانوار، ج 60، ص 216.

معلوم است آن شفاعتی که تمام شیعیان حضرت صادق _ علیه السلام _ داخل بهشت می شوند شفاعت عامه تامه کامله کلیه [است] که از شئون ولایت و مقام عصمت و امامت است نه از سنخ شفاعتی که هر مؤمنی دارای آن مقام می باشد؛ بلکه همان مقام شفاعت که جده بی بی، حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ دارد، همان مقام در حق بی بی ثابت است.

بلکه عارف به سبک و عالم به اسالیب کلام و محاورات عربیه و قواعد اعرابیه؛ از سوق کلام و مضارع محقق الوقوع و عموم مستفاد از اضافه و تاکید و اتیان به کلمه [تدخل شفاعتها(1)] روایت کالصریح است. در... (2) شفاعت برای عموم شیعیان. حضرت صادق _ علیه السلام _ [فرمود:]

هر کس در هر عصری و [در هر مکانی] و [به] تحقیق دخول در بهشت [شود] به شفاعت تامه بی بی _ سلام الله علیها _ است.

بنابراین گرچه هر یک از معصومین طاهرین و حضرت زهراء _ علیها السلام _ و حضرت صدیقه صغری _ علیها السلام _ دارای مقام شفاعت عامه تامه کلیه هستند. لکن شفاعت با بی بی معصومه _ سلام الله علیها _ است و این مقام یک فضیلت خاصه و امتیاز مخصوص است برای این بی بی علاوه بر مقام شفاعت. فافهم!

و از این روایت یک مقام دیگری از مقامات بی بی و شانی از شئون آن معصومه _ سلام الله علیها _ استفاده می شود که دال بر نهایت بزرگی و بزرگواری بی بی است چنانچه مخفی و پوشیده نیست که حضرت صادق _ علیه السلام _ در مقام فخریه و افتخار است. و وجود این بی بی چنان از عمده اخبار و آثار مستفاد می شود که حضرت رسول _ صلی الله علیه و آله و سلم _ و سایر ائمه _ علیهم السلام _ فخریه و افتخار می فرمودند به وجود خاتون انبیاء حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ (3) همین مقام

ص: 11

1-1. متأسفانه یک یا چند کلمه از متن افتاده است.

2-2. متأسفانه یک یا چند کلمه از متن افتاده است.

3-3. روایاتی که بر مضمون یاد شده دلالت کند در منابع روایی اهل سنت و شیعه بسیار است. به عنوان نمونه: ر.ک: سنن ترمزی، حدیث 3962 و سنن ابن ماجه، 145 و ابن حبان 2244 ص 40 حدیث 2620 و 2623 و 2621 و ... و کتاب فاطمه زهرا نوشته علامه امینی.

نیز برای بی بی ثابت است.

چنانچه روایت زیارت که می آید حضرت جواد الائمه _ علیه السلام _ از ایشان به اسم تعبیر فرمود(1) [بلکه تعبیر] به «عمتی» می فرماید.

و هم از این حدیث شریف و بعضی از احادیث آتیه مفهوم می شود که اسم مبارک حضرت بی بی _ علیها السلام _ مثل سایر اسما آباء کرام و اجداد عظام خود _ سلام الله علیهم _ اسم مبارک حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ و حضرت زینب _ علیها السلام _ قبل از ولادتشان نزد ملائکه و معصومین _ علیهم السلام _ معین و محفوظ بوده و این نهایت فضیلت و خصوصیت ... (2) [و] [فضلی است که با سایر معصومین علیهم السلام و هم از این حدیث و احادیث دیگر مستفاد می شود که فضیلت و شرافت قم بر سایر بلدان به واسطه وجود بی بی و دفن آن مخدره است در آن جا، چنانچه از سوق حدیث دانسته می شود بعد از آن که حضرت صادق _ علیه السلام _ حرم الله و حرم الرسول و حرم امیرالمومنین را فرمود و فرمود که قم کوفه صغیره است به حسب سعه بلد نه فضیلت قم، جای توهم آن بود علت فضیلت و شرافت قم از چه ... (3) وجه فضیلت سایرین معلوم بود. حضرت صادق _ علیه السلام _ رفع توهم فرمود به این که «تقبض ... فیها أداء الکلام بجملة مستأنفة مستدرکة بدون واو» (4) فرمود: اشاره به آن که عرض شد ... دیگر ... (5)

فضیلت دوم: حق عظیم

از فضل بی بی _ سلام الله علیها _ :

«انَّ لنا حقا فی الاسلام علی المسلمین»

«و عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن سعد، عن الرضا _ علیه السلام _ و ... من زارها

ص: 12

1-1. بحار الانوار، ج 102، ص 265.

2-2. یک یا چند کلمه از متن افتاده است.

3-3. ر.ک: بحار الانوار، ج 60، ص 216 _ 232.

4-4. بر طبق روایات متعددی قم فضیلت بسیار دارد و چونان خورشیدی فروزان در آسمان این جهان می درخشد، این همه فضیلت چرا و به چه دلیل؛ یکی از آن قبر شریف حضرت فاطمه معصومه _ سلام الله علیها _ است.

5-5. معلوم نیست در این جا چه مقدار از متن افتاده است.

این تعبیر در اخبار زیارت حضرت ثامن الائمه و در اخبار زیارت حضرت ابی عبدالله _ علیه السلام _ به این مضمون و قریب به این مضمون بسیار وارد شده است. که «العلم بأنه مقام مفترض الطاعة.» و این معنا در این مورد و مراد «بأنها بنت الامام و أخت الامام» و امثال ذلک هم مقصود نیست؛ زیرا که این فضیلت مخصوصه نخواهد بود و آنچه بنده از تمام اخبار وارده در این مقامات به قراین صدر و ذیل می فهمم، مراد از معرفت به حق، امامی و اثنا عشری بودن است، چنانچه بر خبیر و بصیر و متأمل در اخبار معلوم می شود؛ مراد آن که کسی که زیارت کند بی بی را و اثنا عشری باشد با خلوص عقیده و اخلاص در علم، فله الجنة.» و محتمل است مراد این باشد که این بی بی به واسطه کثرت عبادت و نهایت ظهور اخلاص و ارادت و معرفت در حق امام و کمال مراقبت در آداب شریعت و طریقه آبا و اجداد خود قولاً و عملاً به نهایت درجه ایمان و وصول به درجه یقین و دارای مقام عین الیقین است؛ مثل جدّه اش حضرت زهرا _ علیها السلام _

فضیلت سوم: شأن جلیل

از فضایل بی بی _ سلام الله علیها _ :

«انّ لها شانا من الشان.»

چنانچه در زیارت منسوبه به حضرت ثامن الائمه _ علیهم السلام _ به این عبارت وارد است. «... یا فاطمه اشفعی لی فی الجنة فانّ لها شانا من الشان...»، تنوین برای تعظیم است و الف و لام برای عهد.

و این ... (2) مقام کمال و افضل مراتب جلال است که عقول از ادراک آن قاصر و افهام در فهم آن عاجز است. هر چه گفته شود عبارت بلکه یک معنایی است که لفظ و عبارت ندارد. بلکه مقامی است که تصور آن نتوانند کرد مگر کسانی که دارای آن مقام باشند یا قریب به آن مقام، به اندازه حوصله و استعداد.

ص: 13

1-1. بحار الانوار، ج 102، ص 266.

2-2. بحار الانوار، ج 102، ص 266.

فضیلت چهارم

از فضایل بی بی _ سلام الله علیها _ آن است که نص بر زیارت آن مخدیره از معصومین _ علیهم السلام _ وارد شده و این مقام مخصوص به حضرت بی بی _ سلام الله علیها _ است زیرا که بعد از حضرت زهرا _ علیها السلام _ در خانواده عصمت و طهارت از اولاد ائمه _ علیهم السلام _ بلکه از بنی هاشم هیچ زنی و خاتونی و خانمی حتی حضرت زینب _ سلام الله علیها _ منصوص الزیاره نیست به جز این بی بی _ سلام الله علیها _ .

بله، در بعضی زیارات مأثوره از ائمه _ علیهم السلام _ [درباره] بعضی از خواتین محترمت وارد است که معصوم سلام بر او کرده درود فرستاده باشد. چنانچه بر بصیر واضح است (1) و اخبار و زیارت در موضع ذکر می شود.

فضیلت پنجم

آن که دیده و شنیده نشده است بعد از حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ که مباشر دفن غیر، معصوم باشد جز این بی بی _ سلام الله علیها _ چنانچه تفصیلات بیاید. (2)

ص: 14

-
- 1-1. مانند جناب نرجس خاتون _ سلام الله علیها _ مادر حضرت ولی عصر _ ارواحنا فداه _ ر.ک: مفاتیح الجنان، بخش اعمال سامرا و حرم عسکرتین.
 - 2-2. ر.ک: تاریخ قم، ص 214.

حاج شيخ محمد على بن احمد قراجه داغى

متوفى (1310 ق)

تصحیح و تحقیق

روح الله عباسى

ص: 15

مقاله ای که در پیش روی شما است، تصحیح و تحقیق رساله ای است با نام «فضائل قم» تألیف محمدعلی قراجه داغی انصاری متوفای (1310 ق).

این رساله متشکل از یک مقدمه و دو مقام می باشد.

مؤلف در مقام اول به بررسی اسناد تاریخی درباره قم پرداخته و بنای این شهر را ذکر نموده و به بررسی نحوه و زمان بنای این شهر پرداخته است و در مقام دوم روایات مختلفی را از طریق اهل بیت علیهم السلام در فضیلت قم و قمیون ذکر نموده است.

زیست نامه مؤلف

وی آیه الله حاج میرزا محمدعلی، فرزند حاج میرزا احمد اونساری (1) قراجه داغی (2) از مجتهدان و مروّجان شریعت و دین، از خطّه آذربایجان، از شاگردان شیخ مرتضی انصاری رحمهم الله و دارای آثار بسیاری در زمینه فقه، اصول، اخبار، علوم عربی و فنون دینی می باشد. علمای بسیاری وی را ستوده اند. سید محسن امین صاحب «اعیان الشیعة» درباره وی می گوید:

ص: 17

1-1. «اونسار»: نام روستایی در اهر و اربساران است. برخی اشتبهاً نام وی را «انصاری» نوشته اند، مانند آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج 1، ص 422، ج 3، ص 467، ج 11، ص 216، ج 13، ص 224، ج 15، ص 197، و 259، ج 16، ص 116، 263 و 273 و ج 22، ص 267، و در بقیه موارد، او را «اونساری» ذکر کرده و در نقباء البشر، ج 4، ص 1341، «اونساری» و «اوفساری» آمده که احتمالاً اشتباه چاپی باشد.

2-2. «اهر»: شهرستان اهر - مرکز قرجه داغ و اربساران - در شمال غربی کوه سبلان - به ارتفاع 4844 متر - و سمت شرقی کوه های قوشه داغ، آغ داغ و ایری داغ واقع شده است.

آیه الله شیخ محمدعلی قراجه داغی، فقیه، اصولی، متکلم، مفسر، عروضی و عارف به لغت عربی، تحصیلات خود را در نجف انجام داد و درس اصول مرحوم شیخ مرتضی انصاری را درک کرد و فقه را از شیخ مهدی جعفری فراگرفت. سپس به ایران بازگشت و در تبریز اقامت گزید. (1)

آقا بزرگ تهرانی، نویسنده «الذریعة فی تصانیف الشیعه» درباره وی گوید:

«هو الشیخ میرزا محمدعلی بن أحمد الأونساری القراجه داغی التبریزی، فقیه متبحر و عالم بارع.» (2)

سید محمد مهدی کاظمی، نویسنده «احسن الودیعة» درباره وی گوید:

«شیخ محمدعلی بن الشیخ احمد الاونساری القراجه داغی، نزیل تبریز، عالم فاضل، ثقه، عارف، عابد و زاهد رئیس مشارالیه، نافذ الکلمة، جامع در علوم و بارع در فنون، صاحب ید طولایی در معرفت ادب و صاحب باع ممتد در حفظ لغات عرب، عارف تفسیر و حدیث و رجال، و یکی از ائمه مجتهدین و رکن علمای عاملین، بلکه امام دهر خود بلا مرافعه و فقیه عصر خویش بلا منازعه، اسم سامی او در اقطار و اصقاع مشهور، و ذکرش در جمیع دیار و بقاع شایع بود. طلاب از قرای تبریز به سوی او متوجه و حاضر درس او می شدند.» (3)

نویسنده «ریحانة الادب» درباره وی گوید:

محمدعلی بن احمد قراجه داغی تبریزی، از محال قراجه داغ، معروف به قره داغ از نواحی تبریز _ که نام آن در این اواخر از طرف فرهنگستان ایران مبدل به ارسباران گردیده است _ منسوب می باشد. از علمای آذربایجان که در فقه و اصول و حدیث و رجال و علوم عربیه و فنون ادبیه، ماهر و تألیفات وی بهترین معرف مراتب علمیه اش می باشند. (4)

نویسنده «المآثر والآثار» درباره وی گوید:

ص: 18

1-1. اعیان الشیعة، ج 46، ص 100.

2-2. نقباء البشر، ج 4، ص 1341.

3-3. احسن الودیعة، ج 2، ص 72.

4-4. ریحانة الادب، ج 3، ص 438 و المآثر والآثار، ص 175 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 177.

«از اجله مجتهدین و مروجین شریعت و دین است. در فقه و اصول و اخبار و علوم عربیه و فنون ادبیه مقامی منیع و رتبه ای رفیع دارد. در این فنون غالباً صاحب تصنیف است.»⁽¹⁾

ولادت

تاریخ ولادت و فوت وی مشخص نیست. آقا بزرگ تهرانی در الذریعة، ج 3، ص 56 می نویسد: «المتوفی بعد سنة 1306». و در ج 4، ص 301 آن می نویسد: «و كان حياً فی زمن تألیفه (1306)». در ج 6 ص 61 آن می نویسد: «المتوفی (1310)». و در ج 6، ص 159 آن می نویسد: «المتوفی حدود (1310)». و در «نقباء البشر»، ج 4، ص 1342 می نویسد: «أجاب داعی ربّه فی یوم الجمعة ثانی ربیع الثانی سنة (1310 هـ.)»

خاندان

خاندان حاج شیخ محمدعلی قراجه داغی، از خاندان های معروف تبریز و اکثراً مجتهد بودند. لذا مشهور به مجتهدی شدند. دکتر عقیقی بخشایشی، از محققان ارجمند حوزه، در کتاب «مفاخر آذربایجان»، درباره خاندان و حوزه علمی مجتهدی ها در تبریز می نویسد:

«خاندان مجتهدی ها در تبریز و حومه، یکی از خاندان های اصیل روحانی می باشند. امامت جمعه تبریز در عهد فتحعلی شاه، به میرزا لطفعلی مجتهد، فرزند میرزا احمد مجتهد (متوفاً: 1265 ه.ق) و آن منصب در مجتهدی ها و اولاد میرزا احمد تا اعصار اخیر همچنان باقی بود. به این ترتیب که پس از فوت میرزا لطف علی به فرزندش میرزا اسماعیل، بعد از وی به عموزاده اش حاج میرزا عبدالرحیم، و پس از وی به فرزندش حاج میرزا عبدالکریم و بعد از وی به برادرش حاج میرزا علی و بعد به حاج میرزا جعفر انتقال یافته است.»

ص: 19

در کنار امامت جمعه که منشأ قدرت و اقتدار اسلامی بود، عموزادگان آنان نیز در رشته های فتوا و اجتهاد کوشیدند، و تعداد کثیری از این دودمان به عنوان مجتهد و صاحب رأی به عرصه ظهور رسیدند که اگر حافظه یاری نماید می توان از: آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی _ آخرین فرد روحانی از نسل مجتهدی ها _ آیه الله شیخ مصطفی، فرزند سوم آیه الله حاج میرزا حسن مجتهد، فرزند آیه الله حاج میرزا باقر و حاج میرزا جواد، حاج میرزا جعفر و جمعی دیگر را می توان یاد کرد. دوران مجتهدی ها از عصر حکومت زندیه تا اواخر حکومت پهلوی امتداد پیدا می کند. آنان در این مدت طولانی حکومت شرعی و اداره حوزه علمی آذربایجان را با کمک دیگر عناصر علمی مانند: انگجی ها، قاضی ها، خسروشاهی ها، اصولی ها، مولوی و زنوزی ها... ادامه می دهند و طلاب علوم دینی را دور شمع محفل خود گرد می آورند و بیشترین مزیت حوزه علمی آنان بر استحکام ادبی و عنایت به اتفاق و استحکام پایه های نخستین تحصیلات علوم اسلامی استوار گردیده بود.»⁽¹⁾

هجرت های میرزا محمدعلی قراجه داغی

آیه الله میرزا محمدعلی قراجه داغی سفرهای متعددی را برای طلب علم و زیارت نمود و در این راه با سختی های زیادی روبه رو شد. وی در آغاز، مدتی را در تبریز مشغول به درس شد و از محضر استادان آن دیار، مخصوصاً پدر خود، بهره برد و چند سال بعد، برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات رفت و از محضر استادان آن جا همچون شیخ انصاری بهره ها برد. سپس به عزم پابوسی بقعه رضوی، در سال 1300 به مشهد مقدس رفت. نویسنده «المآثر والآثار» در این باره می نویسد:

«چند سال قبل زائراً به مشهد رضویه رفت و مرحوم میرزا عبدالوهاب خان

ص: 20

آصف الدوله که در آن وقت حکمرانی ایالت خراسان به هم رسانیده او را زمانی برای اجرای خیالات صحیحه و ترویجات شرعیه که در نظر داشت در مشهد مقدسه متوقف ساخت.»⁽¹⁾

وی سپس به تهران آمد و در مدرسه سپهسالار، مشغول تدریس شد و پس از آن به تبریز بازگشت. نویسنده «المآثر و الآثار» درباره ورود وی به تهران می گوید:

«تا بعد چندی از آن جا به تهران ورود نمود و مورد مرحم فوق الوصف اعلی حضرت همایونی گردید، چنان که در ضمن جراید دولتی نیز اشاره کرده ایم و مقام تدریس و توجهات مدرسه و مسجد سلطانی از منجذبات عظیمه و اثار فخریه این دولت را به وی موکول فرمودند. و پس از چندی به موجب تمنای اهالی دارالسلطنه تبریز به آذربایجان رفت و اینک در آن خطّه با مشربی پاک و مشی ستوده به تدریس علوم و ترویج احکام قیام می نماید و اهتمام می فرماید _ وفقه الله تعالی _»⁽²⁾

از جمله شاگردانی که در محضر نورانی درس ایشان تربیت شده اند، سید میرزا باقر قاضی طباطبایی، فرزند میرزا محمدتقی قاضی طباطبایی تبریزی است. آقابزرگ تهرانی در این باره می نویسد:

«و من تلامیذه فی تبریز، العلامة السید میرزا باقر القاضی الطباطبائی، کما ذکره ولد السید محمدعلی فی کتابه «حدیقه الصالحین»»⁽³⁾

وی سفرهای متعددی به حجاز، سوریه، مصر، اسکندریه و قم نمود که در این رساله شریف به آنان اشاره می نماید.

استادان

آیه الله حاج شیخ محمدعلی قواجه داغی در مدت تحصیلات خود در تبریز، کربلای معلی و نجف اشرف، از محضر استادان مختلفی بهره برد، از جمله:

ص: 21

1-1. المآثر و الآثار، ج 1، ص 237.

2-2. همان.

3-3. نقباء البشر، ج 1، ص 103.

1. پدرش، آية الله شيخ احمد مجتهد قراجه داغی، در شهر تبریز.

2. آية الله شيخ مرتضى انصاری، در نجف اشرف.

3. آية الله سيد علی طباطبائی (صاحب رياض)، در کربلاي معلی.

4. آية الله شيخ مهدي جعفری، استاد فقه وی در نجف اشرف.

آثار

بهره گیری از استادان بزرگ حوزه نجف اشرف، کربلاي معلی و تبریز، او را به درجه ای از علم و مرتبه ای از معرفت رساند که در زمینه های مختلف علوم و فنون اسلامی: فقه، اصول، تفسیر، لغات عرب و... دست به تألیف زد.

آثار او عبارتند از:

1. حاشیه بر شرح اللمعة. (1)

آقا بزرگ تهرانی در «الذريعة»، درباره آن می نویسد:

«الحاشية عليها [ای الروضة البهية] للمولى محمدعلي بن احمد القراجه داغی، المتوفى (1310)، طبعت متفرقة علی هامش الروضة». (2)

2. حدیقة البساتین. (3)

آقا بزرگ تهرانی در «الذريعة» می نویسد:

«الحاشية عليه [ای القوانين] للمولى محمدعلي بن أحمد القراجه داغی، المتوفى (1310)، صاحب حاشية الروضة البهية، طبع بعضها

علی هو امش القوانين». (4)

3. شرح صیغ العقود. (5)

آقا بزرگ تهرانی در الذريعة می نویسد:

«شرح صیغ العقود: للمولى محمدعلي بن الحاج المولى أحمد القراجه داغی

ص: 22

1-1. علمای معاصرین، ص 343.

2-2. الذريعة، ج 6، ص 95.

3-3. مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175 و علماء معاصرین، ص 343.

4-4. الذريعة، ج 6، ص 177.

5-5. مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175 و علمای معاصرین، ص 343.

الاونساوى من قرى قراجه داغ، فارسى مع بيان و تحقيق. فرغ منه فى ثامن ذى القعدة سنة (1288 هـ) و هو مطبوع متداول مع منته الفارسى للمولى على الزنجانى القارپوزآبادى طبع سنة (1291 هـ). والمؤلف من تلاميذ العلامة الانصارى. (1)

4. رساله عمليه (2)

آقا بزرگ تهرانى در «الذريعة» مى نويسد:

«الرسالة العملية للمولى محمدعلى بن أحمد القراجه داغى الانصارى، تلميذ شيخنا الانصارى و هى مطبوعة». (3)

5. التنقيحات الاصولية. (4)

اين اثر شرحى است بر «فراندا الاصول» شيخ انصارى، كه آقا بزرگ تهرانى در الذريعة، در باره اش مى نويسد:

«التنقيحات للمولى محمدعلى بن احمد القراجه داغى الاونساوى، المتوفى بعدد 1306، ذكره فى فهرس تصانيفه المذكورة فى آخر اللمعة البيضاء». (5)

و در جاى ديگر مى نويسد:

«الحاشية عليه [اى فرائد الاصول]: للمولى محمدعلى بن أحمد القراجه داغى، المتوفى حدود (1310) ذكر فى فهرس تصانيفه إنها لخصوص الاصول العملية. و مر له ايضاً حاشية الروضة كما مر له فى ج 4 ص 468 «التنقيحات الاصولية» (6)

6. الفتوحات الرضوية فى الاحكام الفقهية الاستدلالية. (7)

آقا بزرگ تهرانى در الذريعة مى نويسد:

«الفتوحات الرضوية فى الاحكام الفقهية الاستدلالية خرجت منه أجزاء للمولى العاصر محمدعلى بن أحمد الانصارى القراجه داغى، ذكر فى فهرس كتبه، ويأتى له

ص: 23

1-1. الذريعة، ج 13، ص 363.

2-2. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.

3-3. الذريعة، ج 11، ص 216.

4-4. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.

5-5. الذريعة، ج 4، ص 468.

6-6. الذريعة، ج 6، ص 166.

7-7. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.

فی هذا الجزء فضائل قم، رسالة فی المساجد. (1)

7. مناسک الحج (2)

این اثر با نام «رسالة فی اسرار الحج» نیز ضبط شده، ولی آقا بزرگ تهرانی نام آن را «مناسک الحج» ذکر کرده است:

«مناسک الحج و اسراره، للمولی المعاصر محمدعلی بن أحمد القراجه داغی الانصاری، ذکره فی فهرست کتبه». (3)

برخی، اشتباهی، این دو نام مختلف را دو رساله جداگانه انگاشته اند. این دو نام، متعلق به یک رساله است؛ چنانچه آقا بزرگ تهرانی به آن اشاره فرموده و هردو نام را برای یک رساله ضبط نموده اند.

8. رسالة فی الامر بین الامرین. (4)

آقا بزرگ تهرانی این رساله را در فهرست آثار حاج شیخ محمدعلی قراجه داغی ذکر نموده اند، ولی نویسنده «علماء معاصرین» آن را جزء مؤلفات وی آورده است.

9. حواشی علی رسائل الانصاری رحمهم الله. (5)

آقا بزرگ تهرانی درباره اش می نویسد:

«الحاشیة علیه [ای رسائل] للمولی محمد علی بن احمد القراجه داغی المذكور آنفا ذکرت فی فهرس تصانیفه». (6)

10. حواشی علی الرياض المسائل. (7)

آقا بزرگ تهرانی در این باره می نویسد:

«الحاشیة علیه [ای رياض المسائل] للمولی محمدعلی بن احمد القراجه داغی

ص: 24

1-1. الذریعة، ج 16، ص 116.

2-2. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.

3-3. الذریعة، ج 22، ص 267.

4-4. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 175.

5-5. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 176.

6-6. الذریعة، ج 6، ص 166.

7-7. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربایجان، ج 1، ص 176.

صاحب «حاشية الروضة البهية» ذكرت في فهرس تصانيفه» (1)

11. حواشي على الفصول في علم الاصول. (2)

12. الاصول المهمة. (3)

آقا بزرگ تهراني اين اثر را اين گونه معرفى مى نمايد:

«الاصول المهمة فى اصول الدين و المواعظ، للمولى محمدعلى بن احمد الاونسارى، من محال قراجه داغ التبريزى، المعاصر، ذكره فى فهرس تصانيفه» (4)

13. الرسالة التمرينية. (5)

آقا بزرگ تهراني درباره اين اثر مى نويسد:

«الرسالة التمرينية فى علم الميزان للمولى محمدعلى بن احمد التبريزى القراجه داغى الاونساوى مؤلف «التنقيحات الاصولية» و «التفسير»، المتوفى (1310) كما أَرَّخه السيد محمدعلى القاضى التبريزى فى «حديقة الصالحين» (6)

14. رسالة فى البداء. (7)

آقا بزرگ تهراني در اين باره مى نويسد:

«البداء للمولى محمد على بن احمد القراجه داغى صاحب «اللمعة البيضاء» المتوفى بعد سنة (1306) ذكره فى فهرس كتبه» (8)

15. رسالة فى العلل الاربعة. (9)

16. شرح اخبار الطينة. (10)

آقا بزرگ درباره اين اثر مى نويسد:

«شرح اخبار الطينة للفاضل المعاصر المولى محمدعلى بن احمد القراجه داغى، شارح خطبة الزهراء عليه السلام و محشى الروضة و غيرها. ذكره فى فهرس كتبه. و مر آنفا شرح

ص: 25

1-1. الذريعة، ج 6، ص 101.

2-2. مفاخر آذربايجان، ج 1، ص 176.

3-3. علمای معاصرین، ص 343 و مفاخر آذربايجان، ج 1، ص 176.

4-4. الذريعة، ج 2، ص 213.

- 5-5. علمای معاصرین، ص 343.
- 6-6. الذریعة، ج 11، ص 156.
- 7-7. علمای معاصرین، ص 343.
- 8-8. الذریعه، ج 3، ص 56.
- 9-9. علمای معاصرین، ص 343.
- 10-10. همان.

نيز در جای دیگر می نویسد:

«رسالة في الطينة و شرح اخبارها للمولى محمدعلي بن أحمد الحافظ الانصاري. اولها: «الحمد لله على آلائه و نواله و الشكر على نعمه و افضاله...». رأيت نسخة كتابتها 2 شعبان (1287) في مجموعة و فيها تفسير سورة «يس» ايضاً عند السيد عبدالحسين الحجة بكر بلا. و المؤلف القراجه داغي، هو صاحب: اللمعة البيضاء في شرح خطبة الزهراء و غيره من التصانيف، المتوفى بعد (1306)». (2)

17. تفسير سوره «يس» (3)

آقا بزرگ تهراني درباره آن می نویسد:

«تفسير سورة «يس» للمولى محمدعلي بن أحمد القراجه داغي الذي مرّ في عنوان تفسير القراجه داغي، رأيته ضمن مجموعة في مكتبة السيد عبدالحسين الحجة بكر بلا بخط محمد رسول بن يعقوب السرابي. فرغ منه سنة (1287)، ذكر في أوله أنه كان مولعاً بعلم التفسير، فبدأ بتفسير سورة «يس» لأنها قلب القرآن و يجعله من أجزاءه، ثم انه صرح في فهرس تصانيفه المطبوع سنة (1297) مع كتابه «اللمعة البيضاء» أنه وفق لتأليف التفسير الكبير و خرج منه إلى التاريخ عدة أجزاء». (4)

18. تفسير كبير. (5)

آقا بزرگ تهراني درباره آن می نویسد:

«تفسير القراجه داغي للحاج ميرزا محمدعلي بن أحمد القراجه داغي الأونساري _ بالواو و النون و السين المهملة _ من محال قراجه داغ المعاصر التبريزي المسكن. ترجمه في «المآثر» و كان حياً في زمن تأليفه (1306) و ذكر تصانيفه في فهرس كتبه و منها اللمعة البيضاء المطبوع (1297) بدأ اولاً بتفسير سورة في سنة (1287) في كتاب مستقل كما يأتي، ثم جعله من أجزاء هذا التفسير الذي وصفه في فهرس تصانيفه بأنه

ص: 26

1-1. الذريعة، ج 13، ص 67.

2-2. الذريعة، ج 13، ص 67.

3-3. علمای معاصرین، ص 343.

4-4. الذريعة، ج 4، ص 344.

5-5. علمای معاصرین، ص 343.

كبير خرج منه أجزاء» (1).

19. رسالة في العروض والقافية (2).

آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

«رسالة في العروض والقافية: فارسية للمولى محمد علي بن أحمد القراجه داغی الانصاری رأيتها في مكتبة الخوانساری» (3).

20. التحفة المحمدية (4).

آقا بزرگ تهرانی درباره آن می نویسد:

«التحفة المحمدية في علم العربي للمولى محمد علي بن احمد الانصاری القراجه داغی، قال في فهرس كتبه: انه يقرب من ثمانين ألف بيت» (5).

21. الاربعون حديثاً (6).

این اثر شرح چهل حدیث شریف در فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد که با دو نام:

1. الاربعون حديثاً؛ 2. «الصراط المستقیم» در «الذريعة» ذکر شده است. آقا بزرگ تهرانی در الذريعة، ج 1، ص 422، درباره این اثر گوید:

«الاربعون حديثاً الفارسی المطبوع سنة (1300)، للمولى محمد علي بن احمد الانصاری القراجه داغی، عبر عنه في فهرس كتبه بالاربعين لكن اسمه المكتوب عليه الصراط المستقیم كما يأتي».

و در ج 15، ص 36 می نویسد: «الصراط المستقیم: فی شرح الاربعين حديثاً فی فضائل امیرالمؤمنین للمولى المعاصر محمد علي بن احمد القراجه داغی الاونساری طبع (1300) و هو شرح فارسی».

22. حاشیه بر حاشیه مولی عبدالله یزدی.

آقا بزرگ تهرانی در باره آن می نویسد:

ص: 27

1-1. الذريعة، ج 4، ص 301.

2-2. علمای معاصرین، ص 343.

3-3. الذريعة، ج 15، ص 259.

4-4. علمای معاصرین، ص 343.

5-5. الذريعة، ج 3، ص 467.

«الحاشية عليها [اي حاشية ملاعبدالله يزدى]، للميرزا محمدعلي بن أحمدالقراجه داغى التبريزى، المتوفى (1310) طبع بعضها مع الحاشية فى سنة (1333)». (1).

23. زين المعابد.

آقا بزرگ تهرانى در باره آن مى نويسد:

«زين المعابد للميرزا محمدعلي بن احمد الاونسارى _ بالواو و النون والسين _ قرية من محال قراجه داغ، نزيل تبريز و المتوفى (1310)». (2).

24. اللمعة البيضاء فى شرح خطبة الزهراء عليها السلام .

اين اثر يکى از مهم ترين آثار ميرزا محمدعلي قراجه داغى و شرحى است بر خطبه حضرت زهرا عليها السلام . آقا بزرگ تهرانى در «الذريعة» درباره آن مى نويسد: «اللمعة البيضاء فى شرح خطبة الزهراء عليها السلام : المسماة بخطبة اللمعة للمولى محمدعلي بن احمد القراجه داغى الاونسارى، المحشى للقوانين، فرغ منه فى (1286) و كان حيا الى (1306) و قد طبع بايران فى (1297) و صدر الكتاب بشرط واف من مناقبها و فضائلها و احوالها و ما يتعلق بها من ذكر ادعيتها و احرازها و عدد اولادها. والاونسار بالواو و النون والسين من قرى قراجه داغ.»

و در ج 13، ص 224 مى نويسد:

«شرح خطبة اللمعة للميرزا محمدعلي الانصارى القراجه داغى الذى كان حيا سنة (1306) اسمه اللمعة البيضاء و هو مطبوع.»

25. الفتوحات الرضوية فى الاحكام الفقهية. (3).

آقا بزرگ تهرانى درباره آن مى نويسد:

«الفتوحات الرضويه فى الاحكام الفقهية الاستدلالية خرجت منه أجزاء. للمولى المعاصر محمدعلي بن أحمد الانصارى القراجه داغى، ذكر فى فهرس كتبه و يأتى له فى هذا الجزء «فضايل قم» «رسالة فى فضل المساجد.»» (4).

ص: 28

1-1. الذريعة، ج 6، ص 61.

2-2. الذريعة، ج 12، ص 90.

3-3. مفاخر آذربايجان، ج 1، ص 176.

4-4. الذريعة، ج 16، ص 116.

26. اجوبة المسائل. (1).

27. حل المشاكل. (2).

28. رسالة في فضل المساجد.

آقا بزرگ تهرانی در مورد این اثر می نویسد:

«رسالة في فضل المساجد مطلقاً و خصوص مسجد استاد شاگرد في تبريز. للميرزا محمدعلي الانصاري القراجه داغي، طبعت في (1308) و مر للمؤلف في هذا الجزء «الفتوحات الرضوية.»» (3)

29. فضائل قم.

این رساله یکی از آثار نفیس حاج شیخ محمدعلی قراجه داغی است که در جریان سفر ایشان به شهرهای مختلف از جمله قم نوشته شده است. رساله «فضائل قم».

این اثر در کتاب های مختلف، با نامهای مختلفی ذکر شده است که نویسنده کتاب علماء معاصرین آن را به نام «رسالة في فضائل بلدة قم» (4) و آقا بزرگ تهرانی در «الذريعة» به نام «فضائل قم» (5) و فهرست کتابخانه خطی مرکز احیاء تراث اسلامی با نام «تاریخ قم» (6) ثبت نموده اند. این رساله به خط نستعلیق می باشد و مؤلف آن را در ماه شعبان 1284 ه. ق. به پایان رسانده است. آقا بزرگ تهرانی در «الذريعة»، درباره این اثر می نویسد:

«فضائل قم: للمولى محمدعلي بن احمد القراجه داغي الانصاري المعاصر ذكره في فهرست كتبه، و يأتي فضائل قم أيضاً و مر تاريخ قم. و مرّ للمؤلف في هذا الجزء «الفتوحات الرضوية في الاحكام الفقهية.»» (7)

این رساله دارای یک خطبه و مقدمه و دو مقام است.

ص: 29

1-1. علمای معاصرین، ص 343.

2-2. همان.

3-3. الذريعة، ج 16، ص 273.

4-4. علمای معاصرین، ص 343.

5-5. الذريعة، ج 16، ص 263.

6-6. فهرست کتاب های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج 1، ص 467.

7-7. الذريعة، ج 16، ص 263.

مؤلف در مقدمه خود، ابتدا بحث مجملی در علت نزول انسان از عالم بالا به عالم پائین را بیان می‌دارد و پس از نتیجه‌گیری، خلاصه‌ای از سفرهای متعدد خود به شهرهای مختلف را ذکر می‌کند و در مقام بیان این مطلب بر می‌آید که برخی از شهرها نسبت به برخی دیگر فضیلت بیشتری دارند و اهل بیت علیهم السلام امر فرموده‌اند که شیعیان در برخی از بلاد سُکنی گزینند و در برخی دیگر نمانند. وی پس از آن در مقام اول، مجملی از اسناد تاریخی را در کیفیت بنای شهر قم ذکر می‌کند و در مقام دوم روایاتی را که در فضیلت قم و قمیین و بلاد قم از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است را در بیان مفصّلی ذکر می‌نمایند.

ما در تصحیح و تحقیق این رساله، به نسخه خطی موجود در مرکز احیاء تراث اسلامی که به خط زیبای نستعلیق نوشته شده است، مراجعه کردیم و کارهای زیر را انجام دادیم:

1. استنساخ متن رساله؛
2. مصدريابی روايات و ذکر متن عربي روايات؛
3. مصدريابی شماره آیات و سوره‌ها؛
4. مصدريابی برخی نقل قول‌ها؛
5. معرفی برخی شخصیت‌ها که در متن رساله نامشان ذکر شده؛
6. تألیف زیست‌نامه مؤلف.

والسلام

روح الله عباسی

قم_ 1424 ق

ص: 30

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين.

وبعد، محتاج لطف باری محمد علی بن احمد القراجه داغی الانصاری _ اعلى الله مقامه ورفع في الخلد اعلامه _، بر الواح قلوب صافیه وصحایف خواطر زاکیه اخوان صفا و خلان وفا می نگارد، که چون حکمت بالغه خلاق عالم از تکوین آدم و بنی آدم مقتضی این شده که از جهت مصالح کثیره، ارواح صافیه لطفیه بشریه را متعلق به ابدان کدره کثیفه نموده، آنها را از اعلى علیین عالم بالا وملا اعلى به اسفل السافلین عالم ادنی تنزیل داد[ه]، ایشان را در نسج سجدین مزاج عنصری و مجلس تنگنای جسد سُفلی محبوس فرماید.

و از جمله مصالح مزبوره بعضی که از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام و کلمات علمای اخیار فهمیده می شود، این است که ارواح در عالم خودشان از جهت ضیاء و نور و بهجت و سرور که داشتند، اگر بدان حال می ماندند از راه عتو و نفور، غایت استکبار و غرور به هم رسانده، ادعای الوهیت و دعوی ربوبیت نموده، گرفتار هلاک ابدی و خسران سرمدی بوده، آن رتبه کمال برای ایشان مایه نقصان و وبال می شد. خلاق متعال اصلاح حال و حفظ کمال ایشان را ملحوظ و آن ها را تنزیل به این عالم ادنی داده [تا] ایشان در خودشان از جهات عدیده، [احساس] جنبه محتاجیت نموده، ادعای الوهیت نمایند.

و هریک به مقتضای بدر می جویم از آنم چون هلال صدر می جویم

در این صف النعال موافق حال، رتبه کمال تحصیل نمایند. مثلاً مزاج عنصری در

این عالم سفلی از گرسنگی و تشنگی، محتاج به اطعمه و اشربه و از جهت امراض عارضه، محتاج به ادویه مختلفه و از جهت حفظ سایر جهات صحت، محتاج به البسه و امکانه و از جهت امور معاش، _ که مقدمه امور معاد است _ محتاج به معاونت یکدیگر می باشند، [و] اگر شخص به دقت ملاحظه حال خود نماید، خواهد دید که به عدد سرموی حاجت، بلکه سرتاپا فقر و فاقه است.

كما قال القائل:

دیری است که تیر چرخ را آماجم بر فرق نه افلاک فلاکت تاجم

یک نکته ز مفلسی خود می گویم قدری که خدا غنی است من محتاجم

حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«نفوس انسانیه با وجود این جهات _ حاجت غیر متناهیهِ _ باز ساکت نیستند، بعضی ادعای امامت، بعضی ادعای نبوت، بعضی ادعای الوهیت می نمایند.» (1)

نفس اژدهاست! او کی مرده است؟ از غم بی آلتی افسرده است

می بینی که نفس هرکس اولاً: طالب این است که لا اقل ریاست خانه خودش [را] داشته باشد.

و دیگر: اهل خود همه اطاعت او را لازم دارند. و چون به این مرتبه فایز شد؛ طالب می شود که حاکم محله شود. چون به این مرتبه هم رسید؛ طالب حکومت ولایت می شود. بعد از آن تسلط بر اهل آسمان.

خلاصه، نفس او در مقامی ساکت نمی شود. و لایرضی الا ان یکون هو الله لو امکن له الفوز بتلك المرتبة. و این همه دلیل بلندپروازی ارواح بشریه و نفوس انسانیه می باشد. و دیگر آن که: لذایذ ارواح در عالم بالذات واحده بوده؛ سمعش عین بصر و بصرش عین سمع و همچنین سایر ادراکاتش حکمت بالغه به این علاقه گرفته، که ارواح در این نشاه عنصریه به لذایذ مختلفه متلذذ بشوند. مثلاً با گوش، لذت مسموعات را ادراک نمایند و با چشم، لذت مبصرات و با ذوق، لذت مذوقات و هكذا.

ص: 32

1-1. هرچه گشتم مصدري برای این روایت نیافتم.

پس در استکمال لذایذ خودشان _ که نوعی از کمال ایشان داعی بر معرفت منعم منان است _ خودشان را محتاج دیگران بینند و خداوند خود را بشناسند.

و همچنین ارواح در عالم بالا، قبل از تعلق به عالم اجسام، ناپخته و خامند، مثل طفلی که از حین تولد الی آخر عمر خود توی خانه بوده، سرد و گرم روزگار را نچشیده و شدت و رخاء افطار و اسفار را ندیده باشد، خلاق عالم آن ها را جهت تحصیل تجارت آخرت به سفر دنیا فرستاد که از این قرانات سفلیه و اختلاطات عنصریه ربح اخروی نموده، با سرمایه عمر خود _ علم و عمل _ و به عبارت آخری ربح معرفت و عبادت دست آورده تحصیل تجارت نمائید.

وز قران خاک با باران ها میوها و سبزه و ریحان ها(1)

چون ستاره با ستاره شد قرین لایق هر دو اثر زاید یقین

چون(2) قران مرد و زن زاید بشر وز قران سنگ و آهن شد شرر

خلاصه، مقصود من جمیع الجهات، تکمیل نفوس انسانیه و مآل جمیع حکم و مصالح خلقت بشریه، راجع به فقره تکمیل از حیثیت تحصیل معرفت و عبادت می باشد.

كما قال الله تعالى في الحديث القدسي:

«كنت كنزاً مخفياً، فاحببت أن أعرف، فخلقت الخلق [لكي] أعرف».(3)

و قال في كتابه المجيد:

«و ما خلقتُ الجنَّ والانسَ إلا ليعبدون».(4)

و در بعضی تفاسیر، تفسیر «لیعبدون»(5) به «لیعرفون» شده، جهت ملاحظه مقدمیت و ملازمت، که عبادت بدون معرفت حاصل نمی شود.(6)

ص: 33

1-2. مثنوی معنوی، ص 201.

2-1. در نسخه خطی رساله، «وز» به جای «چون» آمده بود، که این مخالف مثنوی معنوی است.

3-3. بحار الانوار، ج 84، ص 344.

4-4. سوره ذاریات، آیه 56.

5-5. همان.

6-6. تفسیر صافی، ج 5، ص 75؛ تفسیر معین، ج 3، ص 1413؛ کنز الدقائق، ج 12، ص 434؛ مخزن العرفان، ج 6، ص 334؛ تفسیر المیزان، ج 18، ص 579؛ منهج الصادقین، ج 9، ص 50؛ مواهب علیه، ج 4، ص 213 و تفسیر گازر، ج 9، ص 226.

بنابراین بنده خاکسار، از تقدیر خالق دادار، نه از روی اختیار، از اول عهد صبا و عنفوان شباب، طالب و شایق علوم دینیه و معارف یقینیه گردیده، مدتی در دارالسلطنه تبریز مشغول تحصیل [شده] و بعد از آن عازم عتبات عالیات _ علی مشرفیها الاف الثناء والتحیات _ گردیده، سنین عدیده در آن اماکن شریفه به سر برده، بعد از آن به عزم عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان روضه رضویه، از آن امکانه شریفه بیرون آمده، در اثنا راه انشاء قصیده نجفیه [نموده] که اولش این است:

یا نجفأ هجرت عنه با نجفا خرجت منك کرها لا بالرضا

یا حبذا ایا منا التی مضت فیک و هل یرجع یوم قد مضی

و در این اثنا به مقتضای،

[صورت هر آدمی چون کاسه ایست چشم از معنی او حساسه ایست]

از لقای هرکسی چیزی خوری و زقران هر قرین چیزی (1) بری (2)

دل زهر یادی غذایی می خورد دل زهر علمی (3) صفایی می برد

مدت یک سال از جهت ملاقات علماء بروجرد و ملایر، در آن صفحات دائر و سائر، بعد از آن یک سال تمام فصول اربعه را در عتبه بوسی روضه رضویه،

در دمن خوشتر ز ایام صبا هر دم آن دم را هزاران مرحبا

به سر برده، بعد از آن جهت ملاقات اقربا و عشائر، وارد دارالسلطنه تبریز گردیده و در این مدت مدیده روزگار غدار و ناپایدار، غافل از این کار و بار در غایت رفاه حال و استراحت خیال به سر می بردیم و شغلی به غیر از تحصیل و مشغله ای غیر از تکمیل نداشتیم.

بعد از آن که از دارالسلطنه به عزم زیارت بیت الله الحرام و خاک بوسی مرقد رسول و قبور ائمه اطهار علیهم السلام، همراه میرزا جعفر؛ اخوی مرحوم _ که از جمله افاضل دهر و اکابر عصر [بود] و کم کسی در معاصرین در کمالات نفسانیه، نظیر آن وجود به

ص: 34

1-2. در نسخه خطی رساله «سودی» به جای «چیزی» آمده بود که این مخالف مثنوی معنوی است.

2-3. مثنوی معنوی، ص 201.

3-1. در نسخه خطی رساله، «جایی» به جای «علمی» آمده بود که این مخالف مثنوی معنوی است.

بود، بلکه مماثل او مفقود _ حرکت نمودیم.

در بلده انطاب، سه منزلی حلب، اخوی مزبور، واصل رحمت رب غفور [شد] _ فیقی فی قلبی الی هذا الیوم والی الموت، بل الی یوم النشور،

والله لا اسلوه حتی انطوی تحت التراب و تحتونی الجدل

با آن حالت پریشان و دیده گریان و قلب سوزان، بعد از نقل جنازه آن مرحوم حلب و امانت نهادن در صحن موضع رأس الحسین علیه السلام وارد شام شدم و از جهت صدمه این مصیبت هایله، روز ورود به شام، روز گریه و اندوه و تشبیه به اهل بیت علیهم السلام گردید، و بعد از مشرفی به مدینه منوره و مکه معظمه و اداء مناسک شرعیه، از راه جده و مصر و اسکندریه، از راه دریا (قطع بحار) و اودیه ققار نموده وارد تبریز _ که محل اقارب و عشائر بود _ گردیدم.

بعد از مدت قلیله میرزا باقر اخوی _ رحمه الله _ که جمیع امورات خارجییه ما با سعی و اهتمام آن مرحوم جوان مرگ رو براه می بود، عالم فانی را بدرود و عازم دارالخلود (شد) و آن هم بالمضاعف باعث اغتشاش بال و اختلال احوال گردید.

بعد از چندی والد باهر _ اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه _ به عزم زیارت ارض اقدس مشهد مقدس، به امید نوعی تسلیه از مصیبت این دو جوان مرگ، که قامت او را خم و اوضاع معاش درهم نموده بود، از تبریز حرکت و بعد از شرف یابی عتبه علیه رضویه، حین مراجعت در دارالخلافة به رحمت ایزدی پیوست.

و در این اثنا بعد از وصول این خبر محنت اثر، والده باهره، از صدمات این مصیبت های متراکمه در اثر گذشتگان، از پا در افتاد. آن هم جوار رحمت ایزدی را اختیار نمود. الی الله أشکو من دهر اذا أساء اجر علی اسائته و اذا أمن ندم علیه من ساعته.

خلاصه، از تقطیعات عروصیه و زخافات (1) شعریه صدمات روزگار غدار را ارکان وجود...»

ص: 35

1-1. در نسخه زخافات آمده ولی اصح آن زخارف می باشد.

از تقطیع ما یک تار مانند مصر بودیم و یکی دیوار ماند

و در اثنا این حالات که داعی هدف سهام نوایب و مصایب گردید، مهما امکن، طرف شغل اصیل و مشغله تحصیل را فرو نگذاشته، بقدر الوسع و الطاقة، مشغول تدریس علوم شرعیه و تصنیف و تألیف معارف دینیه می شد.

بعد از حمل و نقل جنازه ها از این اماکن متفرقه به ارض اقدس وادی السلام و دفن هر چهار در جوار امیرمؤمنان _ علیه الصلوة والسلام _ و فیصل امور وراثت از صغار و کبار و فراغت از سایر امور متعلقه به این کار و بار محل الحال و پریشان روزگار، گرفتار حرکات و اطوار مردم روزگار غدار و ابناء زمان ناپایدار گشته، از گردش چرخ کج رفتار با کمال پریشان حالی اوقات گذار و از جهت امورات متعلقان و وابستگان حیران و سرگردان و جهت نظم امور ایشان به هر طرف دوان و پویان، پیش چوگان های امرکن فکان می دویم، اندر مکان و لامکان.

بلی حالی روزگار دون این و قال گردون بوقلمون همین است.

فلک تا بوده اینش کار بوده به آزادان چنین رفتار بوده

قال المولوی المعنوی:

چرخ سرگردان که اندر جست و جوست حال او چون حال فرزندان اوست

که حسیض و گه میانه گاه اوج اندر او از سعد و نحسی فوج فوج (1)

هین (2) و هین ای راه زویگاه شد آفتاب عمر سوی چاه (3)

و در این حالات گاه آگاهی از حال تباه حاصل آمده، با خود می گفت:

هین مگو فردا که فرداها گذشت تا به کلی نگذرد ایام گشت (4)

خرج کردم (5) عمر خود را دم به دم در دمیدم (6) جمله را در زیر و بم

ص: 36

1-1. مثنوی معنوی، ص 56.

2-2. در نسخه خطی رساله، «هان و هان» به جای «هین و هین» آمده، که مخالف متن مثنوی معنوی می باشد.

3-3. مثنوی معنوی، ص 207.

4-4. همان، ص 208.

5-5. در نسخه خطی رساله «جمع» به جای «خرج» و «کردی» به جای «کردم» آمده، که مخالف متن مثنوی می باشند.

6-6. در نسخه خطی رساله «دمیدی» به جای «دمیدم» آمده، که مخالف متن مثنوی معنوی می باشد.

آه کز یاد ره و پرده عراق رفت از یادم (1) دم تلخ فراق

وای کز آواز این بیت و چهار کاروان بگذشت و بیگه شد نهار (2)

چون مطمح نظر این بنده خاکسار از اول حال الی مآل کار این بود که جهت سکنی یکی از مشاهد شریفه را اختیار نماید. از جهت شرافت ذاتیه و قطع تعلقات وطنیه به مقتضای:

تشنه را خود شغل چه بود در جهان؟ گرد پای حوض گشتن جاودان (3)

اوقات خود را بالتّمام صرف علوم دینیه و معارف یقینیه نماید.

اگرچه فضیلت هر مشهد شریف از مشاهد مشرفه بخصوص بر وجه مخصوص در اخبار و آثار وارد گردیده (4) و لکن در بعض آن ها نهی از سکنی و مجاورت نموده، امر به زیارت و مراجعت فرموده اند. مثل مشاهده ائمه هدی علیهم السلام (5).

و در بعضی آن ها، که اخبار موروده در فضیلت آن ها و مجاورت آن ها وارد شده، (6) مثل مکه معظمه و مدینه منوره، دسترس ما نبوده و در میان آن ها بلده طیبه قم به فضایل بسیار، مخصوص گردیده و احادیث بسیار و بی شمار در خصوص مجاورت

ص: 37

1-1. در نسخه خطی رساله، «یادت» به جای «یادم» آمده که مخالف متن مثنوی معنوی می باشد.

2-2. مثنوی معنوی، ص 92.

3-3. همان، ص 519.

4-4. روایات بسیاری برای مشاهد و فضیلت آنان در کتب روایی آمده است، که از جمله این روایات، روایتی است از ابو وهب قصری که شیخ جلیل جعفر بن قولویه در «کامل الزیارات» آن را به سند معتبر ذکر نموده است. وی گوید: «داخل مدینه شدم، و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، و عرض کردم: فدایت شوم به نزد شما آمدم و زیارت امیرالمؤمنین نکردم. حضرت فرمود که: بد کردی، اگر نه این بود که تو از شیعیان ما هستی من به سوی تو نگاه نمی کردم، آیا زیارت نمی کنی کسی را که خدا با ملائکه او را زیارت می کنند؟ گفتم: فدای تو شوم! من این را نمی دانستم. فرمود: بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خدا بهتر است از جمیع ائمه، و از برای اوست ثواب اعمال همه ائمه، و به قدر اعمال خود زیادتی و فضیلت یافته اند.» (بحار الانوار، ج 25، ص 361).

5-5. عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: اذا اردت زیارة الحسین علیه السلام فزُرُهُ و انت حزینٌ مکروبٌ شعثٌ مُغبرٌ جائعٌ عطشانٌ و سلهُ الحوائجَ و انصرفْ عنه ولا تتخذهُ وطناً. (کافی، ج 4، ص 587).

6-6. در حدیثی درباره بیت المقدس آمده است: و هی الأرض المقدسة التي بارک الله حولها و جعلها منزل الانبياء والاولياء. (انس الجلیل، ج 1، ص 226).

و سکنای آن مقام عالی مقدار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد گردیده. (1)

علاوه بر آن بحبوحه ولایت اثنی عشریه و مخصوص به بعض خصوصیات خارجیه گردیده و امثال ماها را دسترس بوده و بوجه سهل و مختصر، سکنای آن مقام شریف، ممکن و مسیر می شد. لهذا اختیار آن بقعه متبرکه را نموده، که انشاءالله تعالی قطع علائق وطنیه نموده، مابقی عمر را در بلده مقدسه مذکور به اشتغال علوم شرعیه به سر برده، منتظر الموت، که هادم لذات و مفرق جماعات است، بوده باشد.

و در این حالات به مناسبت مقتضای حال از جهت تبیین احوال، این رساله مختصره را جمع و در ضمن آن بعض اوضاع بلده مذکوره و بعض فضایل مأثوره آن بقعه مکرمه را بر نحو اجمال و اختصار در ضمن دو مقام درج و ذکر نموده ایم [تا] شاید موجب ازدیاد رغبت مؤمنین در مجاورت تربت طیبه آن دارالمؤمنین آید.

مقام اول

در بیان مجملی از کیفیت بنای بلده مذکوره و بعض گزارشات متعلقه به آن بقعه شریفه.

بدان؛ که بلده قم داخل اقلیم رابع است و از بلاد مستحدثه اسلامیة است که در عصر حجاج بن یوسف ثقفی ابتداء بنای آن جا شده، در سنه هشتاد و سه هجری.

و در کتاب عجایب البلدان نوشته که:

«آن جا را حجاج در سنه مذکوره شهر ساخته و نزدیک آن نمک زاری است که هرکس از آن بگیرد و دشمن آن را آن جا نگذارد، چارپای اولنگ می شود.»

و در قدیم الایام مار و کژدم بسیار بوده. یکی از حکما آن جا طلسمی ساخته، تا مار و کژدم ها به کوهی رفته اند که نزدیک آن جا است و هیچ کس به جهت آن به آن کوه نمی تواند رفت. و قم و حوالی آن جا را کوهستان عجم می گویند که جبال عجم است در مقابل جبال عرب، که داخل شامات است و مشهور به جبل عامل، که مشتمل بر

ص: 38

1-1. در بخش دوم این رساله روایات بسیاری درباره فضیلت سکونت در این شهر آمده است.

قراهای بسیاری می باشد و کوهستان را منحرف و معرب نموده.

[به قم] قهستان هم می گویند، چنانچه عارف نظامی (مشهور به گنجبه) که از اهل قم بوده، گفته:

نظامی ز گنجینه بگشای بند گرفتاری گنجبه تا چند چند

اگر چند در شهر گنجبه گم ولی از قهستان شهر قمم (1)

و آن شهری عظیم و بلده [ای] کریم و از جمله بلادی است که همیشه دارالمؤمنین بوده و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدان شیعه امامیه از آن جا برخواسته اند و آن جا سکنی نموده اند و آن جا مدفون شده اند. حتی از حاجی ابراهیم اصفهانی _ اعلی الله مقامه _ که از اعظم متأخرین علما و مجتهدین اثنا عشریه بود، نقل شد که فرمود:

«نهصد نفر مجتهد جامع الشرایط در مقبره پشت حرم محترم [حضرت] معصومه مطهره مدفون هستند که من جملتهم: علی بن بابویه (2) و قطب راوندی (3) و میرزای قمی (4) و سایرین می باشد.»

و در کتاب معجم البلدان و غیر آن مسطور است که:

«اهل آن جا همیشه شیعه امامیه بوده اند و ابتدا بنای آن جا در سنه ثلث و ثمانین در زمان عبدالملک مروان _ علیه اللعنة و النیران _ شد. و این چنین بوده که عبدالرحمن بن

ص: 39

1-1. دیوان نظامی گنجوی، ص 206.

2-2. ابوالحسن علی بن الحسین بن بابویه قمی که در عصر خود، مشهور به «شیخ القمیین» بود، محدث و فقیه بزرگوار و پدر شیخ محمد بن علی بن بابویه مشهور به «شیخ صدوق» است. وی در سال 329 ه. درگذشت و هم اکنون آرامگاه او در ابتدای خیابان چهارمردان (انقلاب) از سمت شمال، درون کوچه پشت مجتمع تجاری موسی بن جعفر علیه السلام قرار دارد و برفراز آن گنبدی بلند و دارای صحن و سراسر و زیارتگاه مردم می باشد.

3-3. شیخ ابوالحسن سعید بن هبة الله مشهور به قطب راوندی، از فقهای بزرگوار امامیه در قرن ششم (متوفا: 573 ه. ق.) قبر وی در ضلع جنوبی صحن آئینه حرم حضرت معصومه واقع شده و از کف حیاط حدود یک متر بالا کشیده شده و سنگ زیبایی از مرمر بر روی آن قرار گرفته است.

4-4. میرزا ابوالقاسم فرزند محمد حسن جیلانی شفتی دشتی معروف به میرزای قمی، از علمای قرن 13 هجری قمری می باشد. ایشان به سبب تألیف کتاب «قوانین»، مشهور به صاحب قوانین می باشد. تاریخ ولادت او را سالهای 1150، 1153 ه. ق.، و فاتهم را سالهای 1231 و 1233 ه. ق. نوشته اند.

محمد بن اشعث بن قیس که از قبل حجاج بن یوسف امیر سجستان بود، چون بر او خروج کرد در لشکر او هفده کس از علماء تابعین عراق بودند. چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد آن جماعت به ناحیه قم افتادند و از آن جمله چند برادر بودند نام ایشان: عبدالله و احوص و عبدالرحمن و اسحاق و نعیم، پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری.

و در آن موضع چند قریه بود که یکی از آن ها کمندان نام داشت و برادران مذکور در آن جا به قهر و غلبه نزول کردند و بنی اعمام ایشان از عراق عرب که کوفه و حوالی کوفه باشند برایشان جمع شدند و آن چند موضع را از کثرت عمارت به هم متصل ساخته به نام کمندان _ که یکی از آن موضع بود _ تسمیه نمودند.

بعد [از آن به مقتضای مثل مشهور که: عجمی فالعب به ماشت(1)]، بعضی از حروف آن نام را اسقاط کرده از روی تعریب قم گفتند و سه تا وجه علی حده جهت تسمیه به قم(2) در ضمن احادیث و اخبار که خواهد آمد مذکور است و منافات ندارد که همه آن ها در وجه تسمیه ملحوظ و واقع شده باشد.

و در کتاب معجم [البلدان] مزبور مذکور است که:

«مقدم برادران مذکور، عبدالله بن سعد بود و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه نشو و نما کرده بود و امامی مذهب بود. مقارن آن حال از کوفه به قم انتقال نموده، اهل آن دیار را قبل از آن که نقش غبار اغیار در لوح خاطر گیرد، در متابعت مذهب ائمه اطهار علیهم السلام و التزام احکام طریقه ایشان استوار ساخته و لهذا هرگز سنی از آن ها پیدا نمی شود.»(3) این است کلام صاحب معجم [البلدان].

و از جمله ظرایف حکایات که صاحب کتاب مزبور در باب تشیع اهل قم ذکر کرده آن است که:

«در زمان استیلای اهل سنت و جماعت، یکی از سنیان متعصب را در آن جا حاکم

ص: 40

1-1. این قسمت در معجم البلدان نیامده است.

2-2. معجم البلدان، ج 8، ص 451، کلمه «قم»، شماره 9883.

3-3. همان.

ساختند. و چون او شنیده بود که اهل قم بنابر عداوتی که با خلفای ثلاثه دارند در میان ایشان کسی که موسوم به ابوبکر و عمر و عثمان باشد، پیدا نمی شود، حکم به احضار اهالی آن دیار نموده، به اعیان ایشان خطابِ عتاب نموده که: من شنیده ام که شما صحابه کبار را دشمن می دارید و بنابر آن بر اولاد و خودتان نام ایشان نمی گذارید؟ به خدا سوگند که اگر از مردم خود کسی را پیش من نیارید که ابوبکر یا عمر یا عثمان نام داشته باشد شما را مؤاخذه و عقوبت نمایم. آن گاه آن جماعت سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام به خانه هریک از اهل شهر خود رسیدند و به غیر از مردی مفلوک مسکوب(1) سر و پا برهنه، روی شسته، اَحْوَل، که اقبیح خلق خدا بود _ موسوم به نام ابوبکر _ ندیدند و این هم در اصل از قم نبود، بلکه پدر او مردی غریب بود که در کناره ای از شهر قم رحل اقامت انداخته، پسر خود را به آن نام نامی ساخته بود.

القصه، ابوبکر موسوم را به هیأتی که تقریر نموده شد همراه آدم های حاکم در حضور حاکم به جلوه در آوردند و چون نظر حاکم نیک محض بر ابوبکر کریه منظر افتاد، آن جماعت را دشنام داده، گفت که: بعد از چند روز که ابوبکر نام، جهت من آورده اید این چنین کسی است که اقبیح خلق خدا است.

در اثنای خطابِ عتاب او یکی از ظرفای قم عرض کرد که: ایها الامیر! هرچه می خواهی بکن که در آب و هوای قم ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی یابد. و چون امیر خالی از لطافت طبعی نبود، بی اختیار بخندید و ایشان را ببخشید.»

و این حکایت بعینه در باب شیعیان سبزواری نیز مشهور است و مولوی در مثنوی معنوی به آن اشعار نموده و گفته:

سبزواری است این جهان و مردِ حق اندرینجا ضایعست و مُمْتَحَق(2)

به هر حال ماده هریک از این دو شهر آن حکایت را قابل است و تحقیق و تخصیص به یکی دون دیگری، امری است بی حاصل.

ص: 41

1-1. همان.

2-2. در نسخه خطی رساله، این بیت این گونه آمده بود: «سبزواری است این جهان بی مدار ما چو بوبکریم در خوار و زار»

و در تاریخ ابن کثیر شامی مسطور است که:

«در سال سیصد و چهل و پنج، فتنه ای عظیم واقع شد، میان اهل اصفهان و اهل قم، که به آن جا به رسم تجارت رفته بودند، به سبب آن که اهل قم در آن جا سبّ صحابه نموده بودند. تا آن که اهل اصفهان جمعی کثیر از ایشان را کشتند و اموال تجّار را غارت کردند. و چون این خبر به رکن الدوله بویه رسید به واسطه تشیعی که داشت در غضب شد و اهل اصفهان را مؤاخذه و مصادره به مال بسیاری نموده.»⁽¹⁾

و شیخ عبدالجلیل رازی در کتاب خود آورده است که:

«اصفهانی از قمی پرسید که: از کدام شهری؟»

گفت: من از شهر دندان کنان.

مرد فرو مانده، گفت: معنی مفهوم نیست.

قمی گفت: معنی این است، که چون بگویم از قم، گوئی، آه.

و از این جا مفهوم می شود که قمی نباشد. الا شیعی و اصفهانی نبود، الا سنی.

والحمدلله و المنة که در ایام دولت سلاطین صفویه موسویه _ انارالله برهانهم _ انوار ایمان و هدایت به مرتبه ای بر در و دیوار آن ولایت فاخته، که صد قم در اصفهان کم است.»⁽²⁾

و عبید زاکانی در بعضی از رسائل خود آورده اند که:

«عمران نامی را در قم می زدند. کسی گفت که: چون عمر نیست چرا او را می زنند؟ دیگری گفت: که او عمر است و الف و نون را از عثمان دزدیده است و بر آن افزوده.»⁽³⁾

و از جمله مآثر جرات و شدت اهل قم که در اواخر کتاب «کشف الغمّه» مذکور است، آن که:

در زمان بعضی از خلفای عباسی، از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هرکه را به حکومت ایشان فرستاد، با او مقاتله و محاربه نمودند و مجال تصرف ندادند. مکرر لشکرها بر سر ایشان فرستادند، مفید نیفتاد. آخر امیر ناصرالدوله بن حمدان را که

ص: 42

1-1. البداية و النهایة، ج 11، ص 245.

2-2. النقص، ص 331.

3-3. کلیات عبید زاکانی، ص 198.

امیرالامراء خلیفه بود برایشان فرستاد.

و چون ناصرالدوله نزدیک به قم رسید اعیان آن جا با تحفه و هدایا به استقبال او بیرون آمدند و گفتند: ما به حکومت غیر مذهب خود راضی نبودیم، الحال که تو آمدی، بالطوع و الرغبة امثال حکم تو می کنیم. و در آن سال اهل قم زیاده از مال و وجوهات سالهای گذشته به ناصرالدوله رسانیدند تا او به خلیفه فرستاد و بعد از آن خلیفه از موافقت اهل قم ناصرالدوله را اندیشه نمود و او را نزد خود طلب فرمود.» (1)

و ایضاً از مآثر جرأت ایشان آن است که:

«در ایام دولت سلطان حسین میرزا والی خراسان، یکی از سادات قم در شهر هرات بسر می برد. اتفاقاً روزی در میان جمعی از سنیان هرات نشستند و سخنی در باب خلافت صحابه سه گانه مذکور شد. سید مذکور در مقام ابطال خلافت ایشان در آمد، و به آن نیز اکتفا ننموده، زبان طعن و لعن گشود.

آن جماعت او را گرفته نزد شیخ الاسلام آن جا _ که از اولاد سعد الدین تفتازانی بود _ بردند و ادای شهادت بر رفض او کردند. آن گاه شیخ الاسلام مذکور او را برداشته به خدمت سلطان حسین میرزا برد و صورت حال عرض نمود. سلطان حسین میرزا، بنابر محبت سادات، در مقام اصلاح شده، به آن سید خطاب فرموده، گفت که: ظاهراً در آن وقت تو را اسکاری یا جنون ادواری، طاری شده باشد.

سید در جواب فرمود: هرگز در مدت عمر [پیرامون] تناول مسکرات نگردیده ام و آفت جنون و خرافات پیرامون پیراهن من نرسیده.

چون میرزا جواب شنید، سر در پیش انداخته، متأمل گردید. زیرا که قطع نظر از محبت ذریه امام _ علیه الصلاة والسلام _ از بأس سلطان شاه اسماعیل صفوی _ انارالله برهانه _ که در آن زمان قهرمان ایران و حامی سادات و شیعه [و] خاندان ایشان بود، ملاحظه تمام داشت.

و شیخ الاسلام که فی الحقیقه رئیس الکفره بود، از مشاهده تأمل میرزا، نایره

ص: 43

1-1. کشف الغمّه، ج 2، ص 500.

عصبيت جاهليت، [او] اشتعال يافته، به ميرزا خطاب نمود كه: اى سلطان! مى خواهى در امور دين مسامحه و مدهانه نمايى. و چون ميرزا در آن زمان مفلوج شده بود و اعيان و اركان دولت _ كما ینبغى _ اطاعت او را نمى نمودند، بالضرورة آن معامله را براى شيخ الاسلام واگذاشت. و آن معاند متعصب از روح مطهر رسول صلى الله عليه و آله وسلم شرم نداشته، قلم به قتل آن سيد مظلوم نمود.

بعد از شهادت آن سيد، خويشان او به خدمت سلطان شاه اساعيل رفتند و عرض تظلم خود نمودند و [شاه] ايشان را تسلى داده، حكم فرمود تا فرمانى به ايشان دادند كه: هرگاه ولايت خراسان در تحت تصرف اوليائى آن دولت در آيد، شيخ الاسلام را ايشان به قصاص خون برادر خود قتل نمايند.

و چون بعد از زمانى سلطان حسين ميرزا وفات يافت و شيبك خان والى خراسان شد و پادشاه مذكور توجه به تسخير آن ولايت نمود و شيبك را به اسفل درك روانه ساخت و به دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمود.

و خويشان آن سيد مقتول كه همراه اردوى مُعلّى بودند، شيخ الاسلام را گرفته به نزد پادشاه دين پناه آوردند و به موجب آن عهد و زمان سابق او را تسليم آن جماعت نمودند [و] به خون آن سيد مظلوم سنگ سار ساخته در چهارسوى بازار سوختند و خاكستر او را به باد دادند. «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (1). (2)

مقام دوم

«در بيان بعض اخبار وارده در فضيلت بلده مذكوره»

از آن جمله صدوق _ عليه الرحمة _ در كتاب «علل الشرايع» روايت نموده از حضرت صادق عليه السلام كه آن حضرت هم روايت نموده از آباء طاهرين خود و ايشان از جناب ختمى مآب، كه فرمودند:

«در وقت معراج كه جبرئيل مرا بالاي كنف ايمن خود برداشته و عروج مى كرد،

ص: 44

1-1. سوره انعام، آيه 45.

2-2. انوارالمشعشين، ج 1، ص 38.

نگاه کردم در صفحه زمین، بقعه ای دیدم در زمین کوهستان که: رنگش سرخ و خوش تر از لون زعفران، و رایحه اش پاکیزه تر از مشک. پس دیدم در سمتی از آن سرزمین مرد پیری نشسته که در سر آن برنس بود.

پس گفتم: این بقعه خوش رنگ و خوش بو کدام بقعه می باشد؟

گفت: این بقعه شیعیان تو و وصی تو علی بن ابی طالب علیه السلام است.

گفتم: این شیخ که بر سر خود کلاه برنس گذاشته و اینجا نشسته کیست؟

گفت: ابلیس لعین.

گفتم که: چه [اراده] دارد در خصوص شیعیان ما؟

گفت: می خواهد آن ها را از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام برگرداند و به ضلالت بیندازد و آن ها را دعوت به فسق و فجور نماید.

گفتم: ای جبرئیل! پایین آور مرا به آنجا.

پس پایین آورد در زمان زودتر از زمان لمعان برق و نگاه چشم.

پس گفتم: قم یا ملعون!

[یعنی: برخیز از اینجا ای ملعون! (1)]

پس مشارکت کن به اموال و اولاد و زنان دشمنان ما. به درستی که تو را تسلط بر شیعیان ما ندارد.» (2)

ص: 45

1-1. این کلام مؤلف است و جزء متن روایت نیست.

2-2. علل الشرایع، ج 2، ص 572؛ بحارالانوار، ج 18، ص 407 و ج 57، ص 100 و ج 60، ص 238: عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام، قال: حدثني أبي عن جدّي، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ حَمَلَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَى كَتْفِهِ الْإِيْمَنَ، فَنَظَرْتُ إِلَى بَقْعَةٍ بِأَرْضِ الْجَبَلِ، حَمْرَاءُ أَحْسَنُ لَوْنًا مِنَ الزَّعْفَرَانِ، وَاطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمَسْكِ، فَإِذَا فِيهَا شَيْخٌ عَلَى رَأْسِهِ بَرْنَسٌ. فَقُلْتُ لَجِبْرَائِيلَ: مَا هَذِهِ الْبَقْعَةُ الْحَمْرَاءُ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ لَوْنًا مِنَ الزَّعْفَرَانِ، وَاطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمَسْكِ؟ قَالَ: بَقْعَةُ شِيعَتِكَ وَشِيعَةِ وَصِيِّكَ عَلِيٍِّّ. فَقُلْتُ: مَنْ الشَّيْخُ صَاحِبُ الْبَرْنَسِ؟ قَالَ: ابْلِيسُ. قَالَ: فَمَا يَرِيدُ مِنْهُمْ؟ قَالَ: يَرِيدُ أَنْ يَصُدَّهُمْ عَنِ وِلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى الْفَسْقِ وَالْفُجُورِ. فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ! أَهْوَبْنَا إِلَيْهِمْ، فَاهْوَى بِنَا إِلَيْهِمْ اسْرِعْ مِنَ الْبَرَقِ الْخَاطِفِ، وَابْصُرِ اللَّامِحَ. فَقُلْتُ: قُمْ يَا مَلْعُونُ، فَشَارَكَ أَعْدَائِهِمْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَوْلَادِهِمْ وَنِسَاءِهِمْ، إِنَّ شِيعَتِي وَشِيعَةَ عَلِيٍِّّ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، فَسَمَّيْتُ قَمًا.»

و در روایت دیگر:

«مشارکت کن به اموال و اولاد و زنان طایفه مرجئه(1)، جهت این که اهل قم شیعیان من و شیعیان علی بن ابی طالب و وصی من هستند.»(2)

پس از این جهت مسمی به قم گردیده.

و نیز امام حسن عسکری علیه السلام به واسطه اجداد طاهرین خود [علیهم السلام] از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت نمود که:

«شب معراج، وقتی که عروج نمودم، در آسمان چهارم نظر کردم. قبه ای دیدم از لؤلؤ، که او را چهار رکن و چهار درب است. گویا آن قبه از استبرق اخضر بود. گفتم: ای جبرئیل! چه چیز است این قبه که در آسمان چهارم بهتر از آن چیزی ندیدم؟

گفت: یا حبیب من محمد صلی الله علیه و آله وسلم این صورت شهری است که او را قم می گویند.

در او جمع می شود بندگان مؤمن خداوند. انتظار می کشند محمد صلی الله علیه و آله وسلم را و شفاعت او را، از جهت قیامت و حساب. و از برای ایشان جاری می شود در حیات دنیا غمها و آلمها [و اندوه و گرفتاری ها].

راوی گوید: عرض کردم به امام علی بن محمد عسکری [امام هادی] علیه السلام که چه وقت و کی ایشان انتظار فرج می کشند؟

ص: 46

1-1. مُرَجَّه، یکی از فرقه های کلامی اسلام است که در قرون نخستین، فعالیت فراوانی داشته اند. بنا بر اعتقاد آنان، مسلمانان گناهکار را نمی توان فاسق یا کافر نامید. شیخ طریحی متوفای (1085 ه. ق.) در مجمع، درباره این فرقه و عقایدشان گوید: «طایفه مرجئه اشخاصی هستند که می گویند: ترک نماز و روزه و ترک غسل جنابت و خراب کردن کعبه و نکاح کردن مادر خود، این مطالب ایمان به جبرئیل و میکائیل می باشد. لعنة الله عليهم اجمعین.» انوار المشعشعین، ج 1، ص 265.

2-2. بحار الانوار، ج 57، ص 218: «.. فقلت له: قم یا ملعون، فشارك المرجئة فی نساہم و اموالہم، لان اهل قم شیعی و شیعة وصی علی بن ابی طالب.»

فرمود: وقتی که آب ظاهر شود بر روی زمین» (1).

و ظاهراً مراد جاری شدن آب است بر روی زمین به جهت آن که در زمان سابق آب قم منحصر به قنوت بود و آب جاری بر روی زمین نداشتند.

در خبر دیگر حماد روایت می کند که:

«ما بودیم پیش حضرت صادق علیه السلام با جماعتی که ناگاه داخل شد پیش حضرت عمران بن عبدالله القمی. حضرت احوال او را پرسید و او را احسان و نیکویی فرمود. وقتی که برخاست و رفت عرض کردم: فدای تو شوم این مرد که بود که او را این قدر لتفات فرمودی؟ حضرت فرمود که: این از اهل بیت نجاست. یعنی: از اهل قم است.

اراده نمی کند آنها را جباری از روی بدی مگر آن که خداوند قهار او را می شکند و هلاک می نماید.» (2)

و نیز روایت کرده اند که:

«عمران بن عبدالله؛ داخل شد پیش حضرت صادق علیه السلام. پس حضرت او را نزدیکی خود جا داد و احوال اولاد و اهل بیت او را پرسید و زمان بسیاری با او صحبت فرمود.

بعد از آن که بیرون رفت، پرسیده شد از آن حضرت که: این شخص که بود؟

ص: 47

1-1. بحار الانوار، ج 18، ص 311؛ ج 57، ص 207 و اختصاص، ص 101: روی عن علی بن محمد العسکری، عن أبيه، عن جده، عن اميرالمؤمنين عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَظَرْتُ إِلَى قَبِيَّةٍ مِنْ لَوْلُؤِهَا أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ وَأَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ، كُلُّهَا مِنْ اسْتَبْرَقٍ أَخْضَرَ. قُلْتُ: يَا جَبْرَيْلُ! مَا هَذِهِ الْقَبِيَّةُ الَّتِي لَمْ أَرَّ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَحْسَنَ مِنْهَا؟ فَقَالَ: حَبِيبِي مُحَمَّدٌ، هَذِهِ صُورَةُ مَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا قَمٌّ، يَجْتَمِعُ فِيهَا عِبَادُ اللَّهِ الْمُؤْمِنُونَ، يَنْتَظِرُونَ مُحَمَّدًا وَشَفَاعَتَهُ لِلْقِيَامَةِ وَالْحِسَابِ، يَجْرِي عَلَيْهِمُ الْهَمُّ وَالْغَمُّ وَالْأَحْزَانُ وَالْمَكَارَهُ! قَالَ: فَسَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيَّ: مَتَى يَنْتَظِرُونَ الْفَرَجَ؟ قَالَ: إِذَا ظَهَرَ الْمَاءُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ.»

2-2. اختصاص، ص 69 و بحار الانوار، ج 57، ص 211: عن محمد بن مسعود و علی بن محمد معاً عن الحسين بن عبيدالله عن عبدالله بن علی عن احمد بن حمزة بن عمران القمی عن حماد الناب قال: «كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ، إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عِمْرَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَمِّيِّ، فَسَأَلَهُ وَبَّرَهُ وَبَشَّهَ فَلَمَّا أَنْ قَامَ، قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ هَذَا الَّذِي بَرَّرْتَهُ هَذَا الْبَرَّ؟ فَقَالَ: هَذَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّجْبَاءِ، يَعْنِي: أَهْلَ قَمٍّ، مَا أَرَادَهُمْ جَبَارٌ مِنَ الْجَبَابَةِ الْأَقْصَمَةِ اللَّهُ.»

حضرت فرمود که: «این نجیب قوم نجاست» (1). یعنی: اهل قم.

و ابوالصلت هروی روایت کرد که:

«من پیش حضرت رضا علیه السلام نشسته بودم. پس داخل شد پیش حضرت قومی از اهل قم. پس سلام کردند به حضرت، و حضرت در سلام ایشان فرموده، آنها را پیش خود جا داد و به آن ها فرمود: مرحباً بکم و اهلاً. شما شیعیان ما هستید حقاً.» (2)

و از امام علی بن محمد عسکری [امام هادی] علیه السلام روایت شده که:

«اهل قم و آیه [آوه] مغفور و آمرزیده هستند از جهت زیارت آن ها، جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را در طوس.» (3)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که:

«آگاه بشوید، بدرستی که خداوند عالم را حرمی است و آن مکه معظمه است و پیغمبر خدا را نیز حرمی است و آن مدینه منوره است و امیرالمؤمنین علیه السلام را هم حرمی است و آن کوفه است، و به درستی که حرم من و حرم اولاد من که بعد از من خواهند

ص: 48

1-1. اختصاص، ص 69؛ رجال العلامه، ص 134؛ رجال الکشی، ص 333 و بحار انوار، ج 57، ص 211: و منه بهذا الاسناد، عن احمد بن محمد بن حمزة عن مرزبان بن عمران عن ابان بن عثمان، قال: «دخل عمران بن عبدالله على أبي عبدالله عليه السلام فقال له: كيف أنت؟ وكيف ولدك؟ وكيف أهلک؟ وكيف بنوعمک؟ وكيف أهل بیتک؟ ثم حدّثه مليّاً. فلما خرج، قيل لابي عبدالله عليه السلام من هذا؟ قال: هذا نجیب قوم النجباء. ما نصب لهم جبار الا قصمه الله.»

2-2. وسائل الشیعة، ج 14، ص 569؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 291 و بحار الانوار، ج 57، ص 231: محمد بن علی بن الحسین فی عیون الاخبار عن تمیم بن عبدالله بن القرشی عن أبيه عن احمد بن علی الانصاری عن ابی الصّلت الهروی قال: «كنت عند الرضا علیه السلام، فدخل قوم من اهل قم. فسلموا علیه، فردّ علیه وقرّبهم. ثم قال لهم: مرحبا بکم و اهلاً، فأنتم شیعتنا حقاً، فسیأتی علیکم یوماً تزورون فیہ تربتی بطوس ألا فمن زارنی و هو علی غسل خرج من ذنوبه کیوم ولدته امّه.»

3-3. وسائل الشیعه، ج 14، ص 558؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 291؛ بحار الانوار، ج 57، ص 231 و مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، ص 220: حدّثنا محمد بن احمد السنانی _ رضی الله عنه _ قال: حدّثنا ابوالحسین محمد بن جعفر الاسدی قال: حدّثنی سهل بن زیاد الآدمی، عن عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی قال: سمعت علی بن محمد العسکری علیه السلام یقول: «اهل قم و اهل آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدی علی بن موسی الرضا علیه السلام بطوس، ألا و من زاره فأصابه فی طریقہ قطرة من السماء حرّم الله جسده علی النار.»

آمد، قم است. آگاه بشوید که قم کوفه کوچک است. پس به درستی که جنت را هشت در می باشد، سه تا از آن درها به سوی قم است. وفات می نماید در آن جا بانویی که از اولاد من است و اسم او فاطمه بنت موسی علیه السلام [است].

داخل می شود با شفاعت او به بهشت [همه] شیعیان من». (1)

و نیز از آن حضرت روایت است:

«وقتی که فراگرفت شهرها را فتنه ها و بلاها. پس شما را باد [به] قم و حوالی آن و نواحی آن، که بلاها از اهل آنجا مدفوع [ودور] است». (2)

و از حضرت رضا علیه السلام روایت است که:

«بهشت را هشت در می باشد [که] سه تا از آن ها به سوی اهل قم است. پس خوشا به [حال] آن ها، خوشا به حال آن ها». (3)

و نیز حضرت فرمود به سعد بن سعد الاحزم:

«ای سعد! هرکس فاطمه را زیارت کند در قم، پس او از اهل بهشت است». (4)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود:

«سلام خدا بر اهل قم خداوند عالم سیراب کند بلاد آن ها را با باران رحمت خود و نازل کند به آن ها برکات خود را و بدل کند سیئات آن ها را به حسنات.

ایشانند اهل رکوع و سجود، و ایشانند اهل قیام و قعود، و ایشانند فقها و علما و

ص: 49

-
- 1-1. بحار الانوار، ج 60، ص 228 و انوار المشعشعین، ج 1، ص 34: عن الصادق علیه السلام قال: «انّ لله حرماً و هو مکّة، ألا انّ لرسول الله حرماً و هو المدينة، ألا و انّ لامير المؤمنين علیه السلام حرماً و هو الکوفة، ألا و انّ قمّ کوفة صغیرة. ألا انّ للجنة ثمانية أبواب: ثلاثة منها الى قمّ. تقبضُ فيها امرأةٌ هی من ولدی، و اسمها فاطمة بنت موسی، و تدخل بشفاعتها شيعتی الجنة بأجمعهم.»
 - 2-2. بحار الانوار، ج 57، ص 214: و عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي جميلة المفضل بن صالح عن رجل عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «إذا عمت البلدان الفتن فعليكم بقمّ و حوالیها و نواحیها فان البلاء مدفوع عنها.»
 - 3-3. همان، ص 228: عن الرضا علیه السلام قال: للجنة ثمانية ابواب، فثلاثة منها لاهل قمّ، فطوبى لهم ثم طوبى لهم.
 - 4-4. همان؛ وسائل الشیعه، ج 14، ص 576: و عن سعد بن سعد عن الرضا علیه السلام قال: «یا سعد! من زارها فله الجنة.»

فهما، و ایشانند اهل درایت و روایت و عبادت نیکو» (1).

و در کتاب «تاریخ قم» تألیف حسن بن محمد بن حسن القمی (2) نوشته که:

«عبدالله بن سنان سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام که: کجاست بلاد جبل؟ پس به درستی که به ما روایتی رسیده که: وقتی که رد امر ولایت شد به سوی شما، بعض آن سرزمین صاف خواهد شد.

حضرت فرمود: در آنجا جایی است که آنجا را بحر می گویند و اسم آن قم است و آنجا معدن شیعیان ما است.

و آما ری، پس وای بر آنجا از دو جناح او که خراسان و بغداد [است]. و امن از برای ری و اهل ری در قم می باشد. پس پناه می برد اهل ری به قم و اهل قم آن ها را پناه می دهند.

بعد از آنجا نقل می نمایند به جایی که آنجا را اردستان می گویند» (3).

و از انس بن مالک روایت است که می گوید:

«من نشسته بودم پیش جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شد به مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم .

حضرت فرمود: پیش بیا یا اباالحسن!

ص: 50

1-1. همان، ص 217: عن صادق علیه السلام: «سلام الله علی اهل قمّ یسقی الله بلادهم الغیث، و ینزل علیهم البرکات؛ فیدلّ الله سیئاتهم حسنات. هم اهل رکوع و سجود و قیام و قعود، هم الفقهاء العلماء و الفهماء، هم أهل الدراية والرواية و حسن العبادة».

2-2. حسن بن محمد بن حسن قمی از علمای قرن چهارم هجری است، که در سال (378 ه) به تشویق صاحب ابن عبّاد وزیر قدرتمند و دانشمند فخرالدوله دیلمی کتاب «تاریخ قم» را به عربی تدوین نمود، لیکن اصل کتاب بعدها از میان رفت و تنها ترجمه فارسی آن که در سال (805) و (806 ه) توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی انجام گرفت و به ما رسیده است. این ترجمه در سال (1313 ه.ش) مطابق با (1335 قمری) به تحقیق سید جلال الدین طهرانی به چاپ رسید.

3-3. بحار الانوار، ج 57، ص: روی سعد بن عبدالله بن ابی خلف، عن حسن بن محمد بن سعد، عن الحسن بن علی الخزاعی، عن عبدالله بن سنان: «سئل ابو عبدالله علیه السلام أين بلاد الجبل؟ فأثاب قد روينا أنه إذا ردّ اليكم الامر، یخسف ببعضها! فقال: إن فیها موضعاً، یقال له بحر و یسمى بقم و هو معدن شیعتنا. فأما الرّیّ فویل له من جناحیه و ان الأمن فیهِ من جهة قم و أهله. قیل: و ما جناحاه؟ قال: احدهما بغداد و الآخر خراسان فانه تلتقی فیهِ سیوف الخراسانیین و سیوف البغدادیّین، فیجعل الله عقوبتهم و یهلكم فیأوی أهل الری إلى قم فیأویهم أهله، ثم ینتقلون الی موضع یقال له أردستان».

پس دست در گردن امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و میان دو چشم او را بوسید و فرمود: یا علی! خداوند عالم عرضه کرد ولایت تو را بر آسمان ها. پس سبقت کرد بر قبول او آسمان هفتم، پس آنجا را زینت داد با عرش، بعد از آن سبقت کرد آسمان چهارم، پس زینت داد او را با بیت المعمور، پس سبقت کرد آسمان دنیا، پس زینت داد او را با ستاره ها.

پس عرض کرد ولایت تو را به زمین ها. اول سبقت کرد مکه معظمه، او را زینت داد با کعبه، بعد از آن سبقت کرد مدینه. او را زینت داد با من. بعد از آن سبقت کرد کوفه، پس او را زینت داد با تو. پس سبقت کرد به اوقم، پس او را زینت داد به عرب و گشاد بر آنجا دری از درهای بهشت» (1)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

«خداوند عالم احتجاج کرد با کوفه به سایر بلاد و با مؤمنین از اهل آنجا به غیر آنها از اهل سایر بلاد و احتجاج نمود با بلده قم به سایر بلاد و با اهل آنجا به جمیع اهل مشرق و مغرب از جن و انس.

و خداوند عالم قم و اهل قم را مستضعف در دین نگذاشته، بلکه آن ها را توفیق داده و تأیید نموده.

پس به درستی که بلایا دفع کرده شده است از اهل قم و زود می آید زمانی که شهر قم و اهل آنجا حجّت می شوند بر خلائق، و این در زمان غیبت قائم _ صلوات الله و سلامه علیه _ است الی ظهور قائم علیه السلام و اگر این نمی بود هر آینه زمین فرو می رفت با اهل خود. و بدرستی که ملایکه دفع بلا می کنند از قم و اهل قم. و قصد نکرده است

ص: 51

1-1. همان؛ مستدرک، ج 10، ص 204: «و باسناده عن عبدالواحد البصری عن أبي وائل عن عبدالله الليثی عن ثابت بنانی عن أنس بن مالک قال: «كنت ذات يوم جالساً عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذ دخل علي بن ابي طالب عليه السلام، فقال صلى الله عليه وآله وسلم: الی یا اباالحسن! ثم اعتنقه وقبّل ما بین عینیّه، وقال: یا علی إن الله عز اسمه عرض ولايتک علی السماوات، فسبقت الیها السماء السابعة فزینها بالعرش، ثم سبقت الیها السماء الرابعة فزینها بالبیت المعمور، ثم سبقت الیها السماء الدنيا فزینها بالکواکب، ثم عرضها علی الارضین فسبقت الیها مکه فزینها بالکعبة، ثم سبقت الیها المدینة فزینها بی، ثم سبقت الیها الکوفة فزینها بک، ثم سبق الیها قم فزینها بالعرب، وفتح الیه باباً من ابواب الجنة».

آنجا را جباری از جباران با بدی، مگر این که خداوند قاصم الجبارین او را هلاک کرده است، یا او را مشغول کرده است آنها را به داهیه یا مصیبتی یا دشمنی.

و خداوند عالم آنجا را و اهل آنجا را از خاطر جبارین فراموش می گرداند در دولت آن ها، چنانچه [آنها] ذکر خدا را فراموش کردند.» (1)

و نیز به سندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، که حضرت ذکر نمودند کوفه را و فرمودند که:

«زود خالی می شود کوفه از مؤمنین و علم فرو می رود آنجا، چنانچه مار به سوراخ خود فرو می رود. بعد از آن ظاهر می شود علم در بلده ای که او را قم می گویند و آنجا معدن علم می شود، تا این که در روی زمین مستضعف در دین باقی نمی ماند. حتی زن های حجله نشین و این نزدیک ظهور قائم علیه السلام می شود.

پس خداوند می گرداند قم و اهل آنجا را قائم مقام حجت خداوندی و اگر این نمی شد زمین [فرو] می برد اهل خود را و نمی ماند در روی زمین حجّتی.

پس علم از قم بر می خیزد و شایع می شود در سایر بلاد در مشرق و مغرب. پس حجّت خدا تمام می شود بر خلق، حتی باقی نمی ماند احدی در روی زمین که او را دین و علم نرسیده باشد. بعد از آن ظاهر می شود قائم علیه السلام و سبب نزول نعمت و غضب خداوند می شود بر منافقین، از جهت این که خداوند انتقام نمی گیرد از بندگان، مگر آن

ص: 52

1-1. همان: و عن محمد بن قتیبة الهمدانی و الحسن بن علی الكشمارجانی عن علی بن النعمان عن أبي الاكراد عن ميمون الصائغ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «انّ الله احتج بالكوفة على سائر البلاد و بالمؤمنين من اهلها على غيرهم من بلاد و احتج ببلدة قم على سائر البلاد و باهلها على جميع اهل المشرق و المغرب من الجن و الانس و لم يدع الله قم و أهله مستضعفا بل و فقهم و أيدهم. ثم قال: انّ الدين و أهله بقم ذليل، و لولا ذلك لاسرع الناس إليه، فخرّب قم و بطل أهله فلم يكن حجة على سائر البلاد و اذا كان كذلك لم تستقر السماء و الارض و لم ينظروا طرفة عين و ان البلايا مدفوعة عن قم و أهله و سيأتي زمان تكون بلدة قم و أهلها حجة على الخلائق و ذلك في زمان غيبة قائمنا عليه السلام الى ظهوره، و لولا ذلك لساخت الارض بأهلها و ان الملائكة لتدفع البلايا عن قم و أهله و ما قصده جبار سبع الا قصمه قاصم الجبارين و شغله عنهم بدهية او مصيبة او عدو، و يُنسى الله الجبارين في دولتهم ذكر قم و أهله كما نسوا ذكر الله».

که آن ها انکار حجّت خدا را نکنند» (1).

و از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت شده که:

«آنجا را قم گفتند؛ جهت این که: وقتی که کشتی نوح و طوفان به آنجا رسید، قائم شد در آنجا و ایستاد و همانجا قطعه ای است از بیت المقدس» (2).

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

«خداوند عالم ممتاز نمود از میان جمیع بلاد کوفه و قم و تفلیس را» (3).

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود:

«وقتی که فرو گرفت شهرها را فتنه ها، پس شما را باد [به] قم و نواحی آن از جهت آن که بلا از آنجا مدفوع [و دور] است» (4).

و از حضرت رضا علیه السلام مروی است که فرمود:

«تخلیه نکن آنجا را. بعد از آن سه دفعه فرمود: چه خوب جایی است قم» (5).

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«وقتی که بلایا فرو گرفت بلاد را، پس در کوفه و نواحی آن است از بلاد، [محفوظ ماندن از بلایا] و در قم و نواحی آن است از بلاد جبل و چه خوب جا و مکان است قم

ص: 53

1-1. همان، ص 213: و رُوی بأسانید عن الصادق علیه السلام أنّه ذکر کوفة وقال: «ستخلو کوفة من المؤمنین و یأزر عنها العلم كما تآزر الحیة فی جبرها، ثم ینظر العلم ببلدة یقال لها قمّ و تصیر معدناً للعلم والفضل حتی لا یبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی الحجال و ذلك عند قرب ظهور قائمنا، فیجعل الله قم و أهله قائمین مقام الحجة و لولا ذلك ساخت الارض بأهلها، و لم یبق فی الارض حجة فیفیض العلم منه الی سائر البلاد فی المشرق و المغرب، فیتم حجة الله علی الخلق، حتی لا یبقی أحد علی الارض لم یبلغ الیه الدین و العلم ثم ینظر القائم علیه السلام و ینسیر سبباً لنعمة الله و سنخه علی العباد لان الله لا ینتقم من العباد الا بعد انکار هم حجة».

2-2. همان: و عن أبی مقاتل الدیلمی نقیب الرّی قال: «سمعتُ ابا الحسن علی بن محمد علیه السلام یقول: انما سمّی قم به، لانه لما وصلت السفینة الیه فی طوفان نوح علیه السلام، قامت، و هو قطعة من بیت المقدس».

3-3. همان؛ مستدرک، ج 10، ص 205: عن الحسن بن یوسف عن خالد بن یزید عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «انّ الله اختار من جمیع البلاد کوفة و قم و تفلیس».

4-4. همان، ص 214: و عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن ابی جمیلة المفضل بن صالح عن رجل عن ابی

عبدالله عليه السلام قال: اذا عمّت البلدان الفتن فعليكم بقم وحواليها ونواحيها، فان البلاء مدفوع عنها»
5-5. مصدری برای این روایت نیافتم.

از برای خائف و طائف.»(1)

و نیز از آن حضرت مروی است که:

«وقتی که مفقود شد امن از بلاد و مردم سوار خيول و اسبان شدند و کناره گیری نمودند از استعمال طيب و مباشرت زنان. پس پرهیز کنید، پرهیز کنید از جوار آن ها.

گفتم: فدای تو شوم! به کجا برویم؟

آن وقت حضرت فرمود: به کوفه و نواحی آن، یا قم و نواحی آن، که بلایا مدفوع است از اینجاها.»(2)

و نیز از آن حضرت مروی است که:

«اهل خراسان علم هایی هستند [برای ما] و اهل قم نصرت کنندگان ما و اهل کوفه اوتاد [ما] هستند...»(3)

و از حضرت کاظم علیه السلام مروی است که فرمود:

«قم آشیانه آل محمد و مأوی شیعیان ایشان است، ولیکن زود هلاک می شود جماعتی از جوان های آنجا به سبب معصیت پدران آن ها و از جهت استخفاف به بزرگان و مشایخ خودشان و با وجود این خدا دفع می کند از آن ها دشمنان را و جمیع بدی ها را.»(4)

ص: 54

1-1. همان: «عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن سعد بن سعد الأشعری عن جماعة عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إذا عمت البلا یا فالأمن فی کوفة و نواحيها من السواد و قم من الجبل و نعم الموضع قم للخائف الطائف.»

2-2. همان: و عن محمد بن سهل بن یسع عن أبیه عن جده عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إذا فقد الأمن من البلاد و ركب الناس علی الخيول و اعتزلوا النساء و الطيب فالهرب الهرب عن جوارهم. فقلت: جعلت فداک إلى أين قال: إلى الكوفة و نواحيها أو إلى قم و حوالیها، فان البلاء مدفوع عنهما.»

3-3. همان: و عن یعقوب بن یزید عن محمد بن أبی عمیر عن جمیل بن دراج عن زرارة بن أعین عن الصادق علیه السلام قال: «اهل خراسان اعلامنا و اهل قم انصارنا و اهل کوفه اوتادنا و اهل السواد منا و نحن منهم.»

4-4. همان و مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، ص 254: عن سهل بن زیاد عن عبدالعظیم الحسنی عن اسحاق الناصح مولى جعفر عن أبی الحسن الاول علیه السلام قال: «قم عش آل محمد و مأوی شیعتهم، ولكن سیهلك جماعة من شبابهم بمعصية آبائهم والاستخفاف والسخرية بكبرائهم و میثاغهم و مع ذلك يدفع الله عنهم شرالاعدی و کل سوء.»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

«وقتی که شما را بلایا و مصیبت ها فروگیرد پس شما را باد [به] قم، که آنجا مأوای اولاد فاطمه و راهتگاه مؤمنین است و زود می آید زمانی که کنارگی می گیرند و دور می شوند از ما محبتین و دوستان ما، و این [به] مصلحت آن ها است، از جهت آن که معروف نشوند به ولایت ما، و خون های آن ها ریخته نشود و اموال آن ها غارت نشود.

و هیچ احدی قصد نکرده است قم و اهل آنجا را به بدی، مگر این که خداوند او را ذلیل کرده است و او را دور نموده است از رحمت خود.» (1)

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که:

«بهشت را هشت در می باشد و یکی از آن درها از برای اهل قم است که آن ها از آن در داخل بهشت خواهد شد. پس خوشا به [حال] آن ها، خوشا به [حال] آن ها، خوشا به [حال] آن ها.» (2)

و راوی روایت نموده که:

«پیش حضرت صادق علیه السلام بودیم که حضرت در ابتداء کلام خود فرمود: خراسان، خراسان، سجستان، سجستان. گویا من نظر می کنم به اهل آنجاها که سوار شتران شده سرعت می نمایند به سوی قم.» (3)

و سلیمان بن صالح روایت کرده که:

ص: 55

1-1. بحار الانوار، ج 57، ص 214: و عن سهل عن الحسين بن محمد الكوفي عن محمد بن حمزة بن القاسم العلوي عن عبدالله بن العباس الهاشمي عن محمد بن جعفر عن أبيه الصادق عليه السلام قال: «إذا أصابكم بلية و عناء فعليكم بقم، فإنه مأوى الفاطميين و مستراح المؤمنين و سيأتي زمانٌ ينفر أوليائنا و محبونا عنّا و يُبعدون منّا و ذلك مصلحة لهم لكيلا يعرفوا بولائتنا و يحقنوا بذلك دمائهم و اموالهم و ما أراد احد بقم و أهله سوءاً الا أذله الله و أبعدته من رحمته».

2-2. همان، ص 215: و عن سهل عن احمد بن عيسى البراز القمي عن ابي اسحاق العلاف النيشابوري عن واسط بن سليمان عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال: انّ للجنة ثمانية أبواب و لأهل قم و احد منها، فطوبى لهم، ثم طوبى لهم، ثم طوبى لهم».

3-3. همان: و عن احمد بن محمد بن عيسى بن محمد بن خالد عن بعض اصحابه عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «كنا عنده جالسين اذ قال مبتدئاً خراسان خراسان، سجستان سجستان، كآني أنظر إلى أهلها راكبين على الجمال مسرعين إلى قم».

«ما روزی پیش حضرت صادق علیه السلام نشستیم بودیم که ذکر شد فتنه های بنی عباس و آن مصیبت ها که از آن فرقه طاغیه به مردم خواهد رسید.

عرض کردیم: فدای تو شویم! کجاست مفرع و مفرّ و پناه مردم در آن زمان؟

فرمود: کوفه یا نواحی آن و قم یا نواحی آن.

بعد از آن فرمود: می شوند شیعیان ما [در قم] و زیاد می شود عمارت در آنجا و مردم قصد می کنند آنجا را از هر طرف و جمع می شوند در آنجا؛ حتی این که نهر جمر در میان و وسط شهر جاری می شود». (1)

و در بعض روایات شیعه وارد شده که:

«عمارت قم به مرتبه ای می رسد که جای ایستادن یک اسب به هزار درهم خرید و فروش می شود». (2)

و از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت است که:

«مردی از اهل قم مردم را دعوت می کند به سوی حق و جمع می شود بر او قوم بسیاری که آن ها را از جای خود زایل نمی کند و از مکان خود بر نمی کند بادهای تند، و ملول نمی شوند از دعوای و جنگ ها و نمی ترسند و بر خداوند توکل می نمایند و عاقبت خیر برای مؤمنین است». (3)

و از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود:

«آیا می دانید که چرا قم را قم گفتند؟

گفتم: خدا و رسول خدا و شما اعلم هستید و بهتر می دانید.

ص: 56

1-1. همان: عن یعقوب بن یزید عن ابی الحسن الکوفی عن سلیمان بن صالح قال: «کنا ذات یوم عند أبی عبدالله علیه السلام، فذکر فتن بنی عباس و ما یصیب الناس منهم، فقلنا: جعلنا فداک فأین المفرع و المفر فی ذلک الزمان؟ فقال: الی الکوفة و حوالیها و الی قم و نواحیها. ثم قال: فی قم شیعتنا و موالینا و تكثر فیها العمارة و یقصدہ الناس و یجتمعون فیہ حتی یکون الجمر بین بلدتهم.

2-2. این کلام علامه مجلسی در بحار الانوار، ج 57، ص 215 می باشد که به نقل از تاریخ قم بیان شده است.

3-3. تاریخ قم، ص 100 و بحار الانوار، ج 57، ص 216: عن علی بن عیسی عن ایوب بن یحیی الجندل عن ابی الحسن الاول، قال: «رجلٌ من أهل قم یدعو الناس الی الحق، یجتمع معه قوم کزبر الحدید لاتزلهم الرّیاح العواصف ولا یملّون من الحرب ولا یجبنون و علی الله یتوکل و العاقبة للمتّین».

فرمود: از برای آن آنجا را قم گفتند که: اهل آنجا جمع می شوند با قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم و با او قیام می نمایند و استقامت می نمایند در اقامه دین ما و او را اعانت می نمایند.»(1)

و راوی روایت کرده است که:

«روزی پیش حضرت موسی کاظم علیه السلام بودیم. پس ذکر قم و ذکر مردم آنجا به میان آمد و این که میل آن ها به حضرت قائم علیه السلام زیاد است. حضرت کاظم علیه السلام به آن ها رحمت خواند و فرمود: خدا از آن ها راضی بشود. بعد از آن فرمود: بهشت را هشت در می باشد و یکی از آن ها مخصوص اهل قم است و آن ها بهترین شیعیان ما هستند از میان اهل سایر بلاد. و خداوند مخمّر گردانیده ولایت ما را در طینت آن ها.»(2)

و نیز راوی روایت کرده که:

«روزی پیش حضرت صادق علیه السلام نشستیم بودیم، حضرت این آیه را خواند: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا.»(3)

ما عرض کردیم که: فدای تو شویم! کدام قوم هستند این جماعت؟»

پس حضرت سه مرتبه فرمود: «به خدا قسم آنها، اهل قمند.»(4)

و نیز راوی روایت می کند از جماعتی از اهل ری که آنها وارد شدند بر امام صادق علیه السلام و گفتند ما هل ری هستیم

ص: 57

1-1. بحار الانوار، ج 57، ص 216: باسناده عن عفان البصری عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «قال لي: أتدري لِمَ سُمِّيَ قَمٌّ؟ قلت: الله ورسوله وانت اعلم. قال: انما سُمِّيَ قَمٌّ لِأَنَّ أَهْلَهُ يَجْتَمِعُونَ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَيَقُومُونَ مَعَهُ، وَيَسْتَقِيمُونَ عَلَيْهِ وَيَنْصُرُونَهُ.»

2-2. همان: و عن علي بن عيسى عن علي بن محمد الربيع عن صفوان بن يحيى بياع السابري قال: «كنت يوماً عند أبي الحسن عليه السلام فجری ذکر قم و اهله و ميلهم الى المهدي عليه السلام فترحم عليهم و قال: رضی الله عنهم. ثم قال: ان للجنة ثمانية ابواب، و واحدٌ منها، الأهل قم، هم خيار شيعتنا من بين سائر البلاد، خمّر الله تعالى ولا يتنافى طينتهم.»

3-3. سوره اسراء، آیه 5.

4-4. بحار الانوار، ج 57، ص 216: و روی بعض اصحابنا قال: «كنت عند ابي عبدالله عليه السلام جالساً اذ قرأ هذه الآية «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا.» فقلنا: جعلنا فداك، من هولاء؟ فقال ثلاث مرّات: هم والله أهل قَمٌّ.»

ولی حضرت فرمود: مرحبا باد به برادران ما از اهل قم!

دوباره عرض کردند: ما از اهل ری هستیم.

باز حضرت فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم!

و با این که چند مرتبه گفته خود را تکرار کردند حضرت همان جواب را داد.

سپس فرمود: بدرستی که خداوند را حرمی است که مکه است و حرم رسول خدا مدینه است و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام کوفه و حرم ما بلده قم است. و بزودی دفن می شود در آنجا زنی از اولاد من که اسم او فاطمه است. هرکس او را زیارت نماید بهشت از برای او واجب است.

راوی می گوید که:

این کلام حضرت پیش از تولد امام کاظم علیه السلام بود. (1)

و از ائمه معصومین علیهم السلام روایت است که:

«اگر قمیین نمی شدند هر آینه دین ضایع می شد.» (2)

و کلینی قدس سره از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده:

«وقتی که فروگرفت شهرها را فتنه ها، پس شما را باد [به] قم و نواحی آن، که آنجاها سکنا نمایید؛ از جهت این که بلایا از اهل آنجاها مدفوع [و دور] است.» (3)

و زکریا بن آدم قمی روزی عرض کرد به حضرت رضا علیه السلام که: «ای آقای من! من می خواهم که بیرون بروم از میان اهل بیت علیهم السلام خود، زیرا که سفها بسیار شده اند.

حضرت فرمود که: چنین کار نکن که بلا به سبب تواز اهل قم دفع کرده می شود،

ص: 58

1-1. همان: روی عن عدّة من أهل الری: أنهم دخلوا علی أبی عبدالله و قالوا: «نحن من اهل الری. فقال: مرحبا باخواننا من اهل قم! فأعاد الکلام، قالوا ذلك مراراً، و أجابهم بمثل ما اجاب به أولاً! فقال: انّ لله حرماً و هو مکه و انّ للرسوله صلی الله علیه و آله و سلم حرماً و هو المدینه و ان لا امیرالمؤمنین حرماً و هو الکوفه و ان لنا حرماً و هو بلدة قم و ستدفن فیها امرأة من اولادی تسمى فاطمه، فمن زارها و جبت له الجنة. قال الراوی: و كان هذا الکلام منه قبل ان یولد الکاظم علیه السلام.»

2-2. همان، ص 217. و روی عن الائمة علیه السلام: «لولا القمیون لضاع الدین.»

3-3. همان: روی مرفوعاً الی محمد بن یعقوب الكلینی باسناده الی علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: «اذا عمت البلدان الفتن

فعلیکم بقم و حوالیہا و نواحیہا، فان البلاء مرفوع عنہا».

چنانچه بلا دفع می شود از اهل بغداد به سبب موسی کاظم علیه السلام». (1)

باز حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«بالای شهر قم ملکی است، که بال های خود را بالای آنجا به همدیگر می زند، از برای حفظ آنجا از بلاها و از جهت نزول خیر و برکت ها. و هیچ جباری و ظالمی اراده نکند به قم و اهل آنجا بدی را، مگر این که خدا او را نابود می کند، مثل نابود شدن نمک در آب.

بعد از آن [حضرت به عیسی بن عبدالله اشاره کرد و] فرمود:

سلام خدا بر اهل قم. خداوند سیراب نماید بلاد اهل قم را و نازل نماید به اهل آن جا برکات را و تبدیل نماید سیئات آن ها را به حسنات.

آن ها هستند اهل رکوع و سجود و قیام و قعود، و آن ها هستند فقها، علما و فهما، و آن ها هستند اهل روایت و درایت و عبادت». (2)

و ابو عبدالله، فقیه همدانی روایت کرده است که:

«سؤال کردند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از سالم ترین جاها و نیکوترین مکان ها، وقت نازل شدن فتنه ها و ظاهر شدن شمشیرها.

حضرت فرمود: سالم ترین جاها در آن زمان زمین کوهستان است؛ وقتی که مضطرب شد اهل خراسان و جنگ واقع شد در میان اهل جرجان و طبرستان و خراب شد سجستان. پس سالم ترین جاها در آن زمان قصبه قم است.

و آن شهری است که از آن جا برخیزند نصرت کنندگان امامی که بهترین مردم است؛ از طرف پدر و مادر و جد و جدّه و عمّ و عمّه.

و آن شهری است که آن را بلده زهرا، (یعنی: شهر نورانی) می گویند. و در آنجا

ص: 59

1-1. همان: لزرکریا بن آدم حین قال الشیخ عنده: یا سیدی علیه السلام انّی أرید الخروج عن اهل بیتی فقد کثر السفهاء. فقال: لاتفعل فان البلاء یدفع بک عن اهل قم کما یدفع البلاء عن اهل بغداد بأبی الحسن الکاظم علیه السلام».

2-2. همان: عن سهل بن زیاد عن علی بن ابراهیم الجعفری عن محمد بن الفضیل عن عدة من اصحابه عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: «إن لعلی قم ملک رفر علیها بجناحیه، لایریدها جبارٌ بسوء الا اذابه الله کذوب الملح فی الماء. ثم أشار الی عیسی بن عبدالله، فقال: سلام الله علی اهل قم، یسقی الله بلادهم الغیث وینزل الله علیهم البرکات و یبدل السیئاتهم حسنات». هم اهل رکوع و سجود و قیام و قعود، هم الفقهاء العلماء، الفهماء، هم اهل الدراية و الروایة و حُسن العبادة».

است؛ جای قدم جبرئیل.

و آن جایی است که از آن می جوشد آبی که هرکس از آن بنوشد خاطر جمع می شود از جمیع دردها. و از آن آب خمیر شده است گلی که حضرت عیسی علیه السلام از آن صورت مرغی ساخت و او را به اذن الله زنده نمود و از آن آب غسل می نماید حضرت رضا علیه السلام و از آن جا بیرون می آید کبش [قوچ قربانی] حضرت ابراهیم علیه السلام و عصای موسی علیه السلام و خاتم سلیمان علیه السلام «(1)»

و نیز ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که:

«مردی داخل شد پیش آن حضرت، پس عرض کرد: یا بن رسول الله! من می خواهم از تو سؤال کنم از مسأله ای که هیچ کس پیش از من از تو نپرسیده و هیچ احدی بعد از من از شما سؤال نخواهد کرد.»

حضرت فرمود: شاید که تو سؤال کنی از من احوالات حشر و نشر را؟

آن مرد عرض کرد: بلی، قسم به خداوندی که مبعوث کرده است محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به حق به بشیریت و نذیریت سؤال ندارم از شما مگر همین مسأله را که فرمودید.

حضرت فرمودند: حشر جمیع مردم به بیت المقدس است مگر بقعه ای از زمین کوهستان که آنجا را قم می گویند که اهل آنجا حساب کرده می شوند در توی قبرهای خودشان و محشور کرده می شوند از قبرهای خودشان به سوی بهشت.

بعد از آن فرمود:

اهل قم آمرزیده هستند.

ص: 60

1-1. همان: وقال ابو عبدالله الفقيه الهمداني في كتاب البلدان: «ان ابا موسى الاشعري روى: انه سأل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عن اسلم المدن و خير المواضع عند نزول الفتن و ظهور السيف؟ فقال: أسلم المواضع يومئذ أرض الجبل، فاذا اضطرب خراسان و وقعت الحرب بين أهل جرجان و طبرستان و خربت سجستان، فأسلم المواضع يومئذ قصبه قم تلك البلدة التي يخرج منها أنصار خير الناس أباً و اماً و جدّاً و جدّة و عمّاً و عمّة، تلك التي تسمى الزهراء، بها موضع قدم جبرئيل و هوالموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء، و من ذلك الماء عجن الطين الذي عمل منه كهيئة الطير و منه يغتسل الرضا عليه السلام و من ذلك الموضع يخرج كبش ابراهيم و عصا موسى و خاتم سليمان».

پس آن مرد برخاست و پیش حضرت ایستاد [و] عرض نمود: یابن رسول الله! این مخصوص اهل قم است؟

حضرت فرمود: بلی و آن کسانی که اعتقاد و قول آن ها مثل اعتقاد و قول اهل قم باشد.» (1)

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود:

«تربت قم تربت مقدسه است و اهل آنجا از ما و ما از آن ها هستیم. اراده نمی کند آن ها را جباری به بدی، مگر این که خداوند عالم زود می کند؛ عقوبت او را در آتش جهنم.» (2)

و به اسانید مختلفه از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود:

«قم شهر ما و شهر شیعیان ماست و آنجا بلده مطهره مقدسه است، [که] قبول کرده است ولایت ما اهل بیت را. اراده نمی کند کسی اهل آنجا را به بدی مگر آن که خداوند عالم او را به زودی عقاب می نماید _ مادامی که برادران ایمانی خود را خیانت نمایند و وقتی که خیانت نمودند به همدیگر خداوند قهار مسلط می نماید به آن ها ظلم کنندگان بد رفتار و جبارهای بد کردار را. و بدانید که اهل قم انصار و اعوان قائم هستند و دعوت کنندگان هستند مردم را بر حق.

بعد از آن حضرت سر خود را به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خداوندا!

ص: 61

1-1. همان، ص 218: رواه الحسن بن علی بن الحسين بن موسى بن بابويه باسانید ذکرها عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام: «أن رجلاً دخل عليه فقال: يا ابن رسول الله! انی ارید أن أسالک عن مسألة لم یسألک أحد قبلی و لا یسألک أحد بعدی؟ فقال: عساک تسألنی عن الحشر والنشر؟ فقال الرجل: ای، والذي بعث محمداً بالحق بشيراً و نذيراً ما أسالک الا عنه. فقال: محشر الناس کلهم الی بیت المقدس من الابقعة بأرض الجبل یقال لها قم، فانهم یحاسبون فی حفرهم و یحشرون من حفرهم الی الجنة. ثم قال: اهل قم مغفور لهم. قال فوثب الرجل عل رجلیه، وقال: یابن رسول الله هذا خاصة لاهل قم؟ قال: نعم، و من یقول بمقاتلتهم.»

2-2. همان: و روی محمد بن الحسين بن ابی الخطاب عن محمد بن الحسن الحضرمی عن محمد بن بهلول عن ابی مسلم العبدی عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام قال: «تربة قم مقدسة و اهلها منا و نحن منهم لا یرید هم جبار بسوء الا عجلت عقوبته ما لم یخونوا إخوانهم، فاذا فعلوا ذلك سلط الله علیهم جبارة سوء، أما إنهم أنصار قائمنا و دعاة حقنا. ثم رفع رأسه الی السماء و قال: اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلكة.»

آن‌ها را حفظ کن از هر فتنه، و آن‌ها را نجات بده از هر مهلکه» (1).

و صاحب کتاب بعد از بیان مجملی از این اخبار ذکر کرده مشاهد و قبرهای واقعه در بلده قم را و گفته [است] که:

«از جمله آن‌ها است قبر فاطمه علیها السلام دختر موسی کاظم علیه السلام (2) و روایت شده که زیارت آن مقابل و معادل بهشت است» (3).

و روایت کرده است مشایخ ما که:

«وقتی که مأمون لعین، حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو برد - در سنه دویست و یک - که [حضرت معصومه علیها السلام] پیش حضرت بود و وقتی که به ساوه رسید مریض شد.

پس پرسید که: از اینجا تا قم چقدر راه است؟

عرض کردند: ده فرسخ.

پس امر فرمود خادم خود را که: او را به قم برد و او را در خانه موسی بن خزرج بن سعد نازل کرد.

واضح این است که وقتی که خبر تشریف آوردن آن حضرت به آل سعد رسید، اتفاق نموده، با جمعیت به استقبال آن حضرت بیرون آمدند و از او طلب نزول در قم درخواست کردند.

و از میان آن‌ها موسی بن خزرج پیش آمد، زمام ناقه معصومه را گرفت و او را در قم در خانه خود نازل نموده، منزل داد. پس شانزده روز در خانه او با حالت مرض بماند. بعد از آن وفات نمود. سپس موسی آن حضرت را بعد از غسل و کفن، دفن کرد در

ص: 62

1-1. تاریخ قم، ص 93. (عن الصادق علیه السلام) قال: «قم بلدنا و بلد شیعتنا مطهرة مقدسة، قبلت و لایتنا اهل البيت. لایریدهم احدٌ بسوء الا عجلت عقوبته، مالم یخونوا اخوانهم، فاذا فعلوا ذلك مسلط الله علیهم جبارة سوء اما انهم انصار قائمنا و دعاة حقتنا. ثم دفع رأسه الی السماء و قال: اللهم اعصمهم من کل فتنة و نجهم من کل هلکة».

2-2. تاریخ قم، ص 213 و بحار الانوار، ج 57، ص 219.

3-3. روایات بسیاری در این باب آمده که از جمله آن‌ها روایت بحار الانوار، ج 48، ص 396 است از حضرت جواد علیه السلام که می فرماید: «من زار قبر عمّتی بقم فله الجنة». و نیز روایت امام رضا علیه السلام است که در پاسخ سؤال کننده ای فرمود: «من زارها فله الجنة». بحار الانوار، ج 48، ص 216؛ وسائل الشیعة، ج 14، ص 576؛ ثواب الاعمال، ص 98؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 267 و کامل الزیارات، ص 324.

زمینی که خود داشت و الآن مدفن آن حضرت است. و بنا نمود بالای قبر آن مطهره از بوریا، تا این که بنا نمود زینب دختر امام محمدتقی علیه السلام بالای آن قبه» (1).

و ابن بابویه از محمد بن الحسن الصفار نقل نموده که:

وقتی که فاطمه علیها السلام وفات فرمود، غسل و کفن کرده او را بردند به زمین بابلان و گذاشتند در [کنار] سردابی که جهت او کنده بودند. پس اختلاف نمودند آل سعد در میان خودشان که، [= چه کسی] او را داخل سرداب نماید و دفن کند.

پس حاضر می داشتند مرد پیری که صالح بود، مسمی به قادر [و] اتفاق نمودند که او آن حضرت را دفن نماید. در این اثنا دیدند که دو شخص سواره با سرعت تمام آمدند، از جانب رمله.

وقتی که نزد جنازه رسیدند، پایین آمدند و بر جنازه نماز خواندند و داخل سرداب شدند و جنازه را گرفته، دفن نمودند. بعد از آن بیرون آمدند و سوار شده، رفتند. و احدی ندانست که آن ها که بودند. و محرابی که حضرت فاطمه علیها السلام در آن محراب نماز می خواند الآن موجود است در خانه موسی بن خزرج» (2).

(و نیز در قم می باشد قبر ابوجعفر (3) موسی بن امام محمدتقی علیه السلام، و او اول شخصی است که از سادات رضویه (4) داخل قم شد و همیشه با برقع (5) می بود. پس عرب او را از قم بیرون کردند و بعد از آن به مقام عذرخواهی آمده، او را به قم برگرداندند و او را اکرام و اعزاز تمام نمودند و از مال های خودشان از برای او خانه و مزارعی گرفتند و حال او نیکو و بهتر شد. و او از مال خود هم دهات و مزرعه ها گرفت.

بعد از آن آمد پیش او و در آن جا خواهران او زینب (6) و ام محمد و میمونه دختران

ص: 63

1-1. تاریخ قم، ص 213؛ بحارالانوار، ج 57، ص 219 به نقل از تاریخ قم.

2-2. همان.

3-3. وی ابوجعفر موسی بن محمد ابن علی الرضا علیه السلام مشهور به موسی مبرقع (متوفای 296 هـ) می باشد.

4-4. سادات رضویه = رضائیه، منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می باشند.

5-5. برقع: نقاب.

6-6. وی زینب بنت محمد بن علی الرضا علیهم السلام می باشد. او نخستین کسی است که به گفته «تاریخ قم»، بالای قبر حضرت معصومه علیها السلام قبه ای ساخت.

امام محمدتقی علیه السلام و بریهه، دختر موسی مذکور، همه آن ها را بعد از وفات دفن کرد پیش فاطمه معصومه علیها السلام. و با آن ها هم دفن شد ام اسحاق، جاریه احمد و ام حبیب، جاریه محمد بن احمد بن موسی مذکور. و خود موسی وفات نمود در سنه دویست و نود و شش هجری و مدفون شد در جایی که الآن معهود معروف است. (1)

و نیز در قم است قبر ابوعلی محمد بن احمد بن موسی مذکور که در سنه سیصد و پانزده وفات نموده و دفن شد در مقبره احمد بن موسی.

بعد از آن ذکر کرده مقابر بسیاری از سادات رضویه و بسیاری از اولاد امام جعفر صادق علیه السلام و نواده های علی بن جعفر الصادق علیه السلام و قبور بسیاری از سادات رضویه حسنیه را. و گفته که:

«بسیاری از مردم قم از اشعریین بودند که طوایفی هستند [که] اصل ایشان از یمن می باشد». (2)

و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«پروردگارا ببخش اشعریین را، بزرگ آن ها و کوچک آن ها را». (3)

و فرمود:

«اشعریون از من هستند و من از آن ها». (4)

و باز روایت شده که فرمود:

«أزد و اشعریون و کنده از من هستند که عدول نمی نمایند و ترسی به دل راه نمی دهند». (5)

و باز فرمود: به اشعریین وقتی که از یمن مهاجرت نموده، پیش آن حضرت آمدند:

ص: 64

1-1. قبه ای که موسی بن مبرقع در آن است، مشهور به چهل اختران می باشد.

2-2. بحار الانوار، ج 57، ص 220. به نقل از تاریخ قم.

3-3. همان: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «اللّٰهُمَّ اغفر للأشعریین صغیرهم و کبیرهم».

4-4. همان: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «الأشعریون منی و انا منهم».

5-5. همان: عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن أبی البختری عن محمد بن اسحاق عن الزهری قال: «قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم: الأزد والأشعریون و کنده منی، لا يعدلون و لا یجنبون».

«شما هستيد مهاجرين بر انبيا از اولاد اسماعيل» (1).

بعد از آن صاحب کتاب ذکر کرده اخبار بسیاری در فضایل اهل قم [و] بعد از آن گفته که:

«از جمله مفاخر آن ها آن است که اول کسی که اظهار تشیع در قم نمود موسی بن عبدالله بن سعد الاشعری است» (2).

و از آن جمله حضرت رضا علیه السلام فرمود: (3)

«زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری که خداوند عالم به سبب تو بلا را از اهل قم دفع نماید، چنانچه بلا را از اهل بغداد دفع می نماید به سبب موسی بن جعفر علیه السلام.»

و از آن جمله این است که:

«اهل آنجا وقف نمودند مزرعه های بسیار بر ائمه علیهم السلام، و آن ها هستند اول کسانی که خمس فرستادند پیش ائمه علیهم السلام» (4).

و از آن جمله:

«ائمه معصومین علیهم السلام اکرام نموده اند جماعتی از اهل قم را به هدیه و تحفه و کفن فرستادن. مثل ابوجریب زکریا بن ادريس و زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله بن سعد و غیر آن ها را اعزاز نمودند بعضی آن ها را با انگشتر دادن و خلعت بخشیدن [شرافت بخشیدند]» (5).

و اهل قم بودند که:

ص: 65

1-1. همان: و بهذ الاسناد عن ابی البختری عن الزهری عن زید بن اسلم قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم للاشعریین لما قدموا: انتم المهاجرون الی الانبیاء من ولد اسماعیل».

2-2. همان.

3-3. همان: روی الکشی، عن محمد بن قولویه، عن سعد بن عبدالله بن ابی خلف عن زکریا بن آدم، قال: «قلت للرضا علیه السلام: انی ارید الخروج عن اهل بیتی، فقد کثر السفهاء فیهم! فقال: لا تفعل، فان اهل بیتک یدفع عنهم البلاء بک، کما یدفع عن اهل بغداد بأبی الحسن الکاظم علیه السلام».

4-4. همان.

5-5. همان، ص 221.

«از دعبل خزاعی گرفتند لباس [جَبَّه] حضرت رضا را به هزار مثقال طلا» (1).

و از آن جمله حضرت صادق علیه السلام فرمود به عمران بن عبدالله:

«خداوند عالم تو را سایه اندازد در روزی که سایه [ای وجود] ندارد در آن روز مگر سایه [لطف و رحمت] خداوند عالم» (2).

تمام شد آنچه امام مجلسی _ رحمه الله _ از تاریخ قم ذکر نمود. «و مؤلف آن از علمای امامیه است» (3).

و از روایات سابقه چنین مفهوم گردید که وقتی که حضرت رضا علیه السلام به مرو تشریف بردند فاطمه معصومه علیها السلام از پی حضرت می رفت به مرو. در اثناء راه مریض شده در قم وفات [نمود] و حضرت رضا علیه السلام هم هنوز در مرو در حال حیات بود.

و داعی در آذربایجان از بعض علمای آنجا شنید:

و از این جهت در قم یا در اثناء راه مریض شده آنجا وفات نموده.

و وقتی که داعی در ابتدای حال به زیارت معصومه قم مشرف شده بودم؛ از بعض علمای بلده مزبور شنیدم که ذکر نمودند از بعض کتب قدیمه که:

حضرت رضا علیه السلام هنوز که در مدینه تشریف داشتند، مأمون ملعون مکرر با چاپار و رسل و رسائل به حضرت اصرار نمود که خواهر خود فاطمه معصومه را جهت او عقد نموده به مرو بفرستد. و حضرت مدتی تعلیل و تأخیر نمود. آخر الامر لابد مانده، مِنْ باب التقیه و الضرورة خواست که خواهر معصومه خود را پیش آن ملعون بفرستد.

آن معصومه جزع و فزع بسیاری نموده که: چرا مرا پیش چنین ملعون می فرستی؟

حضرت فرمود که: ای خواهر من! در این امر لابد مانده ام و تو هم باید رضا بدهی، ولکن این قدر بدان که دست نحس آن ملعون به تو نخواهد رسید.

لابد آن معصومه راضی شد. حضرت عقد او را خوانده روانه فرمود و در اثناء راه مریض شده در قم وفات نمود و به مرو نرسید.

ص: 66

1-1. همان.

2-2. همان: منها: أن الصادق علیه السلام قال لعمران بن عبد الله: «أظلك الله يوم لا ظل الا ظله».

3-3. همان.

بعد از آن مأمون خود حضرت را جهت ولیعهدی خود با الحاح و اصرار، کره‌ها لاطوعاً به مرو بود. (1) والله اعلم.

و از جمله میمنت و برکت به دست طیبه معصومه، مساله استجابت دعا است، که داعی مکرراً از علما و فضلا و زایرین آن بلده مقدسه شنیده ام و خودم هم مکرراً تجربه نموده ام. که مرّه اولی در عنفوان شباب، در اثنای سفر دارالخلافة به زیارت معصومه رفتیم و امورات ما در آن ازمه در غایت اغتشاش حال و پریشانی احوال بود و خیال تحصیل علوم شرعیه در عتبات عالیات در نظر مرکوز بود و اوضاع و اسباب حرکت فراهم نبود.

در تحت قبه مطهره درخواست توفیق و تهیه اسباب تحصیل نموده، سال آینده موافق معمول ادراک فیض عتبه بوسی آن مشاهد شریفه نموده؛ بعد از تحصیل در مدت سنین عدیده به عزم زیارت روضه رضویه حرکت نموده، بعد از سیر در صفحات بروجرد و ملایر، مشرف به زیارت آن معصومه شده، درخواست ادراک فیض عتبه بوسی بقعه رضویه و مراجعت با صحت و سلامتی را نموده.

[و] باز تیر دعا بر هدف استجابت آمده، در آن سال که اغتشاشات طایفه ظاله ترکمانیه صفحات خراسان و حوالی آنجا را فرو گرفته بود، فصول اربعه سنه را در آن مشهد شریف رضوی به سر برده.

و در حین مراجعت به تبریز دفعه سیم مشرف به زیارت آن معصومه گردیده، [درخواست زیارت خانه خدا و مدینه منوره را] در سنه آتیه نموده، بعد از مراجعت

ص: 67

1 - 1. نویسنده کتاب انوارالمشعشعین می نویسد: «و آن جهت که نقل می کنند از برای حرکت نمودن آن مخدّره از مدینه به سوی خراسان، آن که مأمون امر نمود حضرت امام رضا علیه السلام را که باید خواهرت فاطمه را بنویسی بیاید به خراسان، و او را به عقد من در آوری، و آن حضرت توانست امر او را تخلّف نماید و می دانست که مأمون به مراد خود نمی رسد، و خواهرش فاطمه در بین راه در قم وفات خواهد نمود، لهذا علی الظاهر فرستاد به مدینه از برای خواهرش فاطمه که باید بیایی به خراسان، از این جهت قصد سفر خراسان نمود. این مطلب مأخذ صحیحی ندارد و در کتابی هم نیافتم، بلکه جهت حرکتش به سوی خراسان همان محبت برادری و خواهری بوده که کشف بر مقصود نماید». انوارالمشعشعین، ج 2، ص 275 - 279.

تبریز در همان سال که درخواست شده بود مشرف به زیارت مکه معظمه و مدینه منوره شده و برگشتیم.

والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

حرره في شهر ذيحجة الحرام سنة 1289

فهرست منابع

1. اعيان الشيعة، سيد محسن امين عاملی، 10 جلد، بيروت، دارالتعارف، 1403 ق.
2. انوارالمشعشعين في ذكر شرافة قم والقميين، محمد علي بن حسين نائيني اردستاني كچوئي قمی (مورخ 1335 ه. ق.) تحقيق: محمدرضا انصاری قمی، كتابخانه بزرگ حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی رحمهم الله، قم، چاپ اول، 1381 / 1423 ق / 2002 م.
3. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامية و المكتبة الاسلامية، 110 جلد، 1379 ه. ق.
4. اختصاص، شيخ مفيد، مؤسسة النشر الاسلامی.
5. تفسير صافی، مولى محسن، ملقب به فيض كاشانی (متوفا: 1091 ه. ق.)، نشر: دارالمرتضى للنشر، چاپ اول، 5 جلد، 2232 ص.
6. تفسير معين، مولى نورالدين محمد بن مرتضى كاشانی (متوفاى بعد از 1115 ه. ق.)، نشر: كتابخانه آية الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، بی تا، 3 جلد، 1808 ص.
7. ترجمه تفسير الميزان، سيد محمد حسين طباطبائی، (متوفا: 1402 ه. ق.)، مترجم: سيد محمد باقر موسوی همدانی، نشر دفتر انتشارات اسلامي (وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم) 1363، 20 جلد.
8. تاريخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی (متوفا: 378 ه. ق.) ترجمه حسن بن علي بن حسن بن عبدالملك قمی، تصحيح: جلالدين تهرانی، مطبعة مجلس.
9. تاريخ مذهبي قم، على اصغر فقيهي، انتشارات زائر، آستانه مقدسه حضرت معصومه عليهاالسلام، چاپ دوم، 1378.
10. الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ تهرانی، 28 جلد، بيروت، دارالاضواء، 1398 ق.

11. ریحانة الأدب در شرح احوال و آثار علماء، محمد علی مدرس، انتشارات خیام، ج 3، تهران، 1368.
12. عیون أخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، 1381 ه. ق.، انتشارات العالم، تهران.
13. علل الشرائع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، 1381 ه. ق.، مكتبة الداوری، قم.
14. علمای معاصرین، حاج ملاعلی واعظ خیابانی، به همت جناب آقای حاج محمد باقر آقاخوئی کلکته چی، تهران، مطبوعه اسلامی، 1366 ه. ق.
15. شهداء الفضیلة، علامه امینی، چاپ نجف اشرف، 1355 ه. ق.
16. کلیات عبید زاکانی، تصحیح: عباس اقبال، انتشارات زوار، 1343، تهران.
17. گازر (جلاء الاذهان و جلاء الاحزان)، ابوالمحاسن (حسین بن حسن جرجانی، نشر تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، چاپ اول، 1237، 10 جلد.
18. کنزالدقائق و بحر الغرائب، شیخ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، اسفند 1366، 14 جلد.
19. كشف الغمّة فی معرفة الائمة علیهم السلام، علی بن عیسی اربلی (متوفای: 693 ه. ق.)، نشر المكتبة بنی هاشم، تبریز.
20. المآثر و الآثار، محمد حسن خان اعتماد السلطنة، به کوشش: ایرج افشار، انتشارات اساطیر، 1363، چاپ اول.
21. طبقات اعلام الشيعة (الکرام البررة)، آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، مشهد، چاپ دوم، 1404 ه. ق.
22. البداية والنهاية (تاریخ ابن کثیر)، ابوالفداء ابن کثیر دمشقی، مؤسسة الاعلمی، بیروت.
23. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، از روی نسخه 677 ه. ق.، به اهتمام دکتر توفیق، انتشارات روزنه، چاپ دوم، 1380 ش.
24. معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی (متوفای 626 ه. ق.)، تحقیق: فرید عبدالعزیز الجندی، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1410 ه. ق.، 1990 م.

25. منهج الصادقين في الزام المخالفين، ملافتح الله كاشانی (متوفای: 988، 978 ه. ق.) نشر کتابفروشی اسلامیة، چاپ دوم، 1344، 10 جلد.
26. مواهب علیة، کمال الدین حسینی واعظ کاشفی (متوفای 910 ه. ق.)، نشر کتابفروشی اقبال، چاپ اول، 1317، 4 جلد.
27. مفاخر آذربایجان، عقیقی بخشایشی، نشر آذربایجان، تبریز، 1375 _ 1374.
28. مخزن العرفان، بانوی اصفهانی، نشر نهضت زنان مسلمان، 1361، 10 جلد.
29. مهد آزادی، چاپ تبریز، 1374.
30. نقباء البشر، آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، مشهد، 1404 ه. ق.، چاپ دوم.
31. النقض، معروف به بعضی مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (از تصانیف حدود 560 ه. ق.)، ابن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی، با مقدمه و تعلیق: سید جلال الدین حسینی ارموی (معروف به محدث)، 1371 ه. ق.
32. وسائل الشیعة، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین حرّ عاملی (متوفی: 1104 ه. ق.)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم. پ

فخرالواعظین محمدباقر حسینی خلیخالی

متوفای (1333 ه. ق.)

به کوشش

روح الله عباسی

ص: 71

مقاله «مقابر قم» منتخبی است از بخش خاتمه کتاب «جَنّات ثمانية»، تألیف سید محمدباقر حسینی خلخالی (متوفای 1333 ه. ق.).

مؤلف در این کتاب، امامزادگان و قبور علما و پادشاهان مدفون در قم را معرفی کرده و صحت و سقم انتساب این قبور به آنان را با دلیل هایی از کتاب های حدیثی و انساب بیان کرده است.

وی، ابتدا روایاتی را در فضیلت زیارت حضرت معصومه علیها السلام و شرافت قم بیان کرده سپس به ذکر مقابر مقدسه قم می پردازد. این کتاب در سه بخش تنظیم شده است:

بخش اول: در ذکر مقابر امام زادگان.

بخش دوم: در ذکر قبور برخی از علمای نامدار شیعه.

بخش سوم: در ذکر مقابر برخی از سلاطین در قم.

شرح حال مؤلف

با بررسی هایی که در کتاب های رجال نمودیم، مطلب چندانی درباره مؤلف این کتاب به دست نیاوردیم. تنها آقا بزرگ تهرانی و نویسنده گنجینه دانشمندان(1)، هرکدام در سه سطر از وی یاد نموده اند. بنابراین چه مؤلف در ابتدای بخش خاتمه کتاب (شرح حال خود) نوشته، نامش سید محمدباقر بن مرتضی حسینی، ملقب به فخرالواعظین

ص: 73

خلخالی است.

آقا بزرگ او را با القاب «فاضل»، «جلیل، و «خطیب بارع»⁽¹⁾ یاد نموده است. مؤلف در این کتاب، نسب خود را به زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام رسانده است.

او سال ها در شهر خلخال ساکن بوده و به امور دینی مردم آن سامان رسیدگی می کرده است، لیکن بعدها در اثر کسالت روحی و دلسردی از مردمان دیار خود، در سال (1311 ه. ق) به سوی تبریز روانه می شود.

او سپس به دیدار مظفرالدین شاه قاجار رفته و دو ماه محرم و صفر را در مساجد و تکایا و اردوی دارالسلطنه تبریز به ذکر مصیبت خامس آل عبا علیه السلام می پردازد. وی سپس همراه عده ای از زائران، از آذربایجان عازم عتبات عالیات شد و به زیارت ائمه علیهم السلام مشرف شد. وی مدتی در عتبات ماند، سپس به تهران آمد و در (سال 1327 ه. ق) به مشهد رفت و در این شهر سکونت گزید. او درباره سفر مشهد خود می نویسد:

«بحمدالله و المنة لله، اکنون پنج مرتبه به عتبه بوسی و به زیارت امام هشتم مشرف شده ام؛ هر مرتبه مدت اقامت فقیر در آستان ملائک پاسبان، شش ماه و یک سال بوده است».

او تصمیم می گیرد دیده های خود را از عتبات عالیات به رشته تحریر در آورد تا مونسای برای خود و تذکره ای برای خوانندگان باشد. لذا با پشتکار فراوان، طی مدت چهار سال (1327 _ 1331 ه. ق) اقدام به نوشتن کتاب «جنات ثمانیه» می نماید. او در این باره، در دیباچه کتاب گوید:

«اما بعد، چنین گوید محرر این مقاله و مؤلف این رساله، ابن مرتضی، محمد باقر الحسینی الخخالی: چون از بدو تمییز، تاکنون سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری است، به مقتضای شوقی که به زیارت مشاهد مقدسه اهل بیت طاهرین علیهم السلام داشتم، اگرچه کرات و دفعات به عتبات عالیات مشرف شده بودم، باز روزی از روزها

ص: 74

1-1. طبقات اعلام الشیعه (نقباء البشر)، ج 1، ص 186.

که دستم نه به کعبه خداوند و نه به مشاهد ائمه هدی علیهم السلام می رسید، جذبه تجلیات حضرت الله و جذبات محبت اولیاء الله، دل این محزون بینوا را به هیجان آورد، خواستم، چندی از برای سکون دل پر درد، خود را به مصداق «المجازقنطرة الحقیقة» به ذکر مکه معظمه و بقاع متبرکه آن برگزیدگان مشغول سازم.

سفر کعبه کنم تا به خرابات رسم زان که سالک به حقیقت از راه مجاز

چون علمای اعلام و خلفای ائمه انام، بسی سعی ها و کوشش ها در نشر اخبار سید المرسلین و ائمه طاهرین نموده اند، سیمّا مولانا علامه مجلسی نهایت سعی و اهتمام در نشر اخبار سید انام و اهل بیت علیهم السلام فرمود، بعد از آن که نزدیک بود که آثار دین و مذهب و ملت تمام شده و مندرس گردد، سعی خود را به اعلا درجه رسانده است و نیز بسیاری از مؤلفین و مورخین از علمای جغرافی و غیره، اما هیچ کدام از ایشان جغرافی مشاهد مقدسه و شرح بقاع بلاد اسلام در یک مجموعه که عوام فهم باشد مرقوم نداشته اند، تا از برای حاجیان بیت الله الحرام و زائرین ائمه هدی علیهم السلام، دلیل و بینایی بوده، از روی بصیرت و معرفت به جانب مقصد رفته باشند، لهذا آنچه از اخبار ائمه اطهار و از کتب ارکان دین به یقین رسیده بود به تألیف در آوردم».

وی سپس تنها نسخه دستنوشته این اثر را وقف آستان قدس رضوی نمود که الان به شماره 4100 در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می شود.

رساله حاضر، تصحیح بخش آخر این کتاب است که با عنوان «الخاتمة» (در ذکر مشاهد منوره و مقابر مقدسه بلده طیبه دارالمؤمنین) نامگذاری شده است.

در این بخش، مباحثی درباره وجود قبور امامزادگان و علما و بیان اختلاف هایی که در صحت و سقم انتساب قبور به آنان مطرح شده، به چشم می خورد. آقا بزرگ تهرانی درباره وفات مرحوم سید محمدباقر خلخالی و محل آن در طبقات گوید:

«توفی فی المشهد الرضوی حدود 1333».(1)

والسلام _ روح الله عباسی _ 1424 ه. ق.

ص: 75

«الحمد لله الذى جعلنا من الزائرين للعتبة العليّة، و من المجاورين للرّوضة الرّضوية، و وقّنى بتقبيل جداره و ضريحه بكرّةً و عشيةً.

تشكر:

شكر خدا هر آن چه طلب كردم از خدا بر منتهای مقصد خود كامران شدم

و الصلاة و السلام على محمدٍ و آله أشرف البرية، لاسيما على الامام الثامن الرّكّيّة، الذى يكون حضور مرقده و مشهده من السعادات الأبدية، و التوطن فى جوار مزاره وسيلةً الى الكرامة السرمديّة، والاستخلاص من العقبة الأخروية.

نعم ما قال:

أمرُّ على ديار ليلي أُقبلُ ذاالديار و ذاالجدارا

و ما حُبُّ الديار شغفن قلبى و لكنَّ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدّيارا

ثمّ السلام على اخته التي هي السيدة الجليلة الجميلة التقيّة، مليكة النساء الهاشميّة، و العزيزة المحترمة فى البنات الكاظميّة، أعنى فاطمة الكبرى، خاتون مُخدّرات الموسويّة، الشهيرة بسّتى معصومة العلويّة».

و بعد: يقول الغريق فى بحر الجرائم و المعاصى، و المُنهمك فى البوادي و الملاهى، محمد باقر بن مرتضى، المشتهر بالرياضى، ابن آقا باقر، بن عبدالغفار المشتهر بالمستجاب الدّعوة، ابن محمد زكى شيخ الاسلام، ابن محمد رضا المجتهد الشهير بالمير، ابن محمد باقر، بن محمد رضا (و كان قاضى القضاة فى مملكة آذربايجان)، ابن السيّد شمس الدين، (و كان أيضاً قاضى القضاة و نقيب النقباء بالجيلان و آذربايجان و عليه اختصّت رياسة أحكام الملة، و سياسة العامة و الخاصة

فى زمان الشاه اسماعيل الصفوى و كان قدس سره من أفاضل عصره، و أجلة دهرة، و كان فى الفضل و الأشتهار كالشمس فى رابعة النهار، و من جملة تصانيفه، مدول فى علم الحساب» مشهور بين الأفاضل و الطلاب، و هو أول من توطن فى ديار الخلخال، و هو ابن ولّى الدين محمود بن حسين، بن يوسف، بن المُستنصر بالله، ابن شرف الدين، (و كان السيد السند، الزاهد، الاورع شرف الدين من جملة الاوتاد، و كان جامعاً بين فضائل العلوم الظاهرية و فواضل الحِكَم الباطنية، و كان من السالكين، و حصّل المعارف و العلوم ببلدة مقدسة طوس عند بعض الأعظم)، و هو ابن الحسن، بن محمد، ابن الامير أحمد، ابن أبيالرجاء النجفى، (و كان _ قدس سره _ آدم هذه السلسلة، خرج من بلدة طيبة النجف الأشرف و هبط منها إلى ديار العجم، كما هبط آدم عليه السلام من الجنة الى دارالمحنة) و هو ابن السيد على السدرى، بن يحيى، بن أحمد، بن محمد، ابن أبيعبدالله الحسين، ابن أبيالحسن السيد على كتيلة، بن يحيى، بن حسين ذى الدمعة، (وقيل ذى العبرة)، بن زيد الشهيد، ابن الإمام زين العابدين على بن الحسين، بن على بن ابى طالب عليهم السلام و لله دُرٌّ مَنْ قال:

بقاع فى البقيع مقدسات

و أكناف بطيب طيبات

و فى الكونين آيات عظام

تضمّنها الغرى متوثقات

و فى كربل و بغداد و طوس

و فى سامرنجوم زاهرات

مشاهد تشهد البركات فيها

و فيها الباقيات الصالحات

ظواهرها قبور دارسات

بواطنها بدور لامعات

جبال العلم فيها راسيات

بحار الجود فيها زاخرات

ولست فى القبور لهم ولكن

مواقع النجوم معظّات

بها الرحمن أقسم لوعلمتم

ففى القرآن هنّ مسمّيات

بيوت يذكر اسمُ الله فيها

رجال بالسجود لهم سمّات

رسول الله والهادى على

وفاطمة و سبط الهدات

فانّ المرتضى هادى عليّاً

ليقصر من مناقبه الصفات

وزير محمدٍ حيّاً و ميّتاً

شواهدة بذلك واضحات

بدان که: در عالم بقعه های بسیار، و مقبره های بی شمار، داخلأ و خارجأ به هر کوی و رهگذر، در کوه ها و صحراها و مرغزار دیده می شود، که بعضی را امام زاده دانند، و برخی را شیخ و پیر خوانند، ولیکن چند بقعه و مزارى که معروف و معدودند و محل خلاف نیستند، مابقی را ما نمی دانیم که کیستند؟ و به نام و لقب چیستند؟ به اسم و رسمى که اکنون خوانده می شود اعتمادى نیست. در چندین کتب محدثین و تواریخ نوشته شده، از انبیا و اولیا و فضلا و عرفا [که] در زیر خاک عالم مدفونند؛ نامى برده اند و شرح احوالشان را نموده اند، اما چه فایده که مسطورات، سابقه مجهولات ما را معلوم نمى نماید؛ مثلاً مى نویسند: فلان پیغمبر قبرش در بالای کوه زاغان است، فلان شیخ مدفنش در حظیره ای به محلّه جصان است، یا فلان پیر قبرش در کوچه سراجان است، یا فلان سیّد به دروازه دولت آباد به خاک سپرده اند، یا فلان عارف به دارالسیاده رخت از جهان برده. آیا آن مکان و محلات کجاست؟ با این که در اکثر کتب رجال و اخبار تاریخ و انساب، اصلاً از مواضع مراقد و مضاجع بزرگان دین را چندان نام نبرده اند. بر فرض، اگر هم از محل و مکان قبور و مدفن ایشان نام برده باشند، ما را از

آن اطلاعی حاصل نیست. بسا از محلات که اسمشان تغییر یافته و چه بسیار از مساجد و مدارس از میان رفته، نه از محله جصاصان و نه از کوچه سراجان خبری و نه از دروازه دولت آباد و دارالسیاده اثری.

اگر در قریه یا بلده یا شهری یا محله [ای]، بقعه و مزار [ی] ببینیم، [که] بر آن لوحی و خطی نباشد، البته نخواهیم دانست که صاحب آن مزار که خواهد بود؟ آیا حسب و نسبش به که منتهی می شود؟ آیا سید است یا عام؟ مخالف است یا موافق؟ اگر به رؤیا کشف شده، آیا رؤیای صادقه است یا کاذبه؟ و مکرراً در خانه ها، در زیر زمین ها، سنگ های مزار بزرگ را زیر خاک بر آمده و معلوم بوده که الواح اولیای کرام است، ولی از پوسیده گی دانسته نشده است، که از کیست و نامش چیست؟

بناءً علی هذا، از ذکر آنها می گذریم؛ چون اگر مقصود دانستن مضاجع ایشان است که بر ما مجهول و نامعلوم است؛ اگر مراد شرح احوال آنها است، در کتب و دفاتر مسطور است. بلی، در این صورت ما اکتفا می نماییم به ذکر امامزادگان و انبیا و اصحاب و علما و مشایخ و عرفا که مجهول المکان نیستند، بلکه صاحبان صحن و سرایند، و خفتگان در بقاع و تکایا، و [آنان که صاحب] آثار هستند. و [نیز آن چه] در کتب اهل تحقیق و معتبره به نظر رسیده، به نگارش می رود، بمنته و لطفه.

چنان که فاضل نوری در «تحیة الزائر» گوید:

«امامزادگان عظام و شاهزادگان والامقام، قبورشان محل فیوضات و برکات و موضع نزول رحمت و عنایت الهیّه است و علمای اعلام تصریح نمودند به استحباب زیارت قبورشان، که بحمدالله تعالی در غالب بلاد مؤمنین موجود، بلکه در قری و بریه (1) و اطراف کوه ها و درّه ها [می باشد]، و پیوسته ملاذ (2) در ماندگان و ملجاء (3) و امامدگان و پناه مظلومین و تسلی دل های پژمردگان بوده و خواهند بود، تا یوم قیام. و از بسیاری از ایشان کرامات و خوارق عادت مشاهده شد.

ولکن مخفی نماند که، امامزادگانی که انسان به اطمینان خاطر محض درک

ص: 79

1-1. دشت و بیابان.

2-2. پناهگاه.

3-3. پناهگاه.

فیوضات و کشف کربات(1) بار سفر بندند و شدّ رحال کند به سمت قبر شریفش، باید اول دو مطلب را درست کرده، آن گاه قصد مقصد کند:

اول: جلالت قدر و عظمت شأن صاحب آن مرقد، علاوه بر شرافت نسبت و علاقه نبوت به حسب آنچه از کتب احادیث و انساب معلوم می شود.

دوم: معلوم بودن قبر آن سید جلیل و صحت نسبت آن قبر به او.

و جمع این دو بسیار کم است. چه بسیار قبوری که نسبت می دهند به آن بزرگواران، نه حال صاحبشان معلوم و نه مدفون بودن در آن جا، و جمله ای دفن در آن جا معلوم و حال صاحبش مجهول.

و پاره ای جلالت قدر آن امام زاده معلوم است، ولکن مرقد شریفش مشتبه؛ مثل سید جلیل علی بن جعفر صادق علیه السلام و تربیت کرده برادر بزرگوارش، که از بزرگان راویان و صاحب تصنیف که تاکنون در دست است، بحمدالله. آن بزرگوار چهار یا پنج امام را درک نموده و خدمت کرده، ولکن قبر شریفش، مشتبه و سه موضع است که به او نسبت می دهند:

اول: در بیرون قلعه سمنان در میان باغچه، با قبه عالیه رفیع و عمارت مختصر در آن جا.

دوم: در بلده طیّبه قم، در قبه ای عالی و صحن وسیع و آثار قدیمه که سبب اطمینان تمام آن بلد است در بودن قبر شریفش در آن جا.

سوم: یک فرسخی مدینه در قریه عریض که ملک آن جناب و محل سکناى خودش و ذریّه اش بود، و لهذا او را علی عریضی و اولادش نیز به همین لقب در کتب انساب و غیرها معروف اند و در آن جا بر قبر شریفش قبه ای است عالیّه.(2)

و اما در کتاب «مستدرک شرح مشیخه صدوق قدس سره» مسطور است که می گوید: آن جناب اصلاً به عجم نرفته؛ هرکه خواهد به آنجا رجوع کند.

ص: 80

1-1. گرفتاری ها و سختی ها.

2-2. در دوره سیطره و هابیون بر عربستان، قبه قبر این بزرگوار همچون قبه قبور دیگر بزرگان، منهدم گردید، لیکن اثر قبر او وجود دارد و شیعیان آن جا آن قبر را از آن علی بن جعفر عریضی می دانند.

و چند نفر از ذریّه او و ذریّه جعفر پسر امام علی النقی علیه السلام نیز معروف و نام ایشان علی بن جعفر است. محتمل است آن دو قبر منسوب به آنها باشد.

باقی ماند قلیلی که هر دو جهت آن مکشوف است؛ مثل قبر اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام که در بقیع نزدیک ائمه بقیع علیهم السلام (1) [می باشد]. بنده حال آن جناب را در ضمن حرم دوم معروض داشتم. اکثر این امام زاده ها به همین منوال مشتبهند. العلم عندالله و عندالرسول.

پس شروع [می] کنیم به ذکر مشاهد دارالمؤمنین قم.

بدان که: بلده دارالمؤمنین قم شهری است قدیم و قصبه ای است کریم، و از جمله بلادی است که همیشه دارالمؤمنین بوده است.

در کتاب «مجالس المؤمنین» و در کتاب «معجم البلدان» و غیر آن مسطور است که:

«بلده طیبه قم از بلاد و مدائن مستحدثه اسلامیه است و اهالی آنجا از اول روز همیشه شیعه امامیه بوده اند. و ابتدای بنای قم در سنه هشتاد و سه از هجرت گذشته، در زمان عبدالملک مروان شد؛ و آن چنین بود که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس که از قبیل حجاج بن یوسف امیر سیستان بود، چون بر او خروج کرد، در لشکر او هفده کس از علمای تابعین عراق عرب بودند.

چون پسر اشعث از حجاج منهزم شد، آن جماعت به ناحیه قم افتادند، و از آن جمله چند برادر بودند، نام ایشان: عبدالله و احوص و عبدالرحمن و اسحاق و نعیم، پسران سعد بن مالک ابن عامر اشعری.

و در آن موضع چند قریه بود که یکی از آنها کمندان نام داشت. برادران مذکور در آن جا به قهر و غلبه نزول کردند و بنی اعمام ایشان از عراق برایشان جمع شدند و آن چند موضع را از کثرت عمارت به هم متصل ساختند و به نام کمندان که یکی از آن مواضع بود تسمیه نمودند. بعد از آن، بعضی از حروف آن نام اسقاط نموده از روی

ص: 81

1-1. قبر اسماعیل در بیرون محدوده بقیع بود، لیکن در سال 1353 ش، جهت تعریض خیابان، قبر او خراب گردید که جسد او پس از صدها سال سالم از زیر خاک بیرون آمد. از این رو، جسد به درون بقیع انتقال داده شد و در شمال شرقی قبور امامان علیهم السلام مدفون گردید.

تعریب «قم» گفتند» (1)

و ایضاً در کتاب «معجم» مذکور است که:

«مقدم برادران مذکور، عبدالله بن سعد بود، و پسری داشت در میان شیعه کوفه نشو و نما یافته بود و امامی مذهب بود. مقارن آن حال، از کوفه به قم انتقال نمود و اهل آن دیار را قبل از آن که نقض اعتبار اغیار در لوح خاطر ایشان قرار بگیرد، در متابعت مذهب ائمه اطهار و التزام احکام طریقه حقه استوار ساخت» (2)

و بالجمله در قم، امامزاده های بسیار و اولیای کبار مدفونند.

«إذا عمّت البلدان الفتن فعليكم بقم و حوالبها و نواحيها فان البلاء مدفوع عنها» (3)

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«للجنة ثمانية أبواب فواحد منها لاهل قم، فطوبى لهم ثم طوبى لهم، ثم طوبى لهم» (4)

و سعد بن سعد الاحزم روایت کرده از آن حضرت که فرمود:

«من زارها فله الجنة» (5)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:

«سلام الله على اهل قم يسقى الله بلادهم الغيث، و يُنزل عليهم البركات، و يبذل الله سيئاتهم حسنات، هم أهل ركوع و سجود و قيام و قعود، هم الفقهاء العلماء الفهماء، هم أهل الدراية و الرواية و حسن العبادة» (6)

و بسیاری از اکابر محدثین و افاضل مجتهدین امامیه از آنجا برخواسته اند؛ من جمله: المولی ابوالحسن علی بن الحسین و محمد بن علی، هردو، پدر و پسر، از اکابر علمای امامیه بودند.

و از حکما: مؤید الدین محمد بن محمد وزیر المنتصر و محمد بن علی وزیر المعتصم و ابوالفضل محمد، وزیر رکن الدوله و شاه طاهر مشهور به دکنی، ابوطاهر

ص: 82

1-1. مجالس المؤمنین، ص 82، به نقل از: معجم البلدان، ج 8، ص 451، شماره 9883.

2-2. مجالس المؤمنین، ص 83. به نقل از: معجم البلدان، ج 8، ص 451، شماره 9883.

3-3. بحار الانوار، ج 60، ص 214.

4-4. همان، ص 215.

5-5. همان، ج 102، ص 265.

شرف‌الدین وزیر سلطان سنجر، عموماً از آنجا بوده اند.

واعظ تهرانی _ طاب ثراه _ در کتاب «روح و ریحان» گوید:

«فانَّ بقعتها المباركة و مرقدھا المرضیة المُجلِّلة، سَتی فاطمة المشهورة بالمعصومة فی بلدة قم، و قد ورد فی الحدیث: «من زارها وجبت له الجنة (1)». (2)

در فضیلت و شرافت قم و ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السلام

بدان که قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» و فاضل نوری در «تحیة الزائر»، از آن جمله شیخ فاضل، خبیر ماهر، حسن بن محمد قمی، که معاصر شیخ صدوق است در کتاب «تاریخ قم» که به جهت کافی الکفاة صاحب بن عباد نوشته، که اخبار بسیار از رسول مختار و از ائمه اطهار بسیار است.

و به سند خود روایت کرده که:

قال الصادق علیه السلام: «الأ انَّ لله حرمًا و هو مكة، ألا انَّ لرسول الله حرمًا و هو المدينة، ألا ان لأمیر المؤمنین حرمًا و هو الكوفة، ألا انَّ حرمی و حرم وُلْدی من بعدی قم، ألا ان قم كوفة الصغیرة، ألا ان للجنة ثمانية أبواب ثلاث منها الى قم، یقبض فیها امرأة هی من ولدی، و اسمها فاطمة بنت موسی، یدخل بشفاعتها شیعتی الجنة بأجمعهم». (3)

«امام صادق علیه السلام فرمود: به درستی برای حق تعالی حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا حرمی است و آن مدینه است و برای امیر المؤمنین حرمی است و آن کوفه است و برای من و فرزندان بعد از من، حرمی است و آن قم است. همانا قم، کوفه کوچک است، برای بهشت هشت در قرار داده شده که سه در آن از قم است، بانویی از فرزندان من در آنجا از دنیا می رود و اسم او فاطمه دختر موسی است به شفاعت او همه شیعیان من وارد بهشت می شوند.

ص: 83

1- همان، ج 102، ص 267.

2- روح و ریحان، ج 3، از مجموعه پنج جلدی روح و ریحان، ص 395 و شماره پنج از مجموعه مجلدات کنگره عبدالعظیم حسنی.

3- 3. مجالس المؤمنین، ص 83؛ بحار الانوار، ج 57، ص 231 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 569.

و به روایت دیگر منقول است که:

«زیارت فاطمه معادل با بهشت است»⁽¹⁾.

و هم از آن حضرت روایت است که فرمود: مزار فیض السیدة المعصومة حضرت فاطمه بنت الإمام موسی الکاظم علیه السلام در آن جا مطاف اهالی روزگار است. هر سال جمع کثیری به عتبه بوسی آن خاتون به زیارت قبرش می روند. آن خاتون در بابلان قم، در حیات حضرت رضا علیه السلام در سال دویست و دو از هجرت وفات کرد. حضرت رضا علیه السلام یک سال بعد از وفات آن مخدره، در خراسان مسموم گردید؛ اینکه مشهور است می گویند: حضرت معصومه در قم خبر وفات برادرش امام رضا علیه السلام را شنید، خلاف واقع و غلط مشهور است.

ذکر بنیان روضه مطهره و گنبد منوره آن مخدره

در سال پانصد و بیست و نه، به امر شادبیگم، دختر عماد بیک انجام یافت و طلای گنبد و بنای مدرسه فیضیه با سنگ های مرمر و باب ضریح مطهر، و دری که در سمت شمال با طلا ساخته شده است و شاهکار است از مرحوم خاقان خلد آشیان است و گوی کوچکی که مکمل به جواهر است و بالای سر آویخته شده و در میان شده مروارید قیمتی که از طرفین گوی سر آن بیرون است با زنجیر طلا و حقه جواهر و قنادیل طلا و نقره نیز از آن مرحوم است.

مدیحه

معصومه ای که در ره ایوان اقدسش از قدر و صدق حور و پری چاکر آمده

در بیان آمدن فاطمه معصومه به بلده قم و ذکر سایر مزارات علیهم السلام

حسن بن محمد بن حسن الشیبانی در کتاب «تاریخ قم» و علامه مجلسی قدس سره و صاحب «انوار المشعشعین» و صاحب «بدر المشعشع» و فاضل نوری در کتاب «تحیة الزائر»

ص: 84

1-1. بحار الانوار، ج 48، ص 216؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 576 و کامل الزیارات، ص 324.

نوشته است، و بدین طریق ذکر کرده اند:

«بدان که جماعت بسیاری از بنات فاطمیه و سادات علویّه در قم، در قُبّه سَتی فاطمه علیهاالسلام مدفونند، مثل: جمله ای از دختران حضرت جواد علیه السلام، چنان که [بیان] خواهد شد و بسیاری از دختران موسی مبرقع علیه السلام؛ مثل: ام محمد و خواهرش میمونه و خواهر دیگر بریهیه و خواهر محمد بن موسی، غیر ایشان مثل امّ اسحق، جاریه محمد بن موسی و امّ حبیب جاریه محمد بن احمد الرضا». (1)

چنان که فاضل متقدم در تاریخ خود فرموده.

پس از آن فرموده که:

«از جمله قبوری که در قم است قبر ابی جعفر موسی بن محمد بن علی الرضا علیهماالسلام است و مثل سیده جلیله معظمه سَتی فاطمه دختر امام موسی علیه السلام مدفونه به قم در نهایت جلال و علوّ مقام است». (2)

«و در سنه دویست و یک که پس از یک سال بود، جناب امام رضا علیه السلام از مدینه به امر مأمون به مرو تشریف برده بودند، آن مخدّره سال دویست و یک به شوق ملاقات برادر خود از مدینه بیرون آمد، به طلب آن حضرت طی منازل فرموده، تشریف آورد تا به ساوه. وقتی که آن خاتون به ساوه رسید، در آن جا مریضه شد. پس فرمود: از این جا تا به قم چقدر است؟

عرض کردند: ده فرسخ می باشد. پس خادم خود را فرمود که مرا به قم ببر.

همین که خبر رسید به اشعریین از آل سعد، پس اتفاق کرده، به استقبال آن خاتون مخدّره شتافتند و استدعا کردند که آن خاتون محترمه در قم نزول فرماید. پس موسی بن خزرج بن سعد _ که بزرگ آنها بود _ از همه سبقت کرده، زمانی که به حضور فاطمه رسید، مهار ناقه او را گرفت و کشید تا وارد ساخت آن مکرمه را به قم و در خانه خود.

پس آن معظمه در خانه او نزول اجلال فرمودند [و] تا مدّت شانزده روز یا هفده روز در آن جا مکث کردند. پس از دنیا رحلت یافتند. پس دفن نمود او را موسی بعد از

ص: 85

1-1. بحار الانوار، ج 57، ص 220.

2-2. همان.

تغسیل و تکفین در زمینی که مال خود موسی بود، (که الآن مدفن فاطمه است)، و بنا کرد بر قبر فاطمه سقفی از بوریا و این سقف برپا بود تا آن که بنا نمود زینب دختر حضرت جواد علیه السلام از برای قبر او قبه ای». (1)

و خبر داد مرا حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه از محمد بن حسن الولید: «زمانی که از دنیا رفت فاطمه _ رضی الله عنها _ غسل دادند و کفن نمودند او را و بردند او را به سوی بابلان و گذاردند بر زمین نزدیک سردابی که کنده بودند از برای فاطمه. و اختلاف کردند طایفه سعد که آیا کدام کس برود در میان قبر و دفن نماید او را در آن سرداب؟

پس اتفاق کردند بر خادمی که برای ایشان بود. و او مردی پیر صالح با تقوی بود و اسمش قادر بود. قرار شد قادر غلام، فاطمه را دفن نماید. و در این خیال بودند [که] ناگاه دیدند دو سوار به تعجیل رسیدند، در حالتی که دهان خودشان را پیچیده بودند. پس زمانی که شدند به جنازه نماز خواندند بر فاطمه، بعد داخل سرداب شدند. برداشتند فاطمه را [و] دفن نمودند و بیرون آمدند از سرداب و سوار شدند و رفتند، و ندانست احدی که چه کسی بودند این دو سوار؟». (2)

علامه مجلسی می فرماید:

«محراب عبادت فاطمه که نماز می کرد در آن جا، الآن موجود است؛ یعنی در خانه موسی بن خزر ج». (3)

و شیخ محمد علی قمی، مترجم «تاریخ قم»، در «أنوار» گوید:

«محراب عبادت فاطمه در خانه موسی بن خزر ج است و خانه موسی و محراب در محله ای که مشهور است در این زمان به «میدان میر» و آن خانه را الحال سئیه گویند». (4)

و سئیه: به معنای بی بی و خانم است، چون آن خاتون آن جا منزل نمود، از این جهت نسبت به او می دهند و سئیه می نامند، لکن تعجب این است که محراب عبادت

ص: 86

1-1. همان، ص 219.

2-2. همان و انوارالمشعشعین، ج 1، ص 489.

3-3. بحار الانوار، ج 57، ص 220 و انوارالمشعشعین، ج 1، ص 488.

4-4. تاریخ قم، ص 213 و انوارالمشعشعین، ج 1، ص 488.

او را به تنور حضرت نامیده اند. اکنون در آسنه و أفواه عوام الناس و زوّار مشهور به تنور حضرت می باشد، و چقدر خلاف و بی ادبی است که محراب عبادت آن مخدّره [را] [تنور حضرت] نام گذارده اند و شاید نامیدن محراب را به تنور آن باشد که به شکل تنور گرد و مدوّر دور آن محراب ساخته اند، لهذا به خیال مردم عوام و زوّار که غریب اند، تنور می باشد، پس باید شخص زایر کمال معرفت در حقّ آن مخدّره داشته باشد، که ثواب زیارت را به مقدار معرفت می دهند، همچنان که حضرت رضا علیه السلام در ثواب زیارت آن مخدّره فرمود:

«کسی که زیارت کند او را در حالتی که عارف به حقّ او باشد پس برای او بهشت است».

یعنی این مطلب عبارت معرفت رساندن است در حقّ او، نه این که از برای او تنور قایل شوی و اخلاص خود را به این طریق ظاهر کنی، که من به زیارت تنور آن حضرت می روم، و حال آن که اگر ملاحظه کنی این همه ثوابی که ائمه هدی علیهم السلام از برای زیارت آن مخدّره قرار داده اند، به جهت کمال معرفت او بوده، و عبادت آن مخدّره را در درگاه الهی _ چنان که در مدت شانزده روز که در قم حیات داشت، چنان عبادتی نموده، که موضع عبادتش و محراب از آن زمان که سنه دویست و یک بود تا این زمان که هزار و سیصد و پنج است باقی است و این مطلب از آثار کمال معرفتش و اخلاص او بوده در عبادت پروردگار عالم. و اهل قم به جهت زیادتی اخلاص به آن مخدّره و به جهت تبرّک جستن به آن موضع شریف اطراف محرابش را ساخته اند که مفقود الاثر نشود.

در کتاب «تحیّة الزائر» گوید:

«اکنون آن خاتون محترمه دارای قبه عالیه و صحن متعدده و ضریح و خدّام بسیار و موقوفات، تعظیم و تکریم و احترام تمام دارد و قبر شریفش ملاذ عامّه خلق است و در هر سال جماعت بسیار از بلاد بعیده، شدّ رحال کنند و تعب سفر کشند، به جهت درک فیوضات از زیارت آن مخدّره. و از برای او زیارتی مرویّه از حضرت رضا علیه السلام [است]، که به سعد اشعری تعلیم فرمودند و علامه مجلسی او را در کتاب «تحفه» ذکر

فرموده، و هر سال کرامات و خوارق عادات از بقعه آن مخدیره صادر شده. پس باید زوّار و خدّام و مجاور[ین] و غیره در حرم مطهّرش حقّ ادب نگه دارند و حرف دنیا و کلام بیهوده نزنند [و] به احتیاط رفتار نمایند».

مدیحه:

آتش موسی عیان از سینه سیناستی یا که زرّین بارگاه بضعه موساستی
بضعه موسی بن جعفر فاطمه کز روی قدر خاک درگاهش عبیر و عنبر ساراستی
نوگلی روشن ز نسل گلشن یس بود آیتی روشن ز صدر نامه طهاستی
هست یکتا گوهر و از فرط عفت بی بدل زهره ای از آسمان و عصمت زهراستی
صحن او را هست اقصی پایه عزّت چنان کز شرف مسجود سقف مسجد اقصی ستی

در ذکر ثواب زیارت حضرت معصومه علیها السلام

و فی «البحار» عن سعد بن سعد:

«قال: سئلت أبا الحسن الرضا عن فاطمة بنت موسى بن جعفر؟

فقال: من زارها فله الجنة».(1)

به سند معتبر منقول است که:

«سعد بن سعد از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمود از فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام، فرمود که: هر که او را زیارت کند از برای اوست بهشت.»

ایضاً: علی بن بابویه و احمد بن ادریس و غیره روایت کنند عن ابن الرضا علیه السلام:

«قال: من زار عمّتی فله الجنة».(2)

و به سند معتبر دیگر از امام محمد تقی الجواد علیه السلام منقول است که:

«هر کس عمّه مرا در قم زیارت کند، پس از برای اوست بهشت.»

و در بعضی از کتب زیارت و همچنین در «بحار» است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده:

1-1. همان، ج 48، ص 216 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.

2-2. بحار الانوار، ج 48، ص 396.

«ستدفن فيها امرأة من اولادى تُسمّى فاطمة فمن زارها وجبت له الجنة»

«زود است که دفن شود در قم، زنی از اولاد من که نامیده می شود فاطمه، پس کسی که زیارت کند او را واجب می شود او را بهشت.

راوی می گوید: آن وقتی که حضرت صادق علیه السلام این کلام را فرمود هنوز پدر آن مخدّره به دنیا نیامده بود.» (1)

ایضاً: روی:

«أن زیارتها تُعادل الجنة». (2)

یعنی: «زیارت آن خاتون معادل است با بهشت».

و روی علی بن ابراهیم عن سعد:

«قال علی بن موسى الرضا علیه السلام: یا سعد عندنا لكم قبراً.

قلت: جعلت فداک قبر فاطمة بنت موسى بن جعفر؟

قال: من زارها عارفاً بحقّها فله الجنة، فاذا أتیت القبر فقم عند رأسها مستقبل القبلة، فكبر اربعاً و ثلاثین تكبير و سبّح ثلاثاً و ثلاثین تسبیحة و أحمد الله ثلاثاً و ثلاثین تحمیده.

ثم قل: السلام عليك يا فاطمة و رحمة الله و بركاته». (3)

به سند حسن روایت است که:

«حضرت امام رضا علیه السلام به سعد اشعری فرمود که: ای سعد، نزد شما قبری از ما هست.

سعد گفت: فدای تو شوم، قبر فاطمه دختر امام موسی را می فرمایی؟

فرمود: بلی. هر که او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای اوست بهشت.»

و در جای دیگر فرمود:

«من زار المعصومة فی قُم کمن زارنی». (4)

ص: 89

1-1. همان، ج 57، ص 217.

2-2. همان، ج 48، ص 216 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.

3-3. بحار الانوار، ج 48، ص 216 و وسائل الشیعه، ج 14، ص 576.

«چون به نزد قبر آن حضرت [علیها السلام] برسی نزد درش و رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله بخوان با خضوع و خشوع و تآتی و حضور قلب. پس بگو: السّلام علیک یا بنت رسول الله، السّلام علیک یا بنت فاطمة و خدیجة، السّلام علیک یا بنت أمیر المؤمنین، السّلام علیک یا بنت ولیّ الله، السّلام علیک یا بنت الحسن و الحسین، السّلام علیک یا عمّة ولیّ الله، السّلام علیک یا بنت موسی بن جعفر و رحمة الله و برکاته، السّلام علیک عزّف الله بیننا و بینکم فی الجنّة و حشرنا فی زمرتکم و اوردنا حوض نبیّکم و سقانا بکأس جدّکم من ید علی بن ابی طالب صلوات الله علیکم، أسئل الله أن یرینا فیکم السّور و الفرج و أن یجمعنا و ایّاکم فی زمرة جدّکم محمد صلی الله علیه و اله، و أن لایسلّنا معرفتکم، انّه ولیّ قدیر، اتقرّب الی الله بحبّکم و بالبرائة من أعدائکم و التسلیم الی الله راضیاً به غیر منکرٍ و لا مستکبرٍ و علی یقین ما أتى به محمد صلی الله علیه و آله نطلب بذلك وجهک یا سیدی، اللهم و رضاک و الدار الآخرة، یا فاطمة اشفعی لی فی الجنّة، فانّ لک عند الله شأنًا، اللهم ائی أسئلك أن تختم لی بالسّعادة، فلا تسلب منی ما أنا فیهِ و لاحول و لا قوّة الاّ باللّٰه العلیّ العظیم، اللهم استجب و تقبله منّا بکرمک و عزّتک و رحمتک و عافیتک و صلی الله علی محمد و آله و سلّم تسلیماً یا ارحم الرّاحمین» (1).

در ذکر بعضی از قبور بابلاتیّه که در جوار مزار حضرت سّتی فاطمه است

علامه مجلسی قدس سره از کتاب «تاریخ قم» نقل می فرماید:

«یکی از صاحبان قبور بابلاتیّه أمّ محمد دختر موسی المبرقع ابن محمد بن علی الرّضا می باشد. یعنی: عبارت است از صبیّه مرضیه موسی مبرقع، بعد از آن که از دنیا رفت، دفن نمودند او را در پهلوی فاطمه علیها السلام. پس وفات نمود میمونه بنت موسی المبرقع. پس دفن کردند او را در نزد فاطمه، و

بنا کردند بر آن دو قبر قبّه.

و وفات نمود امّ اسحق، کنیز محمد بن موسی المبرقع و دفن نمودند او را در پهلوی فاطمه.

ایضاً دفن نمودند امّ حبیب، کنیز ابوعلی محمدالرضا را در آن جا.

ایضاً بریهیه، خواهر محمد بن موسی که صبیّه مرضیه موسی المبرقع باشد، در آن جا مدفون گردید.

و دیگر از قبور بابلائییه: زینب و امّ محمد و میمونه (و هرسه دختران حضرت امام محمدتقی علیه السلام) در همانجا مدفون می باشند. (1) انتهی کلام علامه.

پس چنین معلوم می شود که در ضریح مطهره و قبّه منوره، نه نفر از طایفه اناث مدفون می باشند، که دو نفر ایشان کنیز و باقی خانم و علویّه هستند، که سه نفر ایشان دختران حضرت جواد و چهار نفر آنها دختران موسی مبرقع می باشند.

مخفی نماند، که یکی از قبور بابلان مزار ابوالحسن حسین، الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام می باشد.

در ترجمه «تاریخ قم» در حق او مطلبی مذکور است [که] گوید:

«اول کسی که از سادات حسینیّه وارد قم شده، او بوده. وقتی که وفات او رسید در مقبره بابلان دفن کردند او را، و بقعه در محلّی است، که اگر از ولایت ری بیایند اول او را ببینند، بعد به زیارت حضرت معصومه می روند».

و دیگر: چهار قبر از نسل عبد[الله] الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام در قبرستان بابلائیّه هستند.

یکی از آنها، حمزه بن عبدالله الحسین بن اسماعیل الرخ بن حسین بن فسیح بن اسماعیل ابن محمد ارقط بن عبدالله بن الامام زین العابدین علیه السلام، که این حمزه المذكور، معروف به حمزه الاصم است و یکی از اجداد سلطان محمد شریف، نقیب قم می باشد.

ص: 91

و در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«او معروف به حمزة القمی است»⁽¹⁾.

و در «تاریخ قم» مذکور است که:

«او در قم وفات یافت و [او را] در مقبره بابلان دفن کردند»⁽²⁾.

و ایضاً فرزندش، ابوجعفر محمد بن حمزه، وفات یافت و او را نیز در مقبره بابلائیّه دفن کردند.

و ایضاً پسرش ابوالقاسم علی بن محمد بن حمزه می باشد، و در «تاریخ قم» مذکور است که:

«در روز جمعه، سلخ شعبان وفات کرد و او را در قبه متصله به قبه پدرش دفن کردند»⁽³⁾.

معلوم می شود که هر کدام از آنها قبه علیحده داشته اند و الحال هیچ اثری از قبر و بقعه باقی نیست. و مخفی نماند، که این ابوالقاسم علی بن محمد، پدر شاهزاده سلطان محمد شریف می باشد.

و ایضاً: علی بن حمزة القمی المذکور، برادر محمد بن حمزه مذکور در بابلان مدفون است؛ چنان که صاحب «تاریخ قم» گوید:

«علی بن حمزة در قم وفات نمود. او را در بابلائیّه که مشهد برادرش می باشد، او را نیز دفن کردند»⁽⁴⁾.

و ابوالحسن علی الزکی بن ابوالفضل محمد، الشریف الفاضل بن ابوالقاسم علی نقیب قم. و فخرالدین علی بن محمد بن ابوالفضل سلطان محمد.

این جمله نقیب ری و قم بودند و در مقابر قم مدفونند.

و دیگر: از اولادهای سید سجّاد:

قبر ابوعلی احمد بن محمد بن علی بن عمر بن امام زین العابدین علیه السلام می باشد.

ص: 92

1-1. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 235.

2-2. تاریخ قم، ص 211.

3-3. همان.

4-4. همان.

صاحب «تاریخ قم» می فرماید: «وفات نمود، او را به مقبره بابلان به مشهدی که به او معروف است دفن کردند». (1)

و ایضاً: یکی از آنها قبر پسر دیگر او ابو محمد حسن بن احمد می باشد. در آن کتاب مذکور است که:

«در روز دوشنبه، نه روز از ماه صفر مانده بود در سنه سیصد و چهل و نه وفات کرد و او را در کنار قبر برادرش ابو جعفر محمد به مقبره بابلاتیه قم دفن کردند». (2)

ایضاً: از آنها قبر ابوعلی احمد بن حسن بن احمد مذکور می باشد. در «تاریخ قم» مذکور است که:

«او روز پنجشنبه ماه ربیع الآخر سنه سیصد و هفتاد و یک وفات کرد و او را در نزدیک قبر پدرش حسن بن احمد به مقبره بابلاتیه دفن نمودند». (3)

اکنون هزار افسوس که معلوم نیست که در چه محلی از قبرستان بابلان و حال آن که چنان مستفاد می شود که از برای آنها مشهدی و بقعه علیحده بوده است.

ذکر بقعه مبارکه مشهور به «چهل اختران»

ذکر بقعه مبارکه مشهور به «چهل اختران» که واقع است در محله ای که مشهور به موسویان است.

مخفی نماند که در آن جا دو بقعه می باشد: یکی، کوچک و یکی بزرگ، و مابین این دو بقعه یازده گام تقریباً فاصله می باشد و در بقعه کوچک دو صورت قبر می باشد. یکی از آنها قبر امام زاده موسی المبرقع ابن امام محمد تقی علیه السلام می باشد.

و قال فی «عمدة الطالب»:

«فموسی المبرقع أعقب من ولدین: احمد و محمد، فمحمد درج عندالنسبیین، و عقب موسی من احمد، و يقال لولده الرضویون، و هم ببلدة قم علی الغالب إلا من شد منهم». (4)

ص: 93

1-1. همان، ص 213.

2-2. همان.

3-3. همان.

4-4. عمدة الطالب فی أنساب ال أبی طالب، ص 182. با اختلاف در متن ذکر شده است.

چنانکه در «عمدة الطالب» مذکور است که:

«موسی المبرقع ساکن قم و قبرش نیز در قم می باشد و اولادهای او را رضویون گویند؛ در قم و به مشهدالرضا علیه السلام منتشرند»⁽¹⁾.

علامه مجلسی نقل می کند از «تاریخ قم» که:

«کسی که از سادات رضائیه به قم آمدند، ابوجعفر موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام بوده و همیشه برقع به روی افکندی و در شب چهارشنبه هشتم ماه ربیع الآخر سنه دویست و نود و شش وفات کردند [و] در موضع معروف که الحال مشهور است به محله موسویان [دفن گردید].⁽²⁾»

و در «بدر مشعشع» نقلاً از تاریخ قم مذکور است که:

«موسی را دفن نمودند به آن سرایی که معروف بوده به شنبوله، هم لقب محمد بن الحسن بن ابی خالد الأشعری بوده و آن موسی اوّل کسی بود که در آن سرای دفن نمودند».

مؤلف گوید که: این محمد بن الحسن که لقبش شنبوله می باشد، یکی از روات قم است و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده و وصی سعد بن عبدالله قمی بود، چنان که در کتب رجال به نظر فقیر رسیده است.

در «تحیة الزائر» گوید که:

«قبر ابی جعفر موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام در قم واقع است، و او اوّل کسی که از سادات رضویّه که وارد قم شد و پیوسته برقع بر روی گذاشته بود، پس بزرگان عرب، او را از قم بیرون کردند. پس از آن پشیمان به خدمتش شتافتند و از او اعتذار خواسته، مکرماً به قم واردش کردند و گرامی داشتند او را و از اموال خودشان برای او خانه و مزرعه ها خریدند، و حال موسی در قم نیکو شد، تا آن که از مال خود قریه ها و مزارعی خرید. پس از آن وارد شد بر او خواهرانش: زینب و ام محمد و میمونه (دختران حضرت جواد علیه السلام)، پس بریهیه دختر موسی. و تمام اینها مدفون شدند، نزد

ص: 94

1-1. تاریخ قم، ص 215.

2-2. همان، ص 216.

فاطمه علیها السلام . و موسی مبرقع شب چهارشنبه هشتم ماه ربیع الآخر دویست و نود و شش از دار دنیا رفت و مدفون شد در موضعی که الحال معروف است قبرش» (1).

پس از آن فاضل قمی قدس سره در تاریخ خود ذکر کرده، قبور بسیاری از سادات رضویّه و کثیری از اولاد محمد بن جعفر الصادق علیه السلام بعضی از اولاد علی بن جعفر و قبور جمعی از سادات حسینیّه در قم می باشد.

ذکر حالات حضرت موسی مبرقع ابن امام محمدتقی علیهما السلام

بلی لازم است که اشارتی شود به حال موسی.

علامه مجلسی قدس سره در «تحفه» فرموده که:

«در قم قبور بسیار است که منسوب به اولاد ائمه طاهرين عليهم السلام است».

و بعضی از آنها انتسابش معلوم نیست و [نیز] بعضی احوال ایشان معلوم نیست، مثل موسی مبرقع فرزند امام محمدتقی علیه السلام که از بعضی احادیث حدیثی است که شیخ مفید _ طاب ثراه _ در کتاب «ارشاد» در باب نصوص و معجزات ابی الحسن هادی علیه السلام آن را از حسین بن حسن از یعقوب بن یاسر نقل می کند، که فی الجمله دلالت دارد بر آن که موسی در زمان عنفوان و غرور جوانی شرب نبیذ می کرد؛ ولیکن این خبر ضعیف است به چند جهت:

اولاً، جهالت در راوی آن خبر. بلکه یعقوب که راوی متن خبر است، ظاهراً از بستگان متوکل ملعون است، و خبر را اگرچه شیخ مفید _ طاب ثراه _ ذکر فرموده، که مقدم بر علما و شیخ محدّثین و متکلمین و فقها است، بلکه غیر آن جناب از دیگران، اما در باب فضائل و مناقب و معجزات و امثال آن در نقل اخبار مسامحه و مساهله داشتند، بلکه اگر راوی از مخالفین و از اعداد منافقین می شد در ذکر آن بیشتر اعتیاد داشتند.

ثانیاً، گوینده کلماتی که در عیب موسی است مثل: «موسی قصافٌ عرافٌ يأكل ويشرب... الخ»، همه از فُسّاق متوکل بودند که به شهادت تمام ایشان در شرع مطهّر

ص: 95

ثابت نشود، نه جرحی نه تعدیلی.

و ثالثاً، معارض بودن آن با خبری که شیخ کلینی در «کافی» ذکر نموده که متضمن است گواه گرفتن حضرت جواد علیه السلام موسی را بر نسخه وصیت و در آن تصریح شده که موسی از جانب پدر بزرگوار، مستقلاً متولی بود بر جمله ای از موقوفات آن حضرت، بی مشارکت احدی، حتی برادر بزرگوارش، خود متصرف باشد در آنها، و تولیت اوقاف از جانب امام علیه السلام، از شواهد عدالت و دیانت و امامت است؛ چنان چه مخفی نیست و غیر آنها که تفصیل آن در «بدر مشعشع» است.

پس ظاهر شد، به مجرد این خبر نتوان در موسی قدح کرد و متعرض او شد با آن که موسی نعوذ باللّه شارب الخمر بود، و امثال آن، که در لسان بعضی بی خبران و بی خردان از عوام دایر شده [که] کاشف است از بی باکی و قلّت مبالات.

و چه نیک فرموده علامه مجلسی در مزار «بحار الانوار» که:

«وارد شده بعضی از اخبار در ذمّ موسی، لکن قدحی نمی رساند به ایشان، مجرد بعضی خبرهای نادر، با وجود آن که رسیده در خبری نهی از قدح در آنها و متعرض شدن به آنها به جهت این نوع چیزها». انتهى.

مؤلف گوید: که راوی متن خبر از بستگان متوکل و دشمن اهل بیت اطهار است، این اسناد بدان جناب داده است؛ چنان چه ابن زیاد ملعون به حضرت مسلم علیه السلام در حینی که آن حضرت گرفتار شده بود گفت: شنیدم تو شرب خمر می کنی، نعوذ باللّه. در این صورت ما باید آن بزرگوار را شارب الخمر بدانیم و فحش و طعن و شتم کفار را در حق آل عصمت و طهارت قبول نمائیم، حاشا و کلاً. ایشان به مفاد آیه شریفه: «لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً»⁽¹⁾ از همه نواحی پاک و منزّه و از آلائش این نوع چیزها دور و طیب و طاهر بودند.

فاضل نوری در «تحیّة الزائر» گوید:

«و بدان که این موسی همان است که از کثرت فضایل و مناقب و تقوی و سکوت

ص: 96

نفس و حُسن رفتار والی قم او را تشبیه به ائمه کرده، قابل امامت می دانست او را و اتقان و احکام محدّثین قم بر همه ظاهر است و معلوم است که اگر شخصی از ضعیفی یا مجهول الحال یا دروغ گویی روایت کند او را طرد می کردند، هرچند بزرگ و صاحب شأن منزلت بود، و دانستن احترام و اکرام ایشان آن سیّد را در طبقه خود، مثل احمد بن محمد بن عیسی الاشعری و احمد بن محمد بن اسحاق و محمد بن یحیی و امثال ایشان بوده، که جمع کرده بودند میان ریاست دنیا و آخرت.

و علما در کتب حدیث و اخبار از آن جناب روایت می کنند، چون ثقة الاسلام در «کافی» و شیخ الطایفه در «تهذیب» در باب میراث خنثی و حسن بن علی بن شعبه در «تحف العقول» و غیر ایشان مثل معظمه نجیبه، حکیمه خاتون دختر امام محمدتقی علیه السلام، جلالت شأن آن خاتون در سابق در حرم هشتم ذکر شد. و مثل امامزاده واجب التعظیم جناب عبدالعظیم که نسب شریفش به چهار واسطه منتهی می شود به امام حسن مجتبی علیه السلام و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور است و به علوّ مقام و جلالت شأن معروف و از اکابر محدّثین و اعظام علما و زُهاد و عبّاد و صاحب ورع و تقوی و قائل به توحید و عدل بوده، و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام است و نهایت توّسل و انقطاع به خدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از ایشان روایت می کند و اکثر اسناد خبر را به جناب موسی مبرقع می دهند (الی رحمة الله تعالی).

و دیگر از قبور امامزاده ها در دارالمؤمنین قم، قبرین مطهّرين محمد و احمد بن موسی المبرقع ابن الامام محمدتقی الجواد علیهما السلام [ست].

و دیگر قبر أحمد بن محمد بن أحمد بن موسی المبرقع می باشد، [که] در نزد پدرش محمد بن احمد مدفون است.

اما مقبره بزرگ: اوّل کسی که در او دفن کردند محمد بن موسی مبرقع می باشد. بعد از او زوجه آن جناب، بریهه خاتون، دختر جعفر بن الامام علی النقی علیه السلام به جنب شوهرش، محمد بن موسی، دفن شده و برادران آن مخدّره که یحیی صوفی و ابراهیم، پسران جعفر بن هادی علیه السلام به قم آمدند و ارث بریهه را گرفتند، ابراهیم از قم رفت و

یحیی صوفی در قم ماند.

پس از آن، ابوعلی محمد بن احمد بن موسی را در مقبره محمد بن موسی دفن کردند. بعد از آن، زینب دختر موسی مبرقع را در آن مقبره دفن کردند.

بعد از آن، ابو عبدالله احمد بن محمد بن موسی وفات کرد. او را نیز در مشهد محمد بن موسی دفن کردند. بعد از آن، ام السّلمه دختر محمّد بن احمد وفات کرد، او هم در آن مقبره دفن شد.

بعد از آن، امّ کلثوم بنت محمد بن احمد وفات یافت [و] در بقعه محمد بن احمد دفن شد، و باقی قبور هم از ذریّه همان موسی مبرقع می باشد.

لکن صاحب «تاریخ قم» گوید:

«مخفی نماند که از برای محمد بن موسی اولاد و اعقابی است و نسب بنی الخشاب به محمد بن موسی منتهی می شوند و حال آن که او بلاعقب است و لا ولد از دنیا رفته است در نزد جمیع نسّابین. پس نسب بنی الخشاب باطل است»⁽¹⁾.

البته صاحب «عمدة الطالب» می فرماید که:

«شریف ابوحرب الدینوری التّسابه گمان کرده برای محمد بن موسی اولادی است، اشتباه کرده است. پس از کتب انساب و رجال چنان مستفاد می شود، [که] اعقاب و ذریّات طیّبه موسی مبرقع از احمد است و اعقاب احمد از ابی علی بن محمد بن احمد بن موسی المبرقع می باشد»⁽²⁾.

و بعضی نوشته اند که احمد بن موسی المبرقع به قم آمدنش معلوم نیست، اما پسرش که اباعلی محمد اعرج ابن احمد بن موسی مبرقع که جدّ سادات رضویّه باشد آمد به قم و نقیب و شریف بوده.

به روایت «تاریخ قم» و «عمدة الطالب» و غیره که:

«اصل این شجره طیّبه در قم نشو و نما کرده، بعد از آن به اطراف عالم منتشر شده، که الحمدلّله وقتی که ملاحظه می کنی، می بینی، نیست شهری مگر آن که شاخه این

ص: 98

1-1. همان، ص 224.

2-2. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 182.

شجره طیبه از قم کشیده شده و سایه بر آن شهرها انداخته، از هندوستان و خراسان و کشمیر و ری و همدان و سمرقند و قزوین و سایر بلاد. پس اصل این شجره طیبه از نسل طاهره موسی مبرقع و محمد اعرج بن احمد بن موسی مبرقع می باشد، و بعضی از شاخه های آن ذکر شد که در این بقعه مبارکه معروف است به چهل دختران و زیر خاک پنهان شدند»⁽¹⁾

و عبارت فرمایش مرحوم آیه الله حجة الاسلام شیرازی که در «بدر مشعشع» نقل شده آن است که:

«اولادهای او غالباً در قم و ری بودند و از آن جا به قزوین و همدان و خراسان و کشمیر و سمرقند و هندوستان و سایر بلاد منتشرند و الآن در بلادهای اعظم اعزّ طوایف سادات و اشراف اند، زادهم الله شرفاً». انتهى.

مؤلف گوید: که بقعه موسی مبرقع نزدیک به خرابی است. پس سزاوار است که ذریه طیبه او که صاحب ثروت می باشند، بقعه و عمارتی برای توقیر و احترام جدّ خود بنا کنند.

ذکر بقاع مبارکه ای که در قبرستان مالون است

مخفی نماند که قبرستان مالون واقع در درب دروازه قلعه [است]. در همان جا مدفون است، شاهزاده احمد بن قاسم بن احمد بن علی العریضی بن امام جعفر علیهما السلام.

در «تاریخ قم» مذکور است که:

احمد بن قاسم که به سه واسطه به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [می رسد] نمی دانم والد ماجد آن جناب همراه بود به قم یا نه؟

و چنین رسیده است که وی زمین گیر بود و عتین هم بود، بعد آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هردو چشمش سیاه شد و چون وفات یافت [او را] به مقبره قدیمه مالون دفن کردند و تربت او را زیارت می کردند و بر سر قبر آن جناب سایه و طاقی

ص: 99

بوده و چون اصحاب خاقان مُفلحی در سنه دویست و نود و پنج به قم رسیدند آن سایه را از سر او کشیدند و مدتی او را زیارت نمی کردند، تا آن گاه بعضی از صلحا در خواب دیدند در سال سیصد و هفتاد و یک که ساکن در این تربت، مردی فاضل است و در زیارت کردن او ثواب و اجر بسیار است، پس دیگر زیارت کردن او را سرگرفتند.

و جمعی از ثقات گفته اند، جمعی که صاحب عله بوده اند یا در اعضای ایشان علتی و کوفتی واقع شده بر سر قبر او می رفتند و طلب شفا می نمودند، از آن علت شفا می یافتند. و فاطمه، خواهرش هم وفات یافت و در آن جا مدفون گشت. حال آن مخدّره را چنین نوشته و به این عبارت فرمودند که:

فاطمه، دختر قاسم بن احمد بن علی بن جعفر است که خواهر ابوالحسین احمد که به مقبره مالون مدفون است و او را در آن جا زیارت می کنند.

در ذکر بقعه مبارکه علویّه: که مشهور است به بقعه علی بن جعفر عریضی و در این بقعه صورت دو قبر است: یکی، علی بن جعفر؛ و دیگری؛ محمد بن موسی.

مخفی نماند اختلاف است در محل قبر علی بن جعفر. چنان که در عنوان ذکر این خاتمه عرض شد، که آیا صاحب ابن قبر خود علی بن جعفر است یا یکی از احفاد اوست؟ و یا واسطه را از بین انداخته اند اینجانب که مدفون در قم است؟

آن که صاحب «صحاح الأخبار» است می گوید:

«انّ أبا الحسن علیّ العریضی ابن جعفر الصّادق علیه السلام و هو أصغر ولد أبیه، مات أبیه و هو طفلٌ و كان عالماً فاضلاً و خرج مع أخیه محمد بن جعفر بمکّه، ثمّ رجع الی قم و عاش الی أن أدرك الهادی و مات علیه السلام فی زمانه. و امّا محمد الدیباج بن الامام جعفر علیه السلام فعقبه من رجلین الحسن والحسین و لهما ذیلٌ مبارکٌ و منهم نقباء قزوین و سمرقند و ساداتها و عظمائها».

و در کتاب «تعلیقه» آقای بهبهانی مذکور است که:

«جدّ من فرموده است (مراد از جدّش مجلسی بزرگ است) علی بن جعفر علیه السلام جلال و قدرش اجلّ از آن است که ذکر شود و شنیدم آن که اهل کوفه التماس نمودند

از او که بیاید از مدینه به کوفه تشریف برده و مدتی در آن جا بماند، و اخذ نمودند اهل کوفه اخبار را از او، پس از آن اهل قم استدعا نمودند از او که بیاید در قم به جهت اخذ مسائل. به قم آمده، توقف فرمود، تا آن که به رحمت الهی پیوست رضی الله عنه» (1).

و علامه مجلسی در «بحار» می فرماید که:

«علی بن جعفر مدفون به قم است. او اشهر است از آن که محتاج به بیان باشد. و اثر قبر شریف موجود است که قدیم می باشد و اسم مبارکش بر لوح قبرش محکوک است» (2).

و ایضاً در «تحفة الزائر» هم فرموده:

«مزاری در قم است و قبر بزرگی در آن ساخته اند و بر روی قبر کتابی هست در آن نوشته اند: قبر علی بن جعفر الصادق علیه السلام و محمد بن موسی علیه السلام و از تاریخ آن قبر تا این زمان نزدیک به چهار صد سال می شود و در جلالت قدر و بزرگواری علی بن جعفر شکی نیست. اما این که این قبر مرقد آن حضرت باشد، زیرا که در کتب و غیر آن مذکور است که آن حضرت به این حدود تشریف آورده باشد و مشهور آن است که در عریض مدفون است، و لکن از قدیم بودن قبر و لوحش چنین ظاهر می شود که در آن جا مدفون باشد» (3).

و لکن شیخ محمدعلی قمی صاحب کتاب «انوارالمعشعین» گوید که:

«اگر مدفون در این بقعه خود علی بن جعفر نباشد، باید یکی از احفاد آن جناب که آن علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن الامام جعفر علیه السلام بوده است» (4). زیرا که این نسخه از ترجمه «تاریخ قم» که در نزد حقیر است، ندارد که خود علی بن جعفر به قم آمده باشد. لکن این مطب مسطور است که حسن بن عیسی به قم آمده در حالتی که پسرش همراهش بود.

بعد می فرماید که:

«از این علی بن حسن پنج پسر به وجود آمدند» (5). پس در این بقعه علویّه عالیّه

ص: 101

1-1. انوارالمعشعین، ج 1، ص 515.

2-2. همان.

3-3. همان، ص 516.

4-4. همان.

5-5. تاریخ قم، ص 224.

همین علی بن حسن مدفون باشد که واسطه ها را از میان انداخته اند.

و دیگر عبارتی در جای دیگر از کتاب «تاریخ قم» مذکور است که می فرماید:

«آن احمد را دفن نمودند در مقبره که در درب نزدیک علی بن الحسن العلوی العریضی است به نزدیک نهر سعد»⁽¹⁾.

پس این عبارت، کاشف است از این که در این بقعه شریفه علی بن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن الامام جعفر الصادق علیه السلام است.

اما قبر دیگر که متصل است به قبر مذکور، صاحب آن قبر هم محمد بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم العسکری بن موسی بن ابراهیم المرتضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام می باشد که از ابو محمد موسی بن اسحاق پسری و دختری به وجود آمدند، لکن اسمش را ذکر نکرده.

لکن صاحب «عمدة الطالب» گوید:

«در کنار قبر علی بن جعفر است، نزدیک به دروازه کاشان است»⁽²⁾.

صاحب «تاریخ قم» گوید:

«از قراری که از کتب انساب معلوم می شود، نسب آن جناب منتهی می شود به حضرت سجاد علیه السلام از نسل فرزندش که علی بن امام زین العابدین علیه السلام می باشد و سلسله نسب او به این طریق است که ابوالعباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن الافطس بن علی بن الامام زین العابدین علیه السلام»⁽³⁾.

صاحب «تاریخ قم» نوشته است که:

«سید احمد در مقبره ای که در درب نزدیک علی بن الحسن العلوی العریضی است به نزدیک نهر سعد مدفون است»⁽⁴⁾ و این درب معروف است به بریهه دختر ابی علی محمد بن احمد بن موسی المبرقع. پس معلوم می شود که در زمان قدیم سعد اشعری قمی در آن جا نهی داشته است.

ص: 102

1-1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 517 و تاریخ قم، ص 228.

2-2. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 192.

3-3. تاریخ قم، ص 228.

4-4. همان و انوارالمشعشعین، ج 1، ص 517.

و اما بقعه معروفه سلطان محمد شریف: در محله ای واقع است که آن محله را به اسم او می خوانند و آن جناب از نسل عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام و نسب باهره آن جناب به این طریق است:

السلطان محمد الشریف، ابن علی بن محمد بن حمزة القمی، ابن أحمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن الامام زین العابدین علیهما السلام».

و کنیه سلطان محمد شریف، ابوالفضل می باشد و پدرش و دو جد او در قبرستان بابلان مدفونند که ذکر شد و این بزرگوار صاحب اعقاب کثیره می باشد و صاحب حشمت و جاه بودند.

در «عمدة الطالب» گوید:

از بنی احمد که معروف است از حمزة القمی از برای او اعقابی است. بعضی از ایشان ابوالحسن علی الزکی بن ابی الفضل محمد الشریف الفاضل بن ابوالقاسم علی نقیب قم [است].

و ایضاً: السید فخرالدین علی بن مرتضی بن محمد بن ابوالفضل محمد. این جمله نقیب ری و قم بودند و از ایشان است عزالدین یحیی ابن ابی الفضل محمد بن السید المطهر بن علی بن ابی الفضل محمد الشریف که خوارزم شاه او را کشت».⁽¹⁾ انتهى کلام «عمدة الطالب».

و منتجب الدین صاحب «فهرست» در دیباچه کتاب خود، عزالدین یحیی را بسیار مدح و ثنا گفته، چنانکه در جلد بیست و پنجم «بحار الانوار» فهرست مذکور است و فاضل مجلسی گوید:

«این فهرست را به جهت عزالدین تألیف کردم».

الحاصل، سلطان محمد شریف امام زاده ای جلیل القدر است و شیخ محمد علی در کتاب «انوار» گوید که: «یکی از علمای قم که جناب الأجل الشیخ محمد حسن که در محلّه چهارمردان ساکن بود نقل نمود، که: خواب دیدم وارد شدم در بقعه سلطان

ص: 103

محمد شریف. دیدم شخص جلیل القدری نشسته بود و یکی هم در نزد او خوابیده و قطیفه به روی او کشیده شده. شخصی هم به درب بقعه ایستاده است. سؤال کردم از آن شخصی که ایستاده بود که: این شخص کیست؟

عرض کرد که: سید سجّاد علیه السلام است و این که قطیفه بر روی کشیده، سلطان محمد شریف است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام به دیدن وی تشریف آورده است» (1).

در ذکر بقعه شریفه امام زاده حمزه و تحقیق در مدفن آن جناب

مخفی نماند که در محلّ مدفن حمزة بن موسی الكاظم علیهما السلام اختلاف است:

صاحب «جنة النعميم» در کتاب خود مطالبی می نویسد که می خواهد ثابت کند که حمزة بن موسی علیه السلام در ری مدفون است.

و صاحب «بدائع الانوار» در کتاب خود مطالبی ذکر می کند که می خواهد ثابت کند که در شیراز مدفون است نه در ری. و در کتاب «تاریخ قم» عبارتی است، که دلالت می کند که در قم مدفون است. و در کتب «انساب» به طریق اختلاف دیده شده است.

و اسکندر بیگ منشی در جلد اول «تاریخ عالم آرا» در ذیل نسب سلاطین صفویه ذکر نموده که:

«نسب این سلسله جلیله به حضرت حمزة بن موسی منتهی می شود و مدفن آن امامزاده حمزه در قریه ای از قراء شیراز مدفون است و سلاطین صفویه از برای وی بقعه ای عالی بنا نمودند و موقوفات زیادی از برای آن قرار دادند» (2).

و جمعی هم اعتقاد کرده اند در تُرشینر مقبره ای است از حضرت امامزاده حمزة ابن موسی الكاظم علیهما السلام. و صاحب «مجدی» که سید ابوالحسن علی بن محمد بن علی العلوی باشد، می فرماید:

«قبر حمزة بن موسی الكاظم علیهما السلام در اصطخر شیراز است، [و] مشهور و محل زیارتگاه نزدیک و دور است. و آن جناب را سه پسر بوده است و هشت دختر. اما

ص: 104

1-1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 521.

2-2. همان، ص 522.

پسران او یکی حمزه ثانی است و او به خراسان رفته و وفات نموده و از برای او عقب اندک است در بلخ. و یک پسر دیگر آن جناب قاسم مُکَنّی به ابو محمد است و از او در ری و طبرستان و دامغان اعقاب بسیار است. و قاسم را دو پسر بود: احمد و محمد، و پسر سؤمش حمزه در مملکت فارس مدفون است. صاحب کتاب «عمدة الطالب» (1) گوید که:

حمزة ابن امام موسى عليه السلام مُکَنّی به ابوالقاسم را سه پسر بود:

یکی: علی بود، که بلاعقب وفات یافت و در اصطخر شیراز مدفون است.

دوم: قاسم.

سوم: حمزه بود، و حمزة بن حمزة رفت به خراسان.

صاحب کتاب «لُبُّ الْأَنْسَابِ» گوید که:

«حمزة بن امام موسى عليه السلام مادرش اُمُّ وُلْدِ بُوْد و خودش در سیرجان کرمان مدفون است» (2).

و می گوید:

«بعضی گمان کرده اند که قبرش در تُرَشِيز است و بعضی آن جناب را در حَلَّة زیارت کرده اند و این که گویند: امامزاده حمزه در ری مدفون است، متّصل به قبر حضرت عبدالعظیم است، مأخذ درستی از برای او پیدا نکرده اند و ندانیم کیست؟ و اسم مبارکش چیست؟ و مأخذ اینها کتب انساب است، در هیچ کتابی ننوشته اند که حمزة بن موسى عليه السلام در ری مدفون است و ارباب خبر و تاریخ از معاصرین و غیره نیز از کثرت شهرت جرات ردّ ننموده اند» (3).

صاحب کتاب «انوارالمشعشعین» گوید:

«اول: آن که شیخ نجاشی به سند معتبر از احمد بن خالد برقی روایت کرده است که: حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت و به ری آمد و به خانه شیعه پنهان شد و گاهی

ص: 105

1-1. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص 208. مؤلف رساله در این جا، نقل به مضمون از عمدة الطالب می نماید، نه نقل مستقیم از آن.

2-2. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 524.

3-3. همان.

زیارت می کرد قبری را [و] می فرمود که: این قبر یکی از اولادهای امام موسی است»⁽¹⁾.

پس هیچ کدام از شیخ نجاشی و از محدث مجلسی اسم نبرده اند که این قبری که حضرت عبدالعظیم زیارت می کرده همان امام زاده حمزه بن موسی علیه السلام می باشد. و اگر به احتمال است، یحتمل قبر اسماعیل بن موسی علیه السلام است، چه حمزه را نوشته اند که در کجا مدفون است و اسماعیل را نیز معین نکرده اند و احتمال در او بیش تر می رود.

دوم: تمسک آن که قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» گوید:

«در ری مدفن سید عبدالعظیم حسنی و سید عبدالله ابیض و سید حمزه موسوی است»⁽²⁾.

اگر این امامزاده حمزه، پسر بلاواسطه موسی بن جعفر علیه السلام می شد، سید حمزه بن موسی می نوشت [و] دیگر حمزه موسوی نمی نوشت. از لفظ حسنی و موسوی فاصله آشکار است. ممکن است این حمزه بن محمد بن علی بن عبیدالله بن امام موسی علیه السلام بوده باشد و یا حمزه بن حمزه بن موسی علیه السلام باشد، یحتمل بنا به روایت «عمدة الطالب» خواسته است به خراسان برود در این جا وفات یافته است، پس تفاوت نمی کند ولد ولد است، خواه پسر صُلبی باشد، خواه نواده. لابد مأجور است و ثواب دارد هرکه آن جناب را زیارت کند.

و در کتاب «تاریخ قم» عبارتی است [که] دلالت می کند بر آن که حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام در قم مدفون است و همین بقعه ای که نزدیک میدان کهنه قم واقع می باشد در میان آن بقعه مرقد آن جناب است و عبارت کتاب آن که، می فرماید:

«یحیی صوفی ابن جعفر بن امام علی النقی علیه السلام در قم اقامت کرد، در میدان زکریا بن آدم نزدیک مشهد حمزه بن امام موسی علیه السلام وطن و مقام گرفت و ساکن بود تا این که شهربانویه دختر امین الدولة بن ابوالقاسم بن مرزبان بن مقاتل را به نکاح شرعی خود درآورد و از او ابوجعفر و فخرالعراق و سنیّه در وجود آمدند و از ایشان فرزند به وجود آمد معروف به صفویّه... الی آخر».

ص: 106

1-1. همان، ص 526.

2-2. همان.

پس از این عبارت معلوم می شود، حمزه بن موسی باید در قم مدفون باشد، چنان که علی بن جعفر عریضی را بعضی عوام الناس به علی بن جعفر صادق علیه السلام شهرت داده اند» (1).

مؤلف گوید: در صورت اختلاف آنچه مشهور است، ما باید او را قبول کنیم، چنان که جماعت اهل تهران وری از همه بیش تر مطلعند، بلکه تمام اهل ایران، اکثر معتقدند که حضرت عبدالعظیم به زیارت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف می شد و فقره زیارت: «یانور المشرق المّضی الانوار ویا زائر قبر رجلٍ من ولد موسی بن جعفر علیه السلام» بی شک و شبهه آن بزرگوار است بدون واسطه. همچنین در «تحفة الزّائر»، مرحوم مجلسی فرموده است:

«قبر شریف امامزاده حمزه فرزند امام موسی علیه السلام، آن بزرگوار است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام زیارت او می کرده است، آن مرقد منور را هم باید زیارت کرد» (2).

همچنین صاحب «جَنَّة النعیم» هم در کتاب خود بودن آن حضرت را در ری ثابت می کند. و دیگر قاضی نورالله شوشتری قدس سره در «مجالس المؤمنین» فرموده که: «ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبدالله ایض و سید عبدالعظیم است» (3) و ظاهر این عبارت دلالت می کند که واسطه هم در میان نیست، اگرچه جمعی گمان کرده اند، که این بزرگوار حمزه بن حمزه می باشد و حال آن که در احوال وی نوشته اند که به خراسان رفت.

و در «روضات الجنّات» گوید:

«وكان فی مقابل قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام قبر الامام زاده حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام المدفون بالری و هو ایضاً هنالك مزار معروف الی زماننا هذا» (4).

بدان که در کتب انساب، نسل حمزه بن موسی را از دو پسر دانسته اند: حمزه و قاسم. گفته اند حمزه را پسری است علیحدّه موسوم به علی و درباب اصطخر خارج شیراز مدفون است، اما نسل ندارد و نسل حمزه اندک است و او را اعرابی خوانند.

ص: 107

-
- 1-1. تاریخ قم، ص 216.
 - 2-2. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 532.
 - 3-3. مجالس المؤمنین، ص 93.
 - 4-4. روضات الجنّات، ج 4، ص 212.

و در کتاب «تاریخ گلشن آرا» است که:

«از امامزاده حمزه غیر از علی و قاسم عَقَبی نماند». (1) از این قرار منافی است که حمزه نام پسری داشته باشد. و در کتب رجال، حمزه نام یکی حمزة بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسن بن حمزة بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس ابن امیرالمؤمنین علیهما السلام. چنانچه فاضل نوری قدس سره در کتاب «نجم الثاقب»، در ضمن حالات حضرت حجت _ صلوات الله علیه _ و در کتاب «تحیة الزائر»، در ضمن حالات بعضی از امامزادگان گوید که:

«امامزاده حمزة که با امامزاده احمد که در شیراز، مشهور به شاه چراغ و محمد برادرش که هر سه از یک مادرند و قبر شریفش در ری نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است و مادامی که عبدالعظیم در ری زنده بود پیوسته به زیارت او می آمد و این سید جلیل القدر الان در ری صاحب قبه و بارگاه و ضریح و صحن و خدمه است و هر که به زیارت عبدالعظیم می آید قصد آن جا را نیز می کند و درک فیض زیارت او را می نماید و بسیار صاحب تعظیم و احترام است». (2)

و بدان که در جزیره که در جنوب حلّه و فرات است، قبری [است] که مشهور به قبر حمزه پسر موسی کاظم علیه السلام [است و این]، همان است که ذکر شد در ری مدفون است و این حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام [است]. کتبه اش ابویعلی بود و ثقة ای جلیل القدر است که شیخ نجاشی و دیگران در رجال او را ذکر کرده اند، چنان که تصریح به این فرموده امام عصر علیه السلام در حکایت تشرف سیدالعلماء وحید عصره جناب سید مهدی قزوینی ساکن در حلّه سیفیّه به خدمت آن حضرت _ صلوات الله علیه _ و مجمل آن حکایت چنین است که:

«وقتی سید مرحوم به جریره تشریف بردند و میهمان شدند بر اهل قریه، پس اهل قریه، مستدعی شدند از جناب ایشان که زیارت کند حمزه را. سید امتناع نمودند و

ص: 108

1-1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 533.

2-2.

فرمودند: نزد من به صحّت رسیده که حمزه پسر موسی علیه السلام در ری، مدفون است با عبدالعظیم علیه السلام و صاحب این مزار را نمی شناسم و لهذا زیارت نکنم. پس از آن جا حرکت نمودند و شب را در مرنديّه نزد بعضی از سادات بیتوته فرمودند. وقت سحر نافله شب را به جا آورده و منتظر طلوع فجر بودند، که ناگه داخل شد بر او جناب صاحب الامر علیه السلام به هیئت سیدی که معروف بوده در نزد مرحوم سید از اهل آن قریه، پس؛ بعد سلام و نشستن فرمودند: یا مولانا! دیروز میهمان اهل قریه حمزه شدی و او را زیارت نکردی؟ گفت: آری.

فرمود: چرا؟

عرض کرد: زیرا که زیارت نمی کنم کسی را [که] نمی شناسم و حمزه پسر موسی مدفون است در ری.

پس آن جناب فرمودند: رُبَّ مشهورٍ لا اصل له؛ بسا چیزهایی که شهرت کرده و اصلی ندارد و این قبر حمزه پسر حضرت موسی کاظم علیه السلام نیست، هر چند چنین مشهور شده، بلکه او قبر ابویعلی حمزه بن قاسم علوی عباسی است، که یکی از علمای اجازه و اهل حدیث بود، که او را اهل رجال ذکر کرده اند و او را ثنا کرده اند به علم و ورع، و بعد از آن سید برخاست و برفت».

تا آخر حکایت، چنانچه در کتاب «نجم الثاقب» است. پس مؤلف گوید: از این مطالب معلوم می شود، آن که در ری قبر حمزه بن موسی کاظم علیه السلام است [و سایر روایات که حمزه را در جاهای دیگر نقل می کنند نا معتبر است.

در ذکر بقعه شاهزاده احمد

بقعه شریفه اش متّصل است به بقعه شاهزاده حمزه، و این شاهزاده احمد از اولادهای امام موسی کاظم علیه السلام است و در «تاریخ قم»، در ضمن اولاد موسی بن جعفر علیه السلام، احمد نامی ذکر می کند و می فرماید: در قم وفات نمود، و محل مدفن او را معین نمی کند. ظاهراً مدفون در این بقعه همان احمد باشد، پس بنابراین، نسب شریف او به این

طریق است:

احمد بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی کاظم علیه السلام می باشد.

بقعه سید سربخش

نام و نسبش به این طریق است:

محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد بن جعفر صادق علیه السلام .

در کتاب «تاریخ قم» مذکور است که:

«این محمد بن عبدالله از قم به طرف بغداد رفت و او را به نهر وان کشتند و تابوت او را به قم آوردند به نزدیک مسجد رضائیه دفن کردند» (1) انتهى.

چون آن جناب را شهید کرده اند، رفته رفته مشهور شده است به سید سربخش.

بقعه شاهزاده احمد

[این بقعه] که در خاک فرج واقع است، ظاهراً نسب شریفش از این قرار است:

و هو احمد بن محمد بن علی بن عمر بن حسن بن الامام زین العابدین علیه السلام . و در «تاریخ قم» مذکور است این احمد در سنه سیصد و هفتاد و پنج در قم وفات کرد.

بقعه شاهزاده ابراهیم

نسبتش بدین طریق است:

و هو ابراهیم بن محمد بن حسن بن ابراهیم بن احمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام لکن در «تاریخ قم» چنین اسمی از اسماء و چنان نامی از انباء موسی کاظم علیه السلام [که] به قم آمده باشد، مسطور نیست. همین قدر نوشته است: دو [تن] از اولادهای آن حضرت به قم و آبه آمدند. یکی از آنها اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام بود. این شاهزاده محمد نیز در قم بقعه دارد.

ص: 110

بقعه شاهزاده محمد بن حسین

آن جناب از کوفه به طلب عمویش، اسحاق بن ابراهیم، آمد و در آبه متوطن شد و این بزرگوار در آبه و قم زاد و ولد شدند.

بقعه شاهزاده جعفر

صاحب «تاریخ قم» نسب شریفش را از این قرار نوشته است:

«و هو جعفر بن حسین بن علی بن محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام» (1) گوید: که حسین بن علی به قم آمد و وطن نمود و دختر کسری شاهین اشعری را به نکاح خود در آورد. شش نفر پسر از وی به وجود [آمدند]، این جعفر یکی از اولاد او می باشد.

بقعه شاهزاده اسماعیل

[این بقعه] به مقدار شش فرسخی مسافت است تا به شهر قم. در کتاب «انوارالمشعشعین» گوید که: «آن جناب از اولاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد» (2) ظاهراً نسب شریفش از این قرار باشد: و هو اسماعیل بن أحمد بن الحسن الجزوعی بن احمد صاحب السجادة بن حسن بن أحمد بن علی العریضی بن الامام جعفر الصادق علیه السلام.

بقعه صفورا

مشهور است که صفورا، دختر حضرت شعیب، در قم مدفون است و [این] غلط مشهور است.

صاحب «تاریخ قم» گوید که:

«قبر امامزاده جعفر است. یکی از فرزندان عمر بن علی [که] وارد قم شد و در کمیدان فرود آمده، وفات یافت» (3).

ص: 111

1-1. همان، ص 222.

2-2. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 542.

3-3. تاریخ قم، ص 238.

شیخ محمدعلی قمی گوید:

در نسخه قدیمه از کتاب «انساب» دیده ام از اولاد عمر بن علی بن ابی طالب، ابوالطیب جعفر بن محمد الأیله بن جعفر الأیله به قم آمده. شاید آن که صاحب «تاریخ قم» گفته، همین جعفر نام بوده باشد، والله اعلم بالصواب.

بقعه ابومحمد العلوی

و هو ابومحمد احمد بن عبیدالله بن جعفر بن عبیدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام . صاحب تاریخ گوید که:

«آن جناب در قم سکنی داشت تا وفات نمود و از وی کسی باز نماند. و او را به مقبره مالک آباد در نزدیک آن قبه که بر مردگان نماز می خوانند، دفن کردند، رحمه الله».(1)

بقعه ناصرالدین علی

که مشتبه است به بقعه احمد بن اسحاق اشعری. این بقعه در مقابل درب مسجد امام حسن علیه السلام در بازار واقع است. احمد بن اسحاق در حلوان که اکنون پُل ذهاب می گویند؛ وفات نمود و در آن جا نیز مدفون است و در همان جا نیز بقعه محقری دارد.

بنا به فرموده صاحب «عمدة الطالب»، این بقعه ناصرالدین علی است که واقع است در محله سورانیک و مشتبه شده است به بقعه احمد بن اسحاق. وجه این شهرت کاذبه به اسم احمد بن اسحاق آن است که چون احمد، وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود، آن مسجد را به امر حضرت بنا نموده و بقعه نیز از برای خودش کرد، تا او را در آن جا دفن کنند.

در وقتی که از سرّ من رأی مراجعت فرمود، در منزل حلوان وفات کرد و در همان جا مدفون گشت. بعد شاهزاده ناصرالدین علی را در بقعه وی دفن کردند. به

ص: 112

ملاحظه بانی بقعه، به بقعه احمد بن اسحاق مشهور گشته.

كما قال في «عمدة الطالب»:

«و ناصرالدين على بن المهدي بن محمد بن الحسين بن زيد بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمن بن محمد البطحائي، المدفون بشق قم في المدرسة الواقعة بمحله: سوارنيك».(1)

در ذکر مشاهد اصحاب و محدثين و فقهای امامیه

بدان که قبرستان بلده طیبیه قم از علما و محدثین مملو و مشحون است، چنان که علامه مجلسی قدس سره اشاره به آن فرموده؛ مانند شیخ جلیل ابوجریر زکریابن ادریس.

در «تحية الزائر» و در «هدیة» و غیره گویند که:

«علمای رجال تصریح به جلالت و وثاقت او [نموده اند] و خدمت چند نفر از ائمه را درک فرموده و از حضرت صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهما السلام روایت نموده».(2) و شیخ کشی به سند صحیح از زکریا بن آدم قمی روایت کرده، که گفت:

«داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام در اول شب در اوایل زمان موت ابوجریر زکریا بن ادریس. پس حضرت مذاکره فرمود او را و از من از حال او سؤال می فرمود و رحمت می فرستاد بر او و دائماً حدیث فرمود به من و من حکایت می کردم با آن حضرت تا فجر طالع شده برخاست و نماز فجر گذارد».(3)

به هر حال، جلالت شأن این بزرگوار بسیار است و قبر شریفش در وسط قبرستان شهر در میان شیخان بزرگ مشهور است و در جنب او قبور جمله ای از علما است.

شیخ معظم الثقة جلیل القدر زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد أشعری قمی که از خواص اصحاب حضرت رضا علیه السلام است و درک خدمت چند نفر از ائمه علیهم السلام نموده و احادیث از ایشان روایت نموده و اخبار بسیاری در فضیلت او وارد شده. و شیخ کشی به سند صحیح روایت نموده که زکریابن آدم به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که:

ص: 113

1-1. عمدة الطالب، ص 187.

2-2. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 550.

3-3. همان.

«می خواهیم از اهل بیت خود دور شوم، یعنی از قم بیرون روم؛ به جهت آن که سَفَهها در ایشان زیاد شده! حضرت فرمود: این کار مکن، به درستی که از اهل بیت تو بلا دفع می شود به سبب تو؛ همچنان که بلا دفع می شود از اهل بغداد به سبب موسی بن جعفر علیه السلام» (1).

و نیز از علی بن مسیب همدانی روایت کرده که:

«خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: راه من به شما دور است و همیشه ممکن نیست مرا تشرّف به خدمت شما، پس از که بگیرم معالم دین خود را؟ فرمود: یادگیر معالم دین خود را از زکریا بن آدم که مأمون است بر دین و دنیا» (2).

چنان که در حدیث هست که آن جناب در سفر مکه با حضرت امام رضا علیه السلام هم کجاوه شده و حدیث: «المأمون علی الدین والدنیا» در حق او وارد شده و غیر این اخبار چیزهای دیگر که دلالت دارد بر نهایت وخامت شأن آن معظّم، و در رجال ابوعلی گوید:

«از [برای] او کتابی است و قبر شریفش در مکان معروف به شیخان بزرگ معروف و از برای اوست بقعه بزرگی.

و در جنب او مدفونند جماعتی از علما: از آن جمله است عالم فاضل خبیر ماهر آخوند ملا محمد طاهر قمی، مؤلف کتاب «اربعین» و کتاب «حکمة العین» و غیره. و مانند شیخ معظّم جلیل و نبیه علی بن الحسین بن بابویه قمی والد شیخ صدوق قدس سره جلالت و عظمت این پدر و پسر بر همه معلوم و ظاهر است.

و گوید شیخ یوسف بحرینی در «لؤلؤة» خود که:

«علامه حلّی قدس سره قال فی کتاب «الخلاصه»: علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی أبو الحسن، شیخ القمیین فی عصره و فقیههم و ثقتهم، کان قدم العراق و اجتمع مع ابي القاسم الحسين بن روح قدس سره و سألہ مسائل، ثم کاتبه بعد ذلك سألہ فیها الولد، فکتب _ صلوات الله علیه _ : «قد دعونا الله لك و ترزق ولدین ذکرین خیرین» فولد له

ص: 114

1-1. بحار الانوار، ج 57، ص 221.

2-2. مجالس المؤمنین، ص 417.

أبو جعفر وأبو عبد الله من أمّ. وكان أبو عبد الله الحسين يقول: سمعت أبا جعفر يقول: أنا ولدت بدعوة صاحب الامر عليه السلام ويفتخر بذلك له كتب كثيرة، ومات قدس الله روحه سنة تسع وعشرين ثلاث مائة. وقبره في مقبرة قم موجودٌ وعليه صندوقٌ وقبةٌ وقد تشرفت بزيارته (الى رحمة الله تعالى)». (1)

و در «احتجاج» طبرسی مذکور است که حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشتند به علی بن بابویه و در اول آن بعد از حمد و صلاة چنین مرقوم است:

«اما بعد یا شیخی و معتمدی، یا أبا الحسن علی بن الحسين القمی، وفقک الله لمرضاته و جعل من صُلبک اولاداً صالحین برحمته». (2)

تا آخر تویع شریف که از جمله فقرات آخرش این است:

«یا شیخی وأمر جمیع شیعتی بالصبر». (3)

زهی شرافت علم که صاحبش را به درجه ای رساند که امام علیه السلام به او چنین مخاطبه فرماید.

در «مجالس المؤمنین» گوید:

«وفات آن بزرگوار در سال سیصد و بیست و نه اتفاق افتاد، و تاریخ وفاتش [عبارت] «یرحمه الله [است]، در آن سال علی بن محمد سمّری نایب چهارم امام عصر و کلینی _ علیه الرحمه _ نیز وفات یافتند و آن سال غیبت کبری اتفاق افتاد». (4)

وفی «روضات الجنات»:

«و له كتبٌ كثيرةٌ توفی علی سنة تسع و عشرين و ثلاث مائة و قبره فی مقبره فی مقبرة قم موجودٌ و علیه صندوق و قبةٌ و قد تشرفت بزیارته فی السنة التي تشرفت فیها، الذي هو بجنب حرم فاطمة ابنة موسى الكاظم علیه السلام و له قبةٌ كبيرة». (5)

مؤلف گوید: قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم معروف است و از برای اوست

ص: 115

1-1. روضات الجنات، ج 4، ص 275. به نقل از «خلاصة» علامه حلی.

2-2. مجالس المؤمنین، ص 453 و روضات الجنات، ج 4، ص 273. به نقل از احتجاج.

3-3. همان.

4-4. مجالس المؤمنین، ص 453.

5-5. روضات الجنات، ج 4، ص 276.

بقعه بزرگی با قبه عالی، و مزار نجل طاهرش رئیس المحدثین صدوق قدس سره در ری است در جوار حضرت عبدالعظیم در وسط باغ با نظارتی، با بقعه و قبه عالی و زیارتگاه عامه خلایق است. حال شریفش را در جلد دوم، در ضمن حرف الرّاء، در مشاهد ری، به توفیق خدا معروض خواهیم نمود.

و مانند شیخ جلیل محدّث محمد بن قولویه قمی، که قبر شریفش در قبرستان بزرگ قم در بابلان در میان محوطه که تعبیر به شیخان صغیر می کنند. و این شیخ معظّم والد شیخ ابوالقاسم جعفر بن قولویه، استاد شیخ مفید است که در کاظمین مدفون است؛ چنان که در سابق به شرح رفت.

و مانند شیخ فاضل سدید قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی، که از مشاهیر علما و مؤلف کتاب «خرایج» و «قصص الانبیاء» است.

در «رجال» ابوعلی گویند:

«و هو الشيخ الامام قطب الدين ابوالحسين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندی، فقیه صالح، صدوق ثقة و له تصانیف كثيرة»⁽¹⁾.

و در «روضات الجنات» گوید:

«و له تألیفات جميلة و تصنیفات جلیلة»⁽²⁾، «آته مدفون فی قم المبارکه، فی مقبرة السّی فاطمه علیها السلام و قبره المطهر الآن معروف یزار، و قد تشرفّت بزیارته، و اتفق وقوعه ممایلی رجلی الحضرة الفاطمیة فی مقادیم لقبره و ممّا وقع بخداء رجلیه فی تلك المقبرة المطهرة بقعه مولانا علی بن بابویه، والد شیخنا الصدوق، و ممّا ولی خلفه ایضاً مقابر جماعة من العلماء للمتقدمین و غیرهم، منهم المدفون فی مقبرة الشیوخ الواقعة فی وسط ذلك المزار الكبير، مثل أبی جریر ذکریان ادیس و زکریا بن آدم القمی (المأمون علی الدنيا و الدین)، من اصحاب مولانا الرضا علیه السلام و آدم بن اسحاق، و منهم محمد بن قولویه والفاضل المقدس المحدث القمی المولا محمد طاهر القمی قدس سره والمیرزا حسن بن المولی عبدالرزاق الحکیم المتلکم اللاهجی و مولانا فاضل

ص: 116

1-1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 551.

2-2. این جمله مستحق روضات الجنات نیست.

بدان که از برای او تصانیفی می باشد، نزدیک به سی جلد و بسیار جلیل القدر و صاحب کرامات بوده. چنان که نقل می کنند یکی از ظلمه که در قم حکومت داشت، در خواب دیده بود که صحرای محشر بر پا شده و زنجیری از آتش بر گردش گذاشته بودند و او را به سمت جهنم می بردند. در آن دم دیده بود که قطب راوندی آمد و شفاعت کرد و زنجیر از گردش برداشت، و صبح آن شب، قبر آن جناب را بنا کرده بود. اول یک معجر کجاوه در روی قبر او ساخت و بعد از آن که بناء صحن جدید را کردند، قبر او را از سنگ ساختند و بلند نمودند و آن کجاوه ای که از چوب بود، بردند بر سر قبر آدم بن اسحاق قمی گذاردند که در شیخان بزرگ می باشد. الحال آن معجر در آن جا موجود است. اکنون مزار شریف قطب راوندی در کنار صحن جدید حضرت معصومه قم واقع و معروف است.

و مانند عالم دقیق و فاضل محقق، خاتم المجتهدين و المحققين حاوی المفاخر و المکارم جناب میرزا ابوالقاسم، معروف به محقق قمی ابن حسن الجیلانی الشفتی:

آن جناب مدتی در اصفهان در حوضه (2) درس آقا حسین خوانساری و در عتبات در نزد آقا بهبهانی نشست. بعد به بلده قم عزیمت فرمود و در آن جا اقامت نمود. مدتی به تألیف و تدریس و به نوشتن کتاب «قوانین» اشتغال داشت که کتاب «قوانین» فعلاً مرجع درس و تدریس فضلا است.

و کان میلاده سنة اثنین و خمسين بعد مائة و ألف و توفی فی قم المباركة سنة احدى و ثلاثین و مائین بعد الالف.

و قیل تاریخ وفاته بالفارسیة: «از این جهان به جنان صاحب قوانین رفت» (3).

و بالعربیة ایضاً: «یا حبیبی ادخل فی جنتی».

مزارش در مدرسه قم مقبره مخصوص دارد و در نزدیکی قبر زکریا بن آدم در میان بقعه ای است با قبه عالیه و در اطراف او قبور بسیاری از علما و فضلا است.

ص: 117

1-1. روضات الجنات، ج 4، ص 8.

2-2. حوضه = حوزه

3-3. همان، ج 5، ص 379.

و مانند عالم محقق و فاضل مدقق آدم بن اسحاق بن عبدالله بن سعد الاشعری:

در «رجال» ابوعلی گوید:

«از برای او کتابی است و قبرش در شیخان بزرگ قم و مثل یک کجاوه، پوششی از چوب بر روی قبر او می باشد».⁽¹⁾

و مانند عالم و فاضل و حکیم علی بن ابراهیم: صاحب تفسیر و از برای او کتاب های دیگر هم می باشد. درب غسل خانه که کنار قبرستان بابلان می باشد، شیخان کوچکی است، سنگ تاریخی هم دارد و اسم او در آن محکوک است.

و علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه ملقب به منتخب الدین و صاحب اجازات و مؤلفات کثیره بود. در قم مدفون است.

و مرزبان بن عمران از اصحاب رضا علیه السلام بود و در قم مدفون است.

و عبدالعزیز المهدی از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام و وکیل وثقه و صالح، کزّات توقیعات از امام رضا و حضرت جواد علیهما السلام به وی می رسید و در قم مدفون است (رحمه الله تعالی).

و سعید بن عبدالله بن ابی خلف القمی:

شیخ نجاشی گفته که:

«او شیخ این طایفه و فقیه رئیس ایشان بود. کزّات به خدمت امام ابومحمد علیه السلام رسیده بود و مصتقات بسیار دارد». سنه سیصد و یک وفات یافت.

ریّان بن شیبیب؛ قاضی شهید:

در «مجالس المؤمنین» گوید که:

«وی خال معتصم عباسی از ثقات اصحاب بود و او جمع نمود مسائل صباح بن نصر هندی را که از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نموده بود».⁽²⁾ و آخر در قم ساکن شد و در آن جا وفات یافت.

و در قبرستان علی بن جعفر سه بقعه می باشد:

ص: 118

1-1. انوارالمشعشعین، ج 1، ص 552.

2-2. مجالس المؤمنین، ص 435.

یکی: از آنها کمال الدین.

[و دیگری] جمال الدین

و [سومی] ابوالمعالی هستند. دیگر از قبور آن جا قبر قاضی ابوسعید قمی نزدیک بقعه علی بن بابویه در قبرستان بزرگ قم می باشد. و قبر فقیه الصالح، الشیخ ابوالصلت ابن عبدالقادر بن محمد در قم در دروازه ری واقع است. شیخ منتجب الدین در «فهرست» خود گوید که همان اباصلت که صحابه حضرت امام رضا علیه السلام که محبت اهل بیت علیهم السلام و شیعه متعصب بود، قبر اوست.

مؤلف گوید: ما قبر آن جناب را در ضمن بقاع مشهدی رضوی نوشته ایم و تفصیل حال او را در آن جا ذکر کرده ایم، بلکه دیگر شخصی اباصلت نام است، والله اعلم.

و ملا محمد طاهر بن محمد حسین قمی در بقعه زکریا بن آدم مدفون است و او آن کسی است که اجازه به علامه مجلسی داده.

در «روضات الجنات» گوید:

«المولی محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی، ثم النجفی، ثم القمی، من اعیان فضلاء المعاصرین، عالم، محقق، مدقق، ثقة، متکلم، محدث جلیل القدر، عظیم الشأن، له کتب وفیره فی الفقه و الاصول و الحکمة و التصوف و غیره و قبره فی بقعة الشیوخ المعروفة فی مزار قم المبارکة خلف مرقد زکریا بن آدم، و تاریخ وفاته مکتوب علی لوح من الحجر فی صحن جدار الأيمن من القبلة، فلیلاً حظ و لیترحم علیه انشاءالله».(1)

و حسین بن بسطام صاحب طبّ الاثمة.

و دیگر میرزا حسن بن مولی الحکیم عبدالرزاق لاهیجی.

و سید ابوالحسن الرضا: مدفون است در مزار موسویان شهر قم.

مولانا آقا سید احمد الحسینی الاصفهانی که «هاتف» تخلّص داشت. در فنون

ص: 119

1-1. روضات الجنات، ج 4، ص 143.

حکمت مسلم بود. با جنابین آذر و صباحی عهدی محکم بستند و بنای توطن در کاشان داده، مکرم زیستند تا در سال یک هزار و یک صد و نود در بلده قم وفات یافت.

و مولانا آقا سید عبدالله و برادرزاده آن جناب میرزا ابوطالب والسید الجلیل الممتقی آقا سیدعلی و برادرزاده آن جناب میرزا ابوطالب والسید الجلیل الممتقی آقا سید علی در دارالحفاظ مدفون است.

و میرزا محمد باقر بن محمد ابراهیم الرضوی القمی اصلاً و الهمدانی مولداً و مسکناً: توفی فی الثامن عشر من شهر صفر ثمان عشرة و مأتین بعد الألف بهمدان و نقل الی قم المبارکه و دفن بدار الحفظ.

العالم الفقیه الحکیم المتبحر السید ابوالخیر بن الحاج سید مهدی بن علی بن قصیم بن رفیع بن محمد زکی بن میرالمرحوم میرمحمد رضا الحسینی الخلیجالی، آن جناب قبل از بلوغ به استفاده علوم در قصبه هراباد مشغول گشت، بعد دو مرتبه از برای تحصیل علم، سفر طهران نمود. علم منقول از فقه و اصول به درس آقامیرزا عبدالرحیم نهاوندی و حاجی میرزا حسن آشتیانی حاضر می شد و برای تحصیل کلام و حکمت و ریاضی به درس آقا علی حکیم و میرزای جلوه و میرزا حسن سبزواری می رفت. بعد از آن که فارغ التحصیل شد، خواست به وطن خود مراجعت نماید، سنه هزار و سیصد و نه از وبای عراق در منزل نیکی امام وفات یافت و در آن امامزاده مدفون گشت. بعد برادر عالی مقدارش میراویس صدرالعلماء از آن مقام جعل به قم نموده و در جوار حضرت فاطمه علیها السلام مدفون گردید.

آقا میرزاهادی خلف صدرالممالک، ملقب به نصرت علی اردبیلی: عارف یگانه بود، در سال هزار و سیصد و شش وفات نمود، هفتاد و متجاوز از سنین عصرش گذشته بود، در بلده قم در جوار حضرت فاطمه معصومه علیها السلام مدفون گشت.

بالجمله، بسیاری از امامزاده و علما و مجتهدین و اصحاب و مشایخ و عرفا و شعرا و سلاطین که عموماً واجب الزیاره اند در قم مبارکه مدفونند، لکن فقیر به همین قدر اکتفا نموده، به تطویل نپرداختم.

سلاطین معروف که در جوار حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در قم مدفون می باشند.

شاه عباس ثانی صفوی، مدت شانزده سال سلطنت کرد، سنه هزار و هفتاد و هشت وفات یافت، در معصومه قم مدفون گردید.

و دیگر از ملوک قاجار فتحعلی شاه قاجار، الملقب به (خاقان مغفور) مدت سی و هشت سال و پنج ماه سلطنت کرد. سنه هزار و دویست و پنجاه در اصفهان از مرض سینه وفات یافت، عمرش شصت و چهار سال و چهار ماه بود، در قم مبارکه مدفون گشت.

محمد شاه قاجار بعد از مدت چهارده سال سلطنت، سه هزار و دویست و شصت و چهار در شمیران رحلت کرده و در معصومه قم مدفون گشت.

منابع تصحیح

33. انوارالمشعشعین فی ذکر شرافة قم و القمیین، شیخ محمدعلی قمی (متوفای 1335 ه. ق.)، ج 1 _ 3، تحقیق: محمدرضا انصاری قمی، انتشارات کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، چاپ اول، 1381.

34. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، 1403 ه. ق.

35. تاریخ قم، حسن بن محمد.

36. روح و ریحان، مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم، واعظ زاده تهرانی، تحقیق: علی رضا هزار، سازمان چاپ و نشر دارالحديث، چاپ اول، بهار 1382.

37. روضات الجنات، میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، مکتبه اسماعیلیان.

38. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، جمال الدین احمد بن علی الحسینی معروف به ابن عتبه (متوفای 828 ه. ق.) مؤسسه انصاریان، 1417 ه. ق.

39. طبقات اعلام الشیعه، (نقباء البشر)، آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر، مشهد، 1404 ه. ق.

40. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، چاپخانه پیروز قم.

41. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیہ، 1365.

42. وسائل الشیعہ، محمد عاملی (متوفای 1104 ه.ق.) مؤسسہ آل البیت: لایحیاء التراث، قم.

ص: 122

آقامیرزا محمد علی معلم حبیب آبادی

تحقیق و تعلیق

ناصر باقری بیدهندی

ص: 123

اشعریان از شیعیان عرب تبار قم شمرده می شوند. آنان همواره مورد توجه رسول خدا _ صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان بر حقیقتش بوده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبتی در باره آنان دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأَشْعَرِيِّينَ صَغِيرِهِمْ وَكَبِيرِهِمْ» (1) خدایا کوچک و بزرگ اشعریان را ببامرز. و در جایی درباره برخی از آنان دعای خیر فرمود و به درگاه الهی عرض کرد: «اللَّهُمَّ كَثِّرْ عَدَدَهُ وَوَلَدَهُ» یعنی: بارالها فرزندان مالک را زیاد فرما. (2) و در روایتی دیگر فرمود: «نعم الحیّ الازد و الاشعریون و لایفترّون فی القتال و لایغفلون، هم منّی و أنا منهم.»

دیگر حضرات معصومین علیهم السلام نیز به مناسبتهایی دعا و توصیفات ارزنده از آنان نموده اند. فی المثل امام صادق علیه السلام درباره عمران بن عبدالله فرمود: «هذانجیب من قوم نجباء، ما نصب لهم جبار الا قصمه الله اظلك الله يوم لا ظل الا ظله.» (3)

و در باره عیسی بن عبدالله فرمود: در ایام زندگی و پس از فرجام آن از ما اهل بیت علیهم السلام است. (4)

امام رضا علیه السلام درباره زکریا بن آدم فرمود: او در امور دین و دنیا امین و مورد اعتماد است (5) و نیز فرمود: «اهل بیتک (الاشعریون) یدفع عنهم بک كما یدفع عن

ص: 125

1-1. بحار الانوار، ج 60، ص 220.

2-2. تاریخ قم، ص 268.

3-3. همان ص 2، رجال کشی طبق نقل جامع الرواة 642. «عمران نجیبی است از طایفه نجبا، هیچ ستمگری قصد آنها را نمی کند جز آنکه خدا او را هلاک می گرداند. و در جایی دیگر فرمود: از خدا می خواهم تو و خاندانت را در سایه رحمت خویش پناه دهد، آن روز که جز سایه او پناهگاه دیگری نیست.

4-4. رجال کشی، ص 625

5-5. بحار الانوار، ج 2، ص 251، وسائل، ج 27، روایت 33442.

بغداد بأبي الحسين عليه السلام». و امام جواد عليه السلام برای او دعا کرده، وی را از یاران با وفای خویش خواند و پس از دریافت خبر مرگش فرمود، در روز ولادت و در هنگام مرگ و در روز رستاخیز رحمت الهی بر او باد؛ به درستی که او عارف به حق زندگی کرده، صابر بر آن و برپادارنده فرایض الهی بود و بی هیچ کژی و کاستی از دنیا رفت. خداوند پاداش نیت و تلاشش را به او عطا فرماید. (1) امام محمد تقی علیه السلام در حق سعد بن سعد احوص از خدا درخواست کرد که جزای خیرش دهد. (2)

اینها نمونه ای از فضائل برخی از بزرگان این خاندان است، کسانی که مشمول دعای خیر نبی ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای بر حقش قرار گرفته و افزون بر فضایل اخلاقی از نظر عددی نیز بالغ بر شش هزار تن شده (3) و جای جای مناطق تحت نفوذ سکونت خویش را مرهون خدمات و صفات والای خود نمودند و به نشر و ترویج و تبلیغ آیین تشیع همت گماردند به گونه ای که تاریخنگاران گفته اند اشعریان نقش حیاتی و سرنوشت ساز در احیای تشیع در ناحیه قم داشته اند. شماری از بزرگترین رجال شیعه از میان ایشان برخاسته و گروهی از اعضای این خاندان از یاران مخلص و فداکار امامان محسوب می شده و مورد توجه و اکرام ویژه ائمه قرار گرفته اند.

جالب توجه اینکه این خاندان اصیل و معروف هر ساله دو بار مالیات می پرداخته اند. یکی همان که مأمورین عباسی به اجبار از آنان می گرفته اند. دوم آن را که با رضا و رغبت می پرداختند همان وجوهات شرعیه ای بود که برای امامان علیهم السلام می فرستادند و حتی بسیاری آنچه داشتند از مزرعه و خانه به ائمه علیهم السلام بخشیدند. این نشانگر علاقه و عشق سرشار آنان به موالی خود است.

از دیگر نکات جالب این خاندان اینکه هر گاه سادات و سلاله پیامبر و اوصیای آن حضرت علیهم السلام و شیعیان دچار گرفتاری از سوی حکام می شدند به سوی

ص: 126

1-1 . اختیار معرفة الرجال، ص 503

2-2 . تذكرة مشایخ قم ص 46

3-3 . تاریخ قم ص 240

مأوی اشعریان قم حرکت می کردند و در سایه پر برکتشان قرار می گرفتند. (1)

به هر تقدیر به پاس قدرشناسی و تشکر و ادای پاره ای بلکه قطره ای از قطرات اقیانوس بی کران خدمات و کوششهای بی دریغ اشعریان، این سفیران نور، بجاست کتابهای مستقل در باره آنان و کارهایشان ارائه شود. خوشبختانه تاریخنگار معاصر، حضرت آقای معلم حبیب آبادی (2) اسامی جمعی از چهره های متشخص و نامی آل اشعری را از کهن ترین و معتبرترین منابع موجود چون تاریخ قم (اثر حسن بن محمد بن حسن شیبانی قمی) و برخی مأخذ دیگر استخراج کرده است. ایشان بناداشته در فرصتی مناسب کتابی مستقل درباره حیات پرشکوه اشعریان و افتخارات جاویدشان تألیف کند. امیدوارم چنین توفیقی نصیب بنده گردد.

در پایان این دیباچه شاکر خداوند سبحان هستم که مرا توانایی و توفیق تحقیق و چاپ این یادداشتهای ارزنده (3) نصیب فرمود که بی مدد لطف او هیچ کاری از من ساخته نبود.

یارب از عین عنایت نظر کن که مرا نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش

ناصر باقری بیدهدنی

ص: 127

1-1. در این منابع اشعریان و فضائل ایشان سخن رفته است: تاریخ قم، باب پنجم، دایرة المعارف تشیع ج 2، ص 198، دایرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج 2 ص 5، تاریخ مذهبی قم ص 35 به بعد، مجموعه رجالیه حجت الاسلام شفتی ترجمه بعضی از دانشمندان برخاسته از این خاندان را دارد. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، ج 1، ص 181 _ 118.

2-2. میرزا محمدعلی بن زین العابدین حبیب آبادی دانشمند پارسا و پاک نهاد، مورخ شهیر، محقق ناقد و ادیبی اریب بود که عمری با برکت داشت. وی تا هشتاد و هشت سال در این دنیا بزیست (تولد: اواخر محرم یا اوایل صفر 1308 قمری؛ وفات: 23 رجب 1396 ق.) و بیش از سی اثر ارزنده از خود به یادگار گذاشت که مشهورترین آنها کتاب مکارم الآثار است. زندگینامه خود نوشت ایشان در جلد پنجم مکارم الآثار آمده است. علاوه بر این منبع، شرح حال این عالم عامل در منابع زیر نیز آمده است: مقالات معنوی، از خود او، ص 363؛ تذکره شعرای معاصر اصفهان، ص 458؛ کشف الخیبة از خود او، ص 122؛ عراضة الاخوان از خود او، ص 344؛ مؤلفین کتب چاپی، ج 4، ستون 181؛ مصفی المقال، ص 336. زندگانی آیه الله چهارسوئی، ص 144؛ و فرهنگ تراجم نگاران از اینجانب.

3-3. این رساله در اختیار حضرت استاد علامه آیه الله حاج سید محمد علی روضاتی _ زید عزه _ بود که از طریق آقای جعفریان در اختیار بنده قرار گرفت.

اسامی برخی از اشعریین مستخرج از ترجمه تاریخ قم (1) و غیره.

اول مالک بن عامر (2) بن هانی و او اول کسی است از مردم یمن که به مکه آمده ایمان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و پس از آن به یمن برگشته با قوم خود هجرت به حجاز نمود و در عداد صحابه بزرگوار در آمد. و پس از وفات حضرت در روز جنگ مداین وی اول کسی است که اسب در فرات رانده و چندتن در عقب وی چنین کردند و به آن سبب پشت مردمان عجم شکست و اعراب بر آنها چیره شدند (3) و در ترجمه تاریخ قم در موضعی از آن کتاب اخراج خمس قبل از نزول آیه (4) آن را به همین مالک بن عامر نسبت داده (5) و در موضعی دیگر به ابو مالک بن عامر بن شریح نسبت داده.

دویم: فرزندش سائب بن مالک (6)، که در جنگ با قتل حضرت سید الشهداء علیه السلام با مختار همراه (7) و هم در رکاب او در جنگ با مصعب بن زبیر در زیاتین کشته شد. در وقت زوال روز دوشنبه 14 رمضان سنه 67 (8)

ص: 128

1-1 . کهن ترین و معتبرترین و پرازش ترین کتابی که درباره تاریخ قم نوشته شده است.

2-2 . تعبیر از او به مالک الکبیر می کنیم، منه رحمه الله.

3-3 . ر.ک: تاریخ قم، ص 268

4-4 . آیه شریفه 41 انفال «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول ولذی القربی والیتامی و المساکین و ابن السبیل»

5-5 . ر. ک: تاریخ قم، ص 278

6-6 . زوجه اش عایشه دختر ابو موسی اشعری است. منه ره

7-7 . اخبار الطوال، ص 307

8-8 . تاریخ قم، ص 284

سیم: فرزندش محمد بن سائب که پس از شهادت پدرش، مصعب بن زبیر وی را از حبس بیرون کرد و پس از چندین سال حجاج ملعون او را کشت. (1)

چهارم: سعد بن مالک که از وجوه و اشراف کوفه بود (2) و در زمان خلافت عثمان نزدیک او گواهی دادند که امیر کوفه ولید بن عقبه خمر خورده و بر او حد برانندند. (3)

پنجم: فرزندش عبدالله بن سعد. (4)

ششم: برادرش احوص الکبیر بن سعد (احوص به حاء مهمله و معجمه هر دو روایت شده) این دو برادر «عبدالله» و «احوص» از معاریف عصر خود در کوفه بودند. بعد از شهادت پسر عمشان محمد، حجاج فرمود که همه آل مالک بن عامر از کوفه بیرون روند پس آن گروه از کوفه شدّ رحال کرده اولاد سائب به ماهین فرو شدند (مقصود از ماهین، ماه الکوفه است که دینور و کرمانشاه بوده و ماه البصره که نیاوند باشد) و اولاد سعد (عبدالله و احوص) به طرف قم آمده (5) تا در سه ساعت و پنجاه دقیقه بر آمده از روز شنبه اول فروردین ماه قدیم، نوروز سنه 712 یزدگردی مطابق 26 شعبان سنه 94 هجری به زایچه ذیل به ناحیه قم آمدند و با خربندان و یزدان فاذاز که در آن وقت سمت ریاست در آن ولایت داشتند عهد و موثیقی بر تعاون همدیگر بستند و پس از چندی که این دو نفر وفات کردند (6)، اولاد آنها در مقام نقض عهد برآمده خواستند آنها را بیرون کنند لاجرم احوص که مردی شجاع و دانا بود به تدابیری آنها را کشته و درست خود و تبعه اش بر ولایت قم مسلط شدند (7) و سایر بنی اعمام و اخوان خود را بدان ناحیت طلب کردند و آنها روی بدان زمین نهاده همه در قم گرد آمدند. از آن جمله اولاد سائب که در ماهین بودند و عبدالرحمن و نعیم برادران عبدالله و ابوبکر و عمران و آدم و عمر فرزندان عبدالله و حماد بن ابوبکر

ص: 129

1-1. همان، ص 258-260

2-2. همان، ص 290

3-3. همان، ص 291

4-4. همان، ص 37.

5-5. همان ص 260 و این عبدالله فرزندان بسیاری داشته است از آن جمله: 1- عبدالرحمن 2- الیاس 3- عبدالله 4- شعیب 5- عبدالملک 6- داود 7- موسی 8- عیسی 9- یعقوب 10- ابوبکر 11- الیسع 12- عمران 13- آدم 14- اسحاق 15- ادریس 16- محمد 17- سعد 18- عامر.

6-6. که وفات یزدان فاذاز روز 30 مهر ماه سنه

7-7. تاریخ قم، ص 253-256

مذکور و غیره و نظر به دعایی که از حضرت رسول در حق مالک شده بود(1) اولاد و القاب آنها زیاد شد تا به حدی که شمار آنان که در کتاب انساب آنها نوشته شده به شش هزار رسید، سوای آنها که به سبب غیبت و انتقال و رحلت نامشان از نوشتن افتاد و مخصوصاً سه نفر از آنها (عبدالله مرقوم - حمزه - عامر) زیاده بر صد و بیست تن فرزند داشتند. عبدالله 42 تن، حمزه [بن الیسع] 42 تن، عامر [بن عمران] 41 تن و شمار اعقاب شش تن از آنها به سه هزار و ششصد رسید(2). از آن جمله از نژاد ابوبکر و الیسع و عمران و آدم و اولاد عبدالله مزبور دو هزار و چهارصد نفر و از دو فرزند احوص مذکور که یکی مالک و دیگری احوص هزار و دویست نفر و هکذا. و از بابت شجاعت و سخاوت اتفاقی که بایکدیگر داشتند امور دیوانی قم را خود اداره نموده و هیچ وقت حاکمی بیگانه بر آنها مسلط نبود و برخی از آنها خود بدون مانع و واسطه با دربار خلافت عباسی راه داشته امور دولتی محل خود را فیصل می دادند. و همه آنان شیعه و غالباً روایت اخبار اهل بیت - علیهم السلام - بودند چنانچه دوارده پسر عبدالله بن سعد از روایت حضرت صادق علیه السلام و زیاده از صد نفر از اولاد عبدالله و احوص و سایب بن مالک و نعیم بن سعد از باقی ائمه روایت کرده اند که در کتب رجال اسماء بسیاری از آنها عنوان شده و ما اینجا یاد می کنیم.

و علی الجمله مکان و منزلتی بزرگ از این سلسله در آن اعصار در عراق عجم در قلوب مردم به هم رسیده بود. و اصل سبب شهر شدن قم و جدا شدن از تابعیت اصفهان همین خانواده بودند(3). زیرا که ناحیت قم در اصل شامل چندین بلوک و دیه و مزرعه بوده و پس از ورود این جماعت اشعریون بدان سرزمین در جایی که اینک شهر قم است هفت دیه به نام مَمَّجان، قزدان(قزوان)، مالون، جمر [=کمر]، سکن، جلنبدان، گُمیدان(4) بوده و بعد از تمکن و استیلاء آنان بر آنها کثرت عُدَّت و عِدَّت

ص: 130

-
- 1-1 . حضرت در باره او دعا کرده فرمود: اللهم کثر عدده و ولده یعنی خدایا عدد فرزندان ملک را بسیار گردان. تاریخ قم، ص 268.
 - 2-2 . تاریخ قم، ص 240-241.
 - 3-3 . تاریخ قم، فصل دوم، ص 28.
 - 4-4 . تاریخ قم، ص 23

ایشان موجب این شد که آنها به یکدیگر پیوسته و مُحاط بر حصارِ گردید و صورت شهریت به خود گرفت(1). آن وقت همه آنها را به نام دیه بزرگتر کمیدان خوانده که در طرف مشرق نسبت به باقی دیهات واقع شده بود و بعد آن تخفیف در لفظ و تعریب آن «قم» گردید و اسماء دیهات مزبوره اسماء محلات شهر شد. بعد از آن آن را از اصفهان جدا کرده و در دفتر مالیات دولتی، شهر مستقل اش نمودند و هر یک از آنها دارای اموال کثیره و مزارع و قوای عدیده گردیدند. و این مرتبه و منزلت عدت و عدت اشعریون تا حدود دویست و هشتاد سال که حوالی سیصد و هفتاد و اندی هجرت باشد و سخاوت و ضیافت و اتفاق ایشان تغییر نکرده بود، باقی بود. و از آن پس در اثر تغییر اخلاق و احوال اوضاع ایشان به هم خورده و آن منزلت و مقام اولیه ایشان از بین رفت. نعوذ باللّه من سخطه و امتحانه

هفتم؛ آدم اول بن عبدالله که بعد از ورود به قم رُستاق قاسان برای معاش او معین شده و در رجال است.(2)

هشتم؛ ابراهیم بن حسن بن عامر که در احیاز(3) خراج مالیاتی نام او ذکر شده.(4)

نهم؛ ابراهیم بن شاذوکه، که نام وی مالک بن محمد بوده.(5)

دهم؛ ابراهیم بن الیسع، که وقتی، زمین قم را برای تعیین مالیات مساحت کرده و اثری پسندیده از خود برجای نهاد.(6)

یازدهم؛ ابوبکر بن عبدالله، که گفتمیم اولاد بسیار داشته و پس از ورود به قم رستاق فراهان را به وی دادند.(7)

ص: 131

1-1 . تقویم البلدان، ص 410

2-2 . از اصحاب امام صادق علیه السلام و پدر زکریا بن آدم است. تاریخ قم، ص 263؛ رجال طوسی 142.

3-3 . مقصود از احیاز اینکه برخی از مزارع و قرای را قسمت نموده و به یکی از آنها داده اند و او از هر شعبه ئی که بوده می گفته اند حیز فلان از آل فلان. پس ممکن بوده چند نفر از اعقاب شخص معروفی دارای چیزهایی بوده باشند که در این وقت می گفته اند حیز آل فلان و بعد از آن می گفته اند قوم او فلان و فلان و نام حیزها را که به منزله کدخداها مثلاً بوده اند ذکر می کرده اند. منه رحمه الله

4-4 . تاریخ قم، ص 160

5-5 . همان، ص 104

6-6 . تاریخ قم، ص 104

7-7 . همان، ص 241

دوازدهم؛ ابو جَریر زکریا(1) بن ادريس، که در کتب رجال عنوان شده.(2)

سیزدهم؛ ابو القاسم بن ابو الصديم حسين، که در زمان معتضد عباسی ضيعتهای اولاد آدم ابن عبدالله در دست او بوده.(3)

چهاردهم؛ ابوعلی احمد بن اسحاق، که در رجال است.(4)

پانزدهم؛ احمد بن محمد که در احياز مالياتی است.

شانزدهم؛ ابو جعفر احمد بن محمد که در رجال است.(5)

هفدهم؛ ادريس بن عبدالله که در کتب رجال است.(6)

هیجدهم؛ اسحاق بن احوص الکبير که اولاد او حيز در ماليات داشته اند.(7)

نوزدهم؛ اسحاق بن سعد، که اولاد او حيزی داشته اند.(8)

بیستم؛ برادرش احوص بن سعد که نیز حيزی اولادش داشته اند.(9)

ص: 132

1-1 . از اصحاب ابي عبدالله و ابي الحسن الاول و ابي الحسن الثاني و از اعيان اشعريان قم بوده است.

2-2 . از جمله در این منابع: اتقان المقال، ص 190 ؛ اعيان الشيعه، ج 7، ص 64 ؛ بهجة الامال، ج 4، ص 201 ؛ تنقيح المقال، ج 1، ص 449 ؛ جامع الرواة، ج 1 ص 332 ؛ جامع المقال، ص 69 ؛ رجال ابن داود، ص 98 ؛ رجال النجاشي، ص 123 ؛ مجمع الرجال، ج 3، ص 58 ؛ معالم العلماء، ص 53 ؛ معجم الثقات، ص 285 ؛ معجم رجال الحديث، ج 7، ص 275 و 21 ص 81 ؛ منتهی المقال، ص 137 ؛ منهج المقال، ص 149 ؛ نقد الرجال، ص 129 ؛ وسائل الشيعه، ج 20، ص 199

3-3 . تاريخ قم، ص 160 و 40

4-4 . پيشوای دانشمندان قم و از ياران مخصوص امام حسن عسکری عليه السلام بود که بارها خدمت امامان عصر خود رسيد و از ثقات راويان و محدثين است که نزد اهل بيت جایگاه والایی داشته است. این بنده کتابی مستقل تحت عنوان احمد بن اسحاق امين امامت نوشته که در سال 1376 توسط سازمان تبليغات اسلامی به چاپ رسیده است.

5-5 . احمد بن محمد بن عيسى بن عبدالله، شيخ القميين که بسيار متنفذ و معنون بوده و در زمره اصحاب امام رضا عليه السلام و امام جواد عليه السلام و امام عسکری عليه السلام بوده است. تألیفات ارزنده ای نیز داشته است. رجال علامه، ص 13-14، فهرست شيخ، ص 25؛ رجال برقي، ص 59، رجال کشی، 512. رجال شيخ طوسي، 336.

6-6 . از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا عليهم السلام و از اعلام اماميه و فردی موثق و دارای کتاب بوده است. رجال النجاشي، ص 104؛ رجال علامه ص 13، ابن داود، ص 389.

7-7 . تاريخ قم، ص 159

8-8 . همان، ص 159

9-9 . همان، ص 159

بیست و یکم؛ ایوب بن موسی که میدانی به نام او در نزدیکی دروازه عراق که آن را دروازه نصر بن عامر اشعری و نیز درب جبانه می گفته اند بوده. (1)

بیست و دویم؛ بذین بن ابو خالد که نام او زکریا بن مالک در احیاز است (2) و باغاتی به نام بنین بن زکریا مزبور نیز معروف بوده که شاید هر دو (یعنی بذین و بنین) یکی باشد.

بیست و سیم؛ ابوبکر بکجه بن عمران بن ابوبکر که پلی بر در مسجد جامع به نام او بوده. (3)

بیست و چهارم؛ بکر بن عبدالرحمن بن مالک که با احوص الکبیر پسر عمش از کوفه به طرف قم آمدند. (4)

بیست و پنجم؛ جعفر بن سعد که در احیاز مالیات است. (5)

بیست و ششم؛ حسن بن محمد بن عمران که کاریز طریق ناهید را از سلمه همدانی خریده. (6)

بیست و هفتم؛ ابو علویه حسن بن یحیی که میدانی در محله کمیدان در پای قصری به نام او معروف بوده. (7)

بیست و هشتم؛ ابو صدیم حسین بن علی که در سنه 265 مسجد جامعی در بیرون شهر ساخته و منبر از مسجد ذیل بدانجا آورد. (8)

بیست و نهم؛ حماد بن ابوبکر که پس از ورود به قم رستاق ساوه را بدو دادند. (9)

سی ام؛ حمزه بن الیسع، از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده و اوست که در نزد هارون الرشید رفته و قم را از اصفهان جدا کرده، آنرا کوره ای مستقل گردانید و منبر در مسجد جامع آن بنهاد (10) و خراج زمین آن را برای تعیین مالیات پیمایش کرده

ص: 133

1-1 . همان، ص 27

2-2 . تاریخ قم، ص 159

3-3 . همان، ص 27

4-4 . همان، ص 246

5-5 . تاریخ قم، ص 159

6-6 . همان، ص 86

7-7 . همان، ص 27

8-8 . همان، ص 37

9-9 . همان، ص 263

10-10 . منبر داشتن شهری علامت استقلال آن شهر از لحاظ خراج و امور دیگر بوده است. نک: تاریخ مذهبی قم، ص 118

و این اول مساحتی است که آنجا به عمل آمد. هر سال آن را در عهده گرفت و در واقع والی قم شد و پس از او فرزندش علی و پس از او عامر والی شد. (1)

سی و یکم؛ زکریا بن سعد که در احیاز است. (2)

سی و دویم؛ ابویحیی زکریا بن آدم که در رجال است. (3)

سی و سیم؛ برادرش اسحاق بن آدم که در رجال است. (4)

سی و چهارم: آدم بن اسحاق مرقوم که در رجال است. (5)

سی و پنجم؛ سعد بن مالک که نهر سعد (6) را در میان شهر قم جاری کرده و همچنین مزرعه سعد آباد بیرون دروازه طرف ری را در قم احداث کرده و حمزه اصفهانی در تاریخ اصفهان گفته که حمزه منبر در مسجد دزیز نهاد (7)، در مسجد جامع و منبر مسجد جامع را در سنه 195 نهادند.

سی و ششم؛ سهل بن ابراهیم در احیاز مالیاتی. (8)

سی هفتم؛ شعیب بن عبدالله که سرایی در محله کمیدان بنام او معروف (9) و چندی منزل حگام و ولات قم بوده، و قریه شعیب آباد را او احداث کرده. (10)

سی و هشتم؛ عامر ابن عمران که در آخر سنه 192 هارون رشید او را والی قم نمود و پس از مراجعت به قم شروع به مساحت اراضی آن جهت مالیات کرد و قبل از انجام

ص: 134

1-1 . همان، ص 28 و رجال طوسی، ص 178_347؛ رجال النجاشی، ص 90 (ضمن ترجمه فرزندش احمد).

2-2 . همان، ص 159

3-3 . از عالمان و محدثان بزرگ شیعه و نزد امام رضا علیه السلام منزلتی ویژه داشت. درباره او علاوه بر مجمع الرجال، ص 123 رجال ابن داود، ص 51 کتاب زکریا بن آدم اشعری به قلم آقای سید سیف الله نحوی.

4-4 . از راویان قم و از اصحاب امام رضا علیه السلام است و کتابی داشته است، رجال النجاشی، ص 73؛ رجال ابن داود، 51، فهرست شیخ، ص 15.

5-5 . از بزرگان ثقات اسلامی و عدول راویان قم است. رجال النجاشی، ص 105؛ الخلاصه ص 13، فهرست طوسی، ص 16، رجال ابن داود؛ مجمع الرجال 1/13.

6-6 . در کتاب قم چند بار از نهر سعد یاد می شود. نک: ص 33، 50، 52، 54، 59، 228.

7-7 . احتمال دارد که به جای، درزبل؛ دریل صحیح باشد در صفحه 251 تاریخ قم به صورت دریل آمده است.

8-8 . تاریخ قم، ص 159

9-9 . همان، ص 40

آن در سنه 193 وفات کرد. و این مساحت دویم بود که برای تعیین مالیات در اراضی قم نمودند. و نام این عامر و حکایتی از او با هارون الرشید در تاریخ اصفهان مافروخی ذکر شده.

سی ونهم؛ عبدویه بن عامر بن سعد، که پلی به غایت محکم و عالی در رطه قم بنا نهاده و به نام او معروف شده. (1)

چهلیم؛ ابوعلی محمد بن عیسی که در رجال است و کاریزی احداث کرده. (2)

چهل و یکم؛ فرزندش عبدالله (بنان) بن محمد که در رجال است. (3)

چهل و دویم؛ فرزند زاده اش ابراهیم بن علی بن محمد که تفصیل بخش کردن آب کاریزهای قم در سنه 286 یزدگردی مطابق 304 یا 305 قمری از او روایت شده. (4)

چهل و سیم؛ طلحه بن عبد الله بن سائب که اولاد او حیزی در مالیات داشته اند. (5)

چهل و چهارم؛ عمر بن سائب که از جانب مختار والی ری و همدان بود. (6)

چهل و پنجم؛ عیسی بن سعد که در احیاز است. (7)

چهل و ششم؛ قتیبه بن عبدالرحمن که با احوص الکبیر به قم آمدند. (8)

چهل و هفتم؛ مالک بن احوص الکبیر که مزرعه مالک آباد سراج (9) را در آورده و بعد از وفات عمش عبدالله به وصایت او رئیس سلسله بوده چنانچه عبدالله پس از وفات برادرش احوص الکبیر به وصایت وی این سمت را داشته. (10)

چهل و هشتم؛ مالک بن سعد که نهر قورج را برای قریه برز آباد بلوک طبسشقران

ص: 135

1-1 . تاریخ قم، ص 27

2-2 . از اعیان اشعریان قم و از اصحاب امام رضا و ابی جعفر ثانی علیهما السلام و دارای کتابی بوده است. ر.ک: رجال علامه، ص 154. رجال النجاشی، ص 238.

3-3 . به احادیش اعتماد کرده اند، تنقیح المقال، ج 1 ص 184.

4-4 . تاریخ قم، ص 51

5-5 . همان، ص 160

6-6 . همان، ص 287

7-7 . همان، ص 159

8-8 . تاریخ قم، ص 246

9-9 . سراج رستاق یعنی بلوکی است از قم دارای چندین دیه و مزرعه. وجه تسمیه آن که در اول اهالی این بلوک عمارتی بنا نهاد، و

گفتند سراپچه و بعد از تعریب سراجہ شدہ. منہ رحمہ اللہ

10-10 . تاریخ قم، ص 260

احداث کرده. (1)

چهل ونهم؛ مالک بن سعد که کاریزی در آورده. (2)

پنجاهم؛ عبد شمس بن هانی. (3)

پنجاه و یکم؛ اسلم بن هانی و این هر دو برادران عامراند و در موقعی که برادرزاده شان مالک خواست تا از یمن به مکه آید و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آرد آنها وی را بگرفتند و بسی آزار کردند و او حرف آنها را نشنیده و به مکه آمد و مسلمان شد. (4)

پنجاه و دویم: متوکه بن اسحق که در احیاز مالیاتی است. (5)

پنجاه و سیم: محمد بن احوص که در احیاز است. (6)

پنجاه و چهارم: محمد بن اسحق که در احیاز است. (7)

پنجاه و پنجم: محمد بن سهل که در رجال است. (8)

پنجاه و ششم: محمد بن یسع که خانه داشته و از سیل خراب شده. (9)

پنجاه و هفتم: مرزبان بن مالک که اولاد او چیزی داشته اند. (10)

پنجاه و هشتم: مصقله بن اسحق که در احیاز است. (11)

پنجاه و نهم: موسی بن عبدالله که در رجال است و اول کسی است که در قم اظهار مذهب شیعه نموده و پس از آن دیگران بدو اقتداء کردند. (12)

ص: 136

1-1 . همان، ص 51

2-2 . همان، ص 40

3-3 . همان، ص 267

4-4 . همان مصدر و همان صفحه

5-5 . همان، ص 159

6-6 . همان، ص 159

7-7 . همان، ص 159

8-8 . از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما سلام بوده و کتابی ویژه در رسائی که از امام هشتم سؤال کرده ترتیب داده و از سخنان بزاشی بر می آید که در نقل روایت مورد اعتماد است. از او 72 حدیث در کتب اربعه نقل شده است. تنقیح المقال، (من نتائج التنقیح)،

ج 1 ص 138؛ رجال ابی داود، ص 316

9-9 . تاريخ قم، ص 36

10-10 . همان، ص 159

11-11 . همان، ص 159

12-12 . تنقيح المقال، ج 3، ص 257؛ رجال طوسي، ص 307؛ تاريخ قم، ص 277_279

شصتم: نعیم بن سعد که پس از تمکن برادر خود عبدالله به امر او به قم آمد. (1)

شصت و یکم: محمد بن احوص الکبیر که اولاد او حیزی داشته اند. (2)

شصت و دویم: حسین بن سعد که اولاد او حیزی داشته اند. (3)

شصت و سیم: سعد بن احوص که اولاد او را حیزی بوده. (4)

شصت و چهارم: عامر بن سعد که اولاد او حیزی داشته اند. (5)

شصت و پنجم: عبدالرحمن بن عبدالله که کاریزی با برادرش محمد داشته اند و پس از ورود به قم رستاق طبرش را به وی دادند و احوال او در رجال است. (6)

شصت و ششم: برادرش عمران بن عبدالله که اولادش حیزی داشته اند. (7)

شصت و هفتم: محمد بن حسن گواه ورقه.

شصت و هشتم: محمد بن مالک که اولاد او حیزی داشته اند. (8)

شصت و نهم: موسی بن احوص الکبیر که اولاد او حیزی داشته اند. (9)

هفتادم: یسع بن عبدالله که اولادش حیزی داشته اند. (10)

هفتاد و یکم: یحیی بن عمران که از معتصم خواهش کرد تا دستوری دهد که اعراب شمشیرهایشان را حمایل کنند و او اذن داد. چون در سابق یکی از خلفا بر اعراب خشم گرفته و برای انتقام حکم کرد تا هیچ کس از عرب شمشیر حمایل نکند که ذلتی بر ایشان باشد و یحیی این ذلت را از آنها برداشت. (11)

هفتاد و دویم: یسع بن حمزه که در سنه 225 زمین قم را برای مالیات پیمایش کرد و این مساحت چهارم بود و سیم را علی بجا آورد. (12)

هفتاد و سیم: عامر که خانه یزد بن نر مجوسی را در قم خریده و آن را دار الخراج

ص: 137

1-1 . تاریخ قم، ص 246

2-2 . همان، ص 159

3-3 . همان، ص 159

4-4 . همان، ص 159

5-5 . همان، ص 159

6-6 . همان، ص 159

- 7-7 . همان، ص 160
8-8 . همان، ص 159
9-9 . همان، ص 159
10-10 . همان، ص 160
11-11 . همان، ص 280
12-12 . همان، ص 29 و 102

هفتاد و چهارم: یسع بن عبدالله که میدانی در قم به نام او بوده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده. (2)

هفتاد و پنجم: حسن بن علی که دروازه جبال شهر قم به نام او معروف بوده.

هفتاد و ششم: حسن بن سعد که میدانی در محله قزدان به نام او بوده. (3)

هفتاد و هفتم: ابوعلویه حسین بن یحیی که پلی به نام او بوده. (4)

هفتاد و هشتم: سعد بن سعد که در رجال است. (5)

هفتاد و نهم: سهل بن یسع که در رجال است. (6)

هشتادم: علی بن حمزه که پس از پدرش والی قم شد.

هشتاد و یکم: محمد بن عبدالله که با برادرش عبدالرحمن کاریزی داشته اند. (7)

هشتاد و دویم: علی بن آدم الاول که با اسحق کاریزی داشته اند. (8)

هشتاد و سیم: مرزبان بن عمران که در رجال است. (9)

هشتاد و چهارم: سعد بن سعد بن عبدالله که با محمد بن عیسی بن عبدالله کاریزی داشته اند. (10)

هشتاد و پنجم: موسی بن یعقوب که کاریزی داشته. (11)

ص: 138

1-1 . همان، ص 102 و 38

2-2 . همان، ص 27

3-3 . همان، ص 27

4-4 . در همین کتاب تاریخ قم سطر یازدهم، ابوعلویه الحسن نیز ضبط شده است.

5-5 . از اصحاب و راویان امام رضا و امام جواد علیهما السلام است و فردی است که به اتفاق علما ثقة و عادل بوده و دارای کتاب محبوب بوده است. رجال النجاشی، ص 179، جامع الروات، ص 352

6-6 . سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد از جمله راویان مورد اعتماد است که رجال شناسان درباره او «ثقة ثقة» می نویسند. از زمره راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام و شاگردان فراوان و کتابی مشهور داشته است. معجم رجال الحدیث، ج 8 ص 355.

مجمع الرجال 3/18، رجال ابن داود، ص 181

7-7 . تاریخ قم، ص 41

8-8 . همان، ص 41

9-9 . از زمره اخیار و شیعیان قم بوده است. وی از امام هشتم علیه السلام سؤال می کند آیا من از شیعیان شما هستم و نامم نزد شما مضبوط و مکتوب است؟ حضرت فرمود: آری و از این طریق بر شایستگی او مهر تأیید زد. رجال کشی، ص 795؛ مجمع الرجال ج 6، ص 82؛ رجال ابن داود، ص 343؛

10-10 . تاریخ قم، ص 41

11-11 . همان، ص 41

هشتاد و ششم: آدم الثانی بن علی که کاریزی داشته. (1)

هشتاد و هفتم: برادرش محمد بن علی که با آدم الثانی کاریزی داشته اند. (2)

هشتاد و هشتم: آدم بن علی بن آدم الثانی که با برادرش محمد کاریزی داشته اند. (3)

هشتاد و نهم: محمد بن علی که با برادر مرقوم خود آدم کاریزی داشته اند. (4)

نودم: سعد بن عامر که با برادرش محمد کاریزی داشته اند. (5)

نود و یکم: برادرش محمد بن عامر که با برادر مرقوم خود سعد کاریزی داشته اند. (6)

نود و دویم: اسمعیل بن عیسی که کاریزی داشته. (7)

نود و سیم: سعد بن زیاد بن مالک الکبیر که کاریزی به نام او بوده. (8)

نود و چهارم: محمد بن علی بن ابراهیم که دیوانی در سنه 247 در قسمت آب کاریزها داشته.

نود و پنجم: یعلی بن حماد که مزرعه یعلی آباد را احداث کرده.

نود و ششم: عبدالله بن عامر به عبدویه که گواه صحت ورقه مالیاتی قم در شعبان سنه 255 بوده.

نود و هفتم: احمد بن اسحق گواه ورقه.

نود و هشتم: سعد بن محمد بن حسن گواه ورقه.

نود و نهم: عیسی بن محمد بن احمد بن محمد گواه ورقه.

صدم: عبدالله بن حسن گواه ورقه.

صد و یکم: محمد بن سعد که اولادش چیزی داشته اند. (9)

صد و دویم: مطرف بن موسی که در احیاز است. (10)

ص: 139

1-1 . همان، ص 41

2-2 . همان، ص 41

3-3 . همان، ص 41

4-4 . همان، ص 41

- 5-5 . همان، ص 41
6-6 . تاریخ قم، ص 41
7-7 . تاریخ قم، ص 41
8-8 . تاریخ قم، ص 41
9-9 . تاریخ قم، ص 158
10-10 . همان، ص 159

صد و سیم: خزرج بن سعد که در احیاز است. (1)

صد و چهارم: احمد بن حمّاد که در احیاز است. (2)

صد و پنجم: برادرش عبدویه بن حمّاد که در احیاز است. (3)

صد و ششم: عمّ ایشان معاویه بن ابوبکر که در احیاز است.

صد و هفتم: برادرش عبدالله بن ابوبکر که اولادش چیزی داشته اند. (4)

صد و هشتم: حمزه بن یسع که در احیاز است. (5)

صد و نهم: عامر بن عبدالله که اولادش پس از ورود به قم رستاق دور آخر را بدو دادند و چیزی داشته.

صد و دهم: نواده اش ابوغسان مالک بن علی بن عامر که در احیاز است. (6)

صد و یازدهم: فرزندش عبدیل بن مالک که در احیاز است. (7)

صد و دوازدهم: برادرش ابو عبدالله حسین بن مالک که در احیاز است. (8)

صد و سیزدهم: موسی بن خزرج که از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فاطمه معصومه علیها السلام در حین ورود به قم در خانه او

آمده و روایت می کند از او برادرش احمد. (9)

صد و چهاردهم: برادرش احمد بن خزرج که از برادر مرقوم خود موسی روایت کرده.

صد و پانزدهم: احمد بن حمزه که در رجال است. (10)

صد و شانزدهم: اسحق بن عبدالله که در رجال است. (11)

ص: 140

1-1 . همان، ص 159

2-2 . همان، ص 160

3-3 . همان، ص 160

4-4 . همان، ص 160.

5-5 . همان، ص 160.

6-6 . همان، ص 160.

7-7 . همان، ص 160

8-8 . همان، ص 160

- 9-9 . بحار، ج 60، ص 219؛ «و محرابی که فاطمه علیها السلام نماز کرده است در خانه ای از سرای موسی ابن خزرج، تا به اکنون ظاهر است»: ترجمه کتاب قم، ص 214
- 10-10 . فرزند یسع بن عبدالله صاحب کتابی به نام نوادر و از راویان بسیار موثق که در کتب اربعه 19 حدیث از او نقل شده است. وی از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام است
- 11-11 . اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری را از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است و کتابی داشته و فردی موثق است. رجال النجاشی، ص 73؛ تنقیح المقال (من نتائج التنقیح)، ص 115-114، رجال ابن داود، ص 52

صد و هفدهم: اسمعیل بن آدم که در رجال است. (1)

صد و هیجدهم: علی بن اسحق که در رجال است. (2)

صد و نوزدهم: عمران بن محمد که در رجال است. (3)

صد و بیستم: عیسی بن عبدالله که در رجال است. (4)

صد و بیست و یک: عیسی بن موسی بن طلحه که محمد بن حسن صفار راوی معروف آزاد کرده او بود. (5)

صد و بیست و دو: فرزندش علی بن عیسی که از جانب معتصم عامل قم بوده و در آن سال قم را برای مالیات مساحت کرده و این مساحت سیم است. (6)

صد و بیست و سه: فرزندش محمد بن علی که در رجال است. (7)

صد و بیست و چهار: ابوجعفر محمد بن احمد بن یحیی که در رجال است. (8)

صد و بیست و پنج: حسن بن عبدالله که در احیاز است. (9)

صد و بیست و شش: ابوعبدالله حسین بن محمد بن عامر که در رجال است و ابن

ص: 141

1-1. از اعیان قم و دارای کتابی بوده است. رجال النجاشی، ص 27؛ الخلاصه، ج 1، ص 9؛ تنقیح المقال (من نتائج التنقیح)، ج 1، ص 126.

2-2. فرزند عبدالله بن سعد از روایان موثق و دارای کتابی روان است.

3-3. از روایان ثقه و اکابر عدول قم است که از امام رضا علیه السلام روایت کرده است و دارای کتابی بوده است. مجمع الرجال، ج 4، ص 272؛ رجال ابن داود، ص 263

4-4. از روایان موثق و عادل قم از یاران امام رضا علیه السلام بوده و از حضرتش روایت می کند. رجال کشی، ص 281؛ مجمع الرجال، ج 45، ص 302_304؛ رجال ابن داود، ص 268

5-5. تاریخ قم، ص 160

6-6. همان، ص 160

7-7. محمد بن علی بن عیسی قمی (=طلحی) نک: رجال النجاشی، ص 371؛ فهرست طوسی، ص 148 و 155؛ رجال طوسی، ص 422؛ الخلاصه ج 1، ص 160

8-8. رجال طوسی، ص 493؛ رجال النجاشی، ص 348؛ فهرست الطوسی، ص 148 و 155؛ الخلاصه ج 1، ص 146

9-9. او را حسین هم نوشته اند که دو نفر باشند و شاید هم یکی باشند. منه رحمه الله

قولویه از او روایت می کند. (1)

صد و بیست و هفت: شعیب بن ابوبکر که در رجال است.

صد و بیست و هشت: عبدالملک بن عبدالله که در رجال است. (2)

صد و بیست و نه: ابویعلی حمزه بن یعلی که از محمد روایت کرده. (3)

صد و سی: محمد (شنبوله) بن حسن بن ابو خالد و که در رجال است و موسی المبرقع در خانه او دفن شده. (4)

صد و سی و یک: ابوالحسن موسی بن حسن بن عامر که در رجال است. (5)

صد و سی و دو: اسمعیل بن آدم که در رجال است. (6)

صد و سی و سه: جعفر بن محمد که در رجال است. (7)

صد و سی و چهار: حسن بن محمد که در رجال است و او را حسین (8) به تصغیر هم نوشته اند.

صد و سی و پنج: محمد بن اسحق که در تعلیقه در ترجمه حسن بن عبدالصمد حکایتی راجع به زکریا از او نقل می کند.

ص: 142

1-1. این راوی ثقة از مشایخ کلینی بوده است. رجال طوسی، ص 493؛ رجال النجاشی، ص 66؛ الخلاصه، ص 52

2-2. از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد. رجال طوسی، ص 234؛ رجال برقی، ص 24.

3-3. امام رضا و امام جواد علیهما السلام را ملاقات کرده و از آن دو امام روایت نقل می کند و فردی موثق و دارای اعتبار است. کتابی نیز داشته است. رجال النجاشی، ص 141؛ الخلاصه، ص 53

4-4. علی لتحقیق موسی مبرقع به قم نیامده است و فرزند او محمد بن موسی است که در سرای محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری ملقب به «شنبوله» به خاک رفته است. نک: ترجمه تاریخ قم نسخه خطی شماره 2472 کتابخانه ملی تهران، تربت پاکان ج 2، ص 78؛ منتقلة الطالبيه، ص 253 چاپ نجف؛ النقض، ص 322؛ یوسف آل محمد، از اینجانب.

5-5. از اعلام امامیه و دانشمندی کثیر التألیف و از اصحاب عبدالصالح علیه السلام بوده است. رجال النجاشی، ص 406؛ رجال طوسی، ص 138 و 515؛ الخلاصه، ج 1، ص 166؛ و فهرست طوسی، ص 164. معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 49

6-6. از بزرگان اشعریان قم و دارای کتابی بوده است. رجال النجاشی، ص 27؛ الخلاصه، ج 1 ص 9

7-7. دارای کتابی بوده است. رجال ابن داود، 88، فهرست شیخ، ص 43؛ بشارة المؤمنین، ص 101.

8-8. حسین بن محمد بن عامر

صد و سی و شش: عبدالله بن عامر بن عمران که در رجال است. (1)

صد و سی و هفت: محمد بن عبدالله بن عیسی که در رجال است. (2)

صد و سی و هشت: عبدالرحمن بن محمد که در رجال است. (3)

صد و سی و نه: عبدالصمد بن محمد که در رجال است. (4)

صد و چهل: احمد بن حمزه بن عمران که در رجال است (در ضمن جدش عمران).

صد و چهل و یک: عیسی بن ابوبکر که در رجال است. (5)

صد و چهل و دو: موسی بن ابوبکر که در رجال است در ضمن برادر مرقومش

صد و چهل و سه: ابوطاهر محمد بن حمزه که در رجال است. (6)

صد و چهل و چهار: احمد بن مالک که از ابراهیم بن ابومحمود روایت می کند.

صد و چهل و پنج: فرزندش حسن بن احمد که روایت می کند از پدرش و از او علی بن بابویه.

صد و چهل و شش: ابو عامر عبید بن مسلم (7) بن حصار بن حرب بن عامر که پسر عم عامر باشد. در ترجمه تاریخ قم و منهج المقال و منتهی المقال جلد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جلد خلفاء ناسخ که اینک حاضر و آنچه در انساب و الاحوال این صد و چهل و شش نفر و باقی دیگر نوشته شده و می شود و از آنها استخراج و اختصار شده به اندازه یی نژاد آنان را مغشوش و درهم و برهم نوشته که تقریباً چیزی درست از آن نمی توان فهمید و آن چه اجمالاً بعد از تأمل زیاد گرچه مطمئن به درستی آن نمی توان شد به نظر این فقیر رسدی این که این ابو عامر همان

ص: 143

-
- 1-1 . از رؤسای راویان و فردی مورد اعتماد بود، کتابی به نام نوادر داشته است و از احمد بن اسحاق روایت می کند. رجال النجاشی، ص 218؛ الخلاصه، ج 1 ص 111
 - 2-2 . تنقیح المقال، ج 3، ص 139.
 - 3-3 . رجال الطوسی، ص 419
 - 4-4 . از اصحاب أبی الحسن الثالث علیه السلام محسوب می شود. تنقیح المقال، ج 2 ص 154
 - 5-5 . عیسی بن بکر بن عبدالله بن سعد اشعری نک: رجال الطوسی، ص 127
 - 6-6 . رجال النجاشی، ص 460؛ الخلاصه، ج 1 ص 187؛ رجال الطوسی، ص 426
 - 7-7 . عبید بن سلیم بن حصار و در جمهرة انساب العرب ص 397: هصار

است که در روز حُنین بعد از هزیمت طایفه هَوازَن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رأیتی برای او بست و وی را عقب گریختگان به اوطاس که نام زمینی است در حجاز فرستاد و او با برادرزاده خود ابوموسی عبدالله بن قیس (1) بن مسلم (2) بدانجا رفته و پس از ورود به جنگ در سنه 8 در اوطاس کشته شد (3) و بنابر این ابوموسی را که پسر عم مالک نوشته اند تقریبی است و تحقیقا خانواده عم هم می شوند. و در این صورت عامر فرزند هانی بن حضاد بن حرب بن عامر خواهد شد. و هرگاه پس از این احوال این سلسله از این مسوده به جایی دیگر نقل شود باید در شمار انساب روی نام هر کسی چهار عدد زیادتر از آنچه نوشته شده مرقوم دارد یعنی عامر را پنجم و عامر ذاحزان بن وائله بن جماهر بن هکذا و این سلسله از نژاد اشعریین عبدشمس (سباء الاکبر) بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن حضرت هود نبی عامر بن شالغ بن اوفخشد بن سام بن نوح بن الملک بن متوشلخ بن خنوه بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم (علیه السلام) هستند.

و برخی گفته اند که آنها از نژاد اشعریین بن سباء الاکبر نیستند بلکه از نژاد اشعربن ادد بن زید بن کهلان بن سباء الاکبراند. یعنی جماهر را فرزندان اشعر ندانسته بلکه فرزند این اشعر دویم دانسته اند (4) و در این صورت جماهر نسبت به حضرت آدم (علیه السلام) بیست و سیم خواهد شد. و در وجه تسمیه اشعر که نام او را انبت نوشته اند در روضات الجنات ص 475 فرموده که چون وقتی از مادر زاییده شد بدنش مو داشت بدین کلمه خوانده شد. انتهی یعنی اشعر افعال وصفی از شعر به فتح شین معجمه یعنی مو می باشد. و قال فی تاج العروس فی ماده بخش ما خلاصته: الاشعر بن ادد اسمہ تمیم و امه مدله بنت ذی منجشان بفتح المیم و کسر الجیم بن کله بن رومان

ص: 144

1-1 . قبرش در قهجاورستان چنانچه در معجم البلدان است.

2-2 . سلیم

3-3 . ر. ک: طبقات ابن سعد، ج 2 ص 151، (چاپ بیروت 1376) سیره ابن هشام، ج 4 ص 97، چاپ حلبی 1355؛ إمتاع الأسماع،

ج 1، ص 413 (چاپ قاهره 1941م)؛ جوامع السیره، ص 241، (چاپ دار المعارف مصر)؛ سیره حلبیه، ج 3 ص 199 (چاپ بیروت)

4-4 . چنان که در روضات ص 472 و ص 12 فرموده از نژاد

بن وائل بن الغوث بن عریب بن رهبر بن ایمن بن الهمیسع. انتهى.

صد و چهل و هفت: جماعتی از روای که در منتهی المقال نوشته و مخصوصا از این سلسله اشعریان قم هستند. و ما نتوانستیم نژاد ایشان را به یکی از مذکورین پیوند دهیم گرچه بسیاری دیگر از اشعریان هم از معاریف و در برخی از کتب ذکر شده اند لیکن مقصود ما این اشعریان قم می باشند که از روای بوده اند. از آن جمله:

43_ ابراهیم بن محمد(1)

44_ برادرش فضل بن محمد(2)

45_ ابوجعفر احمد بن ابوزاهر(3) موسی مولای(4) اشعریان

46_ ابوعلی احمد بن ادريس بن احمد(5) وفاتش در فرعاء که آب گاهی است در راه مکه میان قادیسیه و عقبه(6) سنه 306.

47_ فرزندش ابو عبدالله حسین(7)

48_ احمد بن عبدالله بن مصقله بن سعد(8)

ص: 145

-
- 1-1. از اصحاب امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهما السلام و با برادر خود کتابی نوشته است. نک: رجال النجاشی، ص 24؛ رجال طوسی، ص 451 و 489؛ اختیار کشی، رقم معرفی 315؛ فهرست طوسی، ص 1258؛ الخلاصه، ج 1، ص 6.
 - 2-2. از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. نک: رجال النجاشی، ص 309؛ رجال طوسی، ص 489؛ فهرست طوسی 125.
 - 3-3. از شخصیت‌های علمی قم که کتابهایی تألیف کرده و محمد بن یحیی عمار از اصحاب او بوده است. رجال طوسی، ص 453؛ رجال النجاشی، ص 88؛ الخلاصه، ج 2 ص 203؛ فهرست طوسی، ص 25؛ رجال شیخ، 453؛ رجال ابن داود، ص 387 و 22.
 - 4-4. یعنی عرب و به احتمال قوی ایرانی بوده است.
 - 5-5. از فقهای امامیه و محدثین امین و از اصحاب امام حسن عسگری علیه السلام شمرده می شود و آن حضرت او را «معلم» توصیف کرده است. این معلم برجسته شاگردان لایقی تربیت کرده است. کلینی از او روایت می کند، و معروفترین اثرش کتاب «نوادر» است که کتابی پر فایده است. ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج 2 ص 40 و 36؛ رجال النجاشی، ص 92؛ رجال طوسی، ص 428؛ رجال ابن داود، ص 36؛ جامع الرواة، ج 1 ص 41؛ مجمع الرجال 1/93
 - 6-6. نک: اعلام الشیعه، نوابع الروای فی رابعة المات، 19
 - 7-7. از اساتید صدوق و فردی موثق بوده است. رجال طوسی، ص 467
 - 8-8. رجال النجاشی، ص 79؛ الخلاصه، ج 1 ص 20

49_ احمد بن محمد بن عبيدالله(1)

50_ فرزندش عبيدالله

51_ جعفر بن محمد بن عبيدالله(2)

52_ عمران بن موسى (ضمن حسن بن موسى خشاب)

53_ داود بن عامر(3)

54_ ريان بن صلت

55_ فرزندش ابوالقاسم سعد عبدالله بن ابوخلف(4)

56_ فرزندش ابوالقاسم سعد(5) وفاتش روز 4 شنبه 27 شوال سنه 35 در ولايت رستم.

57_ عبدالعزيز بن المهدي بن محمد بن عبدالعزيز(6)

58_ علي بن ريان(7)

59_ محمد بن خالد(8)

60_ ابو جعفر محمد بن علي بن محبوب(9)

ص: 146

1-1 . رجال النجاشي، ص 79؛ رجال الطوسي، ص 397؛ الخلاصه، ج 1 ص 19

2-2 . فهرست الطوسي، ص 43

3-3 . رجال الطوسي، ص 431

4-4 . از اعيان و وجوه شيعه و معروف به شيخ الطائيفه كه در عصر امام عسكري عليه السلام مي زيست و به فيض ديدار آن حضرت نائل آمد. جمعي چون محمد بن احمد اشعري و احمد بن محمد بن خالد برقي از او روايت مي كنند. از آثار اوست: بصائر الدرجات، احتجاج الشيعه علي زيد بن ثابت في الفرائض، الاستطاعة، الامامة، الرحمة. رجال النجاشي، ص 177؛ ريحانة الادب، ج 1، ص 76.

5-5 . رجال النجاشي، ص 101، خلاصه، ج 1، ص 20

6-6 . از ياران و وكلاي امام رضا عليه السلام بوده و كتابي داشته است. رجال النجاشي، ص 245؛ رجال شيخ طوسي، ص 389؛ فهرست طوسي، ص 119؛ الخلاصه، ج 1 ص 116.

7-7 . از اصحاب امام هادي و امام عسكري عليهما السلام است. با برادر خود (محمد) كتاب مشتركی دارند. نجاشي او را موثق دانسته است. رجال النجاشي، ص 278؛ فهرست طوسي، ص 90؛ الخلاصه، ج 1 ص 99؛ رجال شيخ طوسي، ص 433 و 419.

8-8 . رجال النجاشي، ص 335؛ رجال الطوسي، ص 386؛ الخلاصه، ج 1 ص 139

9-9 . فقیهی ژرف اندیش و مورد اعتماد بود که آثار علمی ارزنده ای داشت. رجال النجاشی، ص 349؛ رجال شیخ طوسی، ص 494؛
الخلاصه، ج 1، ص 156؛ فهرست طوسی، ص 147

61 _ محمد بن کلب (1)ی

62 _ مفضل ابراهیم بن قیس بن رمانه

63 _ فرزندش ابو جعفر محمد (2)

64 _ موسی بن محمد مؤدب (3)

65 _ حسین بن احمد (4)

66 _ برادرش یحیی بن احمد

67 _ محمد بن یحیی بن عمران و این سه نفر از مشایخ شیخ صدوق اند.

68 _ ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن سعد فردانی قمی معروف به ابن متویه که در هدیه الاحباب است. (5)

69 _ ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن ابی جید طاهر قمی که در روضات است. (6)

صد و چهل و هشت: ابوالقاسم ادریس بن عیسی که در رجال است. (7)

صد و چهل و نه: جعفر بن عمران که ابوالفضل عباس بن معروف راوی از حضرت رضا آزاده کرده او بود.

ابوالحسن یعقوب بن عبدالله راوی عن عیسی ابن عم الاشعث بن اسحق بن سعد روی عن عیسی بن جابر و روی عنه ابوالریع الزهانی و غیره و توفی بقزوین سنة 74 کذا فی ترجمة قم من معجم البلدان لکن سنة وفاته غلط و الصحیح سنة 174 ظاهرا.

ص: 147

1-1 . رجال طوسی، ص 392

2-2 . رجال النجاشی، ص 340 و 427؛ الخلاصه، ج 1، ص 154

3-3 . از ثقات اصحاب قم و فردی عادل بوده که در شیراز سکونت کرده است. ر. ک: رجال النجاشی، ص 401، خلاصه، ج 1، ص

166؛ مجمع الرجال، ج 6 ص 160؛ رجال ابن داود، ص 256

4-4 . حسین بن احمد بن ادریس مکنی به ابوعبدالله از پدر خود روایت می کند و از استادان شیخ صدوق و تلعبری (م 385) و حسین

بن علی بن بابویه است. نک: رجال طوسی، ص 470؛ اعلام الشیعه، نوابع الروات، ص 105؛ رجال طوسی، ص 469

5-5 . رجال النجاشی، ص 257؛ رجال شیخ طوسی، ص 484؛ فهرست شیخ طوسی، ص 89؛ هدیه الاحباب ص 97

6-6 . روضات الجنات، ج 1 ص 293

7-7 . رجال شیخ طوسی، ص 367؛ الخلاصه، ج 1 ص 12 یبسی

این صد و چهل و نه نفر که نژادشان را پیوند داده ایم با بیست و پنج نفر که در عنوان نوشته شده اند و جمعا صد و هفتاد و چهار نفر می شوند اجمالاً از کتب مذکوره در عنوان استخراج او اشاره به نام آنها شده تا اگر فراغتی به هم رسید و خدای متعال توفیق داد، کتابی در احوال آنها نوشته شود و اینک فهرست اسماء آنها از این قرار است.

70 - آدم بن اسحق

71 - آدم بن عبدالله

72 - آدم بن علی بن آدم بن عبدالله

73 - آدم بن علی بن آدم بن علی

74 - ابراهیم بن حسین بن عامر

75 - ابراهیم بن شاذوکه

76 - ابراهیم بن علی

77 - ابراهیم بن یسع

78 - ابوالقاسم بن ابوالصدیم

79 - ابوبکر بن عبدالله

80 - احمد بن اسحق بن سعد

81 - احمد بن اسحق بن عبدالله

82 - احمد بن حمّاد

83 - احمد بن حمزة بن عمران

84 - احمد بن حمزة بن یسع

85 - احمد بن خزرج

86 - احمد بن مالک

87 - احمد بن محمّد بن سعد

88 - احمد بن محمد بن عیسی

89 - احوص بن سعد بن مالک بن احوص

90 - احوص بن سعد بن مالک بن عامر

91 - ادیس بن عبدالله (1)

92 - ادیس بن عیسی (2)

93 - اسحق بن آدم (3)

94 - اسحق بن احوص الکبیر

95 - اسحق بن سعد

96 - اسحق بن عبدالله (4)

97 - اسلم بن هانی

98 - اسمعیل بن آدم (5)

ص: 148

1-1 . از محدثان عادل و ثقه قم و دارای تصنیف بوده است. ر.ک: مجمع الرجال، ج 1 ص 178؛ رجال ابن داود، ص 49
2-2 . از راویان عادل قم که به شرف ملازمت امام رضا علیه السلام مفتخر شده است. ر.ک: مجمع الرجال 1/178؛ رجال ابن داود، ص 41

3-3 . از راویان قم و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است. ر.ک: مجمع الرجال، ج 1 ص 183؛ رجال ابن داود، ص 51
4-4 . از راویان ثقه و عادل و از اصحاب امام صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام بوده است. ر.ک: مجمع الرجال، ج 1 ص 187؛ رجال ابن داود، ص 52

5-5 . از اکابر محدثان و مؤلفان است که علامه در خلاصه الاقوال به عدالتش تصریح کرده است. مجمع الرجال، ج 1، ص 202؛ رجال ابن داود، ص 54

99 - اسمعيل بن سعد بن احوص(1)

100 - اسمعيل بن عيسى

101 - ايوب بن موسى

102 - بدين بن ابو خالد

103 - بكجة بن عمران

104 - بكر بن عبدالله

105 - جعفر بن سعد بن سعد

106 - جعفر بن عمران

107 - جعفر بن محمد بن عيسى

108 - حسن بن احمد

109 - حسن بن سعد

110 - حسن بن عبدالله

111 - حسن بن عبدالصّمد(2)

112 - حسن بن على بن آدم

113 - حسن بن محمّد بن عمران

114 - حسن بن يحيى

115 - حسين بن سعد

116 - حسين بن على

117 - حسين بن مالك

118 - حسين بن محمد بن عامر

119 - حسين بن يحيى

-
- 1-1 . از راویان عادل و از یاران امام رضا علیه السلام بوده است که علمای رجال به عدالتش تصریح کرده اند. ر.ک: مجمع الرجال، ج 1 ص 212؛ رجال ابن داود، ص 56
- 2-2 . از افاضل رجال قم بوده که در خلاصه الاقوال به صراحت او را عادل معرفی کرده است. ر.ک: مجمع الرجال، ج 2 ص 119؛ رجال ابن داود، ص 109

121 - حمزة بن يسع بن عبدالله بن ابوبكر

122 - حمزة بن يسع بن عبدالله بن سعد

123 - حمزة بن يعلى (1)

124 - خزرج بن سعد

125 - زكريّا بن آدم

126 - زكريّا بن ادريس

127 - زكريّا بن سعد بن مالك

128 - سائب بن مالك

129 - سعد بن احوص

130 - سعد بن زياد

131 - سعد بن سعد بن احوص

132 - سعد بن سعد بن عبدالله

133 - سعد بن عامر

134 - سعد بن مالك بن احوص

135 - سعد بن مالك بن عامر

136 - سعد بن محمّد

137 - سهل بن ابراهيم

138 - سهل بن يسع

139 - شعيب بن ابوبكر

140 - شعيب بن عبدالله

141 - طلحه

142 - عامر بن سعد

143 - عامر بن عبدالله

144 - عامر بن عمران

145 - عبدالرحمن بن عبدالله

146 - عبدالرحمن بن محمّد

147 - عبدالصّمد

148 - عبدالله بن حسن

149 - عبدالله بن سعد

150 - عبدالله بن عامر بن عبدويه

151 - عبدالله بن عامر بن عمران

152 - عبدالله بن محمّد

153 - عبدالملك

154 - عبد شمس

155 - عبدويه بن حمّاد

156 - عبدويه بن عامر

157 - عبدیل

158 - عبيد

159 - علی بن آدم

160 - علی بن اسحق

161 - علی بن حمزه

162 - علی بن عيسى

163 - عمر بن سائب

164 - عمران بن عبدالله

165 - عمران بن محمّد

166 - عيسى بن ابوبكر

167 - عيسى بن سعد

168 - عيسى بن عبدالله

169 - عيسى بن محمد

170 - عيسى بن موسى

171 - قتيبة

172 - مالك بن احوص

173 - مالك بن سعد بن احوص

174 - مالك بن سعد بن مالك

175 - مالك بن عامر

176 - مالك بن علي

177 - متوكه بن اسحق

178 - محمّد بن احمد

179 - محمّد بن احوص بن سعد بن مالك بن احوص

180 - محمّد بن احوص بن سعد بن مالك بن عامر

181 - محمّد بن اسحق بن سعد

182 - محمّد بن اسحق بن عبدالله

183 - محمّد بن حسن بن ابو خالد

1-1 . از راویانی است که به اتفاق دانشمندان علم رجال ثقه و عادل بوده و از یاران و ملازمان امام علی ابن موسی الرضا امام محمد تقی علیهما السلام بوده است. ر.ک: مجمع الرجال 2/242

- 184 - محمد بن حسن بن محمد
- 185 - محمد بن حمزه
- 186 - محمد بن سائب
- 187 - محمد بن سعد
- 188 - محمد بن سهل
- 189 - محمد بن عامر
- 190 - محمد بن عبدالله بن سعد
- 191 - محمد بن عبدالله بن عيسى
- 192 - محمد بن علي بن آدم بن عبدالله
- 193 - محمد بن علي بن آدم بن علي
- 194 - محمد بن علي بن ابراهيم
- 195 - محمد بن علي بن عيسى
- 196 - محمد بن عيسى
- 197 - محمد بن مالك بن احوص
- 198 - محمد بن يسع
- 199 - مرزبان بن عمران
- 200 - مرزبان بن مالك
- 201 - مصقلة بن اسحق
- 202 - مطرف بن موسى
- 203 - معاويه
- 204 - موسى بن ابوبكر

205 - موسی بن احوص

206 - موسی بن حسن

207 - موسی بن خزرج

208 - موسی بن عبدالله

209 - موسی بن یعقوب

210 - نعیم

211 - یحیی بن عمران

212 - یسع بن حمزه

213 - یسع بن عامر

214 - یسع بن عبدالله بن ابوبکر

215 - یسع بن عبدالله بن سعد

216 - یعقوب بن عبدالله

217 - یعلی

و اما مذکورین در عنوان 147

218 - ابراهیم

219 - احمد بن ادريس

220 - احمد بن عبدالله

221 - احمد بن محمد

222 - احمد بن موسی

223 - جعفر

224 - حسن

225 - حسين

226 - داود

227 - ريّان

228 - سعد

229 - عبدالعزيز

230 - عبدالله

231 - عبيدالله

232 - على بن ريّان

ص: 151

233 - عمران

234 - فضل

235 - محمد بن خالد

236 - علی بن محمد

237 - محمد بن علی

238 - محمد بن کلیب

239 - محمد بن مفضل

240 - محمد بن یحیی

241 - مفضل

242 - موسی

243 - یحیی

حرره الاقل محمد بن علی بن زین العابدین معلم حبیب آبادی برخوردار اصفهانی در شب دوشنبه 5 شعبان 1356

ص: 152

(از زنجان تا قم)*

(1335 قمری)

آية الله سيد احمد شبيري زنجاني

به كوشش سيد جواد شبيري

* مؤلف خود نام اين سفرنامه را جنگل مولى گذاشته است.

ص: 153

مرحوم آية الله العظمى سيد احمد حسيني زنجاني _ قدس سره _ فقيه پارسا و داراي تصانيف متنوع، از آغاز جواني به نگارش خاطرات در دفترچه هاي يادداشت و ضبط حوادث در گوشه و کنار كتب علاقمند بوده است، پاره اي از اين يادداشتها و خاطرات شكل منظم به خود گرفته به صورت كتابي درآمده است، كتاب سرگذشت يك ساله از اين كتابهاست كه گزيده اي از مطالب آن پيشتر به كوشش نگارنده با نام «برگي از تاريخ زنجان» انتشار يافت.

كتاب وفيات علماء و اسماء مزينه را نيز در مجموع مي توان از همين آثار تفنني مصنف به شمار آورد كه به كوشش آقاي عبد الحسين جواهر كلام منتشر گرديد.

جنگل مولی یا سفرنامه قم که اکنون تقدیم حضور خوانندگان عزیز می گردد از این گونه کتابهاست، این کتاب و نظایر آن هر چند از آثار جدی آية الله مصنف نیست و بیشتر یادگار دوران جوانی و میانسالی آن مرحوم است، ولی اطلاعات ارزشمندی در لابلاي آنها دیده می شود که شاید برخی از آنها بدین شکل در جای دیگر نیامده باشد.

نگاهی به پاره ای از موضوعاتی که در این جا از این رساله نقل می کنیم خود گویای تنوع اطلاعات آن می باشد:

شایعات درباره گنبد سلطانیه، جنگ سردار مؤید و امیر افشار، هیئت سقاهاي ابهر شعبه ای از هیئت سقاهاي زنجان، قتل آقا محسن برادر صدر العلماء، زورگویی قهوه چی ها در آن دوران، تعجب مصتّف از دیدن برق، داستان غرور یکی از شاهزاده ها، قضیه سردار همایون، توصیف محدوده تهران، خالی بودن مدرسه دارالشفای از طلاب قبل از ورود مرحوم آية الله حائری به قم، مدفونین در مقابر شیخان،

بقعه علی بن بابویه، مزار شیخ حسن پسر شیخ عبد الرزاق لاهیجی و تاریخ فوت اشتباهی بر روی سنگ قبر وی، توضیحی درباره دفن علی بن جعفر و چند امامزاده دیگر در قم، توضیحی در تاریخ فوت قطب راوندی، فهرست حکام زنجان در عصر مؤلف، توصیف مردم قم و میوه و بازار قم، محدوده قم قدیم، مدارس علمیه قم، وصف خالی بودن مدرسه دار الشفاء و سکونت مردم متفرقه در آن، حلقه های مردم در مسجد شاه تهران، زیارت حضرت عبد العظیم، انتخاب وکلای طهران و سخنرانیهای جالب در حوزه انتخابی، جسد سالم شیخ صدوق پس از هزار سال _ نقل با سند _، قصه قتل مشهدی رزاق، قتلهای سیاسی مشکوک توسط کمیته مجازات به دست برخی از مشروطه طلبان، و داستانهای با سند درباره جن، ستارخان و سالارخان در زنجان، جسارت روس به بارگاه حضرت رضا علیه السلام و کیفر آن، نشانه های خشکسالی، وصف خشکسالی در سال 1336 و 1337، گفتگو درباره نزاع حضرت زهرا _ سلام الله علیها _ با ابوبکر در داستان فدک و مطاعن ابی بکر در این ماجرا، ترجمه خلاصه مقاله دکتر جوزف درباره برکات دنیوی عزاداری و راز پیشرفت مذهب تشیع، نقش اعتقاد به ظهور مهدی در پیشرفت شیعه، در احکام دینی باید مطابق دستور عمل کنیم، برخی از ماجراها و جنایتهای پیرم ارمی در زنجان به نقل از یکی از مجاهدین همراه وی، داستان عظیم زاده اردبیلی در زنجان، پیرم و آخوند ملا-قربانعلی، داستان محمد خان اوصالی.

قضایایی که در زنجان اتفاق افتاده و در این کتاب نقل شده نوعاً از مشاهدات آیه الله مؤلف سرچشمه گرفته و از این رو از اعتبار خاصی برخوردار است، مثلاً در داستان محمد خان اوصالی، و قصدوی برای تصرف مدرسه سید زنجان، مؤلف می گوید: حقیر همان وقت در همان مدرسه بودم.

جنگل مولی، شرح ماجرای سفر آن مرحوم به همراه چند نفر از رفقا به قصد آستان بوسی حضرت معصومه سلام الله علیها است، این سفر حدود 40 روز به طول انجامید. عصر روز 13 شعبان سال 1335 آغاز و شب بیست و دوم ماه رمضان همان

سال پایان می پذیرد، نگارش آن نیز 3 ماه بعد به انجام می رسد. سالها بعد مؤلف به تهذیب و اصلاح این کتاب همت گماشته، حواشی ارزشمندی نیز در زیر صفحات می افزاید، از این رو قلم نگارش متی و حواشی یکسان است، ولی حواشی از دید جامع تری برخوردار بوده، از حالت جزئی نگری بیرون آمده است، مقایسه متن و حواشی با هم در پاره ای موارد بسیار جالب است، به طور نمونه در هنگام مسافرت ایشان به قم «مدرسه دار الشفا قهوه خانه رسمی شده و حجراتش را مردمان متفرقه اشغال کرده اند.

در مدرسه فیضیه نیز «ما فقط یک نفر معمم دیدیم که از یکی از حجرات مدرسه بیرون آمد، باقی خالی بود.» ولی با تأسیس حوزه علمیه قم، مدارس قم دایر می گردد: «در زمان مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم [حائری یزدی] که قم مرکز علمی شد، هر دو مدرسه با سایر مدارس قم پر از محصل علوم دینیه گردید.» و از اینجا اهمیت تلاش مرحوم آیه الله موسس روشن می گردد.

در لابلای دفترهای یادداشت دیگر آن مرحوم نیز مطالب متفرقه مفیدی دیده می شود، ما در اینجا پاره ای از این مطالب را که نشانگر حیات مولف و گرایشهای ایشان بوده برگزیده، به ویژه سروده های مختلف ایشان را نقل می کنیم که ذوق آن مرحوم در آن جلوه گر است:

الف _ دفتر یادداشت قدیمی

این شعر را از آقا شیخ یحیی سلمه الله در یکی از یادداشتهای قدیمی می خوانیم:

بیهوده مزین سنگ جفا بر پر و بالم ما بر سر بامی که نشستیم نشستیم (1)

و در ادامه:

ص: 157

1-1 . این شعر می باید در پاسخ این شعر معروف وحشی سروده شده باشد: دل نیست کبوتر که چو برخاست نشیند از گوشه بامی که پریدیم پریدیم از این شعر بوی بی وفایی استشمام می شود و از شعر استاد مصنف _ قدس سرهما _ اصرار در وفاداری. (مصحح)

این اقل احمد الحسینی او را چنین تضمین کرده ام:

بنمود نظر بار ستم پیشه به حال سنگی ز جفا زد به سر مرغ چنالم

از روی وفا گفتمش ای همزن عالم بیهوده مزن سنگ جفا بر پر و بالم

ما بر سر بامی که نشستیم نشستیم

ایضا من الشيخ یحیی سلمه الله

بود معهود قمر سیر کند در عقرب ما ندیدیم که عقرب بکند سیر قمر

ایضا اقل او را چنین تضمین کرده ام

کردم از کوچه وصلت گذر از روی طرب حیرتم داد رخ از دیدن یک صنع عجب

زان که از گردش افلاک به دیدم همه شب بود معهود قمر سیر کند در عقرب

ما ندیدیم که عقرب بکند سیر قمر

روز نهشنبه (!) طرف عصر قلمی شد 13 شهر ذی الحجة الحرام سنه 1326، کاتبه الاقل احمد الحسینی

* امشب که شب جمعه چهارم شهر ربیع المولود 1327 باشد در عالم رؤیا دیدم عازم عتبات عالیات گردیده.

... روز شنبه پنجم شهر مزبور طرف عصر خدمت آقای آقا میرزا ابراهیم ریاضی سلمه الله به جهت درس مشرف شدیم، فاذا تگرگی خیلی

سخت نازل شد تخمینا بعضی اش اگر از گردو بزرگ [تر] نمی شد کوچک [تر] هم نبود.

* در این دفتر یادداشت سؤال و جوابی به طور کامل از مرحوم آخوند ملاقربانعلی _ قدس سره _ نقل شده است با این عنوان: در خصوص

مشروعیت مشروطه و انعقاد انجمن از آقای حجة الاسلام مدظله العالی اهالی مجلس طهران به طریق استفتا سؤال کرده جواب فرموده

است: 1325

ب _ برگزیده از دفتر یادداشتی که روز 4 شنبه 6 شهر جمادی الاخر 1341 خریده شده است

* در این دفتر اعلامیه های چندی از طلاب و علماء زنجان درباره حوادث سیاسی نقل شده از جمله:

ص: 158

_ مرقومه آقایان طلاب در تبعید آمریکایی ها در بدو ورودشان به زنجان، شهر ربیع الآخر 1341 (ص 13)

_ دست خط آقایان حجج اسلام راجع به طرد مبلغین آمریکایی به سردار عظیم حکمران 14، شهر ج 2، 1341 (ص 15) [ونیز رک. ص 62_63]

* امشب شب شنبه 15 ربیع الآخر 1342 در کرسف در خواب دیدم ...

روز دوشنبه 17 شهر ربیع الآخر 1342 وارد قریه شنگوری شدم.

هو الغفور

وفات مرحوم رضوان مقام آقای آقا سید عنایت الله دوسرانی والد حقیر طاب ثراه روز چهار شنبه قریب به ظهر، 20 جمادی الاولی 1343، ماده تاریخ به حساب جمل «و هو مغفور» (1343)، مطابق 25 قوس 1303.

* یادداشتی درباره یکی از مسافرتهاى آن مرحوم در این دفتر آمده:

ورود به شام: 18 محرم 47

حرکت از شام طرف قدس: 11 صفر

حرکت از قدس به شام: 13 صفر

حرکت از شام به عتبات: 16 صفر

هو

وفات مرحوم آقای حاجی شیخ زین العابدین زنجانى: صبح سه شنبه، 27 شعبان 1348

احقر برای ماده تاریخ مرحوم آقای حاج شیخ زین العابدین چند بیت ساختم و آن این است

فقیه اهل بیت آن شیخ عابد که بد در راه دین از جان مجاهد

بزد پا بر جهان و هر چه در اوست به تأیید خدای فرد و واحد

به صبح بیست و هفت از ماه شعبان به سر شد عمر از او، طی گشت موعده

یتیمان بار دیگر بی پدر شد از او خالی بشد محراب و مسجد

شدم در فکر تاریخ وفاتش زغیمم گفته شد: مغفور ایزد

مغفور ایزد (1348) ماده تاریخ است.

ص: 159

* در این دفتر یادداشتی درباره سفر مکه و روز شمار این سفر و نیز تاریخ ولادت اولاد و خویشاوندان به دقت ضبط شده است.

* مرحوم آیه الله مصنف در آخر نسخه دره بحر العلوم (شماره 91) اشاره کرده اند که در سال 1351 به مشهد مقدس مسافرت کرده اند.

* در پایان این قسمت، به نقل قسمتی کوتاه از اجازه آن مرحوم به آقای آقا شیخ حسن فرید می پردازیم که مشتمل بر برخی از مشایخ اجازه ایشان است:

«قد استجاز منی السید السند الجلیل و الرکن المعتمد النبیل علم الاعلام ذخر الايام حجة الاسلام العلامة الفقیه الوحید الحاج الآغا حسن الفرید وقاه الله من شر کل جبار عنید ... فاجزت لسماحتہ ان یروی عنہ ماسودتہ من وریقات ات بصورة التالیف و جمیع ما تصح لی روایتہ عن مشایخی العظام قدس الله اسرارهم:

منهم: آیه الله الحائری الحاج الشیخ عبد الکریم الیزدی اعلی الله مقامه _ صاحب الدرر _ .

و منهم: العلامة المتبحر الحاج الآغا رضا الاصفهانی ابو المجد المعروف بالمسجد شاهی _ نور الله مرقدہ _ صاحب وقایة الأذهان.

و منهم: المحدث الجلیل الحاج الشیخ عباس القمی طاب ثراه صاحب سفینة البحار.

کلهم عن العلامة المحدث الخیر الحاج المیرزا حسین النوری اعلی الله درجته صاحب مستدرک الوسائل ...

و منهم: العلامة الامین العاملی السید محسن طاب مثواه صاحب اعیان الشیعة ...

و منهم: الحجة الآیة السید العلامة السید عبد الحسین شرف الدین الموسوی العاملی اعلی الله مقامه ...

کتبه الحقیق الجانی احمد الحسینی الزنجانی فی سادس شهر رجب عام ثلاث و ثمانین بعد ثلاثمائة و الالف من الهجرة (سنة 1383)

نگارنده در ایام تعطیل برای نشر این کتاب کوشیده، البته برای آماده سازی کار چندانی نکرده بلکه بیشتر نشر کتاب در نظر بوده است، تحقیق کتاب و ذکر منابع لازم و قرار دادن علائم نگارشی، تبدیل رسم الخط پاره ای از کلمات، افزودن چند حاشیه و آوردن مطالبی چند از سوانح متفرقه آن مرحوم و ... کارهایی است که در این کتاب انجام گرفته است، البته نگارنده مایل بود حواشی دیگری بر این کتاب افزوده، به خصوص درباره تاریخ وفات علمایی که نام آنها در این کتاب آمده تحقیقاتی صورت دهد، ولی تعجیل دوست فاضل و سختکوش جناب آقای رسول جعفریان دامت برکاته، مانع از این کار شد، از حق نباید گذشت اگر همت این دوست عزیز نبود، معلوم نبود که این اثر و چند اثر دیگر آن فقیه پارسا، در چه زمانی به طبع برسد، لذا در اینجا صمیمانه از ایشان تشکر کرده، توفیق روز افزون ایشان را در خدمت به مکتب اهل بیت علیهم السلام از خداوند منان خواهانیم.

گفتنی است که تمام عباراتی که با علامت [] در متن یا حاشیه مشخص شده، و نیز حواشی مربوط به آدرس منابع و نیز حواشی اندکی که با امضاء مصصح آمده، از افزوده های مصصح است.

سایر حواشی و نیز عباراتی که درون () قرار گرفته همگی از قلم مرحوم آیه الله مصنف می باشد.

از پروردگار متعال می خواهیم که توفیق نشر آثار جدی آن مرحوم به ویژه آثار ارزشمند فقهی ایشان همچون «الهدی الی الفرق بین الرجال و النساء»، و «ایضاح الاحوال فی احکام الحالات الطارئة علی الاموال» را به ما نصیب گرداند.

بجاه محمد و آله

العبد الفقیر الی ربه الغنی

سید محمد جواد شبیری

شنبه 15 ربیع الثانی 1419

مطابق با 17 مرداد 1377

ص: 161

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد لله و الصلاة على رسوله و آله:

حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء در باب زیارت قبر خواهر خود فاطمه معصومه سلام الله علیها به سعد بن سعد الأحزم فرمود که، ای سعد! هر که او را زیارت کند مر اوراست بهشت. نظر به فرمایش آن حضرت با چند نفر از رفقای مشروحة الاسامی: آقای آقا میرزا ابوالقاسم آقازاده مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم اعلی الله مقامه، آقا میرزا قوام الدین ابن حاج ملا عبدالله طارمی، آقا سید جواد شالی خلخالی، آقا سید علی اکبر خمسه ای خلخالی، آقا میرزا محمد ابن مرحوم آقای حاج شیخ صادق زنجانی. عصر روز 13 ماه شعبان سنه 1335 که ساعت از نحس به سعد تبدیل یافت(1) به قصد آستان بوسی آن حضرت روان شدیم. بعضی از دوستان تا قنات حاج دین محمد و بعضی تا قهوه خانه قریه سایان بدرقه کردند. در آنجا از همه تودیع کرده در دلجان نشسته به راه افتادیم. ولی باد می وزید، قدری از این جهت در زحمت بودیم تا سه از شب رفته به قهوه خانه بناب رسیدیم. در آنجا نماز و چایی و شام را با عجله به هم ور کرده حرکت نمودیم. شش از شب در اولین

ص: 162

1-1 . روز دوشنبه بود ما حرکت کردیم و آن روز برای مسافرت مبارک است و می گویند: سعادت آن بر نحسوت آن می چربد، چنانکه در کتاب روضات الجنات [3:370] از شهید ثانی نقل نموده که من در شهر اسکدار با یک نفر مرد هندی که دارای فضل بود و معرفت به فنون کثیره از رمل و نجوم داشت اتفاق ملاقات افتاد. روزی در ضمن محاوره من به او گفتم که قاضی عسکر به من گفت که روز دوشنبه برای سفر مبارک است ولی من روز شنبه آمدم، چون روز دوشنبه سیزدهم ماه بود، به ملاحظه نحوست روز سیزده سفر در آن روز نکردم، اما قاضی عسکر می گفت که آن روز به حکم نجوم مبارک است، سعادت آن غلبه بر نحوست سیزده می کند. مرد هندی گفت: او راست گفته اما روز شنبه که تو بیرون آمدی آن هم روز خوبی است و لکن تو در این شهر زیاد می مانی. از قضا همانطور هم شد. زیرا من به انتظار شیخ حسین بیست و یک روز در آنجا ماندم.

منزل که قهوه خانه قره بولاغ بود فرود آمدیم. شش فرسخ راه آمده بودیم. خیلی خسته بودیم. بعد از صرف چایی خوابیدیم. ولی شخصی در آنجا کسی را به پشت گردن زده از قهوه خانه بیرون کرد وگفت که او دست به جیب من می برد. من بیدار شدم. خلاصه هیاهوی آنها قدری خواب ما را به هم زد. به هر حال صبح بیدار شده، بعد از نماز و صرف صبحانه یک از روز بالا آمده، اسبهای دلبران را بستند، به راه افتادیم؛ تا در پیش قهوه خانه خیر آباد پیاده شدیم. راه آن قدر نبود، ولی صاحب دلبران میلس این شد که در آنجا چایی بخوریم.

گنبد سلطانیه

نیم فرسخ از آنجا تا سلطانیه بود. گنبد سلطانیه گرچه از چند فرسخی سواد حشمش پیدا بود، ولی از آنجا پاره از خصوصیات آن نیز معلوم بود، از جمله نداشتن طوق آن. می گفتند که جهان شاه خان امیر افشار طوق آن را برده؛ نقل کردند آن کس که طوق را کنده بود از آنجا که چشمش به زمین افتاده بود ترسیده بود که در اثر آن بعد از ده روز فوت کرد. (1)

باری یواش یواش در جلگه قدم می زدیم تا اینکه دلبران از عقب رسید سوار شدیم. هنگام ظهر در قهوه خانه هیدج فرود آمدیم. دو سه ساعت استراحت نموده، بعد از انجام وظیفه الهی و عادی از نماز و نهار و چایی و غیره، عصر به راه افتادیم.

جنگ سردار مؤید و امیر افشار

منظره باغات و دهات ابهر رود که از دور و نزدیک به چشم بر می خورد، جنگ سردار مؤید و امیر افشار را به یاد ما آورد. سردار مؤید مراغه ای برادر شجاع الدوله حاکم زنجان بود. امیر افشار نیز در مرکز خود حکمران ایل بود. ابهرود نیز در تحت نفوذ

ص: 163

1-1. در اوایل شهر ذی القعدة 1342 که حضرت آقای آقا میرزا محمود امام جمعه که از نجف اشرف مراجعت می کردند، ما تا سلطانیه از ایشان استقبال کردیم، در منزل آقای سالار امنیه که به نهار دعوت کرده بود صحبت از طوق گنبد شد. او اظهار کرد که طوق را باد انداخت و آن فعلاً در منزل من است. فرستاد آوردند. دیدیم که از مس بوده که با رنگ فولاد رنگش کرده اند.

امیر بود. سردار خواست نفوذ او را از آنجا بریده، آنجا را در تحت قلمرو خود بیاورد، این موضوع سبب نزاع در بین آنها شد. ولی آقایان زنجان امر را به اصلاح گذرانیدند که سردار فاتح پسر امیر به زنجان آمده از سردار ملاقات کرد و سردار هم به کرسف رفته با امیر سازش کرد، الا این که آن قدر نگذشت که باز میانه شان به هم خورد که کار به قشون کشی کشید، حاج شجاع الدوله برادر سردار مؤید حکمران آذربایجان بود، به کمک برادرش، امیر عشایر (1) و رشید الممالک برادر او و مجید خان یورتچی را با سواره هاشان فرستاد. حاج امیر تومان و صولت السلطنه و حاج سالار نصرت رئیس ایل دویرن، اینها نیز مأموریت یافته به کمک سردار شتافتند.

در نیمه اول شوال سنه 1322 (2) جنگ و ستیز به شدت برپا بود. اواسط شوال پیاده های اسم آباد (3) شبیخون آورده در قریه خنداب حاج سالار نصرت را گرفتند. ولی مجید خان یورتچی چالاکی کرده فرار کرد؛ حاج سالار نصرت را پیش امیر بردند. نقل کردند که امر داد که خفه اش کردند الله اعلم. در این گیر و دار بود که شجاع الدوله روز 20 همان ماه از تبریز به روسیه رفت و سردار نیز روز 22 از زنجان خارج شد جنگ خاتمه یافت. (4)

هیئت سقاها

باری سه ربع به غروب مانده در قریه شریف آباد ابهر رود، خانه کربلایی سعادت نزول کردیم. شب در آنجا در اثنای شام صدای شیپور بلند شد؛ از کربلایی سعادت

ص: 164

- 1-1 . مصطفی قلی خان معروف به بیوک خان ملقب به امیر عشایر و رشید الممالک برادر او رئیس ایل سنجد بودند. چندین بار آمده خمسه را غارت کرده، تقریباً یاغی دولت بودند، تا اینکه به امر سردار سپه امیر عشایر را در اردیبهل روز 16 ماه رمضان 1341 به دار زدند.
- 2-2 . درست آن 1332 است چنانچه در برگی از تاریخ زنجان ذکر کردیم. (مصحح).
- 3-3 . گویا کلمه این گونه خوانده شود. (مصحح)
- 4-4 . سردار مؤید در اواسط ماه ربیع الاول 1346 و جهان شاه خان امیر افشار در شهر رجب 1348 از دنیا رفتند [اصل: رفت]، شجاع الدوله نیز از ایران که رفت آن قدر نگذشت که در روسیه درگذشت. این خاتمه امر آنها.

پرسیدیم که این شیپور برای چیست؟ گفت: در اینجا شصت نفر سقا هستند (1) که از سقاباشی زنجان اجازه دارند که شبها در تکیه جمع شده سینه می زنند. شیپور برای اخبار است که آنها حاضر شده ادای وظیفه نمایند. معلوم شد که این هیئت شعبه ای است از هیئت سقای زنجان. باری چون خسته بودیم زود خوابیدیم. صبح که بیدار شدیم دیدیم آقا سید جواد لب بالایش سخت ورم کرده، از بینی گذشته، معلوم شد که دیروز در قهوه خانه خیرآباد مگس زده. باری دو ساعت از آفتاب رفته به راه افتادیم. در قهوه خانه قزوید که آخر خاک خمسه بود فرود آمده، با دو سه استکان چایی تغییر ذائقه کرده به راه افتادیم و وارد خاک قزوین شدیم.

نزدیکی قریه گرنده راه نشیب و فراز داشت. ناچار از مرکب پیاده شده، این راه را که نشیب و فرازش اسبهای مرکب را خسته می کرد پیاده طی کردیم تا به گرنده رسیدیم. در آنجا در سرگردنه، کاروانسرای بزرگی بود، مشتمل به چند قطعه اطاق فوقانی که ایوانی نیز در جلو داشت، چون چشم انداز خوب داشت با صفا بود. می گفتند نظام السلطنه بنا کرده، ولی در آنجا نماندیم. مشهدی وهاب دلیجانچی میلش این شد که در باغ قره باغ صرف نهار کنیم. از قضا آنجا را هم ما پسند نکردیم. او تاخت تا هنگام گرمای ظهر ما را به سیادهن (2) رسانید.

سر راه یک کاروانسرای بود که اتاقهای خفه و کثیف داشت یکی از آنها نصیب ما شد. آنجا ماست و دوغی با آب گرم تهیه کرده و چایی با آب چاه گل آلود درست نموده، امر نهار را با آنها گذرانیدیم، تقریباً دو ساعت بدنامی استراحت کردیم. اسبها قورمود خورد (قورمود در اصطلاح سورچی ها (3) نیم خوراک اسبها را گویند). آنجا چارراه است. از رشت به همدان و از آذربایجان به طهران از آنجا می رود. این بود که دستگاههای بارکش زیاد از گاری و دوچرخه و اتومبیل و غیره آنجا وارد و صادر

ص: 165

1-1. در اصل: هست.

2-2. اسم این آبادی از سیادهن به تاکستان مبدل شد. چون آنجا در دفتر املاک شاهی ثبت شد، اسم و مسمايش عوض شد. آبادی غریبی یافت.

3-3. کلمه سورچی در اصل در همه جا سوروجی نوشته شده است. (مصحح)

می شد. دستگاههای مسافربر نیز از کالسکه و درشکه و دلیجان و غیره بود. خلاصه در آنجا با گرما دست به یخه شدیم و جای فرار هم نبود. خیلی به زحمت افتادیم تا اینکه از آنجا مستخلص شدیم. رفته در مهدی آباد دوفرسخی قزوین، جلو قهوه خانه دو سه استکان چایی و مختصر استراحت به دست آوردیم ولی مشهدی وهاب چون میل داشت که شب را در قزوین بماند لهذا در آنجا نماند تا اینکه غروب به قزوین رسیدیم.

ورود به قزوین

نزدیکی باغات قزوین رویاهی پیدا شد، یکی از روسی ها دنبال نمود که شکارش کند، ولی نتوانست. باری نیم از غروب شب شانزدهم شعبان از مرکب پیاده شده در پشت سرای سعد السلطنه خانه حاج صادق زنجانی منزل کردیم. بعد از نماز و چایی به قدم زدن برخاستیم، خیابان عالی قاپو در نظر ما خیلی جلوه کرد، چون خیابان به آن پهنایی تا آن روز ندیده بودیم. قدری گردش کرده و در مهمانخانه شام صرف نموده، مراجعت به منزل نمودیم. تقریباً ساعت چهار بود خوابیدیم. صبح که بیدار شدیم، بعد از انجام امر نماز و صبحانه چون امروز در قزوین ماندگار بودیم، خیال کردیم که از بناهای مهم آنجا دیدن بکنیم.

از جمله مسجد جمعه بود که عرض و طول مسجد را پیموده، تاریخ آن را که در کاشی ایوان بود خواندیم. سنه هزار و شصت و نه [1069] از هجرت بود (زمان شاه عباس ثانی). و از جمله مسجد شاه بود که از بناهای فتحعلی شاه بود که تاریخ آن نیز در کاشی ضبط بود، هزار و دو بیست و بیست و سه [1223]؛ از جمله عمارت سلطنتی بود (1) که اسم شاه عباس در سردر، در کاشی ضبط بود که فعلاً ادارات دولتی از نظمی و

ص: 166

1-1. در سفرهای بعد دیدیم که عمارت سلطنتی را تغییر داده اند. خیابان عالی قاپو را از وسط عمارت سلطنتی امتداد داده به خیابان رشت رسانده اند. آن اوقات که ما سفر کردیم اواخر زمان توحش (به قول جدیدیها) و اوایل زمان تمدن بود. مرکب از اسب و قاطر و الاغ گذشته و به اتومبیل و هواپیما نرسیده بود. امر مسافرت با گاری و درشکه و کالسکه و دلیجان انجام می شد. اسب و الاغ منسوخ شده بود. اتومبیل هم دایر نشده بود. در نظرم است در زنجان اول اتومبیل که من دیدم یک کامیون باری بزرگ بود که بارش به سقف برمی خورد. خیلی تعجب کردم چون تا آن روز باری به این حجم ندیده بودم که به سقف برخورد و چرخی به این حال ندیده بودم که بدون اسب، بار بکشد. این اتومبیل در وسط خیابان ایستاده بود و مردم دورش جمع شده تماشا می کردند. من هم جزو تماشاچیان ده بیست دقیقه در آنجا درنگ کردم تا بینم که این هیولای کوه پیکر چگونه راه می رود تا اینکه راه افتاد. دیدم مثل بچه آدم راه خود را گرفت و رفت و بار به آن قطوری را هیچ حساب نکرد. بهتم برد که خواب می بینم یا بیدار هست. (مؤلف).

مالیه (1) و اوقاف و غیره در آنجا است. چون غیر از زنجان جایی را ندیده بودم این بناها در نظرم خیلی شیک و جلوه گر آمد.

شنیده بودم که در آنجا حمامی هست خیلی شیک به نام حمام حاج محمد رحیم. خواستیم هم استحمام کنیم و هم آن حمام را تماشا کنیم. در خیابان رشت پرسیدیم، دیدیم راه دور است و ما هم نابلدیم. لهدا سوار درشکه شدیم در جلوی بازارچه جنب حمام پیاده شده رفتیم حمام. آنجا هم نظر ما را گرفت چون دیدیم که رخت کن و گرمخانه، کف همه آنها از سنگ مرمر است و حوضهای کوچک از سنگ مرمر در رخت کن و حوض بزرگی در وسط بود که چند مجسمه شیر در دور آنها، قدحها از سنگ مرمر در پشت آنها؛ در گرمخانه نیز مجسمه های شیر بود. دیوار خزینه هم کاشی پر نقش و نگار بود. تاریخ آن که در کاشی به نظر رسید، هزار و دویست و پنجاه و نه [1259] بود.

نقل کردند که حاج محمد رحیم، ناصرالدین شاه را هنگام سفر فرنگستان مهمان کرده و این حمام را از لحاظ شاه گذرانده. بعضی از حوضها را هم از گلاب پر کرده بوده. باری از حمام بیرون آمده به منزل آمدیم. بعد از نهار و خواب [و] چایی، عصر به زیارت شاهزاده حسین مشرف شدیم.

در تاریخ قزوین (2) دیدم که حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه به قزوین

ص: 167

1-1 . اسم نظمی به شهربانی و مالیه به دارایی تبدیل گردید.

2-2 . التدوین 3: 428

تشریف آورده، در آنجا در سرای داود بن سلیمان نمازی(1) عبّاسی نزول اجلال فرموده و در آن تاریخ دیدم(2) که شاهزاده حسین در دوسالگی از دنیا رفته. اما کی و با که آمده بود، تفصیل آن در آن تاریخ نبود.

از آنجا آمده مدرسه صالحیه را هم دیدیم که سه طبقه بود. ولی طبقه پایینش نمود و از قابلیت سکونت افتاده بود. مسجدی بزرگ در مرتبه سیّم داشت حوضی بزرگ در وسط بود که چهار بازو داشت. هر بازوی آن را به طرفی کشیده بودند. گفتند: آتش دائما در جریان بود، ولی اخیرا دست عدوان تصرّفی در آن نموده آتش نوبه ای شده. بعضی از اهل علم قزوین فرمود که در آن تاریخ هفتاد و سه هزار تومان خرج بر این مدرسه گذاشته شده. مدرسه مسعودیه را هم دیدیم که مدرسه کوچک شیخی است. در بعضی از تواریخ به نظر رسیده که در قزوین قبرستان یهودی ها هست. هر وقت اسب کسی درد شکم بگیرد به آنجا می برند درد برطرف می شود.

تاریخ بنای قزوین

و اصل بنای قزوین به موجب نوشته تاریخ(3) از شاپور ذوالاکتاف است. در زمانی که از روم گریخته به ایران آمد بدانجا رسید. چون هیچ جا امنیت نداشت، در آنجا بر کنار رودخانه ای به صومعه یزدان پرستی که مدتی هم مقام قلندران شده بود نزول کرد. اتفاقا وزیر و جمعی از امرا که از بیم قیصر گریخته بودند بدو پیوستند. در آنجا تهیه دیده به جنگ قیصر رفته، این دفعه مظفر شدند. شاپور چون آن زمین را بر خود مبارک دید، امر کرد آنجا را شهری بسازند. لهذا شهر قزوین را ساختند. هنگامی که معماران

ص: 168

1-1 . نمازی مصحّف غازی است، وی یکی از روای صحیفه الرضا علیه السلام است (التدوین 3: 428)، نام وی به عنوان راوی امام رضا (علیه السلام) در اسناد زیادی وارد شده (از جمله الحضال: 179/242، عیون اخبار الرضا (علیه السلام) 1: 227/5، 281/25: 78/8، امالی مفید حجج 12/1، 13/1، 15/1، 36/8، 37/8) در پاره ای از اسناد از وی با لقب الفواء یاد شده (امالی الصدوق حجج 15/45، العیون 1: 127/22، 141/40، التوحید 68/24، 182/17) و اما توصیف وی به العباسی را در سندی ندیدم و ظاهرا تصحیف غازی بوده و جمع بین غازی و عباسی جمع بین دو نسخه بدل مصحّف می باشد. (مصحّح)

2-2 . التدوین 3: 428 و نیز 1: 56

3-3 . التدوین 1: 41، معجم البلدان 4: 342

مشغول ساختمان بودند، دیلمان مزاحم بود. هرچه آنها به روز می ساختند، اینها به شب خرابش می کردند. حال را به شاپور عرضه داشتند. چون شاپور با اعراب و سایر طامعان ملک در زدو خورد بود، مجال نداشت که به کار دیلمان پردازد. این بود جواب فرستاد که دیلمان را به مال مشغول گردانید. چنین کرده شهرستانی ساختند. تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه چهارصد و شصت و سه [463] از تاریخ اسکندر.

زمانی که هارون الرشید به قصد خراسان از عرض جبال می گذشت، قلعه قزوین را بزرگ کرده، شهر جدیدی در دور شهر قدیم بساخت. تاریخ آن یکصد و پنجاه و چهار [154] از هجرت. در مدح و ذم قزوین اخبار متعارض نقل شده. از نقل هر دو صرف نظر می کنم. (1) حقیقة الامر عندالله.

روز جمعه هفدهم شهر شعبان

از قزوین راه افتاده، قریب به ظهر در مهمانخانه شریف آباد ناهار و چایی و خواب مختصری انجام داده، عصر که هوا رو به خنکی گذاشت، سوار شدیم. وقت مغرب به آب یک رسیدیم. در آنجا کاروانسرائی بود که در وسط آن آب انباری بود. پشت بام آب انبار را فرش کرده، بساط چایی و شام را آنجا چیدیم.

قتل آقا محسن

در مقدمات نماز بودیم حاج حسن صرّاف زنجانی معروف به قرابچک لو از تهران وارد شد. در ضمن گزارشات گفت که دیروز (روز پنج شنبه شانزده شعبان) آقا محسن برادر صدرالعلماء را کشتند. بعد کیفیت قتل او را بیان کرد که پنج شش نفر از کمیته حزب دموکرات مأموریت بر این امر داشتند، تا اینکه دیروز فرصت به دست آورده، او که با قاطر می آمد میان بازار به طرف او شلیک کرده، هشت گلوله به او زده بودند. همان جا جان تسلیم نموده بود و قاتلها نیز دستگیر نشدند. بعد گفت سپهدار (2) هم در

ص: 169

1-1 . به عنوان نمونه ر.ک. بحار 60: 228/65، معجم البلدان 4: 343 التدوین 1: 4 _ 23.

2-2 . سپهدار، محمد ولی خان تنکابنی که بعد سپهسالار اعظم شد و در 15 محرم سنه 1345 خود را با تفنگ کشت. در روزنامه دیدم که کسی گفته بود که سپهسالار در عمرش که کار عاقلانه کرد، همین کار بود.

قصد قتلش بودند ولی او فرار کرد و از پیش شما رد شد. ما گفتیم: ما او را ندیدیم. مشهدی و هاب گفت شما در مهمانخانه شریف آباد در خواب بودید. او با اتومبیل شخصی آمد و رد شد. (1) بعد حاج حسن شرح حال خود را گزارش داد. گفت: ما درشکه کرایه کرده بودیم. یکی از اسبهای آن در اینجا سقط شد. ما با درشکه چی دیگر قرار گذاشتیم که این اسب ما را که باقی است با دو اسب خود به یکی از درشکه ها ببندد. آنگاه درشکه دیگر را ردیف آن کرده تا قزوین ببرد. سه تومان به او بدهیم.

باری امشب هوا خوب بود. پشت بام آب انبار مأمون از موزیات زمین بود، و خنکی هوا نیز موزیات هوایی را دفع کرد. خیلی راحت خوابیدیم. حتی در اثر راحتی خواب نماز صبح بعضی از رفقا به قضا رفت.

باری روز شنبه هیجده شعبان صبح بعد از نماز که از بعضی اداء و از بعضی قضاء بود، صرف چایی و صبحانه کرده، خرده ریز (2) را برچیده، به قدم زدن مشغول شدیم. گویا یک میل به همان نحو راه طی کرده، به قهوه خانه ای رسیدیم. در جلوی قهوه خانه نشسته، از قهوه چی قلیان خواستیم. درست کرد و آورد. بعد از قلیان و چایی دلچیان رسید. ما سوار شده، به راه افتادیم. نردبانی که به راه گذاشتیم، مشاعره بود. از اشعار فارسی و عربی و ترکی ردّ و بدل می کردیم. تا اینکه به ینگی امام رسیدیم. در آنجا دادیم در قهوه خانه چایی دم کردند. ما به زیارت امامزاده رفتیم، ولی چون در بقعه بسته بود، نتوانستیم توی بقعه مشرف شویم، از خارج زیارت کرده برگشتیم. تا مراجعت ما چایی دم کشیده بود. برگشته، چایی خورده، سوار شدیم.

ص: 170

1-1. آقا محسن و صدرالعلماء با امام جمعه تهران بنی عم بودند. مرحوم آقا محسن در آن تاریخ خیلی نفوذ داشت. وثوق الدوله رئیس الوزراء بود. تلفن آقا محسن متصل به تلفن او بود. اتصالاً کار برای مردم می کرد. مرد کاری و کافی بود. قتل او شاید برای ارباب و وثوق الدوله بود. ولی چه حساب بود که او را در روز روشن در میان بازار کشتند و از کشتندگان او با اینکه متعدد بودند یک نفر دستگیر نشد. مرحوم صدرالعلماء چندی قبل از او وفات کرد. بعضی از آقایان زنجان در مسجد سید زنجان فاتحه ای برای او گذاشت. محض خاطر آقا محسن که شخصی بود با کفایت، تا اینکه از کفایت و کارگزاری او بهره مند شود، اما قصد سوء سپهدار به چه منظور بوده معلوم نشد.

2-2. اصل: خورده ریز

نزاع با قهوه چی

دلیجان که به راه افتاد، دیدیم ما را صدا می زنند. دلیجان را نگه داشتیم. یک دفعه آقا سید جواد با حال اضطراب خود را به روی من افکند. دیدم رنگ از رخسارش پریده. پرسیدیم چه شد؟ گفت ندیدی مگر که آن نظامی روسی تفنگ به سوی ما راست کرد. معلوم شد که آقا میرزا علی اکبر نوکر آقامیرزا ابوالقاسم، با قهوه چی داد و مقال(1) کرده. چون او غیر از آب گرم چیزی نداده بود. چون ما قند و چایی از خودمان مصرف می کردیم، او در عوض آب گرم مطالبت قیمت تمام چایی می نموده. میرزا علی اکبر هم قهر کرده، پول را انداخته، آمده. آن روسی به هواداری قهوه چی تفنگ راست کرده بود که آقا سید جواد را به وحشت انداخت. آقای آقامیرزا ابوالقاسم هم به میرزا علی اکبر تغییر کرد که تو چرا او را راضی نکرده روان شدی. بالأخره آنچه را که می خواست دادیم و رها شدیم.(2) در راه پنج رأس آهو دیدیم که در کنار جاده دارند راه می روند. یکی از رفقا گفت: اگر تفنگی داشتیم اینها را شکار می کردیم. گفتم: تنها تفنگ کافی نیست، بلکه تفنگ داشتیم و تیرانداز هم بودیم. باری، ظهر به مهمانخانه سرهنگ رسیدیم و در آنجا یک رشته بزرگ آب که از رودخانه کرج جدا کرده بودند از جلوی مهمانخانه می گذشت. درختهای سرسبز لب نهر بود. ما در سایه درختها بساط پهن کرده، برای نهار آبدوغ خیار خوب درست کردیم. خیلی هم چسبید. آب صاف و روان در پیش داشتیم. هر چه از لباس و اسباب داشتیم، شستیم. خلاصه، خوش گذشت. خوب هم خوابیدیم.

نهر حاج میرزا آقاسی

عصر هوا که خنک شد، به راه افتادیم. بعد از ساعتی که راه پیمودیم، به کرج رسیدیم. خواستیم در یکی از قهوه خانه های آنجا چایی دم کنیم. دیدیم سالدات(3) روسی

ص: 171

- 1-1 . در اصل: دمقال است که ظاهرا تغییر محاوره ای داد و مقال است. (مصحح).
- 2-2 . بعضی از قهوه چی های سر راه، مثل دزدهای سرگردنه بودند. حق و حساب سرشان نمی شد. اعمال زور می کردند. در هر دو فرسخ از این قهوه خانه ها بود. ولی مسافرت با اتومبیل که شیوع یافت، غالب آنها از بین رفت.
- 3-3 . سالدات: (روسی) سرباز (فرهنگ معین).

زیادند. در قهوه خانه تصرفات مالکانه می کنند. ما رغبت نکردیم که چایی دم کنیم. ولی در جنب پل، دلیجان را نگه داشتیم. در آب رودخانه غوطه زدیم. آبش صاف و خنک و زیاد که آدم را تکان می داد. بعد از آن از روی پل قدم زنان رد شده، تماشای رودخانه و اطراف می نمودیم، تا اینکه دلیجان از عقب رسید و سوار شدیم. یک رشته نهر هم که از رودخانه کرج جدا کرده بودند. با ما رفیق راه شده، به طهران می رفت. آن را نهر حاج میرزا آقاسی می گفتند. معلوم می شود که آن را حاج میرزا آقاسی وزیر محمد شاه، از رودخانه جدا نموده است. در سر راه خیار تازه ای دیدیم که برای ما نوبر بود. چون آن طرفها فصلش نبود. قدری از آن خریده آتش حرارت را اسکات نمودیم. تا اینکه وقت مغرب به کاروانسرای شاه آباد رسیدیم. آنجا در پشت بام چایی و شام را چیدیم. نهر حاج میرزا آقاسی نیز از جلوی آن سرا می گذشت. هوا هم خوب بود. از موزیات زمینی و هوایی چیزی پیدا نبود. خلاصه خوش گذشت. ولی از جهت خواب قدری ناراحت بودیم. چون از آنجا تا طهران چهار فرسخ بود. قافله های مال التجاره و میوه و تره بار که به طهران می رفت، زنگش قطع نمی شد. گاری و دوچرخه و درشکه و سایر اسباب نقاله پشت سر هم در گذر بود. این است که این سر و صداها نگذاشت آسوده خواب راحت کنیم. با وجود این رو هم خوش گذشت.

روز یک شنبه نوزدهم ماه شعبان

بعد از ادای فریضه دوگانه و صرف صبحانه حسب المعمول راه را گرفته پیاده رفتیم تا اینکه مرکب ما رسید، سوار شدیم. آن قدر نگذشت که به قهوه خانه مهرآباد رسیدیم. یک رشته قنات در آنجا آفتابی شده بود. آبش خیلی خوب و شیرین و خنک. به یاد آقامیرزا احمد (1) چایی دم کردیم. گرچه سر قنات را سالدانهای روسی اشغال کرده

ص: 172

1-1. آقامیرزا احمد، از فضلالی با تقوا بود. که رفیق مباحثه ما بود در زنجان. چای آب این قنات را به ما سفارش کرده بود. که از او نیز یادبود کنیم. این بود که به یاد او چایی دم کردیم. آن مرحوم در اواخر به مشهد رفت. یک سال و نیم در آنجا ماند. بعد به زنجان برگشت و بعد از سه ماه به نجف رفت. یک سال هم در آنجا ماند. بعد به سلطان آباد عراق [اراک] آمد. بعد از یک سال به آذربایجان رفت و بعد از سیاحت شهرهای آنجا به اصفهان و شیراز و در آخر در کرمان رحل اقامت افکند. یعنی در آنجا زن گرفت. به حکم: «زن کجایی، مرد آنجایی» آنجایی شد. چند سال آنجا ماند. بعد با خانواده به مشهد مشرف شد و بعد در سبزوار هم یک سالی ماند و بعد به قم آمد و از قم به طرف کرمان رفت. ولی خاک اصفهان نگهش داشت. یعنی چند ماه در اصفهان مانده بود، گویا در حدود هزار و سیصد و شصت و هشت یا نه [1368 یا 1369] بود که تلگراف فوت او به من رسید. بی اندازه متأثر شدم. (رحمه الله)

بودند. ولی چند قدم پایین تر از آن بی مانع بود. در آنجا بساط چایی را چیدیم. تا یک ساعت و نیم به ظهر مانده آنجا بودیم. بعد به راه افتادیم.

ورود به طهران

قدری از ظهر گذشته وارد شهر نو طهران شدیم. بعد از آن از دروازه قزوین وارد شهر شده، از خیابان دروازه قزوین و امیریه گذشته؛ در خیابان مریضخانه، روبروی میدان عشق، در فوقانیه سرای سیدآقاخان که مشرف به میدان عشق بود، منزل گرفتیم. تا جابجا شده، چایی درست کنیم، آقا میرزا علی اکبر فی الفور از چلوپزخانه نهار آورد. خوردیم و بعد خواب خوبی کردیم. چون شب خوابمان نبرده و روز هم خستگی راه ما را کوفته بود. با اینکه صدای گاری و درشکه و زنگ واگون متصل به هم بود، ولی با وجود این، چون خسته و کوفته بودیم، این سر و صداها مانع از خواب نشد. بعد که بیدار شده، صرف چایی نمودیم.

عصر با آقا سیدجواد و آقا سیدعلی اکبر در درشکه نشسته، به سراغ منزل آقا میرزا یعقوب اردبیلی (1) که در سه راه امین حضور بود، رفتیم. از قضا درشکه چی عوض سه راه امین حضور ما را به خیابان امین حضور برد. در آنجا هرچه کوچه یخچال و منزل

ص: 173

1-1 . آقا میرزا یعقوب پسر مؤتمن الملک اردبیلی و داماد وکیل الممالک که از طراز اول اشراف اردبیل بود، تقریباً خان زاده بود. ولی شوق تحصیل علوم دینی، از لباس خان زادگی، به کسوت روحانی کشیده بود. ذوق و هوش و ادراکش خوب بود. با ما در زنجان از رسایل و مکاسب مباحثه می کرد. بعد که در دوره شاه فقید به حکم قانون اتحاد شکل، عده کثیر از اهل عمائم که طوعاً او کرها تغییر شکل دادند. آقا میرزا یعقوب هم از آن جمله بود که داخل عدلیه (دادگستری) شد. بعد از چند سال قضاوت، گرفتاری اداری پیدا کرد و دیگر نفهمیدم چه شد. بعد از مدتی شنیدم وفات کرده.

ناصرخان را که آدرس منزل آقا میرزا یعقوب بود، پرسیدیم کسی سراغ ندارد. ناچار نماز نخوانده بودیم، برگشتم که مدرسه سپهسالار را پیدا کرده، هم در آنجا نماز بخوانیم و هم خیلی تعریف و توصیف از آن شنیده ایم، تماشایش کنیم. این بود که پسران پسران مدرسه سپهسالار را پیدا کرده، نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم و هم مدرسه را مختصراً تماشا کردیم.

بعد از غروب که خیابانها از چراغ(1)

العالم متغیر

برق روشن شد، ما را عجب و شگفتی روی داد. خیابان قزوین در نظر ما جلوه کرده بود. خیابانهای طهران را که دیدیم، آنجا از نظر افتاد. شب که به منزل برگشتیم، آقای آقا میرزا احمد زنجانی(2) تشریف آورد. قدری نشست و بعد اخوی خود آقای آقا میرزا ابوالقاسم را برد منزل خود. ما نیز

ص: 174

1-1. در زنجان چراغ برق نبود. در قزوین و طهران بود. [ادامه حاشیه در نسخه مصنف _ قدس سره _ به رشته تحریر در نیامده از این رو ما یادداشتی از مؤلف را از سوانح متفرقه که در پایان همین نسخه کتاب جنگل مولی درج شده، به تناسب نقل می کنیم:] در آغوش مادر پای چراغ روغن کرچک شیر می خورم، بعد که مکتب خانه می رفتم پای همین چراغ مشق می نوشتم، در زمان تحصیل علوم عربیه لامپا نفتی، نمره پنج، با روشنایی عجیب پیدا شد و عجیبت از آن نمره هفت که شب را در نظر ما مثل روز روشن می کرد تا این که _ متدرجا _ چراغهای تور و برق و غیره آمد. اکنون که چشمها مانوس به روشنایی این چراغها شده، در پای چراغهای قدیم الف را از ب نمی توانیم تشخیص دهیم. پول خیلی کم بود، پول نقره و طلا در بازار در دکان صرافان دیده می شد و پول سیاه از مس سکه زده بودند، به قدر یک مثقال که شاهی می گفتند، بزرگتر از آن به قدر دو مثقال، به آن صد دینار می گفتند، بیست شاهی یک قران بود، گاه از ناحیه حاکم در زنجان جار می زدند که حکم حاکم است که پول سی شاهی یک قران می شد. پول که چهل یا پنجاه شاهی یک قران می شد، مسگرها پول را در کوره مسگری آب می کردند از آن آلات سنیه درست می کردند، تا در سنه 1318 قمری که ما در مکتب خانه بودیم، پول نیکل به بازار آمد: 20 تا، یک قران. بعد پول دیگری به بازار آمد به نام ده شاهی که دو تا از آن یک قران بود آن هم در سنین 1385 و بعد جمع شده، فعلاً که سنه 1388 است پول بازار همان قران است و اسکناس و چک.

2-2. آقا میرزا احمد میرزایی در کسوت روحانی بود. بعد به حکم قانون اتحاد شکل، تبدیل لباس نموده، داخل عدلیه گردید. رتبه اش در عدلیه چه بود، نمی دانم. اخیراً متقاعد [= بازنشسته] شده بود. سال گذشته 1375 وفات نمود. خداوند رحمتش کند.

فردا خدمت آقا میرزا احمد رفتیم. آقا هبة الله خلخالی(1) و آقا میرزا یعقوب اردبیلی هم آمدند.

آقا هبة الله یکی از شاهزاده ها را گفت: که به خلخال آمده بود، من بدیدن او رفتم. او از خود بینی چنین وانمود کرد که من تو را نمی شناسم. لذا ساعتی بمن توجه نکرد. بعد یکی از نوکرهایش را خواند و گفت: یک نفر بیاید آقا را معرفی کند. اشاره بمن کرد. من گفتم: پس دو نفر بیاید. یکی هم آقا را معرفی کند، اشاره به او کردم. گفت: مگر مرا نمی شناسی؟! گفتم: من به گمان اینکه شما مرا می شناسید، آمدم. حالا می بینم شما آن آدم نیستید. این است که معرف خواستم. بعد خودم را معرفی کردم. اظهار عذرخواهی نمود.

باری در نهار خدمت آقا میرزا احمد بودیم و برای خواب، نگارنده و آقا سید جواد و آقا سید علی اکبر به منزل آقا میرزا یعقوب رفتیم. در آنجا این قدر صحبت متفرقه به میان آمد تا وقت خواب گذشت. عصر آقا میرزا ابوالحسن فرزند آقای نائب الصدر(2) زنجانی که در قضیه سردار همایون(3) به طهران آمده بود، آنجا آمد.

ص: 175

- 1-1 . آقا هبة الله را در مشهد نیز که سال کودتا 1339 مشرف شده بودم، ملاقات کردم. با مرحوم آقای حاج سید محمد زنجانی رفیق بود و غالباً به منزل ایشان می آمد، شخص خوش محضر بود. گویا در سنه 1341 در مشهد وفات نمود.
- 2-2 . آقای آقا ضیاءالدین نائب الصدر از خانواده شیخ الاسلام، شخصی خوش محضر و کافی و کاری بود. فوت او در زنجان که در سنه 1348 اتفاق افتاد، خیلی به من تأثیر کرد. آقا میرزا ابوالحسن پسر او که دارای لقب ساعدالسلطنه شد و بعد که لقبها ساقط و شناسنامه ها رایج گردید، به ضیایی معروف گردید. ولی در خانه شان با رحلت مرحوم نائب الصدر بسته شد و ضیایی هم در... وفات کرد.
- 3-3 . سردار همایون حاکم زنجان بود. چون در سنه 1334 که قشون روس در بیجار از قشون عثمانی شکست خورد، سپهدار که بسته دولت روس شده بود، از او درخواست آذوقه به قشون و مملکت روسیه کردند. سپهدار به قزوین آمده، در قلمرو خود، غله برای آنها خرید. از جمله سی هزار خروار از خمسه خرید. نرخ گندم دوازده تومان بود، او از قراری خرواری پانزده تومان خرید. سردار همایون از هر خرواری یک تومان (نمی دانم اسمش چه می گذاشت) برمی داشت. آن هم بر مالکین خمسه گران می آید. در این اثنا در دروازه ها مأمور گذاشته از وارد و صادر، از بار و مسافر مطالبه نواقل [نواقل: ظاهراً به معنای عوارض راه می باشد]. نمود. این نیز بر مردم گران آمد. ناچار اجتماع کرده، زیر بار نرفتند. حاکم نیز برای ارباب اینها حاج سید نعمت الله تاجر را که در حزب دموکرات دارای سمتی بود، به چوب بست. مردم ساکت نشستند. چند نفر را که از جمله آقا میرزا ابوالحسن و حجة الاسلام بود، به طهران فرستادند تا او را عزل کرده، رقم حکومت خمسه را به نام اسعدالدوله سردار صادر نمودند. ولی نواقل را نتوانستند کاری بکنند. آن را از مردم گرفتند.

بعد از انقضاء مجلس با هم در درشکه نشسته به منزل آقای امین مخصوص رفتیم. در منزل نبود. بعد گفت: باغ سردار معتضد برویم که باغ باروچی است برگشته سوار درشکه شده رفتیم به باغ. دیدیم آقای سردار معتضد خودشان هستند، پذیرایی کردند. باغ طبقه به طبقه بود. در هر طبقه حوضی در وسط و باغچه های گل در اطراف بود.

فواره ها به اشکال مختلفه کار می کردند. بعد چند پله می خورد می رفت به طبقه بالا. در آنجا نیز حوضی به شکل دیگر، فواره ها به ترتیب دیگر و هكذا. در انتهای باغ که بلندترین نقاط باغ بود اصطخر بزرگی بود که آب از آنجا به همه نقاط باغ سرازیر و در فواره ها جاگیر شده، به هوا می پرید. (1)

خلاصه بعد از تماشای اوضاع اینجا برگشته به منزل عزم نمودم، آقا میرزا

ص: 176

1-1. این باغ در شمال باغ شاه بود که فعلا همه آنها جزو شهر شده است. گویا حدود خیابان سلسبیل باشد. طهران در زمان ناصر الدین شاه دورش خندق بوده، بعد به حکم شاه خندقها را پر کرده اند که در جای آن چهار خیابان افتاد. خیابان چراغ برق، خیابان اسماعیل بزاز و خیابان شاپور و خیابان ری. بعد خندق دیگر به فاصله نسبتا زیاد در دور آن کنده بودند. ولی طهرانی را که ما دیدیم در اطراف دروازه داشت. از شهر نو به دروازه قزوین می رسید. دروازه مهمی بود که اطرافش کاشی و در سردرش چند میل کاشی بود. از آنجا تا چهارراه گمرک امیریه، تقریبا از چهار راه امیر تا چهار راه شاپور، این قدر مسافت بود. و همچنین مسافت بین دروازه باغ شاه که در انتهای خیابان مریضخانه که اخیرا به نام خیابان سپه نامیده شد، بین دو چهار راه [در اصل به اندازه یک کلمه بیاض است] به همان مقدار بود، از دروازه باغ شاه که بیرون می شدی مسافتی را که طی می نمودی می رسیدی به باغ شاه. از باغ شاه مسافتی به شمال طی می نمودی می رسیدی به باغ سردار معتضد. این نقشه آن زمان طهران بود. در جهت مغرب و در جهت مشرق نیز در دور خندق که نگاه می کردیم سواد دهی از دور به نظر می رسید. گفتند: اسم آن ده دولاب است. حالا تمامی این حدود از دروازه دولاب تا خود دولاب داخل شهر شده و خندق جدید دور شهر نیز خیابان شده، اسم این خیابانها را من نمی دانم، باید از طهرانی ها پرسید. اجمالا خیابانهای خندق جدید نیز در وسط شهر واقع شده.

ابوالحسن نگذاشت و مستقیماً ما را به منزل خود برد. آقای مجدد الاسلام و آقای حاج مشیرحضور نیز آمدند. تا اینکه بعد از شام اجازه مراجعت داد. حدود ساعت چهار بود به منزل برگشتم.

روز سه شنبه 21 شهر شعبان

در خود آثار کسالت دیدم، گویا سرماخوردگی داشتم، میل به چایی هم نداشتم، همین قدر که نماز صبح را که خواندم بی آنکه چیزی از نان و چایی بخورم دراز کشیدم و تا غروب به همین منوال ماندم، تا اینکه آقای میرزا احمد به احوال پرسید آمدند و مرا تقریباً مجبور به قدم زدن کردند. با رفقا یواش یواش به گردش رفتیم، ولی مزاج که ناسالم شد انسان از سیر مراکز حساس نیز استفاده نمی تواند بکند. خیابانها هر چه خوش منظر باشد، در نظر من جلوه نداشت. ناچار از رفقا جدا شده به منزل برگشتم. همین قدر نماز را خواندم و در بستر دراز کشیدم.

روز چهارشنبه

صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم که هنوز مزاج من به حال عادی نیامده و امروز هم باید به طرف قم حرکت کنیم. اجازه دلیران تا طهران بود، از طهران تا قم از کالسکه و درشکه و دلیران و گاری همه رقم مرکب در پستخانه بود. ولی هیچ کدام از آنها برای ما فراهم نشد، مگر گاری. چون بلیط آنها را قبلاً فروخته بودند، لذا بلیط گاری از پستخانه گرفتیم که عصر حرکت کنیم. با خود گفتیم که ما به زیارت شاهزاده عبدالعظیم می رویم، در آنجا می مانیم تا مرکب برسد و به پستخانه خبر دادیم که ما در زاویه مقدسه منتظر مرکب هستیم، لهذا با واگون شهری به پای ماشین و از آنجا با ترن(1) به شاهزاده عبدالعظیم رفتیم.(2) در آنجا بعد از زیارت برگشته در خیابان مظفریه،

ص: 177

1-1. ترن خط آهنی بود که از طهران به شاهزاده عبدالعظیم کشیده بودند.
2-2. واگون شهری عبارت بود از اتاقهایی که روی خط آهن با اسب حرکت می کرد. در چند خیابان خط آهن کشیده بودند. اتاقها که ظرفیت بیست و چند نفر بود روی آن کار می کرد و هر یک از آنها را دو اسب می کشید. فقط از جلوی شمس العماره تا میدان توپخانه، چون سر به بلندی می رفت آنجا را با سه اسب می بردند. یک اسب در مقابل شمس العماره نگهداشته بودند. واگون که از جانب بازار می آمد به آن می بستند تا میدان می برد، بعد در آنجا اسب را باز کرده بر می گرداندند به جلو شمس العماره به واگون دیگر که می رسید می بستند. وضع رفت و آمد شهری اینطور بود تا اینکه بعد از چند سال که اتومبیل به قدر کافی دایر شد خط آهن را از خیابانها چیدند، ولی خط آهن بین شهر و شاهزاده عبدالعظیم چند سال بعد از آن عمر کرد تا اینکه آن را نیز اخیراً ترک کردند، رفت و آمد منحصر به اتومبیل شد.

آقایان رفقا به ابن بابویه رفتند که مزار مرحوم صدوق را زیارت کنند. ولی من چون حال مقتضی نبود نرفتم. همانجا بودم که آقایان نهار خورده مراجعت نمودند و برای من نیز قدری فرینی سرد تهیه کرده بودند چند قاشق خوردم. از قضا دستگاه پستی نیز از وقتی که وعده داده بود تخلف نموده نصف شب رسید. بین النوم و اليقظه در گاری جابجا شده به راه افتادیم تا کاریزک که مال بندان اول بود رانندیم. (1) در آنجا چون اسب آماده نبود تا طلوع آفتاب در آنجا ماندیم.

روز پنج شنبه 23 شهر شعبان

از کاریزک سوار شدیم تا قهوه خانه گردنه رفتیم. آنجا چندان لنگ نشدیم. فقط دو استکان چایی خورده به راه افتادیم، تا به مال بند دویم که حسن آباد باشد رسیدیم. در آنجا باغی بود در مقابل پست خانه، رفتیم آنجا از قهوه خانه چایی آوردند و خوردیم، تا اینکه اسبهای دستگاه را بسته به ما خبر کردند، من باز چیزی نخوردم. به همان گلوی خشک بودم تا به راه افتادیم. نزدیک ظهر به مال بند سیم که در جنب پل رودخانه شور بود رسیدیم. هوا خیلی گرم، قهوه خانه هم پر از مگس بود. ناچار به سایه زیر پل پناهنده شدیم. در زیر پل از ماست و تخمه مرغ و خیار و سبزی نهار

ص: 178

1-1. برای دستگاههای پست در هر سه فرسخ یک مال بندان ترتیب داده بودند و در هر مال بندی سه یا چهار کمر اسب نگه می داشتند. که هر کمر چهار اسب بود همینکه دستگاه می رسید فوری اسبهای سابق را باز کرده اسب دیگری می بستند. سورچی موظف بود که دستگاه را تا مال بند برده در آنجا اسبهای خود را باز کرده برگرداند، و از آنجا هم سورچی دیگر ببرد.

خوردند. من نیز با یک مغز خیار گلو تر کردم و از قهوه خانه چایی آوردند صرف شد. آب رودخانه نهایت شور بود. آقا میرزا محمد از زور گرما در همان آب آبتنی کرد. غذای من در این سه روز منحصر به همان دو سه قاشق فرینی بود که در شاهزاده عبد العظیم خوردم و یک مغز خیار که در آنجا خوردم. دیگر به هیچ چه میل نداشتم و نمی خوردم، حتی چایی را. ولی در آنجا میرزا علی اکبر رفته از ده یک قطعه خروس گرفته آورد. آن را فی الفور سر برید، ران آن را کباب کردند، من خوردم، این خیلی چسبید و بر دل من قوت داد.

سختی سفر

تا اینکه سه ساعت به غروب مانده از آنجا حرکت نموده. نیم به غروب به مال بند چهارم که قلعه محمد علی خان باشد رسیدیم. در آنجا بی آنکه از دستگاه پائین بیاییم اسبها را عوض کردند، چون سورچی کوشک نصرت از آنجا دستگاهی به اینجا آورده بود، این بود که او دستگاه خود را به سورچی ما تحویل داد که آن را به رودخانه شور ببرد و دستگاه ما را از او تحویل گرفت که به کوشک نصرت برساند. این رسم سورچی ها بود، سورچی آن مال بندان با سورچی این مال بندان در راه یا در مرکز پست که به مقابل هم می رسیدند، دستگاهها را با یکدیگر عوض می کردند و هر سورچی که مال به دستگاه می بست، از هر مسافر ده شاهی حق انعام می گرفت. این قانون اداره بود (ده شاهی آن زمان شاید از پنج و شش قران این زمان نیرومندتر بود).

این مسافت؛ یعنی بین قلعه محمد علی خان و کوشک نصرت، خیلی به من سخت گذشت. چون شب بود، هوا تاریک و راه سر به بالا بود و باد هم به شدت می وزید و من هم تب داشتم، نمی توانستم بنشینم. و برای دراز کشیدن جا نبود، چون جا برای هر کس به قدر نشستن خود بود، آن هم به هم چسبیده که سوزن در درز آن جا نمی کرد. با وجود این راننده ها هم تند می رانند. نه تنها من در رنج و تعب بودم، بلکه رفقا نیز به زبان آمدند. آقای آقا میرزا ابوالقاسم به راننده خطاب کرد که بابا جان آهسته

بران، پنج نفر ذریه رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را کشتی (1) ولی به خرج سورچی نرفت. حتی در علی آباد هم لحظه ای نگه نداشت که چایی بخورند. به همان حال شدت می راند، تا در کوشک نصرت که مرکز او بود ما را به غریب امام رضا (علیه السلام) بخشید. تقریباً ساعت پنج از غروب گذشته بود که در آنجا پیاده شدیم. این هم مال بند پنجم بود.

این منزل نسبت به منازل دیگر که در راه قم دیدیم بد نبود، آب جاری و مختصر باغچه ای داشت. تالار خوب هم که تازه ساخته بودند با صفا بود، گرچه شب صفای آن را نفهمیدیم، چون خسته بودیم و جائی را در تاریکی نمی دیدیم. ولی صبح دیدم که اینجا در بلندی واقع شده، چشم انداز خوبی دارد. باری نگارنده همین قدر نماز را خواندم، دو استکان چایی خوردم، بی آن که شام بخورم برگشته، در توی گاری دراز کشیدم. آقایان نیز شام میل کرده، در تالار کوشک استراحت کردند.

صبح بین الطلوعین نماز را خوانده سوار شدیم. در اواسط راه یک دستگاه پستی از قم می آمد. سورچی ها اسبها را عوض کردند، تا اینکه به گل تپه که مال بند ششم بود رسیدیم. در آنجا آقایان چایی میل کردند و دو لقمه کباب هم برای من درست کردند، تا اسبها را بستند و ما را خبر کردند راه افتادیم. هوا گرم بود و آفتاب سوزان. گاری سرپوش نداشت. ما از چادر رختخواب سایبانی درست کردیم. اما چه سایبانی، تفصیلاً مپرس.

بالاخره به عسگر آباد که مال بند هفتم بود رسیدیم. قریب به ظهر هوا خیلی گرم در قهوه خانه مگس امان نمی دهد. بوی بدی هم بود مزید بر علت. ناچار به زیر پل پناه بردیم. تقریباً از عقرب به مار (2) پناه بردن بود. چون رودخانه عسگر آباد آبی داشت

ص: 180

1-1 . پنج نفر ذریه رسول را شمردیم، دیدیم یکی کم است، چهار نفر از ذریه است (آقای آقا میرزا ابوالقاسم و آقا سید جواد و آقا سید علی اکبر و این عبد ذلیل). باقی که آقا میرزا قوام و آقا میرزا محمد و آقا میرزا علی اکبر از رفقا با چهار نفر دیگر که دونفر عراقی و دونفر خراسانی از ذریه نبودند. به آقا میرزا ابوالقاسم عرض کردیم که ذریه رسول (ص) چهار نفر بود. شما چرا خون پنج نفر را برگردن او می گذاشتی.

2-2 . مقصود از نوشتن این گونه مطالب گرچه شرح سرگذشت است ولی خالی از فایده نیست و آن این است آنها که در این زمان با اتومبیل بنز ناز می کنند، بدانند که مردم عهد سابق به چه زحمت مسافرت می کردند تا قدر نعمتی را که خداوند امروز به آنها داده بدانند و شکر آن را بجا آورند.

خیلی شور، که آب رود خانه شور در مقابل آن رحمت می برد. به هر حال زیر پل امر نهار و چایی را گذرانیدیم، حال من هم قدری به جا آمد.

از ظهر مختصر گذشته به راه افتادیم، ولی سورچی دستگاه را از وسط جاده نمی برد. ما هم هرچه التماس می کردیم که از وسط جاده ببر تا گاری یکوری نشود که برای ما تولید زحمت کند به خرجش نمی رفت. در آخر چرخها به ریگی فرو نشست، گاری چپه شد، ولی جای شکرش باقی بود که کنار جاده قدری بلند بود، گاری را نگه داشت و نگذاشت سرازیر شود. و الا خدا می داند چه می شد، ولی ما همه به زمین افتادیم. ریگ زمین داغ، ما نیز پابرنه، مثل اینکه پا روی آتش گذاشتیم، و باز جای شکرش باقی است که چند نفر عرابه چپ (1) همان دم رسیده، کمک کرده، چرخهای گاری را از ریگ که تا به حلقوم فرو رفته بود بیرون آوردند و سوار شدیم. تا در نزدیکی قم گویا یک فرسخ به آنجا مانده قهوه خانه ای بود. در آنجا پیاده شده، چای خوردیم و دیگر معطل نشدیم.

ورود به قم

یک ونیم به غروب مانده مشرف به قم شدیم. در جنب مدرسه دار الشفاء متصل به رودخانه که از آن جا راهی هم به رود خانه بود، منزلی دارای نمره بیست و شش از آقا رضا نام اجاره کردیم، از قرار روزی یک قران. حسن این منزل نزدیکی آن بود به دارالشفاء که آب انبارش مثل یخ بود، و در آن جا یک چاه سنگ چینی هم بود که نقل کردند در زمستان از آب رودخانه در موقع یخبندان ده، بیست روز بلکه یک ماه هر روز به آن آب می بندند، تا چاه پر می شود. بعد عروق زمین آن آب را می کشد، هنگام تابستان در موقع لزوم آب که می کشند، همان آبی را که در زمستان تحویل گرفته، به همان حال سردی تحویل می دهد. ولی چون آب انبار کافی بود آب چاه

ص: 181

1-1. عرابه و ارابه هر دو صحیح است ولی اکنون بیشتر با الف نوشته می شود (مصحح)

مورد حاجت نبود(1).

باری بعد [از آن] که در منزل جابجا شدیم رفتیم حمام، که هم قضای غسل جمعه را بجا بیاوریم و هم گرد راه را بشوئیم، و خستگی در کنیم. حمام حضرتی در نزدیکی منزل ما بود، در آنجا استحمام نموده، نماز ظهر و عصر را در آخر وقتش ادراک کردیم. هنگام غروب مشرف به حرم محترم شده، به فیض زیارت رسیدیم در صحن اتابک در سه نقطه نماز جماعت برپا بود، ما چون ائمه جماعت را نمی شناختیم، از فیض جماعت محروم بودیم. خلاصه نماز را در بالا سر خوانده به منزل برگشتیم، حال نگارنده نیز از برکت این آستانه مقدسه نسبتاً خوب شد.

روز شنبه 25 شهر شعبان

صبح از خواب بیدار شده، آقایان را صدا زدم. غیر از آقا سید علی اکبر کسی جواب نداد. چون خسته بودند، خوابشان سنگین بود. لذا حقیر با آقا سید علی اکبر مشرف به حرم، بعد از نماز و زیارت مراجعت به منزل نمودیم. از صدای پای ما سایر رفقا بیدار شده، به حرم مشرف شده، نماز را در حرم خواندند(2). نگارنده که نیز از حرم برگشته،

ص: 182

1-1. از این چاه در قم زیاد است ولی آب انبارهای زیاد که هست احتیاج به آن چاهها نیست. آب انبارهای قم نوعاً گود می شود. سی و چند پله، در زمستان آب رودخانه هنگامی که یخ می کند از آن آب در آن وقت می بندند و به همان حال تا تابستان می ماند، این است که در قم اگر یخ هم [پیدا] نشد احتیاج به آن نیست. این آب انبارها نیز اخیراً از مصرف افتاد. چون آب از چاههای عمیق هشتاد متری تقریباً، وارد لوله کرده، خانه ها را لوله کشی کردند و در کوچه ها فشاری گذاشتند که احتیاج مردم از آب آب انبارها مرتفع شد. (شروع لوله کشی در سنه 1385 شد). _ حاشیه حاشیه مؤلف قدس سره _

2-2. در مدرسه دار الشفا آن وقت محصل نبود. در وسط مدرسه اطاق بزرگی بود که قهوه چی آنجا را اشغال کرده تا لب حوض نیمکت چیده بود. در اطاقهای دیگر از درویش و فقیر چند نفر بودند. بقیه خالی بود. در مدرسه فیضیه فقط یک حجره بود که یک نفر معمم آنجا بود. بقیه خالی بود تا در زمان مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم اعلی الله مقامه که قم مرکز علمی شد، هر دو مدرسه با سایر مدارس قم پر از محصل علوم دینی گردید. حتی مرتبه پائین که پر شد مرتبه فوقانی مدرسه فیضیه متدرجا در عهد معظم له (از اول ورودش به قم که هزار و سیصد و چهل بود [1340] تا رحلتش که هفده ذی القعدة هزار و سیصد و پنجاه و پنج [1355] باشد) ساخته و محصل نشین شد. مدرسه دار الشفا نیز که مرتبه پائینش پر شد. مرتبه بالایش بعد از وفات معظم له توسط زمامداران بعد ساخته شد. طرف رودخانه توسط آیه الله صدر اعلی الله قدره و طرف شهر توسط آیه الله بروجردی (دام ظلّه).

خواهیید بودم از صدای پای آقایان که از حرم مراجعت کرده بودند بیدار شدم بعد از چایی و صبحانه به زیارت اهل قبور که در جنب صحن شریف بود مشرف شدیم.

اصحاب ائمه و علمای مدفون در مقابر شیخان

وسط این قبرستان را مقابر شیخان می گویند. چون عده ای از اصحاب ائمه و علمای بزرگ در آنجا مزار دارند، به آن ملاحظه آنجا را مقابر شیخان (شیخها) می گویند. از جمله معاریف که در آنجا مزار دارد زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری قمی است که از اصحاب حضرت رضا(علیه السلام) بوده⁽¹⁾ و یک سال هم در سفر حج مفتخر به هم محملی آن حضرت از مکه تا مدینه شده، در خدمت حضرت خیلی محترم بوده. کشی روایتی نقل می کند دال بر علو مقام او که نقل از او می کند که من خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم که من می خواهم از میان اقوام و خویشاوندان خود بیرون روم. چون سفاهت در میان آنها غالب شده. حضرت فرمود: چنین مکن. خداوند به جهت تو از خویشان تو سفاهت را برطرف می کند چنان که از اهل بغداد به جهت موسی(علیه السلام) برطرف کرد.⁽²⁾

در بقعه شریفه آن جناب بعضی قبور از علمای اعلام هست. از جمله قبر محمد طاهر بن محمد حسین قمی که شیخ الاسلام و امام جمعه قم بوده، معاصر با مرحوم مجلسی که دارای تألیفات متعدده بوده در معقول و منقول. از جمله آنها کتاب حجة الاسلام است در فقه و کتاب بهجة الدارین در حکمت. وفات او به موجب نوشته ذریعه سنه هزار و نود و هشت [1098]. ولکن به موجب ماده تاریخ که به سنگ مزارش حک شده: عقل گفتا که «رونق دین رفت» هزار و صد [1100] می شود. به هر حال در اواخر صد اول از هزار دویم وفات یافته.

ص: 183

1-1. رجال نجاشی: 174/458، رجال طوسی، باب الزای من اصحاب الرضا (علیه السلام)، رقم 4

2-2. رجال کشی: 594/1111 ذریعه 3: 162/571، 6: 257/1407 و ایضا 1: 419/2162

و از جمله قبر میرزا علی رضا بن محمد بن کمال الدین والد ماجد مرحوم حاج سید جواد از تلامذه مرحوم میرزا صاحب قوانین، به طوری که از فرزند مزبورش نقل شده که آن مرحوم محل اعتماد و ارجاع فتاوی و محاکمات از طرف مرحوم میرزا بود. وفاتش در سنه هزار و دوست و چهل و هشت [1248].

و از جمله قبر مرحوم آقای حاج آقا سید جواد مزبور است که دارای نفوذ و مرجعیت در قم بوده. تعصب او در حفظ حدود شرعیه نقل مجالس پیرمردهای قم است که عهدش را ادراک کرده اند. از تصنیفات او مقالید الاحکام در شش جلد نقل شده. بدو تحصیلش در قم و بعد در اصفهان نزد مرحوم حجة السلام حاج سید محمد باقر و دیگران و سپس در نجف خدمت مرحوم شیخ انصاری و غیر آن. بعد مراجعت به قم نموده، به ترویج و تدریس مشغول شده تا اینکه در سنه هزار و سیصد و سه [1303] از دار دنیا رفت. مرحوم حاج میرزا زین العابدین خلف بزرگ او از جمله تلامذه مرحوم آخوند خراسانی بوده، آن مرحوم او را به عنوان طراز اول از علما (به حکم قانون اساسی بنا بوده که پنج نفر از طراز اول از علما در مجلس باشند) به طهران فرستاده بود، ولیکن تقریباً یکسال بعد از انتقال به طهران انتقال به دار بقاء کرده بود. چنانکه فرزند دیگرش مرحوم حاج میرزا عبد الحسین نیز که از نجف بعد از نیل به درجه اجتهاد به قم مراجعت کرد، بعد از چهارده روز بار سفر آخرت بست.

دو قبر از خویشاوندان زکریا بن آدم در طرف غرب بقعه او است، یکی قبر پسر عم او زکریا بن ادریس بن عبدالله بن سعد است که از سه امام (صادق و کاظم و رضا علیهم السلام) نقل حدیث می کند (1) و دیگری هم قبر برادر زاده او آدم بن اسحاق بن آدم است که هر دو در کتب رجال به جلالت و وثاقت معرفی شده (2).

و از جمله معاریف که در مقبره شیخان بقعه خصوصی دارد، مرحوم میرزا ابوالقاسم بن الحسن الجیلانی صاحب قوانین است، متوفی در سنه هزار و صد و سی

ص: 184

1-1. رجال نجاشی: 173/457، رجال طوسی، اصحاب الصادق (علیه السلام)، رقم 72، اصحاب الرضا (علیه السلام)، رقم 2

2-2. رجال نجاشی: 105/262

ویک [1131]. (1) در بقعه میرزا که به زیارت قبر شریف مشغول بودیم، شیخی آن جا بود. گفت: من مدتی است مجاور قبر میرزا هستم، پسری داشتم که او وقتی فلج شد. هنگامی که من در نهایت استیصال بودم که قدرت دوا و غذا نداشتم، متوسل به روح شریف میرزا شده عرض کردم: من چندین سال است، در آستانه تو خدمتگزارم. نتیجه عمر من همین یک پسر است. شفای او را از درگاه باری تعالی بخواه، خلاصه من دامنگیر میرزا شده، شفاعت شفای فرزندم را خواستم. سه روز نگذشت که حال پسر من رو به بهبودی نهاد. آن قدر نگذشت که به حال عادی برگشت. باری از قبور شریفه رواة اخبار و علمای اخیار که در شیخان بودند، آنها را که راهنمایی کردند، زیارت نمودیم. (2) بعد از استفاضه از تربت محترم مشایخ و بزرگان سری به بازار زدیم و بعد

ص: 185

1-1. 1231 صحیح است چنانچه ماده تاریخی که در حاشیه آینده مصنف ذکر شده: «از این جهان بجنان صاحب قوانین رفت» بر آن دلالت می کند (مصحح)

2-2. قبور دیگر در شیخان آن روز بوده و بعضی هم بعد از آن تاریخ که ما مشرف بودیم جدیداً حادث شده، زیاد است و لکن تواریخ بعضی از آنان را در اینجا ثبت می کنم که این اوراق با نام شریف آنها مزین گردد: از جمله قبر مرحوم حاج ملا محمد صادق صاحب مدرسه معروفه در قم که از اجله علمای قم بوده و در مختار البلاد [] می نویسد (که او ده سال در اصفهان _ که غالب تلمذش به مرحوم شیخ محمد تقی صاحب هدایة المسترشدین بوده _ تحصیل نموده و بعد هفت سال هم در نجف در حوزه درس صاحب جواهر بوده. سپس که مراجعت به قم نموده چهل سال در قم مرجع فتوی و مصدر امور بوده تا در سنه هزار و دویست و نود و هشت [1298] وفات نمود) خانواده هایی از اولاد او _ اهل علم و غیره _ در قم هستند که شهرتشان صادقی است به جهت انتساب به او، رحمة الله علیه. و از جمله قبر مرحوم میرزا ابوطالب داماد میرزا صاحب قوانین که از شاگردهای آن مرحوم و محل وثوق او بوده دارای فضل و کمال، مسجدی بنام او و آب انباری از آثار خیریه وی در پایین شهر هست. وفاتش در سنه هزار و دویست و چهل و نه [1249] و قبرش در بقعه زکریا بن آدم است. خانواده های میرزائی در قم که سلسله جلیله ای هستند، شهرتشان به میرزائی به جهت انتساب آنهاست به مرحوم میرزا به واسطه مصاهرت آن مرحوم. و از جمله قبر مرحوم حاج ملا محمد کزازی است. در کتاب مختار البلاد [] مختصری از ترجمه حال آن مرحوم نگاشته، خلاصه اش این است که مرحوم میرزا صاحب قوانین خواهر او را به حبالة نکاح در آورد و در اثر این وصلت مرحوم کزازی در سلک محصلین علوم دینی در آمد. بعد از چندی که صلاحیت استفاده از مجلس درس میرزا را دارا شد، در سلک شاگردان آن جناب قرار گرفت. بعد از آنکه «از این جهان بجنان صاحب قوانین رفت» او به کاشان رفته، در خدمت مرحوم حاج ملا احمد نراقی به استفاده برخاست و در ضمن به شرف مصاهرت مرحوم حاج ملا محمد بن ملا احمد رسید، تا اینکه بعد از وفات آن مرحوم به قم معاودت کرده به امامت جماعت و قضاوت و سایر امور دیانت مشغول گردید، تا اینکه در سنه ... از دنیا رحلت کرد. آب انباری در محله عشقعلی از ثلث ترکه آن مرحوم بنیاد نمودند. حاج آقا حسین فرزند آن مرحوم تاریخ فوتش در سنگ قبر او در شیخان هزار و سیصد و هیجده [1318] بود. و از جمله قبر مرحوم آخوند ملا- محمد جواد از شاگردهای مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری است که از نجف بعد از نیل به درجه اجتهاد به قم مراجعت کرده، با فواید وجود خود از امامت و فصل خصومت و تکفل ایتم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و تدریس علوم دیانت، مردم را به فیض می رسانده، تا اینکه در سنه هزار و سیصد و دو [1302] از دنیا رفت. از جمله قبر مرحوم میرزا محمد حسن صاحب کتاب مصباح الفقاهة است که رتبه او در علم از همین کتاب که در صلاة نوشته معلوم می شود. او نیز از تلامذه مرحوم شیخ انصاری بوده، بعد از آنکه دارای رتبه اجتهاد شده به قم مراجعت نموده، به خدمات دینی که در عهده صاحب این رتبه بود قیام نمود، تا در سنه هزار و سیصد و چهار [1304] (حسن با دین سالم از جهان رفت) [این ماده تاریخ با سال 1063 موافق است، ماده تاریخ صحیح چنین است: «حسن با دین سالم در جنان رفت» مقدمه مصباح الفقاهة ج 1، ص 3، مصباح الفقاهة تالیف آن مرحوم در دو جلد

به خرج فرزند محترمش مرحوم حاج میرزا ابوالحسن حجة الاسلامی به طبع رسیده و منتشر شده، اکنون اهل علم از آن انتفاع می کنند. از جمله قبر مرحوم آقا سید عبدالله است، از بزرگان علما و سادات رضویه که در زمان مرحوم شیخ انصاری مشرف به نجف شده در خدمت آن مرحوم و شیخ راضی عرب و مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی استفاده علم نموده تا در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت [1288] به قم مراجعت نموده، عهده دار امر حکومت شرعیه گردید تا در سنه هزار و سیصد و سی و سه [1333] به دار بقاء ارتحال یافت و در جنب قبر زکریا بن ادریس دفن شد. از جمله قبر مرحوم حاج سید صادق صاحب مدرسه معروفه در قم از شاگردهای مرحوم میرزای بزرگ (حاج میرزا محمد حسن شیرازی) و مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی. او و مرحوم حاج شیخ غلامرضا معروف به حاج آخوند هر دو با هم از قم برای تحصیل مهاجرت و هر دو نیز با هم بعد از فوز به مقام اجتهاد به قم مراجعت نموده اند و هر دو هم در کمال جدیت قیام به ترویج احکام دین و تربیت محصلین و سایر خدمات دین نموده، بار امانت را در کمال سلامت به منزل رسانده، تا اینکه مرحوم حاج شیخ غلامرضا در سنه هزار و سیصد و سی و دو [1332] از دنیا رفته، در بالا سر حرم مطهر به خاک سپرده شد و مرحوم حاج سید صادق در سنه هزار و سیصد و سی و هشت [1338] وفات کرده در شیخان دفن شد. رحم الله معشر الماضین. از جمله قبر مرحوم حاج میرزا محمد ارباب است که از اجله علمای قم بوده که زحمت او در تصحیح بحارالانوار مجلسی رتبه فضل او را معلوم می کند. مدتی در طهران و بعد در نجف تحصیل خود را به درجه اجتهاد رسانیده، سپس به قم برگشته به افاده و افاضه در مجلس بحث و منبر مشغول بوده، تا اینکه در سنه هزار و سیصد و چهل و یک [1341] به دار بقا رحلت کرد. چند نفر از اولاد آن مرحوم رشته منبر را تعقیب کرد[ند]، از جمله مرحوم آقا میرزا محمد تقی اشراقی بود که در بیست و چهار شهر رمضان 1368 در طهران سکنه کرد و جنازه اش را حمل به قم نموده، در مقبره مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم به خاک سپردند. از جمله قبر مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی که اهل ذکر و فکر و مراقبت بوده کتابی به نام اعمال السنه در مراقبت و مواظبت تکالیف روزهای مخصوص سال تالیف کرده بود. حقیر آن را استنساخ کردم که اگر خود توفیق مراقبت را نداشته باشم، شاید دیگران دارای این توفیق شده باشند که از روی آن عمل کرده مرا شریک جزای اعمالشان نمایند. وفاتش در سنه هزار و سیصد و چهل و سه [1343]. نقل کردند که او عده ای از اهل علم را دعوت به نهار کرده بود. در همان دم که مدعوین حضور داشتند، پسرش که مریض بود جان تسلیم کرده بود. او قدغن کرده بود که مبادا صدای گریه شان در بیرونی به گوش مهمانها بخورد. لهذا خود در پیش مهمانان در کمال آرامی و سکونت خاطر از مهمانها پذیرائی کرده بود، تا اینکه مهمانها در نهایت خوشحالی صرف نهار کرده بودند. سپس قضیه بر آنها مکشوف شده بود. از جمله قبر مرحوم آقامیرزا علی اکبر حکمی است. آن مرحوم در یزد متولد شده و در اصفهان نزد آقامحمد رضای قمشه ای بیست سال تدرّس علوم معقوله نموده، و بعد در طهران در مدرسه شیخ عبدالحسین تدریس می نموده تا در آخر رخت اقامت به قم کشیده، در آنجا متاهل و مشغول تدریس علوم حکمت و ریاضی گردید تا اینکه در سنه هزار و سیصد و چهل و چهار [1344] رخت اقامت به دار بقا کشید.

برگشته در صحن شریف نماز مغرب و عشا را خوانده مراجعت به منزل نمودیم.

روز یکشنبه بیست و شش شهر شعبان

سر از خواب بلند کرده، حال خود را بکلی سالم یافتم. برای ادای فریضه صبح مشرف به حرم محترم شده، بعد از انجام وظیفه واجبه و مندوبه نزدیکی طلوع آفتاب به منزل برگشته، دیدم آقایان نیز از وظایف مفروضه و مسنونه فراغت یافته مشغول چایی و صبحانه اند ولی من چایی خوشم نمی آمد، چون آب قم شور بود. چایی را بد مزه می کرد؛ خصوصا با کسالتی که بنده داشتم در ذایقه من بد مزه تر می شد، اکنون که ذایقه من به حال عادی برگشته باز طبعم قبول نمی کرد. امروز هوا خنک شده، نفسی به راحتی می توانیم بکشیم.

ص: 187

عصر بعد از انجام اعمال حرم مطهر به بقعه ابن بابویه (علی بن الحسین بن موسی) مشرف شدیم. قبه و بارگاه نسبتاً بزرگ در طرف مشرق شیخان دارد. اسم شریف او در کتاب رجال و تراجم به جلالت و علو شأن ذکر شده، کافی است در جلالت شأن آن جناب توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده (قد دعونا لک و سترزق ولدین ذکرین خیرین) در اثر این دعا خداوند مثل صدوق (محمد بن علی صاحب کتاب من لایحضر [5 الفقیه]) فرزندی، با برادرش حسین بن علی به او مرحمت فرموده. او با محمد بن یعقوب کلینی هم عصر بوده که هر دو در سنه تناثر نجوم (سیصد و بیست و هشت یا بیست و نه) [328 یا 329] از دنیا رفته اند. تناثر نجوم به این مناسبت می گویند که ستاره ها زیاد تساقط نموده به چپ و راست پراکنده می شده. (1)

مرحوم آقا سید محمد باقر خوانساری در روضات الجنات [5:40] نوشته که نظیر آن در شب چهارشنبه ششم شهر رجب سنه هزار و دویست و هشتاد و سه [1283] اتفاق افتاده. می نویسد من آن شب از حجره خود بیرون شدم، به آسمان نگاه می کردم که صبح را تشخیص داده به اذان مشغول شوم. ناگاه دیدم که ستاره ها به تساقط برخواسته، از طول به عرض و از چپ و راست پراکنده می شوند. مثل اینکه جو هوا پر از ستاره گردید. من حیران شدم که این چه قصه ای است، شاید خواب می بینم، چشم خود را مالیدم، دیدم در حال بیداری هستم و فرود آمدن ستاره ها دم بدم زیاد می شود، به همین حال بود که آفتاب طلوع کرد و ستاره ها در تحت الشعاع ماندند، روز که شد از اطراف و جوانب اخبار به تواتر رسید که در همه آفاق دیده شده، مردم از وجه آن در حیرت مانده فکرشان به جایی نرسید.

ص: 188

1-1. سال تناثر نجوم، سال 323 بود است، نک التنبیه و الاشراف: 338، مروج الذهب 4: 20 (سال 323)، کامل بن اثیر 8: 311، قاموس الرجال 7: 437، مجله علوم الحدیث، شماره 3، مقاله الکاتب النعمانی و کتابه الغیبه، ص 181، حاشیه 2 (مصحح)

باری در مراجعت از زیارت ابن بابویه مشرف به مزار شیخ حسن صاحب کتاب جمال الصالحین و کتاب شمع الیقین گردیدیم که بین صحن مبارک و بقعه ابن بابویه واقع بود، آن مرحوم پسر مرحوم شیخ عبد الرزاق لاهیجی صاحب شوارق است که از تلامذه ملاصدرا صاحب اسفار و داماد او بود ملقب به فیاض، چنانکه داماد دیگرش هم مولی محسن بود ملقب به فیض. ولی در کتاب روضات الجنات ترجمه مستقل برای شیخ حسن نوشته بلکه در ترجمه والد ماجد او از ریاض العلماء نقل کرده که مر او را تلامذه فضلا است از جمله ولد خلف او میرزا حسن صاحب جمال الصالحین و شمع الیقین(1). دیگر بیشتر از این چیزی نوشته اما تاریخ وفات او در سنگ مرمر روی قبر شریف او هزار و صد و بیست و یک [1121] بود.(2) شیخ عبد الرزاق هم در قم وفات کرده به تاریخ هزار و پنجاه و یک [1051] [ولکن قبرش معلوم نیست و احتمال می رود که قبر او نیز در همین حدود قبر فرزندش باشد. به هر حال دست قضا بر مزار او نیز تاخته که فعلاً اثری از آن مشهود نیست.

باری بعد از زیارت این مراقد شریفه به حرم برگشته نماز مغرب و عشا را خوانده زیارت نموده مراجعت کردیم. آقای حاج سید ابراهیم تاجر قمی(3) با آقا میرزا قوام رفیق ما غایبانه سابقه داشت. (چون معین الاسلام با او همسفر بوده، در اثر رفاقت او، آقا میرزا قوام که از رفقای معین الاسلام بود با او دوستی غایبانه پیدا کرده بود)، شب در حدود یک و نیم بود برای دیدن ما آمدند ولی نگارنده در اثر ضعفی که از کسالت

ص: 189

1-1 . روضات الجنات.

2-2 . اما آن سنگ را هنگامی که خیابان احداث می کردند و آن قبر هم به خیابان افتاد(خیابان ارم) شبانه بردند ولی سنگ سیاهی بعضی از ارباب خیر عوض [آن] روی قبر گذاشته، الا این که تاریخ فوت او را در این سنگ هزار و چهل و سه [1043] نوشته که این هم اشتباه است بلکه درستش همان [است] که در سنگ سابق نوشته بود که هزار و صد و بیست و یک [1121] باشد.

3-3 . حاج سید ابراهیم داماد حاج سید علی معروف به بلور فروش که متوفی در سنه بود. او رفیقش معین الاسلام هر دو در بین همین دو سال، سنه هفتاد و چهار و هفتاد و پنج [1374 یا 1375] همسفر راه آخرت شدند.

من باقی مانده بود حال پذیرایی نداشتم، قبلاً از رفقا عذر خواسته رفتم در پشت بام دراز کشیدم. تا این که حق مجلس دید ادا شده بود، حقیر را برای شام احضار کردند. معلوم شد که در غیاب ما گربه فرصت یافته آمده گوشت خورش را بالتمام خورده، ناچار برای خورش از بازار کباب تهیه کردند، این گربه خیلی غریب بود در کنار سفره می نشست، به اندک غفلت لقمه از دست ما می ربود. به آقا میرزا علی اکبر گفتیم: این گربه را تنبیه کن. گفت: گربه پدر سگ را از کجا پیدا کنم. گوشت را خورده مست شده، نمی دانم در کجا دراز کشیده.

روز دوشنبه 27 شهر شعبان

صبح بعد از انجام اعمال شرعی از مفروضه و مسنونه و ادای حق صبحانه از چایی و غیره، جناب آقای آقا سید موسی قمی تشریف آورده فرمود: امروز در منزل ما مختصر آب و نانی تهیه شده، من آمده ام شما را قبلاً ببرم به دربهشت که در آن جا بعضی از قبور شریفه است، بعد از زیارت آنها برمی گردیم به منزل، سردابی هم داریم که بعد از نهار ممکن است در آنجا استراحت فرمایید.

زیارت علی بن جعفر و امامزاده های دیگر

باری در خدمت آقا سید موسی به بقعه ای رفتیم که دارای ایوان و گنبد عالی، دو قبر در جوف یک ضریح به نام علی بن جعفر الصادق و محمد بن موسی الکاظم (علیهما السلام)، چنانکه در کتیبه دور گنبد بود از داخل. ولکن احتمال قوی می رود که این علی پسر بلاواسطه حضرت صادق (علیه السلام) نباشد. چون می گویند پسر بلاواسطه آن حضرت در عریض که دو فرسخی مدینه است مدفون است، پس این قبر از اولاد آن علی است نه خود او. چنانکه در سمنان نیز قبری به این نام هست، آن هم همین طور از اولاد مع الواسطه است. (1) و همچنین محمد بن موسی مذکور احتمال

ص: 190

می رود پسر مع الواسطه حضرت کاظم (علیه السلام) باشد و در نزدیکی بقعه علی بن جعفر بقعه ای بنام ابراهیم بن احمد بن موسی بن جعفر هست.

بعد از زیارت مرقد این دو بقعه مبارکه، باغی در جنب آنها بود، به جانب آن باغ رفتیم. آقا میرزا قوام و آقا سید جواد چند قدم از ما عقب بودند. ما که به دلالت آقا سید موسی داخل باغ شدیم، هر چه منتظر شدیم آنها نیامدند. آقا سید موسی به سراغ ایشان برگشت، خبری از آنها نیافت، ما نیز در آن حوالی گشتیم و از مردم پرسیدم که دو نفر به این نشان دیدید، سراغی ندادند. بالاخره گفتیم: صغیر که نیستند گم شوند، ناچار پیرسان منزل آقا سید موسی را پیدا می کنند. هوا هم گرم بود و رو به ظهر هم گرمتر می شد. لهذا رو به شهر قدم برداشتیم، چند کوچه که رد شدیم دیدیم گمشدگان ما در پیش یک قهوه خانه آسوده خاطر نشسته چایی می خوردند. معلوم شد که آنها نیز عقب ما خیلی به چپ و راست و این طرف و آن طرف رفته، خسته شده اند تا اینکه در آنجا برای رفع خستگی نشسته اند که بعدا سراغ منزل آقا سید موسی را گرفته بیایند، پس با هم آمده سر راه به بقعه مبارکه امام زاده حمزه بن موسی بن جعفر مشرف شدیم، او نیز احتمال دارد که فرزند بلاواسطه حضرت کاظم (علیه السلام) نباشد بلکه مع الواسطه باشد. چون چند قبر به این اسم معروف است: در شیراز و در ترشیز و در ری، همگی به نام حمزه بن موسی است. جمعش به این است که یکی فرزند بلاواسطه باشد و دیگری دارای یک واسطه و سیمی دارای وسایط عدیده، و هكذا و در جنب بقعه امام زاده حمزه، بقعه دیگر به نام احمد بن موسی بن جعفر هست که احتمال دارد پدر همان ابراهیم باشد که در نزدیکی بارگاه علی بن جعفر قبه و بارگاه دارد. و احتمال دارد که انتساب او به حضرت کاظم از باب انتساب به جد باشد که واسطه در بین ذکر نشده باشد.

باری از آنجا رخصت انصراف یافته به منزل آقا سید موسی رفتیم در سرداب عرقمان خشک شد. بعد از نهار نیز همان جا خوابیدیم تا اینکه عصر از آنجا به منزل برگشتیم. و بعد برای انجام اعمال نماز و زیارت نزدیکی غروب مشرف به حرم شدیم.

و سپس در صحن جدید به زیارت قبر ابو الحسین سعید بن هبة الله مشهور به قطب راوندی مشرف شدیم، تاریخ وفات او در سنگی که در بالا سر قبر بر پا بود محکوک بود سنه پانصد و چهل و هشت (1) [548] ولکن مرحوم حاج میرزا حسین نوری در جلد سیم مستدرک صفحه 491 [چاپ آل البیت 21 (=3): 90] می نویسد: (ولم اجد تاریخ وفاته، الا ان فراغه من تالیف فقه القرآن کان سنه 562) که من تاریخ وفات او را پیدا نکردم الا اینکه از تالیف فقه القرآن در سنه پانصد و شصت و دو فراغت یافته. از این معلوم می شود که آن تاریخ درست نیست، چون تاریخ این تالیف پانزده سال بعد از آن است، ولی در کتاب اجازات بحار [107: 19] از خط شهید نقل نموده که وفات آن مرحوم در سنه پانصد و هفتاد و سه [573] اتفاق افتاده، ابن حجر هم در لسان المیزان ج [3] ص [302]، به نقل از تاریخ الری ابن بابویه _ منتجب الدین _ [تاریخ فوت را در سال پانصد و هفتاد و سه نوشته. این با تاریخ آن تالیف سازش دارد.

باری به منزل برگشتم آقای حاج سید ابراهیم از ما وعده شام گرفته بود، خود برای راهنمایی زحمت کشید، ما با مصاحبت او به منزل وی رفتیم، آقای حاج شیخ جواد از علمای قم نیز تشریف آورد، از فیض محضر او مستفیض شدیم، در این مجلس از هر جهت روحا و جسمما به ما خوش گذشت تا این که در حدود ساعت پنج از مجلس بلند شده، به منزل برگشتیم، و در پشت بام خوابیدیم. (2)

ص: 192

1-1. ولکن اخیرا در سنگ قبر که جدیدا نصب شده اصلاح شده.

2-2. بعد از ده دوازده سال که حقیر به قصد مجاورت، مشرف به ارض مقدس قم گردیدم، در کوچه حرم در خانه معروف به خانه ناظم التولیه، منزل کردیم. آقای حاج سید احمد لواسانی با چند نفر از اهل علم به دیدن حقیر تشریف آورده بودند. در این اثنا شخصی هم دق الباب کرد و پرسید که آقا سید احمد تشریف دارد. من به گمان اینکه مقصودش من هستم، عرض کردم: بلی هست. بفرمایید. او شیخی خوش قیافه بود، تشریف آورد و شروع کرد با آقای لواسانی تفریق حساب کردن که من مدتی بود، عازم بودم خدمتتان برسم. نمی شد تا اینکه امروز فرصت یافتم. آقای لواسانی گفت: من شش ماه است از این منزل بیرون رفته ام. حالا که اینجا منزل فلانی است (اشاره به بنده) که ما به دیدن ایشان آمدیم. فرمود: بهتر، ما نیز قصدمان را عوض می کنیم. این را به پای فلانی حساب می کنیم. طلب شما باشد تا بعد تفریق می کنیم. این دیدن به حساب ما در آمد. ولی من آقای شیخ را نمی شناسم که کیست، لکن در اثنای مذاکره فرمود که فلانی به من گفت: شیخ محمد جواد، قضیه از این قرار است. فهمیدم که اسم شریف آن جناب آقا شیخ محمد جواد است. از این اینجا خاطر افتاد که در آن سفر شخصی به این اسم از ما تققد فرمود. آن دم من از کسی که نزد او بودم، زیرگوشی پرسیدم که این آقا در مسجد امام نماز می خواند؟ گفت بلی، فهمیدم که همان است. آن وقت عرض کردم که من سابقه تشریف در خدمتتان دارم. سابقه را به یادشان آوردم. تجدید عهد شد. تا او در سنه هزار و سیصد و هفتاد و سه [1373] [وفات یافت و در بالا سر دفن شد.

صبح بعد از انجام وظایف عادی و شرعی به بقعه مرحوم شیخ فضل الله نوری مشرف شدیم. شیخ از شاگردهای مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی بود. در مرکز استخوان علمی اش محکم بود. تقریباً آن روز از جهت ریاست شخص اول بود. خداوند جزای مسببین را بدهد که در روز سیزدهم رجب 1327 که روز عید ولادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که روز سرور بود، آن مرحوم را با چند نفر دیگر (آقا سید هاشم مرحوم تبریزی، عالم محله دوجی و صنیع حضرت و آجودان باشی زنجانی و وقار الملک، برادرزاده علاءالدوله) متعاقباً به دار زدند. بعد از زیارت قبر شیخ، قبری دیگر از علمای قم در مقابل بقعه شیخ (1) آن را هم زیارت نمودیم.

قبر اتابک

شنیده بودیم که اتابک و سلاطین قاجاریه بقعه های مجللی دارند. پرسیدیم، قبر اتابک را در صحن جدید نشان دادند، جنب ایوان آئینه، رفتیم، دیدیم که دور قبر اتابک چهار ستون دارد. گفتند: اینجا اول یک ستون قطور آجری داشت که از بناهای فتحعلی شاه بود که برای آستانه مقدسه چراغ خانه ساخته بود. آن هنگام که اتابک میرزا علی اصغر خان، این صحن نو را احداث کرد. موقعیت اینجا را دید که هم به صحن قدیم و هم به صحن نو و هم به ایوان آئینه در و دست دارد، اینجا را برای مدفن خود انتخاب کرد.

ص: 193

1-1. قبر مرحوم حاج ملاآقا حسین از شاگردهای شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی صاحب رسائل که قضاوت و حل و عقد امور بلد در دست او بوده، وفاتش در سنه هزار و سیصد و بیست و هفت [1327] اتفاق افتاده، آن مرحوم جد خانواده های حرم پناهی هست که در قم از معاریف می باشند.

اما در کدام نقطه اش هنوز معین نبود، تا اینکه اتابک روزی در همین نقطه نشست بود، گفته بود: این ستون قطور اگر در وسط نبود، اینجا یک مجلس می شد. مشهدی محمد حسن معمار حضور داشته، عرض کرده: اجازه بدهید من اینجا را یک مجلس کنم. فرمود: بکن، او چهار ستون باریک با سرستونی خوشتراش که فعلا پابرجاست آنها را قبلا دستور می دهد، می تراشند. بعد به مهارت ستون آجری را از چهار طرف به تدریج تراشیده، هر یک از ستون را در یک گوشه آن قرار می دهد. آنگاه بدنه ستون را برداشته بود که اینجا یک مجلس شده بود. اتابک دید که جای آن ستون جای بکری است. آنجا را برای مدفن خود انتخاب کرد. داد تمثال خود را هم روی سنگ نقش کردند، (1) که روی قبر قرار دهند.

قبور قاجاریه

وقبر فتحعلی شاه را در صحن قدیم نشان دادند. آن هم بقعه مجللی است که سه تا در هم به مدرسه فیضیه از آنجا باز می شود. تمثال شاه تمام قد در سنگ مزارش که از مرمر صاف شفاف است، نقش کرده اند و این دو بیت هم در گوشه آن حک شده بود. نقل کردند که از انشاءات خود شاه است:

از جان گذشته ایم به جانان رسیده ایم وز درد رسته ایم به درمان رسیده ایم

ما را به سر توقع سامان خویش نیست از سر گذشته ایم به سامان رسیده ایم

و بقعه محمدشاه، آن هم در همان صحن است که تمثال تمام قد او نیز به سنگ مرمر که در روی قبرش هست، نقش شده.

قبر مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه نیز در آنجاست. سنگ قبر او نیز نقشهای غریبی در اطراف دارد. دیدنی است.

قبر عزالدوله برادر ناصرالدین شاه آن هم در همین بقعه است. فهرست حکام زنجان در عصر مؤلف

ص: 194

1-1. نقل کردند که شخصی به حجار گفت که اتابک داد تمثال او را حک کنی، تو تمثال او را گذاشته، تمثال خود را حک کردی.

او در زنجان حاکم بود. دویمین حاکمی است که من از طفولیت یاد دارم. اولش سالار الدوله بود: پسر مظفرالدین شاه، که در سنه هزار و سیصد و شانزده قمری [1316]، حکومت زنجان را داشت. من آن وقت هشت ساله بودم. (چون ولادتتم در چهارم صفر سنه هزار و سیصد و هشت [1308] است) بعد از آن عزالدوله بود که تا سنه بیست [1320] به نام حکومت بود. ولی مردم از حکومت او خسته و آزرده شدند. تا اینکه عده ای از وجوه شهر به طهران رفته، رقم عزل او را از دربار صادر کردند و در جای او وزیر همایون کاشی را معین کردند. (1) (گرچه رشته مطلب از دست رفت، گذار تا برود، رفتش مبارکه، از سفرنامه گذشت و جنگل مولی شد. شد، شد، به جایی بر نمی خورد.) او نیز دو سه سال در سریر حکمرانی بود. بعد جلال الدوله پسر ظل السلطان آمد. ولی او عمر حکومتش کوتاه شد. دو سه ماه بیشتر نشد. بعد تیرالممالک آمد. خبر فوت مظفرالدین شاه و خطبه سلطنت محمدعلی شاه در زمان حکومت او در مسجد سید خوانده شد. بعد از آن آقا باقر قزوینی سعدالسلطنه آمد در سنه 25 [1325] و فخر الملک در سنه بیست و شش [1326] و مجدالسلطنه فرزند شاهزاده مجد الدوله در همان سال یعنی در عرض دو سال با کم و زیادش سه حاکم عوض شد.

بعد سردار مسعود ابن ظل السلطان، او نیز عمر حکومتش کوتاه گردید. چهارم ربیع الثانی سنه بیست و هفت [1327] استقبالش کردند و در ششم جمادی الثانی همان سال بدرقه اش .

بعد عظیم زاده اردبیلی از ناطقین و علمداران مشروطیت، گرچه عنوان رسمی حکومت را دارا نبود و لکن حکمرانی می نمود. تا در اثر جنگی که بین مسلک استبداد و مشروطیت اتفاق افتاد، کشته شد. بیست و چند نفر از طرفین در این جنگ کشته شد تا اینکه در هشتم شوال سنه بیست و هفت [1327] حاج معین الدوله برادر علاءالدوله به سمت حکومت وارد شد. در آن اوان پیریم مسیحی با عده خود از مجاهدین و سردار معتضد و عده ای از بختیاری ها وارد شد. مرحوم آخوند زنجانی (آقای آخوند

ص: 195

1-1 . در کشف الاسرار آیتی [] دیدم که وزیر همایون در زمان حکومت عراقش بهایی شد و در همان دین مرد.

ملاقربانعلی) چون افق را پر ابر دید، از شهر خارج شد و لکن مجاهدین پیشرفت کار خودشان را در این دیدند که آن مرحوم را به مرکز بفرستند و در مرکز هم صلاح در این دیده بودند که به عراق بفرستند. چون در نجف درباره آن مرحوم استخاره به قرآن کرده بودند، آیه آمده بود: هذه ناقة الله لكم آية فلاتمسوها بسوء این بود که به موجب مخابره نجف آن جناب را به کاظمین بردند. در آنجا بود تا اینکه بعد از چهار ماه تقریباً در بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و بیست و هشت [1328] از دنیا رحلت کرد و در رواق کاظمین علیهما السلام به خاک سپرده شد.

معین الدوله هم در پنجم همین ماه از زنجان بار حکومتش را بست و در جای او میرزا صالح خان آصف الدوله روز یازدهم جمادی الاولی همین سال بار حکومت گشاد و در اواخر شوال سنه بیست و نه [1329] بارش را بست. بعد از آن نظم السلطنه آمد، ولی ورود محمدخان اوصالو به شهر که در ماه ربیع الاول سنه سی [1330] اتفاق افتاد که رئیس نظمیه را با چند نفر کشت، آب او را گل آلود نمود. ناچار از ترک حکومت شد. آنگاه دبیر دربار تقریباً دو ماه این سمت را بر خود گرفت. تا در ماه جمادی الاولی سردار مؤید وارد شد. او عمر حکومتش نسبتاً زیاد شد. نزدیک به دو سال ونیم کشید تا اینکه در آخر با جهانشاه خان امیرافشار میانه شان به هم خورد و کار به جنگ و ستیز کشید. حاج صمدخان شجاع الدوله که در آن وقت در تبریز حکومت داشت، به کمک او از آذربایجان سواره فرستاد. از قضا در همین اثناء شجاع الدوله از تبریز خارج شد. سردار مؤید نیز در اثر آن دست به کمر گذاشت، از زنجان خارج شد.

بعد سردار کبیر در مقر حکومت نشست. او برای اصلاح بین امیر و سردار آمده بود و لکن سردار که رفت او را در جای وی گذاشتند. او هم از ماه شوال سنه 32 [1332] تا پنجم ربیع الثانی سنه 33 [1333] بود. بعد آصف الدوله دوباره زمامدار شد. روز 27 رجب سنه مزبوره وارد شد و در اواخر جمادی الثانی سنه 34 معزول. بعد حاج سعید السلطنه طباطبایی روز سیم رجب وارد شد. او نیز عمر حکومتش کوتاه شد. دو ماه و خورده شد، او هم چون با جهانشاه خان امیر آباشان از یک جوی ردّ نشد. این بود که

ایادی امیر در مرکز او را معزول و امیر را منصوب کردند. اواخر شهر رمضان سنه مزبوره او رفت و منیع الدوله از جانب امیر زمامدار امر حکومت شد. او نیز در حکومت قصیر العمر شد. روز سیم محرم سنه هزار و سیصد و سی (1) و پنج قمری [1335] سردار همایون آمد او از کار برکنار شد. ولی سردار همایون نیز عمرش در حکومت دوماه شد. اوایل ربیع الاول سنه مزبوره او رفت. منیع الدوله مستقلاً حکمران شد. هیجدهم همین ماه (سنه 1334)، والد او مرحوم ذوالفقار خان از دنیا رحلت کرد. لقب اسعدالدوله به اضافه سرداری به او و لقب منیع الدوله به فرزند او واگذار گردید. اکنون حکومت زنجان با اوست. (2)

ص: 197

1-1. اصل: بیست

2-2. بعد از اسعدالدوله سردار نام وثوق السلطنه را در اوراق یادداشت دیدم. ولی اوراق زباندار نبود که بفهماند که حاکمی در بین بوده و یا اینکه حکومت سردار منتهی به حکومت وثوق السلطنه گردیده، به هر حال دوره حکومت او هفت ماه شد. (از 29 شعبان سنه 36 تا 29 ربیع الاول سنه 37) بعد از آن جهانشاه خان امیرافشار از جانب سپهسالار تنکابنی که والی آذربایجان بود مأموریت یافت. او نیز هشت ماه حکومت کرد. (از غره ربیع الاول [ربیع الثانی صحیح است. مصحح] سنه 37 تا آخر ذی القعدة سنه 38). امیر افشار در کوفه در شهر رجب سنه 1348 و اسعد السلطنه سردار حسینی خان در ماه جمادی الاولی در طهران وفات کرد. سپهسالار اعظم محمد ولی خان تنکابنی شب 15 محرم الحرام سنه 1355 انتحار کرد. بعد از وی ضیاء الدوله آمد. او نیز از جانب سپهسالار مأموریت یافت. قریب یک سال هم او بود. (از اوایل ذی الحجه سنه 37 تا هیجدهم ذی القعدة سنه 38. بعد از آن غفار خان قزوینی سالار منصور از اواخر رجب سنه 39 تا ماه شوال همان سنه تقریباً دو ماه حاکم شد. حکومت او در کابینه سیدضیاء بود. امیرافشار در این کابینه از جمله آنانی بود که باید حساب پس بدهد ولی امرش را طوری گذرانید که به حبس نکشید. در گوشه دفتر یادداشت تاریخ عزل سردار اعظم را دیدم که که روز دویم شوال سنه چهل و یک [1341] از زنجان حرکت کرده. اما تاریخ ورودش را ندیدم که آقا بعد از غفار خان بلافاصله آمده یا اینکه حاکم دیگری در بین بوده و همچنین امیرحشمت، عزل او در اوراق یادداشت هست که در دویم ربیع الثانی سنه چهل و پنج [1345] از زنجان رفت، اما کی آمده بوده، بعد از سردار عظیم بلافاصله بوده و یا اینکه حاکم دیگری نوبه پنج روزه خود را گرفته، نه در نظر دارم و نه در یادداشت. بعد از آن لسان الملک روز سیزدهم همان ماه آمد ولیکن عمر حکومتش دوماه نشد. در اوایل جمادی الثانی همان سال از زنجان حرکت کرد. بعد امیر افشار باز به حکومت معین شد. از آن به بعد دفتر یادداشت زنجان به واسطه مسافرت به کربلا و مهاجرت به قم بسته شد.

باری از موضع بسیار دور شدیم. از قبر عزالدوله به قهقری برگشته از حکومت او در زنجان سر در آوردیم. آنگاه از حکومت او رشته را اتصال داده تا فهرست حگام زنجان را به آخر نرسانده دست بردار نشدیم. باری از مقبره محمد شاه به طرف قبور سلاطین صفویه رفتیم که در پیش روی حرم مطهر بود. از جمله قبر شاه صفی در قبله ضریح مبارک که علامتی از قبر ندارد، جز در نصب سنگ مرمر کف زمین که صورت قبر پیداست. سابقا صندوقی داشته و از حرم با مشبک آهنی جدا بوده، ولی به امر فتحعلی شاه صندوق و مشبک را برداشته اند. اکنون تقریباً جزء حرم شده و از جمله بقعه شاه عباس ثانی پسر شاه صفی که در ضلع جنوب غربی حرم واقع است که بین آن و حرم دری است از خاتم و مشبکی است از آهن(1) و از جمله قبر بقعه شاه سلیمان است، پسر شاه عباس ثانی و در آنجا نیز دو صندوق است. یکی روی مضجع او و دیگری روی مضجع پسرش شاه سلطان حسین و قبر شاه طهماسب فرزند او در همین بقعه است ولی علامتی روی قبر ندارد.

باری شب چهارشنبه قرار مرخصی را گذاشتیم که فردا بلیط دلیجان از پستخانه بگیریم. چون گاری مزه اش را چشیده بودیم و دیگر حاضر نبودیم که زیر بار گاری برویم. قرار بر این گذاشتیم که دلیجان بگیریم ولو اینکه چند روز معطل باشیم. روی این تصمیم به پستخانه مراجعه کردیم. گفتند: دلیجان حاضر نداریم. ولی فردا از طهران خواهد آمد. این بود که بلیط گرفتیم تا فردا راهی بشویم.

روز چهارشنبه بیست و نهم ماه شعبان

فردا صبح از جا برخاستیم(2) که زیارت وداع نموده، مرخص شویم. از پستخانه سراغ دلیجان را گرفتیم. گفتند: هنوز نیامده. از جواب سربالایی پستخانه فهمیدیم که امروز خبری از آن نیست. باید ماندگار باشیم. بالاخره ماندیم از قضا آقای شیخ محمد جواد

ص: 198

-
- 1-1. ولی در این سنین اخیر آن در خاتم را به موزه بردند و در خاتم بالاسر را آوردند به جای آن و آهن مشبک را هم برداشتند. راه بین حرم و بقعه شاه عباس باز شد.
 - 2-2. اصل: برخورداریم

سابق الذکر که در منزل آقای حاج سید ابراهیم خدمتش رسیده بودیم، با چند نفر از طلاب به دیدن ما تشریف آوردند. اگر مرخصی ما امروز سر می گرفت از فیض ملاقات ایشان محروم می ماندیم. پس حسن تصادف شد. باری صحبت متفرقه به میان آمد.

قم و مردمان آن

یکی از حضار گفت: طهران جهنم پر نعمتی است. بنده هم عرض کردم: چنانکه قم بهشت بی نعمتی است. (چون در قم غیر از خیار زرد و گرمک کاشان که طعم آب حمام را داشت چیزی نبود)، آقا شیخ محمد جواد هم فرمود: بلی قم برای مردن خوب است. برای زیستن تعریفی ندارد. (1)

یک نفر هم گفت: قم مزرعه دارد ولی زارع ندارد. اصول فلاحت را در اینجا بلد نیستند و الا در السنه معروف است که [اگر زمین قم و آب اصفهان و زارع کاشان در یک جا جمع می شد، آن وقت معلوم می شد که زمین قم دارای چه استعدادی است. خلاصه با این مقوله مذاکرات مجلس برگزار شد. ولی از اخلاق بازاریهای قم سوء ادب دانستیم که حرف به میان آوریم. چون در شهرهای دیگر قیمت اجناس را یک خورده علاوه می گویند برای جای حرف، اما در قم قیمت را ده برابر می گویند و بالأخره در دو مقابل معامله را تمام می کنند. من با یکی از قمیها مذاکره کردم که اخبار در فضیلت قم و قمی زیاد داریم. از حضرت امیر(علیه السلام) روایت است که فرمود: «سلام الله علی اهل قم و رحمة الله علی اهل قم». ولی ما در این بازار اهل این سلام را نمی بینیم. گفت: چون اینجا شهر زیارتی است، واردین زیادند و نوعا از قیمت بازار بی اطلاعند، لهذا بازار تقلب در اینجا رایج است. در اثر رواج بازار تقلب

ص: 199

1-1. آن وقت وسایل نقلیه نبود. بازار قم هم خشک بود. میوه حسایی پیدا نمی شد. وقت انار و انجیر و خربزه هم نبود که قمیها از خجالت واردین بیرون بیایند. ولی اخیرا که وسایل نقلیه دایر شده، قم میوه خانه شده، از تمامی شهرهای مناسب خصوصا از اصفهان و عراق [=اراک] هر روز اتومبیلهای سنگین میوه از هر قبیل وارد می شود.

مقلبین هر شهر در اینجا بارانداز کرده، از شهرهای دیگر آمده، بازار ثقلب را دایر کرده اند و همه اینها به حساب قمیها می آید و حال آنکه دامن قمی اصل از لوٹ اینگونه کثافات میراست، دیدم حرفش بد نیست. (1)

ص: 200

1-1. خصوصاً در این سنین اخیر که تحقیقا شهر قم به قدر دو مقابل سابق شده، نگارنده در سنه چهل و شش [1346] که با اهل خانه به ارض قم مشرف شدم، الان که سنه هزار و سیصد و هفتاد و شش [1376] قمری است. سی سال است که در قم مجاور هستم. قم را می بینم عوض شده. قم سنه هفتاد و شش غیر از قم سنه چهل و شش است. در سنه چهل و شش در طرف ابرقو عمارات کمی بود، شماره مجموع آنها از آحاد و عشرات تجاوز نمی کرد. حالا با مئات و الوف شمرده می شود. راه ورودش از طهران منحصر به همین پل علی خان بود که در مقابل ایستگاه راه آهن واقع است. دیوار پل متصل به دروازه ای بود که باز و بسته می شد. از آن دروازه قدم به بازار می گذاشتی و دست راست آن یک کوچه باریکی بود که منتهی به مدرسه دارالشفاء می شد که اخیراً آن را گشاد کردند. فقط نزدیکی دارالشفاء چند قدم به حال سابق مانده است و آن مقیاس کوچه سابق است که تا بازار به همین عرض بود. و در نزدیکی حمام بازارچه مسقفی هم بود که در حمام به بازارچه باز می شد. و اما از دروازه مستقمیا که وارد می شدی بازاری بود که منتهی می شد به بازار سلام که از جنب مسجد امام، (یعنی از در شرقی آن) شروع کرده می رفت تا وارد راسته بازار می شد. (چون از اینجا در صحن پیدا بود، لهدا رسماً از آنجا به حضرت سلام عرض می کردند، بدین وجه بازار سلام می گفتند.) بقعه ای که به نام احمد بن اسحق یا شاهزاده ناصرالدین که در برابر در شمالی مسجد امام است، یک طاق بین در بقعه و در مسجد فاصله بود. خیابان آذر را که از پل شروع کردند، دو سه زرع از بقعه و ده دوازده زرع از مسجد و بازار داخل خیابان شد. این خیابان تقریباً حدّ شهر بود از طرف شمال. چون از جای آب انبار مرحوم آقای آقا نقی آن قدر نمی گذشت که آبادانی تمام می شد و از آن طرف خیابان [باجک] هم در باغ پنبه تمام می شد. و از طرف جنوب هم کوچه ارک آخرین کوچه شهر بود که راه آن کوچه به صحن اتابک از کوچه حرم بود. چون خیابان نبود، خانه های مقابل حمام ارم تقریباً از باغ معروف به باغ شاهزاده که در کنار شهر بود، اخذ گردید. مهمانخانه ارم و آب انبار سلماسی همه از آن باغ گرفته شد. بیمارستان فاطمی و سهامی و مدرسه حکیم نظامی در زمینی نسبتاً دور از شهر احداث شد. و حدّ غربی شهر رودخانه بود، در طرف غرب رودخانه کاروانسرای کهنه ای بود با مهندسیه که فعلاً تلگرافخانه و پستخانه است و بعضی از بناها هم سر راه طهران بود خیلی کم. بقیه باغ و یا صحرا بود. که اکنون از محاذات صحن گرفته تا خاک فرج رفته و همین اندازه به طرف جنوب رفته، ولی در طرف شرق سواد شهر زیاد نشده مگر تازگی که بیمارستان نیکو[یی] احداث شده و راه هم تا آنجا صاف شد. یواش یواش زمینش قیمت پیدا می کند و عمارت احداث می شود. اکنون که حد سابق شهر معلوم شد، زاید از این حدود از ایستگاه تا خاک فرج (الاچند بناء) و از حمام ارم تا صفاییه و محله جوی شور و از آب انبار مرحوم حاج آقا نقی تا باغات شمالی همه بناهای جدید الاحداث است که کمتر از قم سابق نیست. و از جمله تصرفاتی که در شهر سابق شده احداث باغ ملی است که در جای قبرستان کردند. چون از در صحن تا نزدیکی مسجد امام قبرستان پست و بلند بود، وسط که شیخان موجود فعلی باشد، بلند بود. ولی اطرافش پست بود. این بود هنگامی که باغ ملی را احداث می کردند، وسط راه را به همان حال اولی گذاشتند. بقیه پست بلندیها را تسطیح کردند و درخت زدند. به همین حال افتاد که امروز می بینی. یک نفر از عمله های تسطیح به حقیر گفت که من در تسطیح قبرستان اتفاق می افتاد، حفر قبر می کردم استخوانی را که پیدا می شد، می آوردم به چاهی که کنده بودیم می ریختیم. یک شب در خواب دیدم که من مشغول باز کردن روی قبری بودم. روی قبر که باز شد، مرده ای پاشد و نشست و گفت: سید حیا نمی کنی (او از سادات بود) ما را اذیت می کنی. من از ترس بیدار شدم. دیگر در قم نماندم که مبادا مرا مجبور به این کار زشت نمایند، رفتم به طهران تا این کارها تمام شد، برگشتم.

قم از شهرهای اسلامی است که در زمان عبدالملک مروان بنا شده، و اهلش از اول بنایش شیعه اثنی عشری بوده، مخالفین را راه نمی دادند، حتی در زمان بنی عباس حکامی که مذهب تشیع نداشت. آنها را به حکومت قبول ننموده مقاتله و مجادله می نمودند، چنانکه در آن زمان غیر از ناصرالدین بن حمدان که شیعه اثنی عشری بوده به کسی راه ندادند.

باری امشب شب پنجشنبه به موجب نوشته های تقاویم شب غره شهر رمضان المبارک است. احتمال قوی دارد که هلال رؤیت شود. این بود که در خدمت آقای آقا میرزا ابوالقاسم برای رؤیت هلال بالای ایوان آینه رفتیم. در آنجا هرچه به افق چشم دوختیم و به قول ارباب لغت «مدّ العنق لرؤية» الهلال کردیم از هلال سراغی پیدا نشد. چون هوا هم تیره گی داشت و در آن غباری بود، چه بسا مانع از رؤیت می شد. به هر حال ما ندیدیم و در آنجا هم کسی ادعای رویت نکرد. پس به حرم مشرف شده، بعد از نماز و زیارت به منزل برگشتیم. آقایان رفقا هم هر جا بودند، برگشتند و شام خوردیم و رخت به پشت بام کشیدیم و خوابیدیم.

روز پنجشنبه سلخ شعبان یا غره رمضان

به پستخانه رفتیم که از دلیجان طهران سراغ بگیریم. گفتند دلیجان نیامده. رئیس پست

هم ما را می دواند، از شب به صبح و از صبح به عصر وعده می دهد. بالأخره گفت: شما مطمئن باشید که اگر امروز دلیمان از طهران نرسید، من شما را با آن دلیمان بزرگ که مخصوص خط اصفهان است، به راه می اندازم. ما هم راحت شدیم که امروز رفتنی نیستیم. این بود که به گردش رفتیم. قدری در بازار گذرانیدیم. مقداری در مسجد امام نشستیم. بعد آمده در ایوان آینه صحن اتابک جلسه نموده، در ساختمان ایوان و جزئیات آینه کاری و حجاری آن دقت کردیم. آب هم از فواره حوض وسط صحن در جریان بود. گفتند: این آب را اتابک از بالای رودخانه توسط شتر گلو آورده و در صحن آفتابی کرده و احداث اصل صحن از مرحوم میرزا ابوالقاسم خان است ولی عمر او وفا نکرد. پسر او مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک تمام کرد.

باری بعد از چندی که در گردش شمال و جنوب بودیم، به منزل برگشته نهار خوردیم و چون هوا گرم بود، پناه به آب آب انبار دارالشفاء بردیم که قدری از آن بر سرمان ریخته در سایه سردی آن که قدری راحت شدیم، خوابیدیم. یخ نبود ولی آب آب انبار که تازه آورده باشند، احتیاج به یخ نداشت. در نهایت سردی، گرچه شور بود. عصر هم حسب معمول به صحن و حرم و نماز و زیارت رسیده، به منزل برگشتیم که شام خورده، برای بازدید خدمت آقای شیخ محمد جواد مشرف بشویم. این بود که آقای حاج سید ابراهیم نظر به سابقه وعده که بیاید ما را به منزل آن جناب ارشاد کند، آمد و ما را به منزل آن جناب راهنمایی کرد. رفتیم در خدمتش مجلس را به ذکر خیر آقایان مراجع تقلید خصوص آقای سید کاظم یزدی (1) مدظله برگزار کردیم. وقتی که برمی گشتیم در راه نوکر آقای آقا شیخ محمد جواد که مأمور بود ما را به منزل برساند، جانوری را در ته دیواری دید، با لگد کشتش. ولی اسمش را نیاورد که چیست. ما نیز ترسیدیم که پرسیم چیست که مبادا بگوید عقرب، تا این که شب خواب بر چشممان حرام باشد (از قضا همان بوده).

روز جمعه دویم ماه مبارک _ تقویما _

ص: 202

در وقت عادی از خواب بیدار شده، وظایف بین الطلوعین را _ فرضاً و نفلاً _ در حرم محترم انجام داده، پی دلجان رفتیم. معلوم شد باز دلجان طهران نیامده، ولی رئیس پست وعده دیروز را بنابه انجام گذاشت و گفت: عصر بیایید با دلجان خط اصفهان حرکت کنید. این بود که ما از حیث مرکب آسوده خاطر شدیم. مشغول جمع و جور کردن اسباب شدیم. آقای آقا سید موسی (1) نزدیکی ظهر بود، پیدا شد و فرمود: من برای تودیع شما آمدم. دیدیم از راه دور در هوای گرم با لب خشک روزه دار تحمل زحمت کرده، از این تفقداو خجل شدیم. فرمود: حالا برمی گردم، استراحت کنم، عصر هم اگر موفق شدم، به بدرقه می آیم. عرض کردیم: این زحمت شما در این هوای گرم با دهن روزه دار بس است. راضی به زحمت شما نیستم که دوباره زحمت بکشی. پس با ما وداع کرد و رفت. از قضا هوا در نهایت گرمی بود، باز با آب انبار دارالشفای تبرید کردیم.

ص: 203

1-1. آقا سید موسی برادر آقا محمود طباطبایی واعظ فرزند مرحوم حاج آقا جعفر بود که از طراز اول اهل منبر قم بود. یک کسی گفت: مرحوم آقای حاج سید صادق خیلی علاقه به منبر مرحوم حاج آقا جعفر داشت. در هر مجلس روضه که حاضر می شد غالباً در یک گوشه خلوتی می نشست و مشغول کار خود بود از جواب مکاتیب و غیره هر روضه خوان که منبر می رفت او چندان توجه به منبر نمی کرد. بلکه مشغول کار خود بود، ولی وقتیکه مرحوم حاج آقا جعفر به منبر می رفت حاج آقا جعفر به منبر می رفت، آن مرحوم توجه به منبر می کرد، مرحوم آقا سید موسی چند سال بود که در ایام عزاداری ماه محرم و صفر به زنجان می آمد. چون در آنجا بسیار محبوب القلب بود. از قضا در بدو بروز کلاه پهلوی که فقط طرف جلوش لبه دار بود، مرحوم آقا میرزا مهدی (والد آقا نجم الدین) در روز پانزدهم ربیع الاخر سنه 1346 وفات کرد. مرحوم آقا سید موسی در مجلس ختم او به منبر رفت. عده ای از مأمورین دولت که با کلاه پهلوی که تازه گذاشته بودند، بودند. او با اینکه حرف زننده ای که خلاف سیاست باشد نزد، با وجود این حاکم وقت که معتصمی می گفتند، درباره آن مرحوم گزارش بد داده بود. مثل اینکه گفته بوده که گوشه حرف او به گوشه کلاه ما بر می خورد و در اثر این گزارش او را تبعید به قزوین کردند. در همان اوان نیز نگارنده مسافرت به قم نمودم. آن قدر از این ماجرا نگذشته بود که در قم شنیدم که جنازه مرحوم آقا سید موسی را از زنجان آورده، در صحن جدید به خاک سپرده اند. من تعجب کردم که او صحیح المزاج چطور شده؟ گفتند آن هنگام که مأمورین دولت او را تبعید نمودند، ترسیده بوده، لذا از قزوین که برگشت با حال نحیف و ضعیف که روز به روز بر ضعفش افزوده و بالاخره معلوم شد که از همان جریان صدمه خورده، مسؤول خون او کیست، خدا می داند!

مدرسه دارالشفاء اول مریضخانه بوده که میرزا تقی خان اعتماد الدوله مشهور به ساروتقی که از وزراء شاه صفی و شاه عباس بوده ساخته و آب انبار هم از بناهای او است که نام او تاریخ بنای آن در کاشی سردر آن ضبط است که سنه 1055 باشد، بعد فتحعلی شاه آن را تغییر داده به این صورت درآورده. مدرسه فیضیه نیز اولش کوچک بوده از بناهای شاه طهماسب که در سنه 934 ساخته، چنانکه نام بانی و تاریخ بناء در سردر ایوان جنوبی که از آنجا به صحن قدیم وارد می شوند، ضبط شده، بعد فتحعلی شاه آن را بزرگ کرده و به صورت کنونی [در] آورده (1)

نگارنده سابقا در یک کتاب که تاریخ زمان فتحعلی شاه را نوشته بود دیدم که فتحعلی شاه این مدرسه را در سنه 1215 به اتمام رسانید و در آنجا هم قصری برای خود ساخت که سه در از آن به مدرسه است و سه در دیگر در مقابل آنها به رودخانه،

ص: 204

1-1. مرتبه بالای آن در زمان مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم بنا شد. چون قبل از آن محصل نبود در مدرسه دارالشفاء، جز یک قهوه چی در وسط مدرسه که اثاثیه آن از نیمکت و غیره تا لب حوض رسیده بود و در پیش باقی حجرات از فقرا و درویش منزل کرده بود [ند]. ولی بحمدالله تعالی که مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که در اینجا تأسیس حوزه علمیه کرد. مدرسه ها دایر و مرتبه فوقانی نیز روی حجرات مدرسه فیضیه و مدرسه دارالشفاء بنا گردید و قصر فتحعلی شاه هم کتابخانه و جای مطالعه طلاب شد. بعد از مرحوم آقای حاج شیخ که پانزده سال زمامدار حوزه بود، آیات عظام (آقای صدر و آقای حجت و آقای آقا سیدمحمدتقی خوانساری) نیز تقریباً نه سال به معاونت هم حوزه را نگهداشتند و نگذاشتند شیرازه انتظام آن بگسلد، تا این که حوزه را تحویل آیه الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی دام ظلله که خداوند وجود او را برای چنین روزی ذخیره کرده بود دادند و خودشان متدرجا دار دنیا را وداع کردند. اول از آنها آقای خوانساری بود که در هفتم ماه ذی الحجه سنه 1371 در همدان که برای بیلاق به آنجا رفته بود، به رحمت خدا رفت. جنازه اش از راه طهران که در آنجا نیز احترام لازم از اهالی طهران در تشییع اش شده بود، حمل به قم و در پشت محراب مقبره مرحوم آقای حاج شیخ به خاک سپرده شد. بعد از آن مرحوم آقای آقا سید محمد حجت کوهکمری بود که روز سیم جمادی الاولی 1372 مرحوم شد. جنازه او را در مقبره که برای خود در مدرسه خود درست کرده بود، دفن نمودند. آخر آنها مرحوم آقای صدر بود که روز نوزدهم ماه ربیع الثانی سنه 1373 داعی حق را اجابت کرد. جنازه او را در بین قبر آقای حاج شیخ و آقای خوانساری به خاک سپردند، ولی تاریخ را در سنگ روی قبر اشتباها 72 گذاشته اند.

ولی صد حیف که مدرسه محصل ندارد. ما فقط یک نفر معمم دیدیم که از یکی از حجرات مدرسه بیرون آمد، باقی خالی بود (مدارس آیات خلت من تلاوة) و همچنین دارالشفاء که اصلاً محصل نداشت ولی مدرسه فیضیه صورت اصلی خود را از دست نداده، احتمال دارد که خالی بودن مدرسه از جهت تعطیل ماه مبارک رمضان باشد، چون در پیش حجرات مردم متفرقه سکونت ندارند و حجرات را غربا اشغال نکرده اند، به خلاف مدرسه دارالشفاء که قهوه خانه رسمی شده و حجراتش را مردمان متفرقه اشغال کرده اند. از این معلوم شود که در آنجا اوقات تحصیل نیز طلبه نیست. به هر حال ما جز این دو مدرسه که در سر راه ما بود، مدرسه دیگر ندیدیم و آنها هم خالی بود. (1)

ص: 205

1 - 1 . چند مدرسه هم در قم هست که فعلاً همه آنها دایر است: مدرسه مرحوم عبدالله خان جنب گذرخان (مدرسه خان جنب گذرخان را آیه الله بروجردی تجدید بنا کردند، اصل مدرسه را از ریشه برداشته، از نو سه طبقه بنا درست کردند، فعلاً مدرسه به نام مرحوم آیه الله بروجردی - ره - معروف شده، حقیر ماده تاریخ برای [آن] درست کرده بودم، اگر پیدا کنم در آخر همین جزوه می نویسم - حاشیه حاشیه مرحوم مصنف قدس سره - و مدرسه مرحوم حاج ملاصادق نزدیکی میدان میر، و مدرسه سته جنب میدان میر، و مدرسه مرحوم حاج سید صادق نزدیکی چهارمردان و مدرسه رضویه جنب بازار، و مدرسه جهانگیر خان مقابل مسجد جامع، مهمتر از همه آنها مدرسه فیضیه است و مهمتر از آن مدرسه حجتیه است که مرحوم آقای حجت روز بیستم جمادی الثانیه 1366 روز عید ولادت حضرت صدیقه طاهره (علیه السلام) اول کلنگ آن را زد و در روز چهارم شهر رمضان پی ریزی آن شروع شد، و حقیر مقداری تربت مطهر زیر پی گذاشتم و تاریخ روز و نام بانی را هم در یک صفحه نگاشته در زیر پی نهادم. مساجد مهم قم: و چند مسجد مهم هم هست: یکی مسجد امام که معروف است بنای اصلی اش به امر حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) است و دیگری مسجد جامع که در پایین شهر است. خانه مرحوم میرزا صاحب قوانین نیز در نزدیکی آن است. مهمتر از آنها مسجد جدیداً الأحداث آیه الله بروجردی است [= مسجد اعظم] که حضرت معظم له کلنگ اول آن را روز یازدهم ذیقعده 1373 روز عید ولادت حضرت ثامن الأئمه (علیه السلام) زد. اکنون چهار سال است مشغول اند و شاید چهار سال دیگر هم بکشد تا تمام بشود، بنایی در نهایت استحکام مثل این که از سرب ریخته باشند، سقف و ستونها و دیوارها همه از سیمان و شن و آهن، پایه های عریض و عمیق از آهک و آهن و سنگ ریزه. و رودخانه و خاک کف زمین مسجد را تا دو زرع برداشته، جای آن از رودخانه سنگ ریزه آورده ریختند. حتی خاک کف صحن را نیز برداشتند و بین بناء و پایه هم قیر کشیدند که اثری از رطوبت دامنگیر بناء نشود. خلاصه در استحکام اساس و بنای آن تمامی جهات احتیاط منظور گردیده، حضرت آیه الله بروجردی مرکز افاده اش بروجرد بود، ولی هنگامی که برای معالجه به زاویه مقدسه شاهزاده عبدالعظیم تشریف آورده بود، بعد از تندرستی او علما و فضلاء قم عرایضی خدمتش عرض کرده در خواست نمودند که مجاورت قم را اختیار فرموده، حوزه علمیه را با فوائد وجود خود بهره مند سازد، این عرائض را قبول فرموده روز پنجشنبه 26 شهر محرم سنه 1364 در سن هفتاد و دو سالگی به قم وارد شد.

باری عصر که منزل را می خواستم تخلیه کنیم، با صاحب منزل تفریق حساب می نمودیم. دیدیم دبه در می آورد از آن قراری که با ما کرده تجاوز می کند، ما هم چون در سر حرکت بودیم، وجهی علاوه داده، حرفش را قطع کردیم، آمدیم پستخانه، دیدیم دلیران طهران نیامده و بنا است که با دلیران اصفهان برویم. پس اسباب را در وسط و زیر تخته های دو طرف جابجا کرده، روی تخته ها که برای نشستن در دوطرف قرار داده نشستیم. دیدیم بسیار گشادتر از دلیرانی است که با آن تا طهران آمدیم.

باری در شهر و دور [و] بر آن امامزاده زیاد است (1) چون اهل قم از اول شیعه بوده، از اولاد ائمه هر کدام که از سیاست حکمرانان وقت واهمه داشت، موطن خود را ترک کرده و در قم و دهات اطراف آن اقامت می کرد. این است که از ذکور و اناث اولاد ائمه از اولاد بلاواسطه یا مع الواسطه امام بسیار در زمین قم و نواحی به خاک سپرده شده اند و لکن ما موفق به زیارت آنها نگردیدیم. فقط از این مراقد شریفه به سه چهار بقعه که سابقاً نگارش یافت مشرف شدیم، چون در اوایل نه ملتفت بودیم، و نه بلد و در اواخر هم نه حال داشتیم و نه مجال، راه دور بود. درشکه و واقون [= واگن] شهری که در طهران راه دور را نزدیک و امر دشوار را سهل می کرد، در اینجا وجود نداشت. هوا گرم بود، پیاده روی هم از این جهت خالی از صعوبت نبود، این بود که از اینگونه

ص: 206

1-1. از آن جمله چهل دختران است (چهل اختران نیز گویند) که مضاجع خانواده گی اولاد حضرت رضا (علیه السلام) است. از آنجمله موسی مبرقع و محمد بن موسی و منسوبین آنها از مردان و زنان، گرچه تاریخ قم نسخه هایش مغلوط و مختلف است، اشتباه بین موسی بن محمد و محمد بن موسی است (در تقدیم و تأخیر دو اسم و یا سقوط بعضی از کلمات) و لکن انتساب آیین بقعه به موسی مبرقع از قدیم الایام مشتهر است.

فیوضات محروم ماندیم و همچنین بیت النور حضرتی: آن حجره ای (1) که حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها در حین تشریف فرمایی به قم آنجا را مشرف فرموده و فعلاً زیارتگاه است

و از جمله امکنه شریفه ای که وسایل زیارتش برای ما فراهم نشد، مسجد صاحب الزمان (علیه السلام) (2) در قریه جمکران، گرچه آقا میرزا قوام یادآوریش کرد، ولی

ص: 207

1-1. همان خانه ای که با قدم آن حضرت مشرف شده، منقسم به بقاع شریف دینیّه از مسجد و مدرسه شده (مدرسه ستیه مخفف سیّده)، همان اطاق مسکونی حضرت که خواص بیت النور حضرتی می گویند. عوام تنور حضرتی می گویند. این سهل است شنیده ام یک تنور هم عوام از مردم در آنجا جا گذاشته درست تنور حضرتی اش کرده اند، ولی این اواخر که از پشت زمینی خریده مدرسه را وسعت دادند، اطاق بیت النور در وسط ماند، ولی دیدند که شکل اطاق در وسط مدرسه خوشنما نیست، آن را به شکل ایوانی آوردند که هم جنبه تاریخی آن محفوظ ماند و هم در مزار بودن خوش هیأت و شکیل شود. علاوه از زیارت بقاع که از مافوت شده، زیارت علماء عظام نیز از مافوت شد. با این که چندین علماء باتقوی وجود داشته، حقیر در این سفر اخیر که به قصد مجاورت قم بار سفر گشودم، ادراک محضر چند نفر از آنها را که نمونه سابقین بودند کردم: از جمله مرحوم آقای حاج شیخ مهدی حکمی، متوفی در هیجدهم شعبان سنه 1360 و مدفون در مقبره مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم؛ و از جمله مرحوم آقای آقا شیخ ابوالقاسم بزرگ، متوفی در یازدهم جمادی الثانیه سنه 1353 و مدفون در مقبره مزبوره؛ و از جمله مرحوم آقا میرزا فخر الدین شیخ الاسلام نوه مرحوم میرزا ابوطالب داماد میرزا صاحب قوانین متوفی در سنه 1363 ماه شعبان و از جمله مرحوم آقای حاج میرزا محمد فیض متوفی 25، ج 1 سنه 1370 و مدفون در اول ایوان طلایی و از جمله مرحوم آقا شیخ حسن فاضل متوفی در سنه 1371 و مدفون در شیخان و غیر از اینها از علمای با ورع و تقوی. حقیقت امر این است که علمای قم در تأسیس حوزه علمیه قم دخیل و ذیسهمند، چون اینها خود را زیر پرچم مرحوم آیه الله حائری (آقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی) آورده، آن مرحوم را به پرچمداری قبول نمودند، تا این که ایشان حوزه عراق [=اراک] را به موجب مفاد آیه ای که در استخاره آمده بود (وأتونی باهلکم اجمعین) انتقال به قم دادند.

2-2. تفصیل بناء مسجد جمکران که به امر صاحب الزمان شده، در کتب ارباب حدیث، (مجلسی و نوری و قمی و غیر آنها) هست و اخیراً برای واردین مرافقی از اطاقها و حوضها و آب انبارها و غیره درست شده و آقا حاج سید محمد آقازاده هم تعمیرات در وی کرده و می کنند. [به اماکن مقدسی همچون مسجد جمکران، نباید تنها با دید تاریخی نگریست (نک، بلکه این گونه اماکن بهر حال سالهای بسیار محل عبادت زاهدان و پارسایان و اظهار درد و اشتیاق دلسوختگان و جستجوگران طلعت مهدوی عجل الله تعالی فرجه بوده و بی تردید چه بسا انسانهای با اخلاص در این گونه مکانهای مقدس به آستانه آرزو گام نهاده و عنایت الهی آنان را در آغوش کشیده است، این اماکن را باید از مصادیق «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه» دانست، مرحوم مصنف در توضیحی درباره مزار قدمگاه در نیشابور چنین نگاشته اند: قدمگاه سر راه مشهد را ملاحظه کن با این که پیش مردم غالباً مورد شبهه و احتمال هم نیست مع ذلک به محض انتساب به این خانواده احترام پیدا نموده. نگارنده به قصد تماشا مشرف شدم که بینم چه بسا در آنجا چیده اند، هنگام ورود هم چندان رعایت ادب نکردم. زیارت نامه خوان خواست زیارت بخواند، گفتم: خودم بلدم، بعد به او گفتم: می خواستی چه زیارتی بخوانی؟ «السلام علیک یا سنگ الله»، گفت: نه، ما همان زیارت متعارفه «السلام علیک یا ابا عبدالله» را می خوانیم. آن وقت بنده ملتفت شده با خود گفتم: جایی که در آنجا هر روز چند صد بار سلام حضور مبارک عرض می نمایند و ناچار به یکی از آنها جواب می آید، البته همچو جایی مورد تقدیس است آن دم در بقعه را بوسیده تدارک مافات نمودم... [(الكلام یجر الکلام 1: 222)]

گرمی هوا حرفش را در دهان وی خشک نمود. چون مسافت بین قم و جمکران یک فرسخ چربتر بود و ما هم در این هوای گرم نه می توانستیم با پای پیاده راه برویم و نه با الاغ بارکش دهاتی که مرکوب منحصر به فرد این مسافت بود طی مسافت کنیم. به هر حال به این فیض نرسیدیم. ولی رفقا مطلب خودمانی باشد، این فصل که ما به قم آمدیم، فصل زیارتی قم نبود. وقت شناختن را از مقدمات می شمارند، ان شاء الله در آینده اگر چنین خیالی داشته باشید، فصل پاییز را در نظر بگیرید که هوا دامن حرارت خود را چیده باشد.

به هر حال در دل دلبران راحت نشسته، تقریباً یک ساعت به غروب مانده از قم خارج شدیم. نماز مغرب و عشا را در قهوه خانه یک فرسخی قم خواندیم. سورچی روزه دار بود در آنجا افطار کرد. بعد حرکت کردیم. سه از شب رفته در عسکرآباد مال را عوض کردند و بدون درنگ راه افتادیم. نصف شب بود که به مال بندان کل تپه رسیدیم. در آنجا بیست دقیقه توقف کردیم، تا این که اسبها را عوض کردند. حرکت کردیم. نسیم سحری وزیدن آغاز کرد. هوا خیلی خنک شد و بلکه از خنکی گذشت و چاییدیم و لحاف بر سر کشیدیم. چون دیدیم که پیش از طلوع آفتاب به کوشک نصرت نمی توانیم برسیم. در اثنای راه پایین آمده، نماز صبح را خواندیم، تا این که یک از آفتاب به کوشک نصرت رسیدیم. چون هوا دفعه منقلب شده بود، آقای آقا میرزا ابوالقاسم را سرماخوردگی و درددل عارض شد و لکن در آنجا دو سه استکان

قند داغ میل فرمودند، عارض درددل برطرف گردید. از آنجا که به راه افتادیم باز هوا رو به گرمی نهاد، تقریباً مثل صحرای شام شد که شب از سرما و روز از گرما در رنج و تعب شدیم.

نزدیک ظهر بود، به علی آباد رسیدیم. گرچه آنجا مال بند نبود، ولی چون اصطخری و آب جاری و باغچه مختصری بود، خواستیم از موقع استفاده کنیم. این بود که برای نهار در آنجا پیاده شدیم. قهوه خانه خوبی بود که آب سرد از حوضی که در وسط آن بود می گذشت. دری از قهوه خانه به باغچه بود، در اثر آب و درخت هوا خوب بود. عرقمان خشک شد (1) ولی مع الأسف روسها سر قنات را اشغال کرده بودند. لذا نتوانستیم از سر قنات استفاده کنیم. سالداتها بچه آهوئی را در آنجا گرفته بودند که آن را با شیر بز تربیت می کردند. آندم که بز را بیرون آوردند، بچه آهو که نظرش بر آن افتاد، با حال رقص و خوشحالی دویده خود را به پستان آن افکند. آن هم آن را مثل بچه خود شیر داد. باری به مناسبت این که سالداتها سر قنات را اشغال کرده بودند، این مصراع ترکی خاطر م (2) افتاد: (یاندیم نیه که چشمه حیوانی ایت یالار). [یعنی:]

ما در منازل مخصوصاً در منزل قم، از عقرب خیلی می ترسیدیم. چون شنیده بودیم که در قم عقرب زیاد است. ولی ما اصلاً ندیدیم، فقط یک دانه در راه که از منزل آقای آقا شیخ محمد جواد بر می گشتیم، نوکر ایشان کشت و یکی هم در این قهوه خانه پیدا شد، عقرب کوچکی بود که از بازوی آقا سید جواد بالا می رفت. انداخته کشتند. الحق در بین مال بندان و قهوه خانه های راه قم در اینجا به ما خوش گذشت. گرچه وقت رفتن از اینجا شب گذشته بودیم.

خلاصه از اینجا بعد از نهار به راه افتادیم. سه از ظهر گذشته به مال بندان قلعه

ص: 209

1-1. این قهوه خانه اخیراً از کار افتاده بود. بلکه در سفرهای بعدی دیدیم که آن قهوه خانه که در زیر جاده بود، از بین رفته. عوض آن قهوه خانه دیگر در بالای جاده متصل به اصطخر ساخته شده، این اصطخر و آن قهوه خانه سابق از بناهای میرزا علی اصغر خان اتابک بود و علی آباد به اسم او نامیده شده و حمامی هم در جنب آن برای آسایش مسافرین ساخته بود. در سفر اول حمام موجود بود، گرچه درش بسته بود و کار نمی کرد ولی در سفرهای بعد از آن حمام و قهوه خانه اثری ندیدیم. بلکه در مقابل آن قهوه خانه دیگر دایر شده است که فعلاً در کار است.

2-2. اصل: خواطرم.

محمدعلی خان رسیدیم. ولی در آنجا توقف نکردیم. همین اسبها را عوض کردند، به راه افتادیم، تا به یک قهوه خانه در میان راه رسیدیم. در آنجا قدری توقف کردیم. نزدیکی غروب از آنجا حرکت کرده، یک از شب به مال بند رودخانه شور رسیدیم. در آنجا نماز خوانده شام صرف کرده، به راه افتادیم. آقا میرزا در آنجا بالای دلیجان رفت و در آنجا دراز کشید و خوابید تا این که پنج از شب گذشته، به حسن آباد رسیدیم. در آنجا اسبها برای عوض کردن موجود نبود. ولی سورچی این معنی را به ما اظهار نکرد که منتظر نمانده، آسوده خاطر دو سه ساعت بخوابیم. لهذا منتظرانه به حال نگرانی که الان مال می بندند تا صبح ماندیم. بعد به سورچی گفتیم که چرا ما را منتظر بین زمین و آسمان نگه داشتی. اگر مال حاضر نبود چرا به ما خبر نکردی که حال آسایشی بر خود بگیریم. به هر حال نماز صبح را خوانده از آنجا به راه افتادیم. تا در مال بند گردنه برای صبحانه پیاده شدیم.

نگارنده از طهران که حرکت کردیم چون کسالت داشتیم، چایی در مذاق من در حکم دوا بود، خصوصاً آب قم هم که شور بود، چایی را در همه مذاقها بی مزه می کرد و در مذاق بنده بی مزه تر. این بود که من نه در راه و نه در قم اصلاً چایی نخوردم تا اینجا، ولی در اینجا هم آبش خوب بود و هم ذائقه من به حال عادی آمده بود. این بود که در این قهوه خانه میل به چایی کردم. دو سه استکان چایی خوردم. تا این که اسبها را بستند و حرکت کردیم. و تا در مال بند کاریزک پیاده شدیم.

سورچی به ما توقف دو ساعته را وعده داد. ما نیز آسوده خاطر به تماشای کارخانه قند رفتیم. گرچه درش بسته بود، ولی از خارج اسکلت کارخانه را دیدیم. اما باغ فخرالدوله را نشان دادند، رفتیم در اواسط باغ دو قطعه بنا بود که هر یک مشتمل بر چند اطاق که ایوان دراز در جلوی آنها. گفتند: یکی از آنها مردانه است و دیگری زنانه. درختهای قطور خیابانها هم حائل در بین بود که از یکی آن دیگری دیده نمی شد. باری دیدیم که جای خوب و باصفا است. آقا میرزا علی اکبر را برای تهیه نهار فرستادیم. ولی پسری کوچک آمد، پیغام سورچی را ابلاغ کرد که تهیه نهار نینند. بیایند برویم. حال ما عکس حال دیشبی شد. چون دیشب در حسن آباد چند ساعت به

حال حاضر باش، نگران و منتظر ماندیم که الساعه حرکت می کنیم. متأسفانه نشد. اما در اینجا دو ساعت حالت ایست بر خود گرفته بودیم، چون سورچی خودش حکم ایست صادر کرده بود. آن هم نشد که بدا برایش شد. البته مسافری که ریش به دست این سورچی ها داد، حالش اینگونه می شود. چون آنها نه عاطفه دارند، نه به وقت مردم ارزشی قائلند(1) و نه تشخیص محترم از غیر محترم می دهند. مسافر هم چاره ندارد، جز این که سر و کارش با این اشخاص باشد و با آنها طوری به کنار آید.

باری از کاریزک نزدیکی ظهر نهار نخورده، سوار شده، تقریباً دو از ظهر گذشته، به قصبه شاهزاده عبدالعظیم رسیدیم. هوا خیلی گرم بود، با طالبی و آبدوغ خیار که بسیار چسبید، امر نهار را گذاشتیم. سورچی دیگر مهلت نداد که نفسی به استراحت بکشیم. بلکه بلافاصله ما را حرکت داد تا این که عصر در سرای سیدآقا خان باز نزول کردیم. چون خسته بودیم و از راه رسیده میل به آب یخ داشتیم و خواب، این بود که آب یخی درست کردیم و خوابیدیم. نه وقت چایی درست کردن داشتیم و نه حال آن، تا این که مختصر استراحتی کرده، حالی تحصیل کردیم.

خلاصه مسافرتمان این شد که روز چهارشنبه بیست و دویم ماه شعبان از طهران به راه افتادیم و عصر روز جمعه بیست و چهارم ماه به قم مشرف شدیم. عصر جمعه دویم ماه مبارک رمضان از قم مرخص شدیم. عصر روز یک شنبه چهارم ماه در طهران بار سفر گشودیم. چون چند روز در طهران ماندگار بودیم. آقایان نمی خواستند قصد اقامه عشره نمایند، ولی من دیدم که ما نه کمتر از ده روز در طهران می مانیم و نه قضای روزه را به آسانی می توانیم بگیریم. اینست من قصد اقامه نموده، مهبای روزه شدیم. آقایان نیز همینطور، غیر از آقای آقا میرزا ابوالقاسم که فرمود: من چون قصد شمران را دارم، نمی توانم قصد اقامه عشره نمایم.

ص: 211

1-1. آقایان در این اواخر چشم باز کرده، اتومبیل سواری فرد اعلی در اختیار و یا اتومبیل بنزراحت در اجاره دارند. این مطالب را بشنوند تا قدر نعمت خودشان را بدانند. با این که نسبتاً سفرمان در راحتی بوده، تقریباً سفر ما نسبت به اشخاص متوسط شاهانه بوده، علاوه از قهوه چای های ناانصاف که قند چای از خودمان بود، برای تنها آب گرم، مطالبه قیمت تمام چایی می نمودند.

باری شب چهارشنبه بعد از شام آقا سیدجواد و آقا میرزا قوام به گردش رفتند. سایرین چون خسته بودند خوابیدند، من که خسته تر بودم نتوانستم بخوابم. چون می ترسیدم که برای سحور بیدار نشوم. بالأخره خوابم ربوده بود. آقا سید جواد و میرزا قوام برگشته، بیدارمان کردند که وقت سحور می گذرد. خودشان سحری خورده بودند. ما نیز فی الفور به مهمانخانه (رستوران مقدم لاله زار) رفته، سحری خوردیم. اسکناس مشهد دادیم. (1) یک عباسی کسر خواست ما قبول نکردیم. لذا همان اسکناس را گرو گذاشته برگشتیم. در منزل نیز به دوسه استکان چایی دستمان بند شد تا توپ صبح را در کردند. (2) ما نماز صبح را خوانده سر به بستر استراحت نهادیم.

دو سه ساعت از آفتاب رفته بود که من بیدار شدم و دیدم رفقا همه در خوابند. در این حال آقای آقا میرزا ابوالقاسم تشریف آورده فرمود که بیا به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شویم. با واگون شهری تا پای ماشین رفتیم. در آنجا دیدیم که ماشین در این نزدیکی حرکت نمی کند، ما نیز معطل نشده، فسح عزیمت نموده، برگشتیم. به منزل دوباره خوابیدیم. عصر سه به غروب مانده، بیدار شدم، دیدم که آقایان نیز یکی بعد از دیگری بیدار شدند، نماز ظهر و عصر را خواندیم. به قصد گردش بیرون شدیم. از خیابان ناصریه (3) رفته وارد مسجد شاه شدیم. دیدیم یک عده ای از دراویش و مسأله گو و تعبیر خواب گو و غیره هر کس یک حلقه ای در دور خود جمع کرده:

ص: 212

1-1. در زمان ناصرالدین شاه، اسکناس که با عکس ناصرالدین شاه چاپ شده بود، مختلف بود. روی بعضی نوشته بود: فقط در فلان شهر ادا خواهد شد. مثلاً در اصفهان ادا خواهد شد. این اسکناس در تبریز مثلاً یک عباسی سیصد دینار با کم و زیادش کسر قیمت داشت. اسکناس تبریز نیز در اصفهان کسر قیمت داشت. ولی بعضی شهرها اسکناسش کسر نداشت. بلکه چیزی هم علاوه می دادند. بسته به زیادی حاجت و کمی حاجت بود، اسکناس مشهد ما نیز از آنها بود.

2-2. در ماه مبارک رسم بود که در تمامی شهرهای ایران هنگام افطار و وقت طلوع صبح توپ در می کردند که مردم افطار کنند و یا از خورد و خوراک خودداری کنند. در زنجان و شاید شهرهای دیگر نیز همانطور عصر روزه های ماه مبارک و ثلث اخیر شبهای آن که هنگام پخت و پز بود، نقاره می زدند که مردم به پخت و پز مشغول شوند. این نقاره ها و توپها از تشریفات ماه مبارک بود که اخیراً متروک شد ولی در قم باز توپ معمول شده.

3-3. به اسم ناصرالدین شاه بود، اخیراً اسم آن را عوض کرده اند، خیابان ناصر خسرو می گویند.

از جمله دو نفر بودند که با هم بحث مسأله می کردند، مثلاً یکی از دیگری می پرسید که چند طایفه است که مرخص است روزه اش را بخورد؟ گفت: چهار طایفه. گفت: اول از آنها کیست؟ گفت: شیخ. گفت: این حرف را زن. شیخ با آن ریش پهن و عمامه، چگونه می تواند روزه اش را بخورد؟! گفت: اشتباه مکن! مراد از شیخ آقای شیخ معمم که نیست. گفت: پس کیست؟ گفت: مراد از آن پیرمردی است که روزه بر او سخت باشد. شرع اسلام او را اجازه داده که روزه نگیرد و برای هر روز یک چارک گندم کفاره بدهد. خلاصه بحث مسأله شان با این نحو شیرین کاری انجام می گرفت.

از جمله یکی بود که از رفیقش می پرسید: مثلاً اگر کسی در خواب گوسفندی ببیند، تعبیرش چیست؟ او یک بیت از تعبیر خواب در جوابش می خواند و بعد آن را شرح می داد.

از جمله مداحی بود که منطقه شیرینی داشت از نظم و نثر در مدیحه حضرت امیر(علیه السلام) بساطی آراسته بود.

از جمله دو نفر نابینا بود[ند] که صدای خوب و گیرا داشتند که صدای به صدای هم داده از اشعار مدح و مصائب ائمه می خواندند.

از جمله درویشی بود که از انوشیروان می گفت. دیگری از قنبر قصه سرایی می کرد و هکذا هر یک از آنها یک جوقه حلقه وار در دور خود جمع کرده، اهل آن را سرگرم کرده بود که روز را بگذرانند. علاوه بر آنها عکس فروش و مجله فروش و کارت فروش، روزنامه فروش، هر یک عده ای را سرگرم کرده بود که آفتاب روزه داران را از افق رد کند. ما نیز از این جوقه ها از دور حظی از سرگرمی داشتیم تا این که نزدیکی غروب به منزل برگشتیم.

شب سه شنبه، ششم ماه

بعد از افطار و نماز هر یک به جایی رفت. آقا سید جواد و آقا سید علی اکبر، به دیدن همولایتی خودشان آقای آقا هبة الله خلخالی رفتند. آقا میرزا محمد خدمت آقا میرزا

ابوالقاسم عازم شد. آقا میرزا قوام قصد حجره حاج سید حسین اردبیلی را کرد که در سرای حاج رحیم خان بود. من هم به منزل آقای مجدالاسلام رفتم. آقای حاج مشیر حضور و آقای میرزا ابوالحسن هم آمدند. آقای حاج مشیر حضور پرسید: شما چگونه روزه می گیرید، در حالتی که قصد زیارت شاهزاده عبدالعظیم را دارید و آن هم با قصد اقامه درست نمی شود. من عرض کردم: بلی فتوی مرحوم آقای آخوند زنجانی اعلی الله مقامه (1) این بود ولی فتوی آقای آقا سید کاظم یزدی (2) که مرجع تقلید کنونی است این نیست. ایشان خروج از حد ترخص را که عن قریب برگردد، منافی قصد اقامه نمی دانند. (3)

بعد از چند دقیقه مزین السلطان و امیر بهادر جنگ (برادر امیر بهادر جنگ سابق که با محمدعلی شاه از ایران به روسیه رفت و پارسال در آنجا وفات نمود) آمدند. امیر لفظ نمه را بر زنجانیها خورده گیری کرد و گفت: زنجانیها می گویند نمه را بردار به فلانی بده، بگو نمه اش را نمه کند. مزین گفت: این دلیل بر فطانت آنهاست که از یک لفظ چندین معنی می فهمند. بعد گفت: در تبریز هم لفظی که به زنجانیها خوش نمی آید، زیاد است. از قبیل اوتورمک، ساواشمه و غیره، باری تا حدود ساعت پنج آنجا بودم. بعد به منزل برگشتم؛ رفقا نیز برگشتند تا وقت سحر مشغول صحبت متفرقه شدیم. برای سحور به مهمانخانه رفتیم. اسکناس مشهد را که دیشب امانت گذاشته بودیم. آقا میرزا قوام رفته گرفته بود. ولی در بازار قبولش نکردند، گفتند: قلب است. دیگر نفهمیدیم که در مهمانخانه عوض کرده بودند و یا از اول به ماقلب داده بودند. خدا می داند.

ص: 214

1-1. مراد از مرحوم آخوند آیه الله آقای آخوند ملاقربانعلی زنجانی بود که در زنجان و نواحی آن مرجع تقلید بود. چون با مشروط موافقت نمی کرد، مجاهدین او را تحت الحفظ به عراق بردند. بعد از پنج ماه اقامت در کاظمین در آنجا به رحمت خدا رفت و در جوار کاظمین، علیهما السلام به خاک سپرده شد.

2-2. مرحوم آقا سیدکاظم نیز به مشروطه روی خوب نشان نمی داد. از مراجع تقلید عصر بود که در نجف [28 رجب 1337] به رحمت خدا رفت.

3-3. ولی این جواب، جواب اعتراض او نیست. جواب او این است که ما هنگام قصد اقامه، رفتن ری ما را در نظر نبود و الا قصد اقامه درست نمی شد. چون ری و طهران محل واحد نیست.

باری از مهمانخانه برگشته، نماز صبح را خوانده، خوابیدیم. من خوابم نسبتاً کم بود. در حدود ساعت چهار بیدار شده، مزاحم دیگران نشدم. به تنهایی به گردش رفتم. از خیابان باب همایون رفته به بازار داخل شدم. بعد از چندی گردش و تماشا نزدیکی ظهر به منزل برگشتم.

زیارت حضرت عبد العظیم

آقایان نیز به تدریج بیدار شده و می شدند. آقا میرزا ابوالقاسم تشریف آورد و بعد از ساعتی قرار بر این شد که به زیارت حضرت شاهزاده عبدالعظیم (1) مشرف شویم. به این قصد با واگن شهری به پای [ی] ماشین آمدیم. ما وقتی رسیدیم که ماشین حرکت [کرده] بود. ناچار به انتظار ماشین بعدی در سالون انتظار ماندیم. چون وقت حرکت آن را نمی دانستیم، منتظرانه دقیقه شماری می کردیم که حالا در سالون باز می شود، آن قدر نمانده که حرکت کند. با این حرفها سه ساعت تمام در حال انتظار و ناراحتی گذارندیم تا این که در باز شد. از حبس خلاص شدیم و سوار ترن شده به راه افتادیم. نیم ساعت نشد که به زاویه مقدسه رسیدیم.

ابن بابویه و ابن قولویه از مردی از اهل ری روایت کرده اند که من خدمت حضرت امام علی نقی (علیه السلام) مشرف شده بودم. حضرت پرسید کجا بودی؟ عرض کردم: به زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) رفته بودم، فرمود که اگر زیارت می کردی عبدالعظیم را که قبر او نزد شماست، هرآینه مثل کسی بودی که زیارت امام

ص: 215

1-1. امامزاده واجب التعظیم حضرت شاهزاده عبدالعظیم از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) می باشد به چهار واسطه به آن حضرت می رسد، بدین ترتیب: «عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب (علیهم السلام) از اکابر محدثین و اعظام علما بوده، از اصحاب امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام و مورد مرحمت آن دو بزرگوار بوده، زیاد دوستش می داشتند. او نیز در احترام آن امامان جلیلان نهایت می کوشیده، عقیده پاک خود را به حضرت امام علی نقی (علیه السلام) عرض کرد. فرمود: بخدا این دینی است که خداوند آن را برای بندگانش پسندیده. [امالی صدوق مج 54/24، کمال الدین: 379/1، توحید: 81/37]

روایت شده که حضرت عبدالعظیم از سلطان گریخت و به ری آمد. و در سکه الموالی در خانه مردی از شیعیان پنهان شد و در سرداب آن خانه روزها روزه و شبها نماز به جا می آورد و مخفیانه بیرون می آمد و قبری را که در مقابل او است زیارت می کرد و می فرمود: این قبر مردی از فرزندان موسی(علیه السلام) است(2) و پیوسته در آن خانه بود و یک دو نفر از شیعه خبردار بود تا این که اکثر مردم ری آن حضرت را شناختند. وقتی یکی از شیعیان حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) را در خواب دید، که حضرت فرمود که مردی از فرزندان من در سکه الموالی مدفون خواهد شد، در نزد درخت سیبی در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود به همان مکانی که آن جناب در آنجا مدفون شد. پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب آن بخرد. او گفت: از برای چه میخری؟ گفت: چنین خوابی دیده ام. او گفت: من نیز چنین خوابی دیده ام. محل این درخت را با تمامی باغ وقف کرده ام بر این سید و شیعیان که مرده های خودشان را در آنجا دفن کنند. پس حضرت عبدالعظیم بیمار شد و دار دنیا را وداع کرد. او را در همانجا به خاک سپردند و در جیب قبایش رقعہ ای یافتند که در آن نسب شریف خود را نوشته بود. بقعه دیگر به نام امامزاده طاهر در طرف شرقی صحن عبدالعظیم زیارتگاه بود. ما نیز زیارتش کردیم. بعد به مسجد زیرزمینی که در مقابل ایوان مبارک بود، رفتیم. واعظی در منبر بود. بیان شیوای او ما را جلب کرد، در پای منبر نشسته تا آخر مجلس که منتهی به ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) نمود. چنانکه رسم تمامی اهل منبر است که مجلس را با ذکر مصائب آن حضرت خاتمه می دهند. بعد یک و نیم به غروب مانده با ترن به طهران برگشتیم.

ص: 216

1-1 . کامل الزیارات ب 107 ثواب الأعمال: 124/1

2-2 . در روضات الجنات [4:212] نوشته (که آن قبر حمزه بن موسی بن جعفر است که فعلاً مزار است)، در قم قبری منسوب به حضرت حمزه بن موسی بن جعفر هست، چنانکه در گزارشات (کذا) قم گذشت. احتمال قوی هست که یکی از آنها فرزند بلاواسطه آن حضرت باشد و دیگری مع الواسطه، چنانکه در خوشان نیز قبری منسوب به حضرت حمزه بن موسی است. آن هم همینطور محتمل است مع الواسطه باشد (خوشان از ولایات طوس است که بسیاری از اولاد ائمه آنجا مدفون است).

از منزل بعد از افطار قدمی در خیابان زدیم. در اواسط خیابان چراغ برق قهوه خانه ای بود که دری به حیاط خوش قطعه ای داشت که آب جاری از آن جا می گذشت. چون از هر طبقه به آنجا رفت و آمد می کرد[ند] از اهل عمایم و تجار و غیره. ما نیز هوس کردیم که سیری از آنجا بکنیم. لذا رفتیم در یک گوشه قرار گرفتیم، مستخدمهای با ادب داشت. مقداری در آنجا تنفس کرده، با چایی و قلیان و صحبت متفرقه و تماشای واردین و صادرین برگزار کردیم. چون این برای ما تازه گی داشت، تا حال به همچو جایی که درش بر روی طبقات باز باشد، وارد نشده بودیم. بعد مقداری هم در خیابان گردش کردیم که آنهم برای ما تازگی داشت(1). بعد به منزل برگشته، باقی وقت را در منزل گذرانده.

باغ سردار معتضد

هنگام سحور به رستوران رفتیم. بعد از صرف سحری که مراجعت به منزل کردیم و چایی خوردیم، رفقا میلشان این شد که به باغ سردار معتضد برویم و آنجا بی سر و صداست، در آنجا بخوابیم. بیداری شب و درازی خیابان که با پای پیاده رفتیم ما را خسته کرد. این بود که به مجرد رسیدن باغ خواب استقبالمان کرد. هر یک زیر یک درختی دراز کشیدیم. ولی مورچه امان نداد و اتصالاً از سر و کله و گوش و چشم من راه می رفت. بالأخره خواب از چشم من پرید، نتوانستم، بخوابم. ناچار به همان حال خستگی رفقا را که گرم خواب بودند. گذاشته به منزل برگشتم، یک دو ساعت بود خوابیده بودم. آقای آقا میرزا ابوالقاسم تشریف آورده، بیدارم کرد. من ماجرای باغ را

ص: 217

1-1. ما اهل زنجان، چون در زنجان غیر از بازار سرپوشیده و کوچه های باریک و تاریک چیزی ندیده بودیم، مخصوصاً ما که از زنجان قدم به خارج نهاده بودیم، این بود که در قزوین خیابان عالی قاپو در نظر ما خیلی جلوه کرد. از آنجا که به طهران آمدیم. چشممان که به خیابانها و مغازه ها و میدانها افتاد، بهتمان برد. دهن ما باز ماند. هر چه را که می دیدیم، به نظر تعجب نگاه می کردیم و به یک دیگر نشان می دادیم. تا این که شهرها را دیدیم و خیابانها پیمودیم. چشممان سیر شد. اکنون خیابان طهران و بازار زنجان در نظر ما یکسان است.

عرض کردم. فرمود: من هم میل دارم آن باغ را ببینم. این دفعه با درشکه رفتیم، دیدیم آقایان رفقا همانطور گرم خوابند، خواستیم: کفش آقا میرزا محمد را از پایش درآریم. بیدار شد، آقا میرزا قوام هم از همه ما بیدار شد. آقاسید جواد را هم بیدار کردیم و شروع کردیم در باغ گردش نمودن. آقا میرزا ابوالقاسم روزه دار نبود. با طالبی صرف نهار نمود. ما نیز در حوض آب تکی کردیم و قدری راحت شدیم. خلاصه تا دو به غروب پوست و پلاسمان در باغ بود. بعد به طرف منزل عازم شدیم. آنجاها چون خارج شهر بود. درشکه در آنجا پیدا نمی شد، اتفاقاً از باغ یک درشکه بر می گشت. جای سه نفر بود. قرار گذاشتیم آقا میرزا قوام و آقا میرزا محمد در خدمت آقا میرزا ابوالقاسم به منزل بروند و تهیه افطار ببینند و من با آقا سیدجواد قدم زنان برویم. الحاصل آنها بساط افطار را چیده بودند، ما به سر سفره رسیدیم.

شب پنجشنبه هشتم ماه

بعد از افطار آقای اعتضاد دفتر؛ پسر آقای اسعد الذاکرین آمد (اسعد الذاکرین طهرانی است، چند سال است می آید در دهه محرم به امیر افشار روضه می خواند و بعد از دهه بر می گردد، در زنجان تا آخر صفر در مجالس به روضه می رود، سابقه مان با او از این راه بود). حال آقای اسعد را پرسیدیم. گفت: به مشهد مشرف شده، آقای اعتضاد با این که به زنجان آمده بود و با او سابقه شناسایی داشتیم و او هم مدیر مدرسه داریوش بود که در نزدیکی منزل ما بود و ما هم هر یک چندین بار از آن مدرسه عبور می کردیم. او گفت: من نیز غالباً در در مدرسه می ایستم. با وجود این در این مدت اتفاق ملاقات با او نیفتاده بود.

انتخاب وکلای طهران

باری او گفت: امشب حوزه انتخاب وکلای طهران در مدرسه ما است. بد نیست که شما هم تشریف بیاورید. ما هم وعده دادیم که بعد از دو سه ساعت که حوزه منعقد می شود، حاضر باشیم. پس اعتضاد بعد از چند دقیقه رفت. من و آقا سیدجواد و آقا

سید علی اکبر به دیدن نصرت لشکر و منصور لشکر؛ فرزندان مرحوم نصیر لشکر که با آقا سید جواد سابقه ارتباط خلخال داشتند (چون در آنجا علاقه ملکی داشتند) رفتیم، از آنجا به مدرسه داریوش برگشتیم، رفقای دیگر نیز آمدند. بعد از انجام مراسم مجلس شخصی به نام آزاد مراغه ای تقریباً یک ساعت در اطراف انتخاب وکیل نطق کرد(1).

از جمله حرفی که زد این بود که در مقدمه نطقش گفت: متقدمین از حکماء اصول موجودات عالم عناصر [را]، به سه قسمت تقسیم کرده اند: جمادات و نباتات [و] حیوانات. و لکن متأخرین از آنها تکثیر اقسام کرده، فاصله هایی را در بین آنها یافته اند. مثلاً مرجان می گویند: فاصله است بین جماد و نبات، و میمون فاصله است بین انسان و حیوان (مقابل انسان) و هکذا اکنون ملاحظه کنیم که ما داخل کدام یک از این طبقات هستیم تا آخر آنچه که گفت. (نگارنده این حرف را تازه شنیدم. بعضی گفتند: این حرف یا نظیر آن از داروین است که می گوید اصل انسان میمون بوده، به هر حال اصل انسان میمون باشد و یا میمون موجودی باشد بین انسان و حیوان، در میان افراد خود انسان هستند افرادی که فاصله بین انسان و حیوان هستند). (2)

بعد از او شیخی پیرمرد به نطق برخاست. (3) (زیرگوشی پرسیدیم که این کیست؟ گفتند: آقای حاج میرزا حسن رشدیه است)، چون اول مدرسه جدید به نام رشدیه، او در ایران تأسیس نموده، لهذا شهرتش رشدیه شده. (4) او نیز نطقی کرد، از جمله حرفهایش این بود که گفت وقتی که در محفلی که جمعی از علما و مجتهدی بودند، (5) شخصی پرسید که تعرفه گرفتن، حکمش چیست؟ آقایان رو به من کردند که مشروطه خواه تر از ما شما هستید. جواب این سؤال با شماست. من گفتم: تعرفه

ص: 219

1-1. آن زمان نطق می گفتند، حالا سخنرانی می گویند.

2-2. اصل: است

3-3. اصل: درخواست

4-4. مرحوم حاج میرزا حسن در اواخر که عمامه را تبدیل به کلاه پهلوی کرده بود، با ریش بلند و کلاه پهلوی به قم آمد و در آنجا مجاور بود، تا این که وفات کرد.

5-5. اصل: بود

گرفتن واجب است. آقایان به همه افتادند که دلیل بر وجوب آن چیست؟ من گفتم: دلیل بر آن این آیه شریفه است: «یا ایها الذین آمنوا انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا [حجرات/13]» یعنی ای آنانی که ایمان آورده اید، ما شما را خلق کردیم، از مرد و زنی و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا این که تعرفه بگیرید. بعد گفت که خداوند در کلام بعدی که فرموده: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» حال وکیل را بیان نموده و فرموده که وکیل با تقوی را انتخاب کنید. تا آخر آنچه که ذکر نمود.

ولی آیه شریفه درباره ثابت بن قیس شماسی نازل شده، چون به نسب مردی از اصحاب استهزاء کرد. این آیه وارد شد. مفاد آن این است که ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، یعنی نسب شما بالأخره به یک مرد و یک زن منتهی می شود و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا این که به نام شعبه و قبیله یک دیگر را بشناسید، نه این که با آن به یکدیگر تفاخر کنید. پس این آیه به موضوع تعرفه و وکالت مربوط نیست.

باری از آنجا به منزل برگشتیم. آقا صفی اخوی زاده آقا هبة الله خلخالی و آقا شیخ مرتضی پسر مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی (صاحب تشریح الاصول) آمدند. قدری در خدمت آنها بودیم تا این که تشریف بردند و آقا صفی ما را فردا برای افطار به منزل آقا هبة الله دعوت کرد.

روز پنجشنبه هشتم ماه مبارک

ثلث روز با خواب و ثلث دیگرش را با گردش که منتهی به سواری ترن شد که ما را به زاویه مقدسه رسانید و ثلث آخر را هم در زاویه مقدسه گذرانیدیم، ولی هنگامی که در اطاق خط آهن بودیم همه تشنه بودیم. الا این که در ورود شاه عبدالعظیم قبل از زیات به حمام رفتیم. در آنجا قدری در آب سرد شنا و آب تنی کردیم که به کلی عطش ما زایل شد. با این که حمام عطش می آورد، ولی چاله حوض حمام معامله به عکس آن کرد، یعنی عطش ما را زایل نمود. خلاصه با التهاب عطش وارد حمام شدیم بی آنکه از تشنگی اثری مانده باشد، بیرون شدیم و در کمال راحتی مشرف به حرمین شریفین

قبر ناصرالدین شاه را که مجسمه او از سنگ مرمر روی قبر بود زیارت و تماشا کردیم و در مقبره ناصرالدین شاه قبر مرحوم حاج ملاعلی کنی را (1) زیارت کردیم و قبور دیگر از علماء و غیره در همین بقعه بود، زیارت نمودیم. در مقبره سپهسالار مجسمه او را هم تماشا کردیم. بعد در صحن مبارک لب نهر (نهر بزرگی است که از جلو ایوان مبارک می گذرد) نشسته منتظر شدیم که آقا سیدجواد بیاید به شهر برگردیم. آقا میرزا قوام و آقا میرزا محمد بنا داشتند که شب در زاویه مقدسه باشند، ولی ما چون وعده افطار داده بودیم، مجبور بودیم که به شهر برگردیم. این بود که آنها از ما جدا شدند و من و آقا سید علی اکبر به انتظار آقا سید جواد نشستیم تا این که آمد ولی ما تا پای ماشین برسیم، سوت (2) حرکت ماشین را زدند. دست ما نرسید. وسیله دیگر هم نبود، غیر از الاغ آنهم اولاً بیشتر از دو تا پیدا نشد، و اگر هم پیدا می شد، معلوم نبود که تا موقع افطار ما را به وعده گاه ما برساند. این بود که از انجام وعد معذور و ناچار ماندنی شدیم. پس برگشتیم. به زحمت میرزا قوام و میرزا محمد را پیدا کردیم تا لوازم افطار تهیه نموده به ابن بابویه رفتیم. (3)

در آنجا نهر جاری در وسط صحن بود، هوا هم صاف و نور ماه در شب نهم از نصف دایره گذشته بود. خلاصه آخر به خیر شدیم و خیلی خوش گذشت. چون دم دروازه صحن قهوه خانه بود. چایی و قلیان از آنجا می آوردند. حوائج دیگر نیز از آنجا [رو] براه می شد،

ص: 221

1-1 . مرحوم حاج ملاعلی کنی، از معاریف علماء دوره ناصرالدین شاه بوده، از شاگردهای صاحب جواهر، هر سال شاه دویار به منزل او می رفته، تقصد از او می کرد. احکامش را به اجرا می گذاشت. او بعد از مراجعت از نجف دست به امر زراعت می زند. در این امر هم خوش اقبال بوده، زمین بایر یا ده خرابی بی آب را که برای زراعت خریده بود، در اینجا قناتی احداث کرده بود. از اقبال او قناتی که آب پرزور داشته، در ملک او بیرون آمد، از این ناحیه به ثروت معتابه، دست یافته بود. علمای طهران همه احترامش کرده، خاضع بودند تا این که در 27 محرم سنه 1306 وفات کرد. [روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه]

2-2 . اصل: سود

3-3 . در اینجا علامت حاشیه زده شده و در حاشیه حدود پنج سطر بیاض است.

بعد از افطار مشرف به مزار مبارک ابن بابویه شدیم. این محمد بن علی بن الحسین است صاحب کتاب من لایحضر الفقیه، از اجله محدثین است. قبر والد بزرگوارش را در قم زیارت کردیم و قبر خودش را در اینجا.

از مرحوم شیخ بهایی نقل نموده اند که فرمود: وقتی کسی از من پرسید که صدوق افضل است یا زکریا بن آدم، من گفتم: زکریا بن آدم به جهة توافق اخبار از ائمه (علیه السلام) به مدح او، شبی مرحوم صدوق را در خواب دیدم که به من عتاب کرد و فرمود: تو از کجا دانستی زکریا بن آدم افضل از من است، آنگاه از من روگردان شد.

جسد سالم شیخ صدوق

در کتاب روضات الجنات [6:140] می نویسد که در حدود سنه هزار و دویست و سی و هشت [1238] از شدت بارندگی و طغیان سیل رخنه در قبر شریف بروز نمود، خواستند آن را مرمت نمایند، اطراف آن را کردند، به سردابی رسید که مدفن آن بزرگوار بود. در آنجا جسد شریف او را سالم یافتند که عاری از کفن شده، ولی مکشوف العورة نیست. در انگشتان وی اثر خضاب بود و در اطراف انگشتان رشته هایی از کفن پوسیده، مانند فتیله باقی مانده. در طهران این خبر که شایع شد جماعتی از علما و اعیان مرکز داخل سرداب شده، مشاهده کردند؛ حتی فتحعلی شاه هم خودش خواسته داخل سرداب شود، ولی رجال و ارکان دولت صلاح ندیدند که او به سرداب داخل شود، اما به تواتر، مطلب به مرتبه عین الیقین رسید. پس شاه امر فرمود، آن رخنه را گرفتند و بقعه شریفه را تزیین نمودند.

استاد ما حضرت آقای آقا شیخ زین العابدین زنجانی از استاد خود آقای شریعت اصفهانی که فعلاً در نجف مدرس و در عداد مراجع تقلید است (1) او هم از پدر آقای

ص: 222

1-1. مرحوم آقای شریعت اصفهانی بعد از وفات مرحوم آقا میرزا تقی شیرازی که 10 ذیحجه 1338 اتفاق افتاد مرجعیت تقلیدی پیدا کرد و لکن «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» هشتم ربیع الثانی 1339 وفات کرد.

حاج شیخ رحیم که در کربلا فعلاً پیشنماز است، نقل کرد که گفته بوده من خودم از جمله داخلین در سرداب بودم که جسد شریف آن جناب را زیارت و مخصوصاً دست به بازویش زدم که چاق و سمین بود. باری وفات صدوق در سنه سیصد و هشتاد و یک [381] اتفاق افتاده رحمة الله علیه.

بعد از چند ساعت برگشته به زیارت حضرت عبدالعظیم، شب جمعه بود که بساط سینه زنی در بالاسر حرم و دعای کمیل در بعضی از حجرات صحن برپا بود. ما نیز در گوشه و کنار استفاده می کردیم. بعد لب حوض صحن نشسته، بعضی از مراسلات که لازم بود، از جمله مرقومه حقیر خدمت استاد محترم آقای شیخ زین العابدین لازم بود که عرض کنم، مشغول نوشتن آنها شدیم. تا این که وقت سحر در چلوپزخانه صرف سحری کرده و در قهوه خانه چایی خوردیم و در مسجد زیرزمینی نماز صبح را خواندیم. و همانجا هم دراز کشیده تا نزدیکی ظهر خوابیدیم. بعد [رفقا] می خواستند به شهر برگردیم. ولی من دعا و زیارت عصر جمعه را مغتم می دانستم. این بود اینقدر بگو بشنو کردم که ماشین ظهر حرکت کرد و آنها هم ناچار ماندنی شدند، تا این که بعد از تکمیل نماز و دعا و زیارت با ماشین عصری به شهر برگشتیم. ولی در پا[ی] ماشین آقا میرزا ابوالقاسم را ملاقات نکردیم که از شهر آمده بود. ما می رفتیم او وارد شده بود و الا اگر ملاقات می کردیم با او به صحن مراجعت می کردیم. به هر حال شب و روز نهم را در شاهزاده عبدالعظیم گذرانیدیم.

شب شنبه دهم ماه مبارک

در افطار از شاه عبدالعظیم ماست آورده بودیم، دوغ درست کردیم. در اینجا حرف کسی را یادآوری کردند که گفته بود: من کباب را فقط برای این می خورم که مرا به خوردن دوغ به اشتها بیاورد. من گفتم: آن شخص دوغ را خوب شناخته و لکن کباب را خوب شناخته که این را مقدمه آن قرار می داده. بعد از افطار آقا سیدجواد و آقا سیدعلی اکبر به منزل آقا سید هبة الله رفتند که عذر دیشبی ما را که نتوانستیم به افطار به منزل ایشان برسیم، بخواهند. حقیر هم با آقا میرزا قوام و میرزا محمد به منزل آقای

مجدالاسلام رفتیم. آقا میرزا احمد و آقا میرزا ابوالقاسم نیز آمدند. تا ساعت چهار و نیم از شب آنجا بودیم. بعد باقی شب را در مدرسه سپهسالار برگزار کردیم، تا این که در کافه صرف سحری و در منزل صرف چایی کرده، نماز صبح را خوانده خوابیدیم.

روز شنبه دهم ماه

بعد از انجام وظایف لازمه از خواب و غیره، قدم زنان از خیابان باب همایون سیر نموده از جلو در الماسیه رد شده در نزدیکی تقاره خانه، (1) آب شاه را دیدیم که در آنجا آفتابی شده، آبش خنک بود. قدری به سر و صورت زدیم و خنک شدیم. بعد به سرای حاج رحیم خان رفتیم. در آنجا لب حوض نشسته بودیم. آخوند ملاوهاب زاهد آمد (2) گفت: من چهارصد تومان به آقا یوسف پسر حاج مناف داده بودم که به طهران حواله داده بود. پیش از اخذ وجه حواله قصه قتل مشهدی رزاق علاف افتاد. از آن وقت تاکنون سه ماه است سرگردان مانده ام. نمی دانم عاقبت امر یوسف چه خواهد شد.

قصه قتل مشهدی رزاق علاف

اما تفصیل قتل مشهدی رزاق آن است که او علاف بود. معامله گندم می کرد. از ارباح این معاملات وجهی به دست آورده بود. ولی چون خود عرضه معاملات مهمه را نداشت، با حاج مناف صراف که عرضه دار بود شرکت نموده بود که با اربابها و مالکین دهات به دستگیری او به خرید و فروش غله دست رس شود. از قرار نقل راوی (العهدة علیه) که او ده دوازده هزار تومان هم به حاج مناف داده بود که چرخ صرافی خود را با آن به راه انداخته بود. تا این که حاج مناف وفات کرد. آقا یوسف پسر او رشته او را در دست گرفت. چهار پنج سال بود که طرف معامله مشهدی رزاق آقا یوسف بود

ص: 224

1-1. بنایی بود در فوقانی که در آنجا در اوقات مخصوصه تقاره می زدند در شهرهای دیگر هم بود، ولی در این سنوات اخیره متروک و آن بنا هم برداشته شد.

2-2. ملا عبدالوهاب متهم به باییت بود. ولی در پیش ما اظهار برخلاف آیین اسلام نمی کرد والعلم عندالله، هفت هشت سال قبل در اصفهان مرد.

و آقا یوسف هم در تجارت شهرتی بسزا یافت که مردم او را یکی از ثروتمندان گمان می کردند.

راوی می گفت: ده پانزده هزار تومان جنس تجارتی او در راه همدان به دست قشون روس افتاد که به غارت بردند. ولی آقا یوسف این را به روی خود نیاورد که مبدا اعتبارش در بازار صدمه بخورد، الا این که رزاق از ماجرا خبردار شد و در صدد تفریق حساب با او برآمد. او نیز حساب این را کرد که اگر طلب او را بدهد، مایه تجارتش از دست خواهد رفت. فکر به این رسید که رزاق را از بین ببرد تا این طلب از بین برود. این بود که شب چهارشنبه دهم جمادی الثانیة هزار و سیصد و سی و پنج [1335] او را به منزل خود دعوت کرد. در آنجا به دستیاری بعضی از خویشانش او را خفه کرد. از قضا فردای آن روز شیرینی خورانی صبیبه رزاق هم بود که از مردم دعوت کرده بود. از رزاق چند روزی خبری نشد. به نظمیّه خبر دادند. نظمیّه بو برد که یوسف باید خبر داشته باشد. یوسف را به پای استنطاق بردند. طوری به آرامش دل و پیشانی باز استنطاق داد که بر همه مردم براثت او محقق شد. حتی مردم عوض او سوگند می خوردند که یوسف اهل این جنایت و خیانت نیست.

هفده روز از این ماجرا گذشت. از طهران به اسعد الدوله حکمران وقت امر اکید صادر شد که معمای کار رزاق باید حلّ شود. زنده و یا مرده بودن وی کشف شود. سردار باز یوسف را تحت توقیف و استنطاق کشید. حتی اجزای تظمیه خانه او را با دقت جستجو کردند. اثری از جرم پیدا نکردند. این وقت کوزه کسان یوسف آب گرفت. مطلبّ عمومی وی در میدان به حکومت علنا فحش داد. فردای آن روز که روز بیست و نهم ماه مزبور باشد، کنیز او را استنطاق کردند. او با اشاره مطلب را فهمانید. آمدند در خانه یوسف آستانه یکی از درهای اطاق را شکافتند. پای رزاق ظاهر شد. همانطور گذاشته به علما و تجار و بازاریان خبر کردند. همه آمده مشاهد نمودند. آنگاه نعش او را بیرون آوردند و چندین عکس از آن برداشتند که سر و پایش به هم پیچیده بود.

بعد کنیز تفصیل ماجرا را گفته بود که اول او را به چاه افکندند. بعد از دو سه روز

ترسیدند که مبادا در آنجا پیدایش کنند. این بود که شبانه نعش را از چاه بیرون آوردند و در آستانه در گذاشتند و چون در آنجا نمی گنجید، لذا با شال و طناب سر و پای او را بهم پیچیده در آنجا جاگیرش نمودند و روی آن را هم با گچ سفید کردند. چون عمارت تازه ساخت بود، گچ آنجا با سایر نقاط فرقی نداشت. این بود که این جنابت بر گردن یوسف ثابت شد. پس او را در طهران برده زندانی کردند. (1) پول ملاوهاب زاهد نیز از این جهت در هوا مانده تا عاقبت چه شود.

قتل‌های سیاسی مشکوک

باری با ملا عبدالوهاب از سرای حاج رحیم خان بیرون آمده، به منزل برگشتیم. در آنجا خبر آوردند که امروز بعد از ظهر منتخب الدوله، برادر امیراعلم را کشته اند. تفصیل را چنین نقل کردند که او در درشکه کرایه از خیابان امیریه می رفته، سه نفر از پشت درشکچی را صدا کردند که نگهدار. او نگه نداشت و بلکه به سرعت راند. آنها از عقب رسیده، یک تیر به پای درشکچی زده بودند، افتاده بود. آنگاه پای به رکاب گذاشته از دو طرف تیر زده، کارش را تمام کرده بودند.

دو سه ماه قبل نیز متین السلطنه، مدیر روزنامه عصر جدید را کشتند. نقل کردند که کشته او اول پاکتی روی میز وی گذاشته بود. او دست بلند کرده بود که پاکت را بردارد. این با دو سه تیر کار او را ساخته بود. نوکر او خواسته بود او را دستگیر کند، با یک تیر دیگر او را هم کشته بود. این قتلها از کجاست و برای چه منظور است؟ (2)

ص: 226

1-1 . یوسف در زندان نظمی بود، تا این که شب کودتا که قشون ریخته نظمی را گرفته بودند، او به گمان این که اینها بولشویکها هستند، فریاد زده بود که زنده باد برادران بولشویک. قزاق با تیر زده بود و هماندم جان سپرده بود.

2-2 . اسرار این قتلها که از کجا بوده و برای چه منظور بوده، در چند شماره طهران مصور (از شماره 450 تا شماره 471) فاش شده، خلاصه آنچه در آنجا درج شده این است که سه نفر از آزادیخواهان (محمدنظرخان مشکوة الممالک مفش وزارت مالیه، پسر فضل الله خان اعتماد الملک و میرزا ابراهیم خان پسر میرزا کریم خان منشی، مدیر کل انبار غله و اسدالله خان تبریزی پسر ابوالفتح) کمیته سری تشکیل می دهند به نام کمیته مجازات؛ به منظور خدمت بر مملکت که به قول خودشان عناصر ناصالح را که خیانت بر مملکت می کنند از بین ببرند. برای اجرای این منظور کریم دواتگر را در نظر می گیرند. چون او تیری به طرف مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری خالی کرده بود، لذا او را اهل این معنی می دانسته، پس او را استخدام می کنند. در روی این قرار اولین مأموریت او قتل (ق م ر) بوده (نمی دانم مقصود که بوده) ولی کریم آن را با دفع الوقت گذرانیده، اقدام ننموده بود. اما میرزا اسماعیل خان مدیر انبار غله را که مأموریت داده بودند، کشته بود. بعد توسط کریم چند نفر وارد کمیته شده بود، از جمله بهادر السلطنه که از خوانین اکراد بود. ولی کریم کمیته را به فشار آورده از آنها پول زیاد می خواسته، اینها هرچه خواسته اند او را راضی کنند، نشده. بالأخره مبادا که او اسرار کمیته رافاش کنند. رشیدالسلطان را مأمور بر دفع آن می کنند. رشیدالسلطان شبی پاسی از شب گذشته با او بعد از خوردن مشروب به گردش می روند، تا این که در نزدیکی کلیسای آرامنه با یک تیر از پشت سر کار او را تمام می کنند. از ناحیه خطر کریم هم که آسوده می شوند، قتل متین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید را در نظر می گیرند. او را هم (به وسیله ای که تفصیل نداده بودند) ترور می کنند. بعد کمیته ده نفری دیگر پیدا می شود که آنها هدف اولشان ترور کردن مرحوم آقا محسن برادر صدرالعلماء بود و این دو کمیته در ظاهر ائتلاف کردند و لکن در ترور کردن آقا محسن اتفاق نداشتند، بلکه آن بدون اطلاع کمیته مجازات توسط حسین لله واحسان الله خان انجام گرفته بود. تفصیل آن را از حسین لله چنین نقل کردند که گفته بود من و احسان الله خان و حاج علی اصغر زنجانی در بازار که آقا محسن با قاطر می آمد، با او روبرو شدیم. با چند

تیر که من و احسان الله خان خالی کردیم کار او را تمام کردیم، ولی حاج علی اصغر کاری نکرد. بهادر السلطنه با منتخب الدوله خورده حسابی داشته، او را هم ترور کرده بود، بدون این که کمیته مجازات خبردار باشد و بلکه اینها می گفتند: ما از کشته شدن منتخب الدوله خیلی نگران شدیم. در حقیقت کشته شدن او لطمه به حیثیت کمیته مجازات زد. اما بهادر السلطنه حساب کار خود را کرد که مبادا گرفتار سرنوشت کریم شود. رفته از شهربانی تأمین جانی گرفته، صورت اعضای کمیته را داده بود، ولی اسم کمیته مجازات دولتیان را مرعوب کرده بود. حتی صمصام السلطنه رئیس الوزرا جرأت نکرده بود که سر پاکی را که اسامی اعضای کمیته در تویش بود باز کند. بلکه همانطور سر بسته آن را به شهربانی فرستاده و امر به دستگیری آنها صادر و دستگیرشان کردند. ولی بعد از دستگیری باز کسی جرأت نمی کرد که آنها را استنطاق کند، حتی چند نفر که استتکاف از استنطاق آنها نمودند، از خدمت دولت برکنار شدند تا این که بعد از سه چهار ماه میرزا احمد صفا به بازجویی آنان اقدام نمود و لکن او نیز در یکی از کوچه های تنگ و تاریک که به خانه خود می رفت به وسیله ساعد الدوله ترور شد. عاقبت امر این شد حسین لله بدار زده شد و میرزا ابراهیم خان معروف به منشی زاده و اسدالله خان معروف به ابوالفتح زاده را مأمورین دولت به عنوان این که آنها را به کلات می برند، سوار اسب نموده، به راه انداخته بودند. بعد از چندی آنها را بین سمنان و دامغان از پشت تیرباران کرده بودند. این اجمال آن تفصیلی است که در طهران مصور بود، راست باشد یا دروغ به حقیر مربوط نیست.

العهدة علی الناقل.

چندی قبل هم مرحوم آقا میرزا محسن را کشتند.

ص: 227

باری به منزل برگشتیم، دیدیم آقا میرزا یعقوب به منزل ما آمده و چیزی نوشته بود که آمدم تشریف نداشتید. این بود که ما شب یکشنبه یازدهم شهر رمضان بعد از افطار به منزل آقا میرزا یعقوب رفتیم. در آنجا صحبت از ترور منتخب الدوله شد، هر کس حدسی زد که این از کجاست و برای چه منظور است. من چون این حدسها را سنگ بر تاریکی انداختن می دانستم، مستمع آزاد بودم. گوش می دادم تا این که آقایان سیاسیون حرفها و سیاست بافیهانشان تمام شد و در حدود پنج از شب قدم زنان و گردش کنان از راه خیابان به منزل آمدیم.

روز یکشنبه

اعتضاد دفتر به منزل ما آمد و ما را به مدرسه داریوش برد. در آنجا وضع اطفال و چگونگی تدریس و کیفیت امتحان آنها را به ما گزارش داد. چون مدرسه سرداب خنکی داشت، اعتضاد ما را به آنجا برد و با هوای خنک آنجا از ما پذیرایی کرد. حقیقتاً پذیرایی گرمی شد، برای این که ما روزه دار بودیم. غیر از جای خنک و آزاد چیزی به درد ما نمی خورد. این بود که قسمت عمده روز را در آنجا گذرانیدیم. بعد عصر به منزل برگشتیم و به انتظار آقا میرزا یعقوب که وعده داده بود بیاید، نشستیم، آن هم نیامد.

شب دوشنبه دوازدهم ماه

بعد از نماز و افطار به منزل آقا میرزا احمد رفتیم. در آنجا در ضمن نقل حرفهای مختلف پای حرف جن به میان آمد.

داستانهایی از جن

آقای آقا میرزا احمد داستانهایی از جنها نقل کرد و فرمود: آنها مدتی زیاد دست تعرض به مرحوم عمم آقای حاج میرزا ابوطالب باز کرده بودند. سنگ و کلوخ به عمارت ایشان می انداختند و به مجمعه نهار و شام آن مرحوم ریگ و خاشاک می ریختند. ولی آن مرحوم اصلاً واهمه نداشت، حتی از نوکرها خواسته بودند که

شبهها در خدمتش باشند، اجازه نداده بود. بلکه خود تنها شب را در عمارت روز می کرد، در حالی که سنگ و کلوخ از اطراف می بارید. روزی فرموده بود: تا کی سنگ می اندازید، گاهی پول هم بیندازید. با تمام شدن این حرف یک سنگ بزرگی به جلوی آن مرحوم انداخته بودند، تا این که روزی مردی آمده، گفته بود: من چاره آن را می کنم، به شرط این که تمام اهل منزل از زن و مرد، کوچک و بزرگ از پیش من بگذرند. آنها هم یکی یکی، حتی نوکر و کلفت از مقابل آن گذشته بودند تا این که نوبت رسیده بود به یک نفر از کلفتها، او گفته بود: هر چه هست در سر این است. این را از این خانه بیرون کنید تا آسوده شوید. همانطور کرده، از تعرض آنها راحت شده بودند. آقا میرزا احمد فرمود: مرحوم آقا تفصیل این مطالب را به مرحوم آقای والد (مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم) (1) نوشته بود. همان نوشته را من دارم.

نگارنده هم درباره جن حکایتی نقلاً از مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم شنیده بودم، نقل کردم و آن این بود که استاد ما آقای شیخ زین العابدین از آن مرحوم نقل فرموده که ما در مراجعت از زیارت بیت الله در کشتی بودیم. روزی انتشار یافت که مرحوم آقای آخوند ملاعلی قارپوزآبادی (صاحب صیغ العقود و معدن الاسرار) وفات یافته، ما تعجب کردیم که چند روزی است ما در کشتی هستیم. وسط دریا منقطع از اخبار جهان این انتشار یعنی چه؟ فرمود: ما تاریخ گذاشتیم، بعد معلوم شد که آن مرحوم همان روز انتشار خبر (2) وفات کرده، معلوم شد که این خبر از ناحیه جنها رسیده (چون آن زمان نه تلگراف و تلفن بی سیم بوده و نه رادیو بوده)

حکایت دیگر که آقای نظام العلماء (3) فرموده بود، من نقل کردم. فرمود: من در قریه مشکین بودم، از علاء الدوله حکمران، به من کاغذی رسید که جشن قرن دویم اعلیحضرت همایونی (ناصرالدین شاه) منعقد است، لازم است که شما در شهر

ص: 229

1-1 . مرحوم آقای حاج میرزا ابوطالب شب پانزدهم ربیع الثانی سنه 1329 و مرحوم آقای حاج میرزا ابوالمکارم روز بیست و هشتم ربیع الاول سنه 1330 به رحمت خدا رفت.

2-2 . روز هشتم محرم سنه هزار و دویست و نود و یک [1291]

3-3 . مرحوم آقا سیدابوجعفر نظام العلماء زنجانی در ماه شوال 1352 وفات کرد.

باشید. من مهیا شدم که به شهر بروم، ملا ملک آمد و گفت: ملاّ الله یار می گوید: نون رفت. شاه را می کشند. من ملاّ الله یار را احضار کرده از او پرسیدم که نون رفت یعنی چه؟ گفت: یعنی ناصرالدین شاه را می کشند. باری من به زنجان آمدم. چند روز که جشن بود، من روزی برای عرض تهنیت خدمت علاءالدوله رفتم. دیدم که او با حال انقباض و پریشانی نشسته، من که نشستم، رو به من کرد و گفت: خاک بر سر ایران شده، آنگاه تلگرافی را به من داد که خبر کشته شدن شاه بود، لهذا جشن مبدل به عزا و تهنیت مبدل به تعزیت شد. فرمود: بعد که مظفرالدین شاه به سلطنت رسید. او از تبریز حرکت نکرده بود، من به مشکین برگشتم. بعد از چند روز باز کاغذی از علاءالدوله رسید که مظفرالدین شاه از میانجی(1) حرکت نموده، من به استقبال رفتم، شما نیز به زنجان معاودت کنید، من می خواستم به شهر برگردم. ملاّ الله یار را خواستم از او پرسیدم که این شاه حالش چگونه است؟ گفت: این یا چهار سال عمر دارد یا دوازده سال. از قضا همانطور شد.(2) ملاّ الله یار شخصی بود که خفتی در عقل داشته، می گویند: جنها با این گونه اشخاص سر و کار پیدا می کنند. آقای نظام العلماء فرمود: اهالی مشکین از او قضایایی نقل می کردند، من باور نمی کردم. ولی این دو قضیه را خودم از او شنیدم.

باری مجلس با این قبیل گزارشات برگزار گردید و بعضی از کتابهای عتیقه نیز آقا

ص: 230

1-1. میاج، معرب میانه است، هاء غیر ملفوظ در هنگام تعریب به جیم تبدیل می شود، مثلاً کلمات ساده، تازه، برنامه در تعریب به صورت ساذج، سازج، برنامه در می آیند. سر این تبدیل در این است که هاء غیر ملفوظ در فرس قدیم «گ» بوده است، شاهد آن هم تبدیل هاء به گان در هنگام افزوده شدن حرف یا حروفی به آخر کلمه است، همانند: سادگی، سادگان (نسبت به ساده و جمع آن)، به تعبیر علماء ادب عرب، نسبت و جمع کلمات را به اصل خود باز می گردانند، از این رو از نسبت و جمع و ... می توان به اصل کلمات پی برد، باری حرف «گ» که در لغت عربی وجود ندارد در هنگام تعریب، به حرف جیم که از نظر منخرج نزدیک به آن می باشد تبدیل می شود همانند جرجان معرب گرگان، بنابراین کلمه میانه در هنگام تعریب میانج شده، واژه میانجی در نسبت برمیانه نیز از همین تعریب ناشی گردیده است. (مصصح)

2-2. ناصرالدین شاه روز هفدهم ذیقعده سنه هزار و سیصد و سیزده [1313] کشته شد و مظفرالدین شاه، سنه هزار و سیصد و بیست و چهار [1324] وداع جهان کرد.]

میرزا احمد به ما نشان داد، از آن جمله دیوان حافظ بود که به آقا میرزا ابوالقاسم هدیه کرد. تا این که از منزل آقا میرزا احمد در خدمت خود آن جناب بیرون شدیم. قدری گردش کردیم و قدری هم در پیش یکی از حجرات مدرسه سپهسالار نشستیم. نزدیکی سحر از آقا میرزا احمد جدا شدیم. به رستوران آمدیم که سحری بخوریم، دیدیم که طبخ آنجا تمام شده، نان هم پیدا نکردیم. ولی در نزدیکی خیابان امیریه، چلوپزخانه پیدا کردیم. چلوکباب خوبی داشت. در آنجا صرف سحری کرده، برگشتیم. در منزل هم صبح نشده، دستمان به چایی رسید. از قافله عقب نماندیم، تا این که نماز صبح را خوانده خوابیدیم.

روز دوشنبه دوازدهم

در حدود ظهر از خواب بیدار شده، به حمام رفتم. از آنجا سری به منزل آقا میرزا یعقوب زده، نماز ظهر و عصر را آنجا خواندم، چند قطعه عکس در آنجا دیدم؛

سرانجام ستارخان و سالارخان

از جمله عکس ورود ستارخان سردار مشروطه و باقر خان سالار مشروطه بود به طهران که استقبال مفصلی از آنها نموده بودند، در زنجان نیز استقبال باشکوهی کردند. طاق نصرت ترتیب داده بعضی از کوچه های سر راه را آئین بندی کرده بودند. اغلب اهالی شهر از وجوه و اعیان بودند. سواره و سرباز نظام نیز صف سلام بسته بودند. خلاصه با این جلال و احترام از شهرهای سر راه گذرانده با شکوه تمام وارد مرکز نمودند.

در زنجان سید عبدالله نام از کسی شکایت داشت. عریضه تظلم در این باب به ستار خان نوشته بود. او در حاشیه آن خطاب به عدالت الملک که آن روز رئیس عدلیه بود کرده نوشته بود:

ای خواجه، ای عدالت این ملک تار و مار بنگر، به سوگواری این سید نزار

حکمی در این خصوص به قانون عدل کن مشعوف ساز خاطر ستار خاکسار

در سال هشتم از ده سیم ز چارمین صد از هزار دویم و سیزده هم از بهار

(اگر خود او نوشته باشد، معلوم می شود که شخصی ادیب بوده، ولی احتمال می رود که کس دیگر از ادبا که مصحوب او بوده، نوشته باشد.

باری روز نوزدهم ماه ربیع الأول سنه 1328 به زنجان وارد شدند و روز بیست و دویم که روز سیزده بهار بود، از زنجان به طرف طهران حرکت نمودند.

مقصود از احضار آنها به طهران جدا کردن آنها بود از تبریز که مرکز نفوذشان بود. چون مشروطه طلبها از نفوذ آنها حداکثر استفاده را کردند و مشروطه شان را گرفتند و خرشان را از نهر گذراندند، دیگر احتیاج به این نفوذ نداشتند. وجود امثال آنها مانند چتری بود که برای استفاده باز کرده بودند، وقتی که باران قطع شد، چتر را جمع می کنند. این بود که باران سیاست چون قطع شده بود، وقت جمع کردن این چتر بود، لهذا آنها را با این جلال و حشمت به طهران وارد کردند که نفوذشان را بگیرند. آنها هم باور کرده بودند که واقعا این قدر جاه و جلال پیدا کرده، در مرکز مشیر و مشار و حکمران خواهند بود، ولیکن یک سال نگذشت که از آنها اسلحه خواستند و آنها ندادند و مقاومت کردند. در جنگ پای ستارخان را گلوله توپ یا تفنگ شکست و اسلحه او را هم از او گرفتند. آخر رفت گویا در رشت، وفات کرد. از اواخر امرشان خبر ندارم. شاید در کتب تواریخ مشروطیت باشد.

باری در منزل آقا میرزا یعقوب عکسهای علمداران مشروطیت را تماشا می نمودیم. آقا سیدجواد هم آمد. بعد با هم به مصاحبت آقا میرزا یعقوب بیرون آمده، قدری در خیابان و بازار قدم زده، روز روزه را به غروب رسانیدیم. از خیابان باب همایون بیرون آمده، در میدان توپخانه از آقا میرزا یعقوب جدا شدیم. در راه یک نفر را دیدم، نمی دانم گبر بود، یا نصرانی، با زنش سوار درشکه بود، سگی هم پهلوشان بود که قلاده نقره در گردن داشت. از دیدن آن، دو چیز خاطر من افتاد: یکی آنکه وقتی یک بیت شعری خیلی خوش مضمون دیدم که شاعرش آن را در مدح بنی امیه که اصلاً مناسبت با آن نداشت ساخته بود. حسن مدح و بدی ممدوح من را متأثر ساخت. در حاشیه آن نوشتم که این بیت درباره بنی امیه به قطعه جواهر می ماند در گردن سگ.

و دیگری از سعادت‌مندی این سگ آن سگ سعادت‌مند خاطر من افتاد که دو سه سال

قبل در روزنامه ای خواندم که یک نفر از اهل بوستان(1) که گویا از شهرهای روسیه باشد، تمامی مایملک خود را به سگ خود که نامش بیت باشد، وصیت کرده بود و حکومت هم وصیت او را امضا نموده و عایدات املاک موصی هر سال دوازده هزار فرانک است. من از این وصیت تعجب می کردم که این مال به چه درد آن سگ خواهد خورد. بعد با خود گفتم: تعجب ندارد، مالی که برای خرج نباشد، فرق نمی کند که صاحبش کسی باشد که نتواند خرج کند و یا سگی باشد که نتواند خرج کند.

شب شنبه، سیزدهم

آقا میرزا قوام برخلاف عادت همیشگی امشب نماز مغرب و عشا را مقدم بر افطار قرار داد. بعد از افطار با آقایان خلخالیها (آقا سید جواد و آقا سیدعلی اکبر) به منزل آقا هبة الله خلخالی رفتیم. او خیلی آدم گرم و خوش محضر بود. میلش این بود که غالبا با او تماس بگیریم.(2) و ما نیز به ملاحظه میل او بی میل نبودیم که خدمتش برسیم. باری تا ساعت چهار و خورده ای آنجا بودیم. بعد به منزل برگشتیم. آقا سید جواد مباحثه را سر کرد. خطاب به من که این چه روزگاری است که شما بر سر ما آوردید. چون آقا سید جواد خیال نداشت که کمتر از بیست روز در طهران بماند و میل هم نداشت که بیشتر از نه روز قصد اقامه کرده باشد، تا این که کلاه بر سرِ روزه ماه مبارک بگذارد. من هم دیدم که خیال اقامت بیست روز به قصد اقامه ده روز امکان پذیر نیست. این بود که

ص: 233

1-1 . شاید مراد بوستون باشد که شهری است در ایالات متحده امریکا. (مصحح)

2-2 . مرحوم آقا هبة الله، اخیرا به ارض اقدس مشهد مشرف شده و مجاورت آنجا را اختیار کرده بود. یک روز در مشهد سخن از توپ بستن سرکرده روس به گنبد سلطان طوس افتاد. مرحوم آقا هبة الله گفت: یکی از ادبا این داستان را که منتهی به سقوط تزار (امپراتور روس) گردید به نظم آورده، بعد پاره ای از اشعار آن را خواند. از جمله ماده تاریخ خوبی گفته بود که آن را به خزینه خاطر سپردم و آن این است: برآمد صدایی ز پطرگرا که شه اشک ریزان ز تخت اوفتاد «شه اشک ریزان»، مراد از آن کلمه «شه» است که نقطه اش ریخته باشد، می شود «سه» و آن هم به حساب جمل شصت و پنج [65] می شود. چون از کلمه «تخت» که آن هم به همان حساب هزار و چهار صد [1400] می شود افتاد، باقی می ماند هزار و سیصد و سی و پنج [1335] که سال خلع سلطنت امپراتور روس است به سال قمری هجری

نگذاشتم کلاه بر سر روزه بگذارد، ولی او هر روز که تشنه می شد با من مباحثه می کرد که این چه مصیبتی است که تو بر سر ما آوردی. امروز هم چون قدری عطش داشته، بدین جهت تشنه مباحثه با من بود. من هم اقناعش می کردم. ولی باز هر وقت تشنه می شد، مباحثه را از سر می گرفت.

روز سیزدهم: غالب اوقات روز را در منزل بودیم. با مطالعه و گفت و شنود متفرقه روز را گذرانیدیم.

شب چهارشنبه چهاردهم ماه

وعده داده بودیم که به منزل آقای اعتضاد دفتر برویم. در این اثنا که عازم بودیم، نوکر آقای مجدالاسلام آمد که آقای مجد می فرماید: تشریف بیاورید اینجا، ما عذر خواستیم که با کسی وعده ملاقات داریم. پس با رفقا به منزل اعتضاد رفتیم. یک نفر جوانی هم آمد. اعتضاد گفت: پسر شهزاده رکن الممالک است. او نیز آدم اصیل و نجیب بود، با ما خوش برخورد کرد و بعد فهمید که ما اهل زنجان هستیم. گفت: حکومت زنجان را در این نزدیکی به والدیم پیشنهاد کردند، قبول نکرد و گفت در آنجا صدرالعلماء یا صدرالاسلام، غرض کسی است که لقب صدر دارد. او مانع پیشرفت حکومت است. لذا حکومت زنجان را قبول نکرد، به حکومت کاشان منصوب شد. من فهمیدم که مقصودش آقای نایب الصدر⁽¹⁾ بوده، چون از صاحبان القاب صدر کسی که حاکم از او ملاحظه داشته باشد فقط نایب الصدر است که با حکام سر به سر می گذارد. من این رشته به دستم آمد که بودن مردان بانفوذ و باعرضه در شهری حکومت آن شهر را کم ارزش می کند. چون حاکم خیلی آزاد و تام الاختیار نمی شود.

باری از شب تقریباً پنج ساعت رفته بود از منزل اعتضاد بلند شده به منزل برگشتیم. به عادت هر شب باقی شب را در منزل گذرانیده و سحری را در رستوران خورده، برای چایی به منزل برگشتیم. بعد از دعا و نماز سر به بستر استراحت گذاشتم.

ص: 234

1-1. مرحوم آقا ضیاء الدین نایب الصدر روز بیستم صفر (روز اربعین) سنه هزار و سیصد و چهل و هشت [1348] وفات کرد.

خوابم بیشتر از سه ساعت نشد، بد خواب شدم. دیگر خواب به چشمم آشنا نشد. لؤلؤة البحرین کتاب اجازه صاحب حدائق رفیق سفرم بود. خود را به مطالعه آن مشغول کردم تا این که رفقا بیدار شدند. پا شدیم، با میرزا قوام و میرزا محمد در سرای حاج رحیم خان به حجره آقای حاج سید حسین اردبیلی (1) رفتیم، در آنجا مذاکره تنزل قیمت منات روس شد. گفتند: قیمت منات از شش قران به شش شاهی رسیده (بیست شاهی یک قران است)، گفتند: این هم در اثر هرج و مرجی است که در روسیه حکم فرماست. امپراطور را از سلطنت خلع کرده اند. لهستان را آلمان و اطریش از دست روس انتزاع نموده اند. عده کشتار و زخمی و اسیرشان به چند میلیون رسیده. گفتیم: این خسارت در اثر آن جسارتی است که روسیها به بارگاه حضرت رضا(علیه السلام) کردند. روز دهم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و سی [1330] روسیها توپ به قبه و بارگاه آن حضرت بستند و چه قدر مردمان بی تقصیر در خارج و داخل صحن مبارک هدف گلوله ستم شدند. این ظلمها و هتک احترام فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نتیجه اش همین می شود که می شنوی و در روزنامه ها می خوانی. یکی از ادبا این معنی را به بیان ساده به نظم آورده، می گوید:

اعلان جنگ روس به سلطان طوس داد توپش به گنبد رضوی بانک کوس داد

بعد از دو سال شاه خراسان جواب او با بمب آسمانی و توپ پروس داد

از آقای ملک التجار نقل کردند که گفت: یکی از صاحب منصبان روسی بعد از بمباران قبه رضوی با زبان استهزاء گفت: که شما عقیده تان این بود که هر کس تیر به این قبه رها کند، تیرش به قلب خودش برمی گردد. حالا چطور شد که ما این قدر تیر به طرف آن رها کردیم، یکی از آنها به سوی ما برنگشت. گفت: این حرف او در دلم خیلی تأثیر کرد. چون نقدا جواب نداشتم، ولی خداوند این حرف او را بی جواب نگذاشت. چون آن قدر نگذشت که گذار من به جهت معالجه چشمم به روسیه افتاد.

ص: 235

همان صاحب منصب را دیدم که در یکی از جنگها هدف تیر شده، در نهایت فلاکت نزدیک هلاکت است. رفتم پیش او گفتم: دیدی تیر آن قبه و بارگاه چگونه به سوی صاحبش برمی گردد.

باری رشته حرف در حجره آقای حاج سید حسین که یک دو ساعت بودیم، در اطراف جسارت و خسارت روس کشیده شد تا این که «مجلس تمام گشت و به آخر رسید وقت». از آنجا پا شده، به منزل برگشتیم.

شب پنجشنبه پانزدهم

چیز تازه ای که اتفاق افتاد، گرفتن ماه بود. که تمام قرصش گرفته شد. ما بیرون بودیم. وقتی دیدیم که ماه روشنایی اش کم می شود، متوجه شدیم که ماه گرفته تا ساعت چهار از شب همه ماه گرفته شد. ما فی الفور به منزل برگشته، پیش از آنکه شروع به انجلا و باز شدن بکند، نماز آیات را خواندیم. گرچه بعضی از علما وقت نماز را تا تمام شدن انجلا می دانند، ولی مشهور این است که وقت ادا تا شروع به انجلا است و بعد از آن قضا است. این بود که ما عجله کردیم که وقت ادا را درک کنیم و هر کس در هنگام گرفتن ماه یا خورشید اگر ملتفت نباشد و بعد از باز شدن بفهمد که قرص گرفته بوده قضا ندارد، مگر این که تمام قرص گرفته شود، در این صورت قضا دارد. چه در وقتش بدانند و یا ندانند، من سوره را تبعیض کردم و در هر رکعت یک حمد و یک سوره خواندم با پنج رکوع. اما رفقا در هر رکعت پنج حمد و پنج سوره خواندند با پنج رکوع، چون هر دو جورش جایز است.

ترتیب سحری و غیره مثل روزهای سابق، ولی بین الطلوعین به گردش رفتیم. از خیابان علاء الدوله تا جلوخان پارک اتابک در خیابان ناصریه (ناصر خسرو) رفتیم و برگشتیم. نقل کردند که پارک را با تمامی اسباب از فرش و مبل و میز و آلات طبخ و ادوات سفره و غیره همانطور درست به سفیر روس فروختند به مبلغی هنگفت. و لکن می گفتند: این مبلغ به آن هنگامی اش در مقابل آنچه که از لوازم زندگانی در پارک بوده خیلی ناچیز بوده، تقریباً باد آورده بوده، به باد رفته، آخر دنیا همین است.

من در وقت عادی بیدار شده بودم، دیدم آقا میرزا قوام و آقا سیدجواد نیز بیدار شدند. با آنکه آنها عادتاً دیر بیدار می شدند. به هر حال با هم به منزل آقا میرزا یعقوب رفتیم.

نشانه های خشکسالی

آقا میرزا یعقوب گفت: امسال در طهران به صلوة استسقاء خارج شدند. ولی باران نیامد. من گفتم: در زنجان نیز از هشتم رجب سنه 1335 تا دوازدهم به نماز طلب باران بیرون شدند. باران نیامد، مگر به پاره ای دهات شرقی زنجان. خیلی از شهرها و قصبات را نقل کردند که به نماز استسقاء خارج شده اند. جواب رد بر سینه آنان گذاشته شده، واقعا خشک سالی غریبی است. دعاها نیز محبوس شده، نمی دانم جامعه مردم چه گناهی کرده اند دعایشان محبوس شده، به هدف اجابت نمی رسد. بوی گرانی و قحطی (1) در می آید. مگر این که خداوند رؤوف رحم کند.

ص: 237

1-1. بلی در اثر این خشک سالی که تخم در زمین به همین حال خشک ماند گرانی غریبی شد. در خمره مقدمات دیگر نیز به وجود آمده بود. از آن جمله جنگ روسیها با عثمانی ها که در کردستان شد. رعایای خمره و کردستان را بی پانمود و از آن جمله سی هزار خروار غله بود که روسیها از خمره خریدند. نرخ گندم دوازده تومان بود. آنها سه تومان علاوه کرده، مردم را تطمیع کردند و خریدند، چندین مقابل این هم به خارج حمل شد و انبارها تقریباً خالی شد. آنگاه در سال آینده هم در اثر خشک سالی محصول نیامد. تخم در زمین خشک و خالی ماند و یا اینکه روئیده شده بود، چون باران نیامد، خشک شد. وقت خرمن قیمت صد من تبریزی سی و پنج تومان رسید. با اینکه قیمت متعارفی هشت تومان الی ده تومان می شد. وحشت و اضطراب بر مردم روآور شد. هر که هم چند من از سابق ذخیره داشت، از فروختن آن خودداری کرد. تقریباً غله نایاب شد. در زنجان ما کمیسیونی به نام کمیسیون ارزاق تشکیل دادند، از اعیان و ارباب، هر یک فراخور حال خود مقداری گندم اسم نویسی کرد که توسط اعضای کمیسیون به نانواها بدهند. از قرار خرواری بیست و هشت تومان و آنها هم از قرار منی دو قران و دو عباسی به مردمان بی بضاعت بدهند و آنهایی که قوه خرید دارند از بازار آزاد به قیمت روز بخرند. مدتی، کار بدین منوال گذشت. ولی فقرا از دهات و اطراف ریخت به شهر و دیگر کار از حیّز نظم و اداره بیرون شد و گرسنگی زور آورد. کشتار شروع شد. دیدند که غله کافی نیست، سیب زمینی خریدند به نانواها دادند که قاتی خمیر کنند. آن هم به جایی نرسید. خصوصاً سال بعد هم به خشکی گذاشت. سنه هزار و سیصد [وسی] و شش و سی هفت [1336-1337] هر دو سال گرانی شد. نرخ گندم تا به صد و پنجاه تومان رسید که صد و پنجاه تومان آن زمان بر دو هزار تومان این زمان می چربد و عده کشتار گرسنگی روزی به صد و ده بیست نفر رسید. خلاصه در زنجان از گرسنگی به موجب احصائیه، هیجده هزار و خورده ای تلف شد. چون از دهات اطراف نیز خیلی به شهر ریخته بودند که تلف شدند، خون ذبیاح رزق حلالشان شده بود. یک قطره نمی گذاشتند بر زمین بریزد. استخوان می خوردند، (زیر سنگ خوردش کرده می خوردند) نقل کردند که در یک ده یک مرد و یک زن گوشت بچه شان را خورده بودند. خلاصه محشری بود، خداوند دیگر مانند چنین روز را نیاورد. (یوم یفر المرء من اخیه و امه و بنیه) هر کس در هول جان خود بود. از انصاف نگذرم، مردم هم نوعاً به قدر قوه کمک می کردند و لکن به جایی نمی رسید (مردم از بس که فزون است کفن نتوان کرد).

در خبر وارد است که هیچ سال باران از سال دیگر کمتر نمی شود الا این که در بعضی از جاها گناه و معصیت زیاد می شود. خداوند عالم باران آنها را به کوهها و دریا و سایر جاها می فرستد. (1)

پنج سال قبل بر این در خمرسه خشک سالی شد. روز دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانیة سنه 1330 به نماز استسقاء بیرون شدند، همان روز ابر پیدا شد ولی بارانش را به دهات بالای زنجان تحویل داد. روز دویم نیز رفتند، ابرها ظاهر شد و اطراف را سیراب کرد. روز سیم باران کافی به شهر و اطراف آمد. اما این دفعه هرچه زدند نگرفت. نه در نمازها اثری شد و نه دعاها به اجابت رسید. مثل این که مردم مشمول غضب الهی شده اند که عرایضشان در پیشگاه قدس الهی پیش نمی رود، تا عاقبت این امر به کجا منتهی شود. خدا می داند.

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

سال پر بارش

از قضا در بین این دو سال خشک سالی (سنه 1330 و سنه 1335) سال پر بارشی قدم به عرصه وجود نهاد و آن سال هزار و سیصد و سی و سه [1333]، بود از ششم جمادی الأولى تا روز بیست و دویم آن ماه شب و روز علی الإ اتصال به زنجان باران بارید. (گویا طهران و شهرهای آذربایجان هم همین طور بوده و لکن من آنچه را در زنجان دیده ام می نویسم). تمامی سقفها چکه کرد و دیوارها خیس شد و تیرها به دیوار فرو

ص: 238

نشست و لکن چون تیر پوش بود خراب نشد و الا اگر طاق بود، طاقت نمی آورد و فرود می آمد. مردم جای نشستن نداشتند، چون قطرات چکه همه نقاط اتاق را می گرفت، تا این که تمهیدی که کردند این بود که جاجیم پشمی بالای سرشان در وسط اطاق کشیدند که چکه ها بر آن می ریخت و آب آنها به وسط جاجیم سرازیر شده از یک نقطه می ریخت و زیر آن یک نقطه نیز ظرفی گذاشتند که آب در آن جمع می شد، پس بیرون می ریختند و آنگاه اهالی خانه در زیر اطراف جاجیم نشسته از چکه محفوظ می شدند.

باری از روز بیست و دویم شهر مزبور تا آخر ماه، هوا باز شد و باران قطع گردید. آفتاب هم تابید و قدری از سقفها و دیوارهای خیسیده را خشک نمود. از اول ماه باز باران و دریچه اش باز شد، تا هفدهم ماه جمادی الثانیه، باز به همان منوال متصل بارید. این دفعه مسجدها و حمامها که مسقف به اطاقهای ضربی بودند، آنها هم چکه کرد. ترس خرابی در آنها بود، الا این که به آن حد نرسید.

بنازم خداوند فیروز را پیروز و دیروز و امروز را

پیروز از بی بارانی و دیروز از باران و امروز نیز از قطع باران مردم را تنبیه کرد. اگر متنبه باشند.

در منزل آقا میرزا یعقوب در اطراف همین خشک سالی مذاکره داشتیم که خداوند باران رحمتش را قطع کرده، در این اثناء آقای وثوق همایون اردبیلی وارد شد و گفت: ما امشب انجمنی داشتیم، بیست و چهار نفر حضار مجلس بود[ند]. فقط دونفر از آنها روزه دار بوده، سردار معتضد و ارفع الدوله، باقی روزه نگرفته بودند. منتهی بعضی با بهانه ای که به عهده لقمان الدوله ها می انداختند (که طبیب اجازه نداد) و بعضی هم بدون بهانه و البته این گروه مستحق تنبیه اند، گرچه تر نیز با آتش خشک می سوزد.

بعد از چند دقیقه شیخ العراقین زاده (1) وارد شد. بعد از تبادل تعارف از من پرسید که از جمله مطاعن آبی بکر این را می شمارند که از حضرت زهرا(علیه السلام) شاهد

ص: 239

1-1. آن وقت معمم بود، بعد تغییر لباس کرده، تجدد را برای خود نام خانواده گرفته، داخل خدمات دولتی شد، فعلاً در غیر لباس اهل علم است.

طلبید، در صورتی که شاهد طلبیدن وی مطابق قاعده بوده، چون حضرت صدیقه طاهره ادعای نحله کرد. او نیز گفت: شاهد بیاور. من عرض کردم: فدک در زمان حیات رسول (صلی الله علیه وآله) در تصرف آن مخدره بود. دو سال بود که حضرت صدیقه طاهره فدک را در ید تصرف مالکانه داشت. ابوبکر فرستاد عمال حضرت را از فدک بیرون کردند. این خود خلاف قانون بود. بعد بینه خواستن از متصرف آن هم خلاف قانون دیگر، حضرت امیر (علیه السلام) با ابی بکر در این باب احتجاج کرده، خلاصه قدری در اطراف این موضوع مذاکره کردیم.

بعد از تفرقه مجلس با آقا میرزا یعقوب بیرون آمدیم. قدری در خیابان گردش کردیم، بعد در میدان توپخانه با هم خداحافظی کردیم. وسط توپخانه چند عرابه توپ بود که لوله های قطور داشت. ما از دور تماشا نمودیم. چون سربار در دور آن نگاهبان بود، نمی گذاشت مردم نزدیک بیایند. این بود که ما از دور لوله آنها را به سه ذرع تخمین می زدیم. (1) بزرگتر از میدان توپخانه میدان مشق است، آن تقریباً بیابانی است که دورش دیوار کشیده اند. من طاق نماها را که در دیوار اطراف آن بود، شمردم یک صد و بیست [120] طاق نما در طول، هشتاد [80] طاق نما در عرض بود. و هر طاق نما هم تقریباً بلکه تحقیقاً چهار ذرع و نیم [5/4]، پس طولش پانصد و چهل [540] و عرضش سیصد و شصت [360] ذرع می شود. پس مساحت آن نزدیک به دویست هزار [200000] ذرع می شود. (2)

شب جمعه، شانزدهم

بعد از نماز و افطار به منزل آقای مجدالاسلام رفتیم. چون شبهای جمعه روضه هفتگی داشت. برای استفاده آقای ضیاء الواعظین ذکر مصیبت کرد. روضه خوان دیگر

ص: 240

- 1-1. اخیراً توپها را از آنجا برداشته، در جای آنها حوضی خیلی بزرگ بنا کرده اند و لکن لبهای حوض را به قدری بلند کرده اند که آب حوض دیده نمی شود. می گویند، شاه فقید گفته بود: این حوض را برای که ساخته اید؟ مردم که آبش را نمی بینند.
- 2-2. اخیراً از عرض و طول آن بریده، عمارات دولتی درست کرده اند، حالا به آن بزرگی نیست.

نرسید، ولی تا ساعت چهار و نیم قعدہ داشتیم. از آنجا به منزل آقا میرزا یعقوب نیز سری زدیم و به منزل برگشتیم. در خیابان چراغ برق یک قهوه خانه را دیدیم که در پیش آن ازدحامی است. مردم از دوش یکدیگر گردن دراز کرده، مثل این که به منظره عجیبی تماشا می کنند. ما نیز روی انگشت پا ایستاده، گردن دراز، راه چشمی پیدا کردیم. دیدیم تعزیه خوانی می کنند (شبیه امام و زینب و غیره)، مجلس گرمی دارند. در زنجان هم شبیه خوانی می کنند، اما نه در قهوه خانه. تعجب کردیم که اهل قهوه خانه با تعزیه سر و کار دارند[ند].

برکات دنیوی عزاداری (خلاصه ترجمه مقاله دکتر جوزف)

داستان کربلا در عالم تشیع به چندین مظاهر قدم به عرصه بروز می گذارد. روضه خوانی و تعزیه خوانی و نوحه خوانی و دسته در کردن، سینه زدن، زنجیر زدن، قمه زدن (گرچه اخیراً آن را دولت قدغن کرده) با شئون زیاد از طوق و علم و بیرق و چراغ و غیره به جریان می افتد و از این راه بهره کاملی عاید این مذهب گردیده، حتی از ملل خارجه نیز پی بر این مطلب برده، چنانکه عالم فرانسوی (دکتر جوزف) در مقاله ای که ترجمه عربی اش در مجله العلم درج شده بود، شرح می دهد که خلاصه اش این است که بعد از رحلت محمد بن عبدالله؛ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمین درباره خلیفه و جانشین او اختلاف کردند. جمعی به خلافت داماد او علی (علیه السلام) قائل شدند و جمعی دیگر پدر زن او ابوبکر را به خلافت شناختند. از اینجا شکافی در وحدت آنها بروز کرد که روز به روز این شکاف باز و میانیت در میان آنها آغاز گردید. تا آن ایام که علی (علیه السلام) داماد او زمام امر خلافت را در دست گرفت، زن حضرت، عایشه دختر ابوبکر بر داماد او علی خروج کرد. برادر زن دیگرش معاویه در شام ادعای استقلال نمود. جنگهای خونین در میان آنها شد. پس یکی خود را شیعه نامید و آن دیگر سنی.

عداوت در میان آنها چنان حکم فرما گردید [که] معاویه سلطان شام هر جا از پیروان داماد محمد (صلی الله علیه و آله) پیدا می کرد می کشت و اموال او را غارت

می نمود و آن حضرت را در منبرها سبّ می نمود و این سبّ تا هزار ماه دوام یافت و شیعه نیز تنفر از رؤسای آنها را از امور حسنه شمرد و از این که برای شیعه اقتداری نشد، مگر زمانی اندک که مدت خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) باشد و در این عهد نیز نفوذ تام برای آنها نشد (چون جنگ جمل و صفین مانع از اقتدار گردید)، لذا پراکنده و از ترس جان خودشان پنهان شدند، تا این که سبط محمد (صلی الله علیه و آله) حسین بن علی با اصحابش به حکم یزید بن معاویه سلطان شام در نزدیکی کوفه به قتل رسید. این حادثه حائز اهمیت بزرگ شد. چون پیروان علی بیدار شدند و نیرومند گردیده به مقاتلت برخواستند، (انتقام از کشتندگان حسین کشیدند)، اقامه عزرا بر حسین کردند و از این که شیعه اعتقادشان این است که پیشوای دین بعد از پیغمبر دوازده نفر هستند: علی و اولاد او از فاطمه (س) و قول آنها مانند قول خدا و پیغمبر واجب الاطاعة است و آنها هم تأکید در اقامه عزرا بر حسین کرده، نهایت اهمیت دادند. پس این امر جزء مذهب و ارکان و بلکه از بزرگترین ارکان گردید، (این امر با این که امریست مستحب، ولی هزار واجب از آن به عمل می آید، پشتیبان همه واجبه است).

ارزش تقیه در حفظ مذهب

این فرقه در قرنهای اولیه اسلامی مثل آن فرقه دیگر بارز و آفتابی نبود، چون ریاست که موجب ازدیاد تبعه است، در دست آن فرقه بود که از قتل و غارت این فرقه فروگذاری نمی کردند. ولی در اوایل قرن دوم یکی از ائمه شان تقیه را بر آنها لازم نمود که آنها اصلاً، قولاً و عملاً خودشان را از آن فرقه امتیاز ندهند. پس این موجب نیرومندی اینها گردید. چون دشمن با آن قدرت و قوت که داشت متمکن از بین بردن آنها نشد و آنها در باطن و محرمانه عزاداری و بر امام حسین (علیه السلام) و اصحابش سوگواری می نمودند. تا این که این عاطفت در دلهای آنها مستحکم گردید تا به تدریج نیرو گرفته، صاحب تخت و تاج شدند. پس از امیر تیمور که سلاطین صفویه روی کار آمدند ایران مرکز شیعه گردید.

بعضی از علمای فرانسه تخمین می زنند که شیعه به قدر سدس مابین مسلمین

باشند. (چنانکه مسلمین نیز به قدر سدس بشر می باشند، مترجم) و پس نظر به این ترقی که شیعه در اندک زمان کردند، می توان گفت که به زودی آنها بر سایر فرق تفوق کنند. یک قرن یا دو قرن نمی گذرد که آنها به سبب همین اقامه عزا پیش می افتند. چون هر یک از ایشان در این سوگواری داعی مذهب و مبلغ آن است. امروز جایی پیدا نمی شود که در آنجا یک نفر یا دو نفر از شیعیان باشند که در آنجا بساط عزا را برپا نکنند و در این راه مالهای زیاد خرج می کنند. من خودم در مارسل یک نفر شیعه عربی را دیدم از اهالی بحرین که به تنهایی عزاداری می نمود و به منبر می رفت و کتابی می خواند و گریه می کرد و بعد طعامی حاضر نموده بود، آن را بر فقرا قسمت می کرد.

این طایفه به دو طریق در این راه مال صرف می کنند: یکی بذل از مال شخصی خودشان است که هر کس از مال خالص خود به فراخور استطاعت و مکنت خود بذل می کند. وجوهی که این طور مصرف می شود، از دو میلیون فرانک بیشتر می شود و دیگری اوقافی است که برای این موضوع ثبت می کنند. عوائد این اوقاف اضعاف آن قسم اول می شود و شاید تمامی فرق مسلمین من حیث المجموع آن قدر در راه تأیید مذهبشان خرج نمی کنند که این طایفه به تنهایی خرج می کنند (اگر مخارج زیارت قبور ائمه و تعمیر قبه و بارگاه و تزیین مشاهد مقدسه را هم روی خرج عزاداری بکشند، کمیت تخمینشان لنگ می گردد و چون بی باکانه خرج می کنند به حد حدس و تخمین نمی آید)

هر عزادار یک مبلغ مذهب است

پس در حقیقت هر یک از شیعه دعوت بر مذهب خود می کند بی آنکه خود و فرق دیگر ملتفت این معنی باشد. چون شیعه منظورش از این عمل اجر و ثواب اخروی است. دیگر توجه ندارد که چه فایده امروزه بر این عمل مترتب است و معلوم است که هر چیز اثر طبیعی در عالم اجتماع دارد و آن اثر بر آن چیز مرتب خواهد شد، چه صاحبش قصد آن را داشته باشد یا نه، پس مذهبی که پنجاه یا شصت میلیون داعی و مبلغ داشته باشد، معلوم است که آن به تدریج ترقی می کند. به قدری که شایسته شأن

آنها است. حتی این که رؤسای روحانیین و سلاطین و وزراشان نیز از وصف داعی بودن کنار نیستند و بلکه سعی فقرا و ضعیفان ایشان در اقامه عزا کمتر از اعیان و اکابر نیست و بلکه بیشتر از آنها است. زیرا که آنها در این امر هم خیر دنیا می بینند و هم خیر آخرت.

این است که اکثر عقلای این فرقه را می بینی که شغل و کسب و کار خود را گذاشته، سرگرم عزاداری شده، خطبای این فرقه نیز بر جمیع خطبای فرق اسلامی برتری دارند. چون آنها در جمع و جور کردن مطالب سودمند با عبارات شیوا و جملات زیبا زحمت می کشند و تحمل مشقت می کنند. این است که خطیب ورزیده می شوند و از این که تکرار یک امر ملال آور می شود، برای تجدید مطلب از مسائل اسلامی و تواریخ گذشتگان (و اشعار پند و نصایح و مدایح بزرگان) در منابر به هم مخلوط می کنند که مجالس تازه می شود. حتی عوام این فرقه از برکت این مجالس و فیض این منابر بر مسائل مذهب خودشان اعرف از تمامی فرق مسلمین گردیده اند.

آنها به هیچ طایفه ای داخل نمی شوند، مگر این که عواطف را در دل‌های آنها جاگیر می کنند. اینقدر شیعه که در هند می بینیم، اینها همه در اثر اقامه ماتم است. شیعه‌ها مذهب خودشان را به زور شمشیر نشر نداده، حتی در زمان صفویه هم که صاحب اقتدار شدند. بلکه آنها به این درجه از ترقی محیّر العقول نرسیدند، مگر به زور بیان و تبلیغ که از تیغ برنده تر است و اهتمام این فرقه در ادای مراسم مذهبشان به درجه ای رسیده که دو ثلث از مسلمین را تابع سیره خود کرده اند و بلکه بسیاری از هنود و مجوس نیز با آنها در این امر شرکت می نمایند و معلوم است که بعد از قرنی این عمل بالوراثه به اولاد آنها منتقل می شود و ناچار به این مذهب اعتقاد کرده، تصدیقش خواهند کرد. و شیعه در سختی و شداید پناه به ائمه می برند. بزرگان دین را وسیله انجام مقاصد می دانند و از آنها استمداد می کنند. این مطلب نیز از آنها به سایر فرق که در این اعمال با آنها شرکت دارند، سرایت کرده (در قفقاز و غیره که شیعه عزاداری می کند، از اهالی ملل خارجه از روسی و ارمنی، قند و پول به مجالس عزا می فرستند به غرض حصول مقصودشان) و معلوم است هنگامی که از این راه مقصودشان حاصل شده، عقیده شان بر این مذهب رسوخ پیدا می کند.

و این فرقه در خارج از ایران پیش از یک قرن یا دو قرن تقیه می کردند؛ چون قدرت نداشتند که شعائر مذهب خودشان را اظهار نمایند و لکن از روزی که دول غربیه بر ممالک شرقیه استیلا یافته و به جمیع مذاهب آزادی داده، این فرقه از تحت تقیه بیرون آمده، شعائر مذهب خودشان را در هرجا آشکار می کنند و آنها از این آزادی فایده تمام برده اند و برای همین جهات این فرقه به مقتضیات وقت اعرف از دیگران شده اند، حتی در طریق تحصیل کسب و امر معاش آنها واردتر از دیگران و آشناتر از آنهاست. این است که عمال این فرقه را بیشتر از دیگران می بینی و این هم از جمله چیزهایی است که به امر آنها پیشرفت می دهد. چون ممارست بر عمل و کسب و کار موجب احتیاج دیگران می شود بر آنها و این هم موجب خلطه و آمیزش اینها با آنها می شود که در نتیجه در مجالس و محافل آنها حاضر می شوند و به اصول مذهب آنها آشنا می گردند و با عبارات و کلمات آنها انس پیدا می کنند و در آخر میل به طریقه آنها می کنند و این همان وتیره دعوات است که جمیع سیاسیون غرب در ترقی دین مسیح پسندیده اند.

نقش تعزیه در رواج مذهب

از جمله امور سیاسیه که بزرگان فرقه شیعه چند قرن است آن را در عناوین مذهبی ابراز می کنند، قاعده تمثیل و شبیه است که در ماتم حسین (علیه السلام) معمول می دارند. این نیز در جلب قلوب دور و نزدیک بسیار مؤثر است. تمثیل و شبیه اصلش از حکمای هند است که به جهت منظورهایی که اینجا جای ذکر آن نیست به کار می زدند و آن هم از اجزای عبادت آنها شده بود. اروپاییها نیز این را از آنها اخذ کردند. لکن به صورت تفریح و تماشا که تقریباً یک تیر دو نشانه بود که هم مردم را با آن سرگرم تفریح و تفرج می نمودند و هم به امور سیاسیه جلب قلوب می کردند. شیعه نیز از این عمل فایده زیاد برده، چون اقامه ماتم و ذکر مصایب وارده بر بزرگان دین و نقل ستمهایی که بر حسین (علیه السلام) شده با آن اخباری که در فضل گریه بر مصایب اولاد پیغمبر، وقتی که منضم شد بر تمثیل و شبیه، معلوم است که تأثیرش زیاد و رسوخش در دلها بیشتر می شود و لذا شنیده نشده که احدی از شیعه دین اسلام

را ترک کند و یا این که داخل سایر فرق اسلامی گردد.

اینها تمثیل را به اقسام مختلف اقامه می کنند. گاهی در امکانه معینه و گاهی در کوچه ها و خیابانها می گردند تا فرقه های دیگر که شرکت در مجالس خصوصی آنها نمی کنند، آنها نیز از مصایب وارده بر بزرگان اینها متأثر شوند و حتی از هندیها و بعضی از فرق اسلامی نیز در این امر با شیعه شرکت می کنند و این در هند رواجش بیشتر از جمیع نقاط است و اشتراک سایر فرق اسلامی با شیعه در آنجا بیشتر از سایر ممالک است. گمان می رود که اصل تمثیل و تشبیه در میان شیعه از زمان سلاطین صفویه متداول شده باشد. چون آنها اول کسی هستند که به نیروی مذهب به سلطنت رسیده اند و این امر نیز در نیروی مذهب آنها دخل مهم دارد. علما و رؤسای روحانین نیز اجازه بر این عمل داده اند.

علاوه از آن اجتماع یک نمایش باشکوهی دارد که دلهای سایر فرقه ها را جلب می کند. خصوصاً که با سر و صدا و علم و بیرق باشد. مثلاً اگر در یک شهر ده هزار نفر اشخاص متفرق باشند و در جایی هزار نفر مجتمع البته شوکت هزار نفر مجتمع، از ده هزار متفرق در انظار بیشتر می شود. خصوصاً عده دیگر نیز از سایرین به جهة تماشا یا ملاحظه رفاقت و صداقت با افراد این جمعیت یا اغراض دیگر به مقدار همان جمعیت بر دور [و] بر آنها جمع می شوند که بر شوکت آنها می افزاید و از این جهت است جماعت شیعه را هر جا که می بینی عده شان دو برابر به نظر می آید و قوت و شوکت آنها ده برابر و این یگانه سببی است در معروفیت آنها و بالأخص که غرض آنها از این اجتماع اظهار مظلومیت بزرگانشان است. چون هر کس بالطبع دست مظلوم را می گیرد و مایل می شود که ضعیف و مظلوم غلبه بر قوی و ظالم کند و از ظالم و ستمکار تنفر می کند و از انتقام آنها خوشحال می شود، این فطری بشر است. همین مورخین اروپا که در کتابهای خود تفصیل مقاتله حسین و یارانش را می نویسند _ با این که اعتقاد مذهبی به آنها ندارند _ با این حال از تعدی و ستمی که به آنها شده، نهایت متأثر می شوند و کشتندگان آنها را بی رحم و قسی القلب می دانند و اسامی آن بی رحمها را ذکر نمی کنند مگر با اظهار نفرت.

و از جمله اموری که در اصلاح جامعه شیعه کاملاً دخالت دارد، قول به اجتهاد است که آن این مذهب را از اندراس و کهنگی بیرون آورده، در هر زمان لباس تازه در برش می‌کند. تمامی ارباب معرفت عقیده مندند که ریشه مذهب شیعه به برکت اجتهاد استحکام یافته، اجتهاد در میان اممی که اعتقاد دارند بر این که صلاح و فلاح آنها با امور روحانی است، حکم کبریت احمر را دارد. اجتهاد نواقص مذهب را اصلاح و مقتضیات وقت را مراعات می‌کند و مذهب را از اندراس که لازمه مرور زمان است حفظ می‌کند و در موارد سیاسی دولت را با ملت هم‌آهنگ می‌کند و فرقه شیعه مجتهد را بسیار اهمیت می‌دهند، از بزرگترین ارکان و نایب امامش می‌شمارند و اگر در میان مجتهدین و سلاطین اختلاف نشود و همگی از روی بصیرت در ترقی دولت و ملت کوشش نمایند، نهایت ترقی را می‌کنند. به شرط این که هر دو از اهل علم و بصیرت باشند و در صلاح جامعه قدم بردارند (و سیاستمداران شأن مذهب را محترم شمارند).

نقش اعتقاد به ظهور مهدی در پیشرفت شیعه

از جمله چیزهایی که به شیعه پیشرفت می‌دهد، اعتقاد بر ظهور مهدی است. آنها عقیده شان این است که مهدی ظهور خواهد کرد و تمامی دول و ملل را تحت فرمان خود خواهد آورد. آنها شب نمی‌کنند مگر این که به انتظار فرج آن را به روز می‌آورند و معلوم است که این عقیده آنها را همواره زنده و تر و تازه نگه می‌دارد. چون نومیدی و یأس سبب هر بلا و ذلت است، بخلاف امیدواری که به نجات و رستگاری می‌کشد و آنها با این امیدواری که روزی تمامی دول و ملل پیرو آنها خواهند بود و هر روز به انتظار آن صبح می‌کنند، البته یأس و نومیدی ندارند که آنها را افسرده و پژمرده کند. بلکه با این امید همواره قوی و زنده دل می‌باشند و البته روزی هم پیش می‌آید که اسباب طبیعی برای آنها مهیا می‌شود. پس این اعمال و عقاید مذهبی که آنها دارند، زود است که در عقاید مذهبی شرقیه تأثیر کامل کند که بعد از دو قرن حظ کامل از ترقی را دارا بوده، از حیث عدد و قوت و قدرت بر فرق دیگر برتری داشته باشند.

این خلاصه ترجمه مقاله دکتر جوزف فرانسوی که حاصل آنکه عزاداری و سوگواری و دسته در کردن علاوه از فواید اخروی آثار سیاسیه عقلانیه هم دارد که در ترقی و پیش افتادن آنها دخالت تمام دارد. این حرف فرنگیها، اما حرف فرنگی مآبها و منورالفکرها و کاسه گرمتر از آس ها چه باشد؟!

روز جمعه شانزدهم شهر

چون دیروز یک دستگاہ دلیجان تا زنجان به هفتاد و پنج تومان اجاره کردیم که امروز عصر حرکت کنیم، بدین لحاظ به مقدمات حرکت پرداختیم. آقای آقا میرزا ابوالقاسم آمد، با هم رفتیم بازار که بعضی از لوازم بخریم. نزدیکی تیمچه حاجب الدوله سرایی بود، در آنجا سماور در جوش و چایی در گردش بود. ما به گمان این که غربا و مسافر[ین] در طهران زیاد می شود، بدین جهت قهوه خانه دایر است. بنده که روزه داشتیم، آقا میرزا ابوالقاسم فرمود: حالا که برای خاطر غربا و مسافرین قهوه خانه را دایر نگهداشته اند، خوب است من هم یک چایی در اینجا بخورم. من لب حوض نشستم. آقا میرزا ابوالقاسم در پیش یکی از حجره های تجارتی نشست و با تاجر مشغول صحبت شد و ضمنا هم به قهوه چی فرمود: چایی برای او بیاورد. ولی قهوه چی امتثال ننموده، مشغول چایی دیگران شد. در این اثنا آقای میرزا ابوالقاسم پرسید: اسم این سرا چیست؟ گفت: سرای ارامنه. آندم ملتفت شدیم که (به قول تبریزیها باراقویموشوق) اشتباه کرده ایم. اهالی آنجا همه ارمنی بوده و چایی در ماه مبارک مخصوص آنها است، نه برای غربا و مسافرین که ما گمان می کردیم. پس بلند شدیم. آن تاجر هم فهمید که ما اشتباه کردیم. ولی گفت: مگر چایی نفرمودید بیاورد. تشریف داشته باشید تا چایی بیاورد. گفتیم: حالا کار داریم، وقت دیر است.

باری از بازار آنچه لازم بود خریدیم. نزدیکی ظهر به منزل برگشتیم. آقا میرزا ابوالقاسم به منزل آقا میرزا احمد، آقا میرزا قوام به منزل حاج سید حسین رفت. سه بعد از ظهر دلیجانچی اسبهای دلیجان را بسته، دم منزل ما آورد. ما نیز خورده و اثاثیه را به دلیجان بستیم. ولی از آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا قوام خبری نشد. دلیجانچی

شروع کرد به قورقور. حق هم داشت. چون در هوای گرم، اسبها را بسته. بلا-تکلیف مانده بود. به هر حال نیم ساعت مهلت خواستیم. گفت: عیب ندارد، ولی می رویم در خیابان جنّت گلشن زیر سایه درختها توقف می کنیم. آقا میرزا علی اکبر را در منزل برای هدایت آنها گذاشته، سوار شدیم. در خیابان مزبور تقریباً نیم ساعت ایستاده بودیم که آقا میرزا ابوالقاسم با آقا میرزا احمد در درشکه آمدند. اما از آقا میرزا قوام خبری نیست که آقا میرزا علی اکبر هم به انتظار آن در منزل مانده، چه بکنیم، جز این که تجدید مدّت کنیم. باز قدری از دلجان مهلت گرفتیم.

خلاصه بعد از سه ربيع ساعت که به انتظار آقا میرزا قوام ایستادیم، او آمد، ولی غرق عرق است. از سرای حاج رحیم خان تا سرای سید آقاخان پیاده آمده، دیده که ما حرکت کرده، از آنجا با آقا میرزا علی اکبر باز پیاده آمده، ما دیدیم غرق عرق خجلت از یک طرف و عرق راه رفتن و گرمی هوا از طرف دیگر، ما هم اگر مذمتش کنیم، یک عرق نیز از آنجا پیدایش می شود. این است دم نزده، سوار شدیم. ولی بعد از این که عرقش خشک شد، تازیانه مذمت به جانش کشیدیم. اما آقا میرزا قوام این حرفها به خرجش نمی رود. به هر حال که به راه افتادیم، گمان کردیم، راحت شدیم. الا این که در دروازه قزوین مصیبت ما تازه شد. دم دروازه جلو ما را گرفتند که باید خورده ها را تفتیش کنیم که قاچاق نداشته باشید. ما هم نمی دانیم که کدام جنس قاچاق است. ولی گشتند ولی چیزی پیدا نکردند، جز این که زحمتی برای ما تولید کردند که اسبابها را در وسط روز گرم باز کردیم و بستیم. گفتند: قند طهران قدغن است به خارج ببرند. آنها قند را تفتیش می کردند.

باری هر طور بود از این عقبه آخری رد شدیم. لکن خیلی تشنه شدیم. چون روزه دار بودیم و بعد از ظهر آغاز سفرمان شده بود، لهذا نمی توانستیم افطار کنیم. هوا گرم بود، ما هم تقلاً می نمودیم. اینها همه از موجبات تشنگی است. نزدیکی غروب که به مهرآباد رسیدیم، دلجانچی یک ربع بیشتر بنا نداشت توقف کند. من در همان یک ربع از فرصت استفاده کرده، لخت شده، لنگ بسته، وارد نهر شدم. چند دقیقه که آب تنی کردم، آتش عطشم خاموش شد. رفقا نیز به سر و صورتشان آب زدند، به راه

افتادیم. وقت افطار به قهوه خانه معروف به شاه رضا رسیدیم. در آنجا افطار کرده، نماز خوانده، به راه افتادیم، تا این که ساعت چهار از شب به کلک رسیدیم. چون خیلی خسته بودیم، همینقدر دو سه استکان چایی خوردیم، دراز کشیدیم. شب هم هوا خوب بود، خوب خوابیدیم. پشه و موزی دیگر هم نبود. این بود خوش گذشت.

روز شنبه 17 شهر

یک ساعت از آفتاب رفته از قهوه خانه کلک به راه افتادیم. با خود می گفتیم که به کرج که رسیدیم، از آب رودخانه استفاده می کنیم، در آب غوطه می خوریم. از قضا به آنجا که رسیدیم، دیدیم هوا زنده است به سردی مایل است. اصلاً مقتضی غوطه خوردن نیست.

باری در پهلوی رودخانه کرج زنجیر کشیده، سر راه را گرفته، مطالبه باج نمودند. دلجانچی باج را به عهده ما حواله نمود. ما گفتیم: این باج، باج مسافر نیست، باج دستگاه است. آن هم به عهده تو است، چنانکه در وقت آمدن، مهدی وهاب دلجانچی ما خودش داد، بی آنکه به عهده ما حواله کند. ولی خرج دلجانچی نرفت. ما نیز چندان ایستادگی نکرده، سه تومان دادیم، زنجیر را برداشتند، رد شدیم و در کرج چندان توقف نکردیم. رفته در ینگگی امام رحل اقامت افکندیم. ساعت پنج بود به آنجا رسیدیم، ولی چه ینگگی امام، نه آبی و نه درختی و نه جای مسقفی، فقط یک قهوه خانه بود که آنجا را هم روسیها و روسی مآبها اشغال کرده بودند. بعد به دلالت مردی غرفه ای پیدا کردیم. اسباب و اثاثیه را آنجا کشیده، به زحمت جارو نموده، فرش انداختیم.

هنوز ننشسته بودیم، رئیس تلگراف پیغام داد که بیرون شویم. با این که مزاحم حال او نبودیم و غرفه هم خالی بود، محض احتیاج او هم نبود، ولکن بسکه بدجنس بود از رنج ما لذت می برد. جز این که با لباس ما عناد داشت، محمل دیگر بر این کار او نبود. به هر حال از آنجا پایین آمده، زیر یک درختی بی سایه، صرف نهار و صرف دو ساعت وقت که اسبها اقللاً خستگی در کنند، نمودیم. بعد که اسبها تازه نفس شدند،

مرکب را مهیا نمودند، سوار شدیم. تا این که دو ساعت به غروب مانده، در جلوی قهوه خانه آب یک پیاده شدیم. در جنب قهوه خانه پیش آب انبار بساط چایی را چیدیم. این دم، مسافری که بعد از ما تازه راه افتاده بودند نقل کردند که در طهران آقا محسن صدرالعلماء که سوار قاطر بود، می آمد و او را روز روشن ترور کردند.

یک ماجرای جالب

دلجانچی اسبها را بست و گاه و جو پیش آنها ریخت و رفت. آن قدر نگذشت که یکی از اسبها مطلق العنان پیش آب انبار آمد. ما به گمان این که این اسب آب نخورده است، آمده آب بخورد، یک سطل آب دادیم و خورد. در این اثنا مردی آمد یال اسب را گرفت و بیرون کشید. ما پرسیدیم: کجا می بری؟ گفت: ناخوش است. من هفت قران گرفته ام سر این را ببرم. ما حواسمان پریشان شد که این مرد ناچار بار چهار اسب را دوش سه اسب گذاشته، ما را لنگ لنگان خواهد برد و یا برای تحصیل یک اسب دو روز در قزوین لنگ خواهد کرد. ما در این گفتگو بودیم، دیدیم دلجانچی وارد شد، گفتیم: به اسب چه شده بود؟ گفت: هیچ. گفتیم: پس چرا اسب را دادید بکشند. گفت: من نداده ام. دیگر معطل نشد، دوید بیرون. چند دقیقه گذشت، دیدیم خنده زنان اسب را آورد. گفتیم: قصه چه بود؟ گفت: اسب دیگر ناخوش بوده، صاحبش به او دستور داده که آن را سر ببرد. او به گمان این که این اسب همان است، این را برده خوابانده بود که ذبح کند. من اگر دو دقیقه دیر رسیده بودم، اسب را کشته بود. ما نیز خوشحال شدیم و حواسمان جمع شد.

باید به دستور عمل کنیم

باری روز گرچه هوا گرم بود، ولی شب در پشت بام خوابیدیم. هوا نیز بسیار خوب و خنک شد. در کمال راحتی گذرانیدیم. وقت سحر قهوه چی برای خوردن سحری بیدار شد. ما نیز بیدار شدیم. دیدیم چایی خوب دم کرده، ما نیز شریک چایی او شدیم. تا این که صبح دمید. قهوه چی صدا به اذان بلند کرد. الا این که در اذان عوض اشهد ان

محمد رسول الله گفت: محمدا حبيب الله. گفتيم: محمد حبيب الله در اذان درست نيست. گفت: چرا درست نيست؟ مگر محمد حبيب خدا نيست و اگر نيست، پس چرا خداوند او را در شب معراج حبيب من خطاب فرمود؟ گفتيم: محمد حبيب خدا است و نبی خدا است و لکن دستور در اذان اين است که محمدا رسول الله بگويم و اگر تبي الله بگويم يا حبيب الله بگويم، به دستور عمل نکرده ايم. خود پيغمبر و ائمه هدی (عليهم السلام) دستورشان همين طور بوده، عمل می کردند و به ما هم اين جور دستور داده اند و ما هم چون پيروان آنها هستيم، اعمالمان بايد مطابق دستور آنها بشود والا از خودمان چیزی زايد يا ناقص و يا تغيير و تبديل بدهيم، پيروی آنها نکرده ايم. آن وقت اعمال به خرج آنها گذاشته نمی شود. آن مرد گرچه عوام و ساده بود، ولی خیلی بد ادراک نبود. مطلب را حالی شد و گفت: من نمی دانستم که دستور غير از اين است. آنگاه به ما دعا کرد. باری بعد از نماز صبح هنوز آفتاب نزده از آب يك به راه افتاديم.

روز يك شنبه 18 شهر رمضان

سه ساعت از آفتاب رفته، در پيش قهوه خانه شريف آباد پياده شديم. دلجانچی به اسبها (به اصطلاح خود) قورمود داد و ما نيز از خيابان قدم زنان تا دم در باغ رفتيم. گفتند: باغ مال سپهسالار است (محمودليخان تنکابنی) و خودش در باغ است. ما برگشتيم، دیديم که مشهدی علی اکبر چایی را داده قهوه چی دم کرده و آن هم دم کشيده بود، آورد لب جوی زیر درختها فرش انداختيم، نشسته صرف چایی نموديم. بعد سوار شده، طی طريق کرديم. حدود ظهر که گرما باز شدت یافته بود، به قزوین رسیديم.

در آنجا باز در همان منزل که وقت رفتن منزل کرده بوديم، منزل کرديم. هندوانه آبدار و شیرين پيدا کرديم. (گرچه کمیاب نبود که ما پيدا کرده باشيم، بلکه نوع هندوانه از نوع شیرين و آب دار بود). چون هوا گرم بود و ما هم خسته، همين قدر امر نهار را با هندوانه برگزار کرديم. ديگر منتظر چایی نشده، خوابيديم تا دو به غروب

بیدار شده، چایی خوردیم. نزدیکی غروب به مسجد جامع رفته، منتظر وقت نماز مغرب شدیم تا این که اذان گفته شد. نماز در آنجا خوانده، برای شام به چلوپزخانه رفتیم. بد نبود، تالار و صحنی هم داشت. در آنجا صرف شام نموده به منزل برگشتیم و چون شب، شب نوزدهم بود، شب احیا بود. ما گرچه توفیق احیا را نداشتیم، ولی برای این که از دعای مختصر شب محروم نمانیم به حرم شاهزاده حسین مشرف شده، دعاها را مختصر را خواندیم. دو نفر آقا آنجا بود (آقای آقا سید عبدالحسین واعظ و آقای ارفع) به ما قلیانی مایه گذاشتند، تا نزدیکی ساعت چهار آنجا بودیم. بعد مراجعت کرده، خوابیدیم.

روز دوشنبه نوزدهم ماه

دو ساعت از آفتاب رفته، از قزوین به راه افتادیم. در آنجا یک نفر هم بر عده ما افزود. آن جوانی بود تبریزی که پهلوی دلیجانچی نشست.

هر روز به دنگی

او از قراری که تقریر کرد چندین رنگ بر خود گرفته: اسمش حسین خان بود. می گفت: من در زمان استبداد از آدمهای حاج شجاع الدوله حکمران تبریز بودم. بعد جزو مجاهدین الله یار خان، به کرمانشاه رفتم و در جزو مجاهدین پیروم به زنجان رفتم. آن هفت هشت سال پیش از این بود. پیروم مسیحی رئیس مجاهدین با سردار بهادر(1) بختیاری و سردار معتضد با سه هزار قشون از مجاهدین و بختیاری روز دویم ذی القعدة سنه هزار و سیصد و بیست و هفت [1327] وارد زنجان شد. فردا جار زدند که مردم باید سر قبر عظیم زاده حاضر شوند. چون عظیم زاده اردبیلی از مجاهدین بود. چند ماه پیش در زنجان کشته بود. اجمالی از قصه او این است:

ص: 253

1-1. سردار بهادر بعد از وفات پدرش سردار اسعد بختیاری، ملقب به لقب او گردید و در عهد رضا شاه، وزیر جنگ شد و در زمان وزارت، مغضوب و محبوس گردید و بالأخره روز 15 ذی الحجة در زندان کشته شد.

آن هنگام که سپهسالار از جانب مشروطه خواهان بر ضد محمدعلی شاه قیام کرد. اول آمد به قزوین، شب چهاردهم ربیع الثانی 1327 که جشن ولادت محمدعلی شاه بود، شیخ الاسلام حاج میرزا مسعود را کشت. (1) بعد عزیمت مرکز کرد و همان ایام عظیم زاده را با علی اکبر خان زنجان و عده ای دیگر برای تحکیم امر مشروطیت به زنجان فرستاد.

گرچه بعد از فتح قزوین روز هیجدهم همان ماه بیرق مشروطیت در زنجان برپا کرده و شب نوزدهم و بیستم را هم چراغانی کردند، ولی باز برای تحکیم امر عظیم زاده را فرستادند. او نیز اول آمده، عنوان کرد که من از جانب سپهسالار آمده ام که قاتل مرحوم آقا شیخ حسین جوینی را پیدا کرده، به مجازاتش برسانم (چون شب چهارشنبه هفتم جمادی الاولی سنه مزبوره دو سه نفر در حدود ساعت چهار به دم در مرحوم آقا شیخ حسین رفته بودند که ما پیغامی از شاهزاده «سردار مسعود» حکمران داریم، خدمت آقا برسانیم. با این بهانه او را بیرون آورده بودند، به مجرد این که در را باز کرده بود، با دو سه تیر کار او را ساخته در رفته بودند) ولی مأموریتش باطنا این نبود. بلکه آمد، نطقهای آتشین کرد و مردم شهر را جمع کرده به آنها مشق قشونی می داد از جمله منیع الدوله، اسعدالدوله، سردار فعلی و علی اکبر خان مسعودالملک و عاصم السلطنه و حاج باباخان امجد لشکر و غیر از اینها از وجوه و اعیان شهر، همه را به مشق نظام حاضر کرد. تا اینکه مرحوم آخوند (آقای آخوند ملا قربانعلی) پیغام داد که از شهر برود، او نیز ایستادگی کرد تا این که جنگی برپا شد. بیست و شش نفر کشته شد. عظیم زاده و علی اکبر خان و آقا عبدالله پسر مرحوم حاج عبدالرسول با ده نفر دیگر از آن طرف و اسدالله خان قولی قسه ی از این طرف و چند نفر هم از قبیل کاظم نجار و صلاح قصاب و نوروز ریشی و غیره در تماشای و غارت اسلحه کشته شدند. عظیم زاده روز یازدهم جمادی الاولی 1327 وارد زنجان شد و روز هفدهم جمادی الثانیه کشته شد.

ص: 254

1-1 . مرحوم مصنف قدس سره در سوانح متفرقه آورده: قتل حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام قزوین به دست کسان سپهسالار محمد ولی خان تنکابنی شب 14 ربیع الثانی سنه 1327

پیرم و مرحوم آخوند ملا قربانعلی

پیرم مردم را به سر قبر عظیم زاده دعوت نمود. در آنجا نطقها کرده بودند و ضمنا توپها را سوار کرده بودند که گنبد مدرسه را به توپ ببندند. مرحوم آخوند، قضیه را اینجور دید، از شهر خارج شده شب در دیزج ماند و فردا به قریه قلابرود رفتند. از آنجا به قصد کرسف مرکز امیر افشار عازم بودند. جهانشاه خان، امیر افشار پسر خود صارم السلطان را فرستاد که مرحوم آخوند را در کالسکه نشانیده، آورده به تحویل مجاهدین داد. مجاهدین نیز او را آورده، دو روز در زنجان نگهداشتند. بعد به طهران می فرستند. (1) ولی در کرج امر آمده بود که به نجف ببرند. لذا او را از همانجا به قصد نجف برده بودند. الا این که در کاظمین اجبارا یا اختیارا مانده بود، تا این که روز بیست و نهم ربیع الاول سنه 1328 به رحمت خدا رفت و در جوار جوادین (علیهما السلام) به خاک سپرده شد.

اما حال سایر اهالی زنجان، همان روز که مرحوم آخوند از زنجان خارج شد، مجاهدین وجوه و اعیان شهر منجمله مرحوم اسعد الدوله و مرحوم شیخ الاسلام و مظفر الدوله و امجد لشکر و آقای امام جمعه و نظام العلماء همه اینها را زیاده از یک ماه توقیف کردند و از اسب و اسباب خانه، آنچه به دستشان آمد، بردند. غیر از آقای نایب الصدر که او در روز ورود این اردو (2) با آقای عمادالاسلام بیراهه به عتبات رفتند. بعد از نه ماه که قدری امور شهر صورت گرفت، مراجعت کردند.

جنایات مجاهدان مشروطه در زنجان

و اما گزارشات اردو، در میدان حکومتی چوبه داری نصب کردند. روز شانزدهم ذی القعدة 1327 یدالله را که قاتل مردی بود، به دار زدند. فردای آن روز نزدیکی غروب نایب آقا را که سردسته محله پایین شهر بود، بدار زدند و نایب شعبان را که آن هم از سردسته های محله بالا و در توپخانه صاحب منصب بود، روز بیست و هشتم همان

ص: 255

1-1 . اصل: می فرستادند

2-2 . اصل: آورد

ماه به دار زدند. (1) روز هفدهم که روز دار زدن نایب آقا بود، مقدمه قشون بایپرم به طرف اردبیل رفت. مقارن همین احوال نقل کردند که در تبریز نیز رحیم خانه چلبیانی را کشتند.

باری از قرار نقل حسین خان، رفیقِ جدید ما (که در این قضایا که نگارنده، خودم حاضر بودم، او در زنجان بوده و بعد با پیرم به اردبیل رفته است) از جمله چیزی که این رفیق ما گفت، این بود که گفت: در زنجان تیمچه حاج شعبان معروف به سرای چهاردری را من آتش زدم. در عشر اول ذی القعدة سنه 1329 تیمچه مزبور آتش گرفت و بازارچه اطراف آن منجمله بازارچه میوه فروشها همه طعمه آتش گردید. تقریباً صد هزار تومان خسارت به مردم متوجه شد. این رفیق بدبخت اقرار می کرد که من آتش زدم. اگر راست می گوید، بدا به حالش و اگر دروغ می گوید، باز بدا به حالش که دروغ می گوید. اجمالاً آن اوقات حریقهای در مملکت اتفاق افتاد. می گویند: عمدی بوده، از جمله حرقی بود که آمل را پامال نمود. چندین صد هزار تومان خسارت به اهالی آنجا وارد و مقارن دیگر حریق در ارومیه، آن نیز همانطور. آن روزها غزلی در یکی از روزنامه ها دیدم که مطلعش این بود:

ای رویت از شراره آمل حکایتی وی خویت از حریق ارومیه (2) آیتی

باری، ظهر گذشته بود، به سیادهن (3) رسیدیم. این دفعه در ده منزل گرفتیم. چون آن دفعه در قهوه خانه خوش نگذشت. ولی این دفعه در ده خیلی خوش گذشت. برای شام هم آبگوشت بار کردیم. اول قصدمان این بود که نصف شب به راه افتیم. ولی

ص: 256

1-1. در سوانح متفرقه می خوانیم: نایب آقا که از داش مشهدهای زنجان بود، تقریباً رئیس داشهای محله پایین زنجان بود او را به جرم همین ریاست داشها با این که خطایی از دستش صادر نشده بود، روز هفدهم ماه ذی القعدة سنه 1327 مجاهدها به دار زدند. نایب شعبان هم تقریباً رئیس داشهای محله بالای زنجان بود، او را نیز به جرم داشی روز بیست و هشتم ماه ذی القعدة سنه 1327 بدار زدند.

2-2. نام ارومیه به رضاییه تبدیل شد [و پس از پیروزی انقلاب دوباره به نام نخست بازگشت، و اسم صحیح آن نیز ارومیه است] _ به تقدیم و او بر راء _ مصحح].

3-3. شاه فقید که این قریه را مالک شد، نام آن را عوض کرد، تاکستان گذاشت و بلکه خود قریه را مثل این که عوض کرد، آباد نمود.

همین که سر به بستر استراحت گذاشتیم، دیدیم ما مرد این میدان نیستیم که خواب شیرین را گذاشته به راه بیفتیم. ماندیم تا مثل هر روز آفتاب یک نیزه بالا آمده، به راه افتادیم.

روز سه شنبه بیستم ماه مبارک

یک ساعت تقریباً از آفتاب رفته، از سیادهن به راه افتادیم. آقا میرزا قوام در توی دلجان از بازوی آقا سید جواد یک ویشگن برداشت. او خواست تلافی کند، از پای آقا میرزا علی اکبر، عوض پای میرزا قوام، سخت ویشگن (1) برداشت. چون آقا میرزا علی اکبر پیر مرد بود، اهل شوخی نبود و منتظر چنین عملی نبود، یک دفعه پرید، ولی آقا سید جواد هم خجل شد، عرق بر پیشانی اش آمد.

باری در نزدیکی ظهر به شریف آباد رسیدیم. دیگر فرصت نبود به ده برویم. بنا شد که در قهوه خانه سر راه چند لقمه ناهار بخوریم و بگذریم. آقا سید جواد قرآنش در منزل کربلایی سعادت، میزبان ما مانده بود. (چون وقت رفتن شب در خانه او ماندیم) رفت قرآنش را آورد، کربلایی سعادت آمد، از ما احوال پرسی کرد. ضمناً آینه ای تعارف کرد. معلوم شد که میزبان ما حلاق بوده و ما نمی دانستیم. دیدیم رفقا به گوشه چشم به همدیگر نگاه می کنند ولی خودداری از خنده می کنند. تا این که آقا میرزا ابوالقاسم به او تعارف چایی کرد. ما در اینجا بهانه برای خنده پیدا کردیم. چون او روزه بود، تعارف موضوع نداشت. مشهدی حسین دلجانچی خستگی راه تأثیرش نموده بود. قهوه چی هم روزه حوصله اش را برده بود، به بهانه جزئی صداشان بلند شد. ولی ما هر دو را ملامت کرده، اصلاح ذات البین شان دادیم. غرض در آنجا نهار خورده، به راه افتادیم.

مقداری راه طی کرده بودیم. مشهدی حسین ملتفت شد، جوالش در شریف آباد مانده، برادر کوچکش را فرستاد آن را بیاورد. آن هم رفت و زود جوال را آورد، معلوم

ص: 257

1-1. ویشگن، در اصل نیشگون (= همانند نیش) بوده که در تداول مردم بدین صورت در آمده. (مصحح)

که جوال در راه افتاده بود. خوب شد. معطل نشدیم و گذشتیم. اواسط روز بود که گرما شدت داشت. اسبها هم تشنه بودند. چرخ دلیران را به زحمت می کشیدند. ولی در کنار جاده به نهر رسیدیم. همگی پایین آمده، آبی برای خنک شدن به سر و صورت زدیم. اسبها هم آب خوردند. به راه افتادیم. تا این که دو سه ساعت از ظهر گذشته، وارد خرمدره شدیم.

چند نفر از اهالی آنجا دور ما را گرفته، به خانه خود دعوت می کردند. بالأخره قسمت ما در آب و خورش منزل کربلایی عظیم نام بود. ما را به آنجا کشید. دستگاه دلیران را در آنجا باز کردند. ما نیز در باغ افتادیم. الحق خرمدره اسم مطابق با مسمی، هوای لطیف، آب فراوان، باغات باطراوت، دو طرف رودخانه درختهای سرسبز، باغهای متصل به هم مانند باغات زنجان که در طرف رودخانه به هم متصل، بی آنکه دیواری در بین حائل باشد. نهر عمیقی از رودخانه جدا کرده بودند. آبش خیلی صاف، کفش شن و ریگ، من با آقا سیدجواد از فرصت استفاده، رفتیم توی آب. تقریباً نیم ساعت با آب ور رفتیم. برگشتیم آقا میرزا علی اکبر چایی را دم کرده، و آقا میرزا ابوالقاسم هندوانه ای را پاره کرده بود. به قسمت خود از چایی و هندوانه رسیدیم. در این مدت مسافرت چنین جای با صفایی را ندیده بودیم. حتی در طهران باغ سردار معتضد، دارای این چنین حسن طبیعی نبود. آقا سیدعلی اکبر به حفظ الصحة علاقمند بود، میل نداشت که در آب غوطه بخورد. ولی بعد از فکر و تأمل زیاد بالأخره نتوانست از آب چشم بپوشد، الا این که وارد شد و یک غوطه خورد و فی الفور بیرون آمد، بی آنکه در آب درنگ کند. با این همه خیال سرماخوردگی در نظرش مجسم شد. به همین خیال لحاف بر سر کشید که باید عرق کنم.

باری بعد از چایی و نماز قدم زنان به قریه رفتیم. در جنب رودخانه قهوه خانه باصفایی بود. اطرافش را آب پاشی کرده، اهالی منتظر بودند که اذان مغرب را شنیده، افطار نمایند. خلاصه اوضاع طبیعی آنجا خیلی جالب بود. من به رفقا گفتم که اگر من در دره اختیار سکونت کنم، در مثل چنین ده سکونت می کنم.

در باغ کربلایی عظیم ماندیم. امشب هم موفق به احیاء نشدیم. چون خداوند بر مسافر از تکالیف واجبه تخفیف داده، روزه در حال سفر نخواست، نماز را شکسته خواسته، تا برسد به مستحبات. دو ساعت از شب آخوند ملاخلیل خرّمدرّه ای برای احوالپرسی آمد. از او پرسیدیم که خرمدره، چه قدرش مال ملکه است (مادر سلطان احمد شاه)؟ گفت: خرمدره به چهل و هشت دانگ تقسیم می شود. چهار دانگ از آن مادر شاه است. باقی [از آن] خرده (1) مالک است. با حساب ما هر دانگ دو شعیر است. (چون در غالب دهات خمسه، هر ملک را به نود و شش جزء تقسیم می کنند و هر جزءش را شعیر می گویند، اما در اینجا ملک را به چهل و هشت جزء قسمت می کنند هر جزأش را دانگ (2) می گویند، پس هر دانگ آنها دو شعیر ما است.) بعد گفت: در اینجا یک قطعه زمین هست، هر دانگش که دو شعیر باشد، به دو هزار و هشتصد [2800] تومان خرید و فروش می شود، قطعه دیگر هست، به دو هزار [2000] تومان معامله می شود. باری جناب آخوند ملاخلیل تا سه و نیم تقریباً بود. محبت و مهمان نوازی کرد، بعد که او تشریف برد، ما نیز خوابیدیم.

روز چهارشنبه

ما اول صبح بیدار شده، نماز را خوانده، به مقدمات و مقارنات چایی مشغول شدیم. تا این که آفتاب دمید. اسباب را در دلجان جا کرده، مهیا شدیم که اسبهای مرکب را ببندند. دیدیم مشهدی حسین اسبها را نمی بندد. نفهمیدیم منظورش چیست، آیا گله از ما داشت و یا می خواست دبه زده، وجه اجاره را گران کند. خلاصه بدون جهت یک

ص: 259

1-1. اصل: خورده

2-2. در نسخه اصل در اینجا دانگ به گونه روشن نوشته شده، در سایر موارد دانگ نوشته شده که گویا بازمانده رسم الخط قدیمی است که بین کاف و گاف در نگارش فرقی نمی نهادند، بهر حال این کلمه ظاهراً در اصل همان دانه می باشد که هاء غیر ملفوظ کنونی، در زمانهای گذشته گاف تلفظ می شده چنانچه در برخی از حواشی پیش اشاره کردیم. (مصحح)

ساعت خود را و ما را معطل کرد. بالأخره کار به اوقات تلخی کشید، تا این که از خر شیطان پیاده شده، اسبها را بست. ولی همین که به راه افتاد یکی از اسبها معلق زد و با کله به زمین آمد. من در دل خود گفتم که خداوند تنبیه اش کرد. ما را رنجانید، لذا به این حادثه مبتلا شد. گرچه این بلا مشترک الورد بود. چون ما نیز معطل شدیم. ولی بلا اول دست مشهدی حسین را بوسید، بعد پای ما را گرفت.

باری پایین آمده، دیدیم ریسمان و تسمه آلات نیز بر سر و پای اسب پیچیده دولایش کرده، ولی صدمه جانی به اسب نرسیده بود. بلندش کرد، آن را مخاطب قرار داد و گفت: پدر سگ باید می گذاشتم پوست تو را در آب یک می کنند. (چون این همان اسب بود که در آب یک می خواستند اشتباها پوست بکنند) ما یواشی گفتیم: آن وقت به آنچه می شد از دست تو خلاصی می یافت. تو پوستت کنده می شد که باید عوضش را بخری. باری سوار شدیم.

داستان محمد خان اوصالی

در حدود ظهر به قهوه خانه سلطانیه رسیدیم. نهار و چایی را در آنجا خورده به راه افتادیم. از زیر خیر آباد که می گذشتیم، داستان محمدخان اوصالی یاد افتاد. چون همان محل میدان جنگ او بود با جهانشاه خان امیرافشار. او و قاسم خان(1) عموزاده بودند و هر دو از سواره های نامی امیرافشار بودند. در هر حادثه که برای امیر اتفاق افتاد، اینها را می فرستاد. اینها هم جسور و بی باک بودند، از جنگ و خونریزی مضایقه نداشتند. نمی دانم چه مقدمه پیش آمد که محمد خان از امیر قهر کرد و به او یاغی شد و بر دور خود عده ای جمع کرد، بنای معارضا با او گذاشت و چون معارضا با امیر برای

ص: 260

1-1. قاسم خان، و پسرش غلامحسین خان در بیست و یکم آذر سنه 1324 که توده ها تبریز را تصرف کرده، از دولتیان خلع سلاح کردند، او داخل توده شده، زنجان را تصرف نمود. او آنجا دست به کار بود تا این که سال دیگر که دولتیان توده را از ایران خارج کردند، او نیز با توده ها از ایران فرار کرده به روسیه رفت. از انصاف نگذرم، غلامحسین خان آدم صحیح العقیده بوده و گمان ندارم که خللی در عقیده داشته باشد. الا- این که سوء جریان امور حکومتها این قبیل مردم را از بی پناهی پناهنده به آنها نمود. اینها تقریباً از عقرب به مار پناه برده اند.

او امر سهلی نبود. ناچار بود که تکیه گاهی محکم برای خود پیدا کند. این بود که خود را به داراب میرزا که سمت انتساب به دولت روس داشت، چسبانیده، به قصد تصرف زنجان افتاد (مثل این که دولت روس نیز آب ایران را گل آلود می کرد که برای محمدعلی شاه ماهی بگیرد).

این بود چندی در دهات اطراف زنجان بودند تا این که شب نوزدهم جمادی الأولى سنه 1329 محمدخان با دوازده سواره، پنج از شب رفته، وارد شهر شد. چون مدرسه سید سنگر خوبی بود، خواست آنجا را به تصرف بیاورد، ولی نتوانست، چون در مدرسه محکم بسته بود (حقیر همان وقت در همان مدرسه بودم) از آنجا متوجه دار الحکومه گردید. در آنجا هم نتوانست کاری بکند. چون مجاهدین از بالای بام و اطراف شلیک نموده، جلوش را گرفتند. از کسان او رستم نام انگورانی با دو نفر دیگر زخمی داشته، در قیصریه ماندند و از آن طرف هم نورالله خان زخمی شد، بعد از سه روز درگذشت. ولی محمدخان از خیال خود منصرف نشد. رفت خانه حاج نصرالله را سنگر کرد. صبح قزاقها توپ به بام سرای حاج عبدالباقی کشیده، خانه حاج نصرالله را هدف توپ قرار دادند. دیگر تاب مقاومت نیاورده، رو به هزیمت نهاد. شعبان جولا از مجاهدین او در پشت بام سرای سنگ در سنگر بوده، وقتی که دید محمدخان فرار می کند، فحشش داده بود که کجا فرار می کنی، او در همان حال برگشته، کار شعبان را با یک تیر ساخت و در رفت.

یک سال و خرده ای (1) از این ماجرا گذشت. او دوباره به فکر تصرف زنجان افتاد. این دفعه به پشت گرمی شجاع الدوله حکمران آذربایجان که به او لقب سالار نظام هم داده بود، وارد کار شد. نقل کردند که از ناحیه سالار الدوله نیز دلگرم شده بود. از خوانین گرمرو از قبیل صارم السلطان و صولت نظام و حشمت دیوان و غیر از اینها از سواره های آذربایجان جمعی به او دست به دست داده، از دهات خمسه نیز از آنهایی که نان را راحت نمی توانند بخورند، عده ای به دور خود جمع کرده، در ماه

ص: 261

شوال هزار و سیصد و بیست (1) و نه [1329]، زنجان را محاصره کرد و لکن آصف الدوله حکمران زنجان به پشتیبانی اهالی به مدافعه برخاسته، نگذاشت قدم به شهر بگذارد. یک ماه مردم شهر بین خوف و رجا و او در اطراف به همین نحو گذرانید، تا این که امیر افشار عده ای در تحت ریاست پسرش به زنجان فرستاد. از آن طرف هم خبر شکست سالار الدوله به آنها رسید. (2) دیگر امید آنها مبدل به یأس شد. جمعیت شان از هم پاشید. در همین اوان بود که تیمچه حاج شعبان آتش گرفت. چنانکه شنیدی که رفیق سفر ما گفت: من آتش زدم.

چهار پنج ماه گذشت. محمدخان باز به هوای سابق افتاد. این دفعه نقل کردند که عمده محرک، شجاع الدوله بود که او را وادار به این کارها می نمود و گویا منظورش عودت دادن محمدعلی شاه بود. ولی این دفعه حاکم شهر نظم السلطنه بود، سوء تدبیر او که به او اجازه ورود به شهر داد، در اثر آن نفوذ حکومت او از بین رفت. چون قوچعلی خان (موفق الدوله) آن وقت در زنجان بود، محمدخان محرمانه با او قول [و] قرار گذاشتند که دارالحکومه را تصرف نمایند. لهذا یک هفته بعد از ورودش (روز شانزدهم شهر ربیع الاول سنه 1330) او، میرزا علی خان رئیس نظمی را کشت. (3) نورالله پسر محمد قلی عطار و نایب ابوالقاسم دیزجی در این میان هدف گلوله

ص: 262

1-1. در اصل: سی

2-2. مرحوم آیه الله مصنف _ قدس سره _ در سوانح متفرقه آورده اند: سالار الدوله به عزم تسخیر طهران از اکراد کردستان و کلهر و گروس عده ای قشون که به قرار سی و دو هزار نفر [قریب به بیست و چند هزار] نقل کردند جمع نموده از کرمانشاهان حرکت کرد ولی در اوایل ذی القعدة هزار و سیصد و بیست و نه [1329] در نزدیکی ساوه شکست خورد [و گویا در همان اوان نیز از ایران خارج شد] حاج علی رضا خان گروسی با سالار الدوله بود، بعد از شکست خوردن سالار الدوله که او مراجعت کرده، در یکی از دهات با اندک سواره اطراق کرده بودند، چون ما بین او و امیر افشای همواره ضدیت بود، امیر چون او را مغضوب دولت دیده بود از فرصت استفاده کرده، شب عده ای بر سر او _ علی الغفلة _ ریخته او را گرفته بود، [پیر مرد بی آن که مهلت به آن پیر مرد بدهد داده بود خفه اش کرده بودند.] در اواسط شهر ذی القعدة می بوده داده بود خفه اش کرده بود 1329. تذکر: عبارات داخل گروه از یادداشتهای دیگری در سوانح متفرقه افزوده شد.

3-3. میرزا علی خان از قرار نقل خودش به طوری که نقل کردند، قاتل مرحوم آقا شیخ حسین جوینی بوده که تفصیلش گذشت.

هوایی یا عمدی شده، کشته شدند. فردای آن روز، امر کرد محکمه مرحوم آخوند (آقا آخوند ملاقربانعلی) را باز کردند. اهل شهر ریخته، مجلس سوگواری و ترحیم گذاشتند. چون در هنگام وفات او مانع شده، نگذاشته بودند که مردم حق سوگواری او را ادا کنند. بلکه یک دو مجلسی که آن هنگام تشکیل داده بودند، جماعتی را برای همین عمل گرفته، زندانی کردند. این بود که مردم تشنه چنین فرصتی بودند، ریخته حقش را ادا کردند و محمدخان هم به این جهت محبوبیتی در شهر پیدا کرد. نظم السلطنه روز بیست و دویم همین ماه زنجان را ترک کرد و محمدخان چون داغ دل از ارباب خود امیر افشار داشت. با میرزا علی خان کمال (ارفع دیوان) بنای حمله به امیر افشار، گذاشتند.

روز بیست یکم شهر ربیع الثانی سنه 1330 هر دو با عده و عده شان به طرف سلطانیه رهسپار شدند. امیر نیز از قصد و غرض اینها باخبر شده بود. لهذا عباس خان صارم السلطان(1) را فرستاده بود که در خیر آباد کمین کرده بود، اینها خالی الذهن می رفتند. به محض این که تیررس شده بودند از کمینگاه خیرآباد تیرها را خالی کرده، محمدخان و ارفع دیوان هر دو را کشتند(2) و قشون آنها شکست خورده، برگشتند.

ص: 263

1-1. صارم السلطان لقب فرزند مرحوم جهانشاه خان امیرافشار بود. وقتی که او در سنه 1328 وفات کرد. امیر لقب او را به همین عباس خان داده، به منظور این که این به جای فرزند من است. او در اواخر ذی الحجة سنه 1335 بر سر غلامحسین خان پسر قاسم خان اوصالی از جانب امیرافشار مأموریتی داشت، به اجرای آن می رفت. همین که به قریه اوسبرین، محل سکونت او وارد شده بود، با دو تیر کار او را ساختند. غلامحسین بعد از قتل صارم السلطان، در آنجا نتوانست بماند. هرچه از سواره و تبعه و کس و کار داشت، برداشته، نزد میرزا کوچک خان جنگلی رفت. از آنجا کی برگشت و چگونه برگشت، اطلاعی ندارم. در اواخر با توده ساخته بود، بعد از خروج پیشه وری از ایران او نیز با آنها به روسیه رفت. ولی عاقبت کار میرزا کوچک خان این شد که شاه فقید در زمان وزارت جنگش به دفع او رفت و قوای او را متفرق و اسلحه او را ضبط کرد. او خود با ده دوازده نفر در جنگل متواری گردید، تا این که در کوه گیلوان گرفتار برف و باد و سرما شده، از حس و حرکت افتاده بود. همان افتادن بود که دیگر بلند نشد. اوایل شهر ربیع الآخر هزار و سیصد و چهل [1340] جهان را به همین نحو وداع نمود. مقصود از ضبط تواریخ گذشتگان، عبرت گرفتن آیندگان است که دنیا با مردم چگونه بازی کرده، تا خیلی دل بر آن نبندند.

2-2. در یادداشت سوانح متفرقه این حادثه ذکر شده و آورده: روز 23 ربیع الثانی از کمین خیرآباد هر دو آنها را هدف تیر کرده، به خاک هلاکت انداختند.

سواره های امیر تا دروازه زنجان آنها را دنبال کردند تا این که خودش به زنجان آمد. قوچعلی خان و دیگران نیز متفرق شدند. تقریباً دو سال بعد از قضیه شنیدم که قوچعلی خان در یکی از جنگهای تبریز کشته شده است.

باری از خیر آباد گذشتیم در زیر جاده قناتی بود متعلق به یوسف آباد، در آنجا پیاده شده، پا تا زانو و سر تا سینه به آب رفتیم. قریب یک ربع در آنجا تبرید و شستشو کردیم. مشهدی حسین نیز چرخهای دستگاه را می شست. تا این که به راه افتاد. به قهوه خانه بناب رسیدیم. در آنجا توقف کردیم. ولی قهوه خانه لخت و عریانی بود که هیچ چیز نداشت. نه کاه و یونجه برای اسبها بود و نه قند و نان برای ما، الا این که ما خودمان قند مختصری داشتیم. امر چایی را با آن برگزار کردیم. یک ساعت و نیم به غروب مانده، از آنجا حرکت کرده، یک ساعت و نیم از شب بیست دویم شهر رمضان 1335 رفته، وارد دارالسعاده زنجان شدیم.

تم بالخیر والسعاده فی 22 شهر ذی الحجة الحرام سنه 1335. کتبه الأقر الجانی احمد الحسینی الدوسرانی عفی الله عن جرائمه و آثامه بمحمد و آله الطاهرین. (1)

[یادداشت پایانی مرحوم مصنف - قدس سره]

باری حقیر چیزی در تاریخ فوق نگاشته بودم، ولی راستی جنگل مولی شده بود. شاخه های درختانش توی هم رفته، محتاج اصلاح و پاک کردن بود. الا این که مرا مجال و حوصله این کار نبود تا این که امسال ایام تابستان که حوصله ام به اشتغال کتب علمی وفا نمی کرد و از بیکاری نیز حوصله ام سر می رفت. خاطر ام افتاد که جنگل مولی را اصلاح کنم. این بود که شاخه های زیاد [ی] آن را زده، در جای آن زیر خط نهال تازه نشاندم، شد اوراق که در تحت نظر تو است. حرره الاقل احمد الحسینی الزنجانی روز یکشنبه، 22 شهر محرم الحرام 1377

ص: 264

1-1. در زنجان که بودم در امضای خود دوسرانی می نوشتم. دوسران دهی است در 6 فرسخی زنجان که مرحوم والد از آنجا آمده، در زنجان دارای اهل و اولاد شده. به قم که آمدم زنجانی امضا می کنم که شهرست معروف نه دوسرانی که دهی است غیر معروف.

مخفی نماند تواریخ که در اینجا ضبط شده، سنین اش قمری هجری است. والسلام

در پایان نسخه جنگل مولی این اشعار که ماده تاریخ مدرسه خان (= مدرسه آیه الله بروجردی می باشد با توضیح مرحوم آیه الله مصنف _
قدس سره _ درج شده است: حقیر ساختم برای تاریخ تجدید مدرسه خان.

مدرسه خان معلی مقام خدمت خود را چو نمودی تمام

در اثر ریزش و فرسودگی ساکن وی را بُد آسودگی

بس که بنا بود نمود و خراب اهل خودش را بنمودی جواب

بعضی از ارباب صفا اهل خیر وضع قدیمش چو نمودند سیر

آنچه برشتند و بهم بافتند عمر وی آخر شده دریافتند

خاک وی از بیخ برانداختند جای وی این طرح نوین ساختند

عمر «هنر» بود، هنر شد تمام ماده تاریخ بیاب از کلام

مدرسه خان بشد از نو بناء حرف بد از نسخه آن شد جدا

مصراع اول که ماده تاریخ است هزار و سیصد و هشتاد و چهار [1384] است ولی بد که شش است از آن کم کنی می شود 1378.

چون تاریخ بناء مدرسه هزار و صد و بیست و سه بود [1123]، «خاک وی از بیخ» سنه هزار و سیصد و هفتاد و هشت [1378] انداخته،
پس عمر مدرسه دو بیست و پنجاه و پنج سال بود، مطابق کلمه «هنر» (عمر هنر بود، هنر شد تمام) اشاره به تاریخ اصل بنا و رفع بنا است،
مدرسه به نام خان بود ولی بعد از تجدید بناء به نام مرحوم آیه الله بروجردی نامیده شد.

ص: 265

كامران ميرزا نايب السلطنه

به كوشش

ايرج افشار

ص: 267

این سفرنامه کوتاه، یادگاری است از فرزند مشهور و مقتدر ناصرالدین شاه. آن پادشاه به سه فرزند خود مقامات مهم داد:

مظفرالدین میرزا ولیعهد بود و مقیم تبریز.

مسعود میرزا ظل السلطان حاکم مستبد اصفهان و فارس (و به قول معروف نیمی از ایران) بود و مقیم اصفهان.

سومی کامران میرزا ملقب به نایب السلطنه بود که در تهران می زیست و مناصبی از قبیل حکومت تهران و وزارت جنگ را در عهده داشت و لقب امیرکبیر هم گرفت.

او متولد 1272 بود و در 1307 شمسی (1347 ق) در گذشت.

کامران میرزا در دوره سلطنت مظفرالدین شاه از کارها برکنار بود ولی در دوره مشروطیت به مدت کوتاه وزیر جنگ شد و در دوره پادشاهی احمد شاه به والیگری خراسان رفت.

عکس این سفرنامه کوتاه را فاضل گرامی آقای ماشاء الله کامرانی در اختیار من گذارده است.

ایرج افشار

ص: 269

به تاریخ روز سه شنبه چهارم شهر صفر المظفر 1320 روزنامه سفر خیریت اثر زیارت حضرت معصومه علیها السلام است که به طور اختصار نگارش می رود.

.....

صبح روز سه شنبه چهارم شهر صفر المظفر 1320 با اینکه کمال کسالت را از بیخوابی شب داشتم برخاستم. از خانه مهرانگیز خانم آمدم به اندرون سرور الدوله و حضرت خانم.

با اینکه چند روز بود مبتلای مردم بودم باز اول نکرده اجتماع غریبی و ازدحام زیادی کرده بودند. بعد از تودیع از سرکار خانم و سرورالدوله تا قریب به ظهر درگیر ارباب رجوع و اهل توقع بودم. قریب به ظهر سوار کالسکه چاپاری شده به اتفاق مشهدی جون راندم. دلجان همراهان از راه دیگر، و ما از راه دروازه خانی آباد به راه افتادیم.

احتشام نظام و نایب کالسکه خانه محمد حسین بیک و حاجی الله و چند نفر کالسکه چی هم بودند. گداها هنگامه داشتند. هوا گرم بود. تا درب دروازه همراهان را هم مرخص کرده آمدیم تا به حضرت عبدالعظیم علیه السلام. به زیارت مشرف شده و سوار شدیم آمدیم تا به کهریزک. یکی از گاریهای آبدارخانه قهوه خانه را آنجا دیدم. در باغ کهریزک پیاده شده پسر صاحب دیوان را دیدم که آمده می خواهد برود به عراق نزد پدرش. قدری با او صحبت کرده حسین آبدار آب یخ خوبی رسانید. هنوز دلجان و سایر گاریها نرسیده چهار ساعت به غروب مانده بود، دلجان و گاریها رسیدند. ناهار را عصر بود صرف کردیم.

همراهان این سفر از این قرار است: انتظام العلماء - آقا شیخ محمد علی طبیب نوری - مؤتمن الاطباء - صدیق الممالک - حاجی اعتماد الملک - مشکوة الممالک - عمید خاقان - حاجی حسین خان - مهدی خان - اسمعیل خان - آغا سلطان - ابوالقاسم خان - علی احمد خان - وجیه الله خان - مصطفی خان - غلامرضا - نایب مراد علی فراش - محمد حسین بیک نایب اصطلب و عملیات - شاطرها - قراولها - نصرت الله - احمد میرزا - وجیه کوچک - محمد آقا - کاکا - عبدالحسین خان - عبد الله خان - غلامعلی - میرزا رضا خان - پسر حاجی حسین خان - حسنعلی بیک -

بعد از صرف ناهار دیدیم حاجی منصور خواجه و اندرونی که به زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف بودند در کهریزک رسیدند: لیلی خانم - عشقی (?) - خانم - رقیه خانم - نساء خانم - شاه باجی، از دیدار آنها مسرور شدم. ساعتی با هم نشستیم صحبت کردیم. دو ساعت به غروب مانده آمدیم با هم سوار شده دلبران آنها به طرف طهران و دلبرانهای ما به طرف قم حرکت کردند.

موسیو پوتو [را] که سابقا در فشنگ سازی بود اینجا دیدم. از طرف کمپانی در کارخانه قند سازی مستحفظ است. من و مشهدی چون آمدیم در دلبران نشستیم. عوض ماها آغا سلطان و مشکوة الممالک و صدیق الممالک در کالسکه نشستند. دلبران بسیار خوبی است و شانزده نفر به راحتی می تواند در این دلبران مسافرت نماید.

محمد حسین بیک نایب کالسکه را که از بین راه برای تحقیق حرفهای بی معنی فتح الله خان به چاقر خان و آن دهات فرستاده بودم نزدیک کهریزک به ما رسید. از قراری که می گفت همه حرفهای فتح الله خان دروغ و کذب بوده است.

یک ساعت از شب گذشته بود که به حسن آباد رسیدیم. حضراتی که اسب سوار شده بودند و از جلو رسیده بودند دیده شدند، از قبیل علی احمد خان و وجیه الله خان و غلامرضا و غلام بیچه هایی که در گاریها نشسته بودند. قرار دادیم اسب سوارها با دلبران سوارها در منازل عوض و بدل شوند.

قیمت جو، گاه و یونجه: جو خرواری چهارده تومان - یونجه ده تومان - گاه خرواری پنج تومان - نان هشت عباسی - گاری فرش و فراشخانه را جلو برده اند.

....

شب چهارشنبه را الحمدلله در کمال خوبی و هوای بسیار خوب به سر بردیم. گل سرخ حسن آباد تازه باز شده است و حالا که اواخر ثور است هوای اینجا بیلاقیت دارد. شب چهارده درجه هوا بود. صبح که هوا بسیار خنک بود با مشهدی جون و همراهان سوار دلبران شده رانندیم تا قعله محمد علی خان. هوا بسیار خوب بود و بیشتر راه را با انتظام العلماء و آقا شیخ محمد علی مشغول خواندن رساله و گفتگوی

ناهار را در قلعه محمد علی خان صرف کرده سوار شدیم تا به علی آباد رسیدیم. هوای علی آباد به شدت گرم بود و زراعت اینجا را درو کرده اند و گل سرخش تمام شده. توت رسیده است. عمارتی هم در پائین باغ ساخته بودند سابقاً ندیده بودم. به اتفاق مشهدی چون رفتیم به تماشا و نماز ظهر عصر را اینجا کرده و غروب بود سوار دلیجان شدیم.

مستأجر علی آباد حاجی محمد علی خان نامی است که حالا در طهران است. برادر او علی اکبر بیک و پسر او میرزا نصر الله خان در علی آباد بودند. بره، زردآلو، میوه آورده بودند. انعام داده شد. یک ساعت و نیم از شب گذشته به کوشک نصرت وارد شدیم. الحمد لله با سلامتی مشهدی چون. اما هوا بسیار گرم است و بیست و هشت درجه حرارت دارد و پشه و جانور فرصت تحریر نمی دهد و هوا ابر است و بسیار گرم. فردا انشاء الله تعالی به قم خواهیم رفت.

....

روز پنجشنبه ششم صبح زود از کوشک نصرت سوار شده با مشهدی چون سوار شده به طرف قم رانیدیم. هوای صبح خنک بود. در راه هم هوا الحمد لله مساعد بود. آب دریای قم خیلی کم شده است. قبل از ظهر به منظریه رسیدیم. منظریه هم هیچ آب ندارد. با آب چاه زندگی می کنند. هوا بد نیست، اگر مگس بگذارد که شخص زیست نماید.

ناهار را صرف کرده با مشهدی چون و مسافری سوار دلیجان شده آمدیم. هوا گرم شد. و رسیدیم به رودخانه و پل بزرگ آنجا پیاده شده و تجدید وضو کرده سوار شدیم. در دو فرسخی قم آقا سید حسین و میرزا محمد علی را دیدیم، استقبال آمده بودند. یک فرسخی قم اعتضاد الدوله و والی حاکم قم را دیدم استقبال آمده اند. بعد از طی تعارفات آمدیم.

دو ساعت به غروب مانده بود که وارد قم شده به زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدیم. الحمد لله که به این آرزو و افتخار نایل شدیم و مشرف شده بعد از زیارت و آستان بوسی آمدیم به خانه های جناب اتابک اعظم که منزل پارسالی ما

بود. الحمد لله زنده ماندیم و بار دیگر به زیارت مشرف گشتم.

درب منزل جناب نایب التولیه را با پسر ایشان دیدم. به اتفاق اعتضاد الدوله، والی حاکم و نایب التولیه آمدیم منزل. آنها که رفتند جناب متولی باشی آمدند با ایشان صحبت کردیم. حاجی اسد الله معمار را هم که به کربلا مشرف شده بود در اینجا دیدم که به طهران می رفت. رختخواب و لباس مؤتمن الاطباء را که در گاریها بار کرده اند معلوم شد گم شده است و معلوم نیست در راه گم شده است یا در طهران مانده است.

.....

حالا- که شب جمعه هفتم است خیال داریم قدری که خلوت شد ان شاء الله به زیارت مشرف بشویم. با اینکه ساعت چهار بود به حرم مشرف شدم. باز جمعیت بود و ازدحام. گداها و اصرار و ابرام آنها نمی گذارد که زیارت با حضور قلب بشود. نماز خوانده دعای کمیل را هم در ایوان طلا خوانده به منزل مراجعه کردم. صبح زود که برخاستم از شدت کسالت نتوانستم به حرم مشرف شوم. نماز صبح را در منزل خوانده خوابیدم.

هنوز از خواب برنخاسته والی حاکم و اسفندیار خان سردار بختیاری و شهاب السلطنه بختیاری و جماعتی از علماء و خدام و غیره ازدحام کرده آمدند. از طرف متولی باشی و نایب التولیه، امام جمعه و شیخ الاسلام و سایر علماء متصل سوهان، کاسه نبات و بره و تعارفات می آوردند و حاکم و غیره. بعد از رفتن حضرات رفتیم به حمام آقا سید تقی امین التولیه غسل جمعه کرده آمدم. مشهدی جون هم به تماشای حمام آمده بود.

ناهار را خورده به حرم مشرف شدم و از اینجا رفتیم خانه های همایون میرزا و غیره را که سال گذشته بیعانه داده بودیم بخریم ببینیم. حاجی اسد الله هم بود. این خانه ها را نپسندیدم. از آنجا به سر مقابر محمد شاه مرحوم و مرحومه مهد علیا و مرحومه فخر الملوک و افسر الدوله و فخر الدوله آمدم. یاد سابق افتاده بی اختیار گریه زیادی کردم و از آنجا به مقبره مرحوم فتحعلی شاه رفته فاتحه خوانده به مقبره مرحوم امین الملک آمده به منزل آمده رفتم خانه های اعتضاد الدوله را دیدم. مشکل

است معامله بشود و بگذرد.

مراجعت به منزل کرده جناب آقا حسین مجتهد و پسرشان و جمعی از علماء آمدند. تا غروب صحبت علمی شد. غروب احمد علی میرزا پسر اعتضاد الدوله مشقی کرده بود آورد. عوض ساعت هر سالی پانزده عدد پنج هزاری دادم. اعتضاد الدوله آمد. والی آمد. جلیل الممالک پسر مرحوم حاجی اسحق خان سر رشته قم و جماعتی آمدند. بعد رفتیم به حرم. گداها دیگر بنای جنگ، نزاع دارند. هر طوری بود زیارت کرده نماز را در ایوان مطهر خوانده جناب متولی باشی حاضر بودند. قدری صحبت کرده با والی، نایب الحکومه به منزل مراجعت کردیم. مشهدی جون هم به سلامتی به زیارت مشرف شدند. حالا به سلامتی خوابیده مشغول روزنامه نویسی هستم.

نایب حسین طویله را فرستادم برود ببیند کوه حضرت خضر علیه السلام می شود رفت یا نه؟ می گفت راه بدی دارد تا خدا چه بخواهد.

.....

روز شنبه هشتم اذان صبح به حرم مشرف شده نماز صبح را در ایوان مبارک خواندم. ازدحام گداها مانع است که نمازی یا زیارتی با حضور قلب بشود. مراجعت کرده خوابیدم. علما دیگر اجماعاً آمدند. حضور و صحبت علماء تا ظهر طول کشید. حاکم، شاهزاده ها و خوانین قم را آورده معرفی کرد.

حاصل قم امسال خوب و بی آفت است. ناهار خورده از شدت گرمای هوا قدری خوابیدم. عصر سوار شده رفتیم به اراضی میرزا حسن پسر جناب آقا حسین مجتهد. می گفت برای خریداری خوب است. الحق باغ خوبی است. موسوم است به باغ دلگشا. اما سر زمین را خود جناب آقا حسن خریداری کرده خانه می سازد. اگر سر زمین را ایشان نخریده بودند جای خوبی بود. ممکن بود خریده بشود. بنای عمارتی بشود. در گفتگو و سؤال و جواب هستند تا چه شود. با آقا حسن مجتهد و جمعی تا غروب در همان باغ و خانه های اطراف گردش می کردیم. گداها مجال صحبت و گردش هم نمی دهند. مشهدی جون ابتدا همراه بود و زود به منزل مراجعت کرد.

سرتیپ تلگرافخانه جواب تلگرافها را آورده بود. یک تلگراف هم از جانب

اشرف اتابک اعظم داشت که از وینه نموده بود. جواب نوشته و داده شد. از همانجا به زیارت مشرف شده هوا خیلی گرم بود و به منزل مراجعت کردیم. اعتضادالدوله همراه بود. والی هم آمد. تا ساعت چهار از شب گذشته، بودند و رفتند. قدری از ظروف و از متاع قم برای سوغات خریدیم. شام خورده خوابیدیم. هوا بسیار گرم است. اقل تاج که به مجاورت آمده، عروس (1) که مجاور است دیدیم و انعام دادیم.

.....

روز یکشنبه نهم اذان صبح به حرم مشرف شده نماز خوانده از گداها و ابرام آنها زودتر به منزل آمدم. تا همه گداها را که جمع کرده پول می دادم آفتاب بیرون آمد خوابیدم. باز جماعتی از علماء قم به اتفاق حاکم به دیدن آمدند. ملاقات ایشان هم تا ظهر طول کشید.

جناب شیخ الاسلام ناخوش هستند. طیب به عیادت ایشان فرستادم و حالا خیال دارم به اتفاق مشهدی چون ان شاء الله به زیارت دوره برویم. درجه هوا در سایه سی و چهار درجه است و خیلی گرم است.

دو ساعت و نیم به غروب مانده با مشهدی چون سوار شده رفتیم اول به شاهزاده حمزه علی مشرف شدیم و امامزاده دیگری که موسوم است به شاهزاده احمد زیارت کرده نذری کردم که انشاء الله برآورده گردد. از آنجا به علی بن جعفر علیهما السلام که با محمد بن موسی الکاظم علیه السلام با هم مدفون هستند. گداها هنگامه دارند. به هیچ وجه ممکن نیست از دست گداها زیارتی از روی قاعده بشود. از آنجا شاهزاده سید علی بن ابراهیم بن جعفر بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شده، از آنجا به زیارت شاهزاده احمد بن محمد حنفیه علیه السلام و از آنجا در صحن مشهور به ملا آقا بابا که در این مکان چهار تن از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام مدفون هستند: شاهزاده حسن - شاهزاده حسین - شاهزاده ابراهیم - شاهزاده جعفر. از آنجا به خاک فرج مشرف شده شاهزاده احمد را زیارت کرده و درویش هندی که

ص: 275

حرف نمی زد و مشهور است دیدیم و ملاقات شد. شاهزاده احمد از اولاد حضرت سید سجاد علیه السلام است. بعد از آنجا به قبرستان بزرگ در «شیخان» آمده فاتحه خواندیم. زکریابن آدم، آدم بن اسحق، ابوجریب بن ادريس.

الحمدلله در امروز یازده بزرگوار امام زاده را زیارت کردیم. دو ساعت نیم از شب گذشته بود به منزل آمدیم. تجدید وضو کرده با والی به حرم مشرف شدیم. حرم خلوت(1) بود. زیارتی خلوت کرده نماز را در ایوان مبارک خوانده به منزل آمده خوابیدیم. درجه هوا بیست و نه بود.

.....

امروز دوشنبه دهم، صبح به حرم مشرف شده نماز خوانده به منزل آمده خوابیدیم. بعد از بیدار شدن جناب شیخ الاسلام آخوند ملا علی مجتهد آمدند. بعد از ساعتی به اتفاق مشهدی جون سوار کالسکه شده رفتیم به زیارت قدمگاه و مسجد حضرت صاحب صلوة الله و سلامه علیه. هوا به شدتی گرم بود که توی بازار نزدیک بود خفه بشوم. من مشهدی جون را باد می زد، مشهدی جون مرا.

متصل آلبالوی خشک می خوردیم و خیار قم که تازه بیرون آمده. تا رسیدیم به... ناهار خورده نماز مخصوص را مشهدی جون و من الحمدلله به عمل آورده سوار اسب شدیم. (مهر نماز من از جیبم افتاد توی مسجد. گفته شد آن شکست، من هم مهر نماز را گذاشتم در مسجد). از راه هادی مهدی و جمکران آمدیم. هوا کم کم خوب شد. باد خنک سر کرد. هوا خوب شد. ابرها متفرق شدند تا رسیدیم به جمکران که قدیم دهی بود. و حالا جزئی باغی از آن ده باقی است.

در هادی مهدی هم زیارت کردم. اسامی امامزاده های واجب التکریم هادی مهدی، ناصرالدین اولاد حضرت سید سجاد علیه السلام، شاهزاده جعفر، سکینه خاتون از اولاد سید ناصرالدین هستند. تا رسیدیم به پای کوه حضرت خضر علیه السلام. تا قدری راه را با اسب رفتیم. بعد پیاده شده با مشهدی جون پیاده تا بالای کوه.

ص: 276

1-1. اصل: خلوط.

راه این کوه از راه تاریخی آزادبر و بلندی امامزاده سپهسالار(1) و هم بیشتر است. الحمدلله به قله کوه رسیدیم. دو مقام دارد. هر دورا زیارت کردیم.

دهات کهک و غیره از بالای کوه پیدا بود که در جنوب شرقی قم واقع است. باز پیاده مراجعت کردیم. مغرب بود به پای کوه رسیدیم. سوار شده آمدیم به شهر. از پلهای کوچک، نهرهای دهات که از رودخانه قم به شمس آباد و جمکران و دهات دیگر می رود عبور کردیم. هوا تاریک شد. در سر نهر شمس آباد تجدید وضو کرده سوار شدیم. هوا بسیار سرد شد و الحمدلله از گرمای دو روزه خلاص شدیم. اما به قدری گرد و خاک بود که هیچ چشم نمی دید. چشمها هم پر از گرد و خاک شد.

ساعت دو از شب گذشته رسیدیم به حرم مطهر. والی حاضر بود و باد بسیار سرد می وزید و کم کم شروع کرد به باریدن. زیارت و نماز را به جا آورده به منزل آمدیم. درب اطاق را بستم و هوا الحمدلله بسیار خوب شد. شام خورده خوابیدیم.

.....

صبح زود به حرم مشرف شده نماز صبح و زیارت به عمل آمد. آمدیم منازل، جماعتی از علماء تشریف آوردند. نایب التولیه، آقا سید عبد الله مجتهد، ابو محمد و پسرهای ایشان و سرکشیکها و والی و اعتضاد الدوله و غیره و غیره. حالا که قریب(2) به ظهر است متفرق شدند. ناهار خورده مشغول دادن انعامات اهالی قم و همراهان شده. همه را الحمدلله دادم آسوده شدم، مگر کرایه گاریها باقی ماند. عصر هم سوار شده به تماشای باغ شاهزاده شدم. خوب جایی است. اگر ان شاءالله معامله بشود ان شاءالله مبارک است. از آنجا رفتم به بیرون شهر با مشهدی جون. والی هم با آدم جناب اتابک اعظم همراه بودند. رفتیم باغ نایب التولیه قدری میوه خورده استخاره کرده آمدم رفتم حمام غسل کرده از حمام به حرم مشرف شده نماز را در بقعه شاه عباس نموده به منزل مراجعت کردم. تلگرافهای طهران را جواب دادیم. شام را خورده خوابیدیم.

.....

ص: 277

1-1. آزادبر و تکیه سپهسالار در دوره لورای کرج واقع است.

2-2. اصل، غریب.

روز چهارشنبه دوازدهم صبح زود به حرم مشرف شده به منزل آمدیم. امروز را در منزل مانده جنابان سید هندی و سید آشور آمدند ملاقات شد. اعتضاد الدوله، والی آمدند. تکلفات و خلاع حاکم و علماء و متولی باشی را دادیم. عصر هم به حرم مشرف شده نماز مغرب عشا را هم در بقعه شاه عباس خوانده، گداها روز به روز از اطراف زیاد می شوند. شب و روزی ششصد نفر هفتصد نفر را الحمدلله پول می دهم و خیلی زحمت می دهند. انشاء الله اجر دارد. مؤتمن الاطباء هنوز ناخوش است. من معالجه می کنم بهتر است. خودم هم سرما خوردم. ماشاء الله هوا بسیار خوب است.

.....

روز پنجشنبه سیزدهم هم دو گوسفند قربانی کرده بقیه انعامات و خلعتها را دادیم.

سیف نظام مباشر دهات ساوه بود خواسته بودم احکامات لازمه، دستور العمل را به او داده حسنعلی بیک هم مأمور آنجا نمودم که سه ماه آنجاها باشد. امروز هم عیال حاجب الدوله و افتخار الممالک از طهران به قم وارد شدند. در مهمانخانه عرض راه کسان آنها با مأمورین راه نزاع کرده هنگامه کرده اند به من عارض شدند. گفتم من درویش و زوارم، کاری به این کارها ندارم. عصر هم میرزا باجی سرکار خانم که همراه عیال حاجب الدوله به قم آمده بود با آغا سلطان آمد نزد ما. پرتقال حضرت خانم التفات کرده بودند رسانید. انعام داده شد. صحبت کردیم. به زیارت مشرف شدیم. جناب متولی باشی بود. والی و غیره.

به واسطه شب جمعه جمعیت کثیری بود. زیارت کرده جناب آقا حسین و آقا حسن را هم ملاقت کرده با متولی باشی حاجی نایب التولیه و سایرین خیلی صحبت شد. نماز را در بقعه شاه عباس نموده دعای کمیل را در ایوان طلا خواندیم. اینقدر مشهدی جون و خودم ماندیم تا همه رفتند. احدی باقی نماند. الحمدلله زیارت کاملی خلوتی به طور دلخواه به عمل آمد. رفتیم منزل. بعد از شام خوابیدم. به واسطه اینکه زود قدری خوابیده بودم تا صبح هم خوابم نبرد، بیدار بودم. ابوالقاسم خان و اعتماد الملک خوابشان برده بود و رفتیم بالای سر مشهدی جون، عبدالحسین خان را از خواب بیدار کرده آمد مشت و مال کرد، اما خواب نیامد.

ص: 278

صبح را به حرم مشرف شده به منزل مراجعت کردیم خوابیدم. بعد از خواب والی، اعتضادالدوله، احمد میرزا پسرش، جماعتی از اهل قم، خوانین قصیده ها گفته و شعرها خواندند. پولها گرفتند. بعد جناب سید هندی درویش آمدند، اما هیچ حرفی نمی زدند. هر چه جواب است باید بنویسد. صحبت خیلی طول می کشد.

از ظهر ساعتی گذشت جناب سید رفته. تعمیرات کوه حضرت خضر علیه السلام را پول دادم بسازند. نهار قابلمه صرف شد. جناب سید میرزا احمد آمدند. ساعتی هم با ایشان صحبت شد. ناخوش هستند. وعده دادند که انشاء الله تا اواخر ماه به طهران بیایند. بعد وضو گرفته برای مرخصی به حرم مشرف شدیم با مشهدی جون. گداها هنگامه دارند. به هر طور بود در بالای سر نماز ظهر و عصر را خوانده وداع کرده از آستان ملایک پاسبان با کمال افسوس مرخصی حاصل کرده آمدیم سوار شویم. گداها نزدیک بود شخصی را خفه کنند. والی، اعتضادالدوله، افتخار الممالک با سوارهای نظام و فرانشان که با عیال حاجب الدوله آمده اند همراه ما آمدند. در خارج شهر مرخصشان کرده من و مشهدی جون سوار کالسکه شده آمدیم. حضرات که هم سوار دلجان و گاریها شدند. در بین راه به واسطه رعد و برقی که شده باران زیادی آمده بود سیل از همه طرف جاری شده بود. صحرایی که در وقت رفتن قطره ای آب ندیدیم در مراجعت چندین سنگ آب باران جاری شده بود.

نیم ساعت به غروب مانده به منظریه رسیدیم. گنبد مطهر را هم از منظریه زیارت کرده وداع کردیم. جعبه پرتقال لیموی احتشام همایون از شهر فرستاده بود در این منزل پست رسانید. غروب بود از منظریه سوار شدیم. هیچ اثری از دلجان همراهان نیست. به قراسوران و غیره سفارش کردم که تأکید کنند به ما برسند. بعضی از سربازها و شاطرها هم پیاده می آیند.

دو ساعت نیم از شب گذشته شب پانزدهم الحمدلله به سلامتی وارد کوشک نصرت شدیم. الحمدلله هوا بسیار خوب و خنک، هیچ دخیلی به هوایی که می رفتیم ندارد. گاری فراشخانه، کارخانه رسیده اند. با وجیه الله خان و احمد علی خان - مصطفی خان - غلامرضا - عبد الله خان - نصرت و نایب مراد علی و عزیز خان

گاری خوابگاه و دلیران، و همراهان هیچ معلوم نیست کی برسند.

الان باد زیادی می آید و من با مشهدی چون مشغول چایی خوردن و روزنامه نوشتن هستیم و شکر خدای را به جا می آوریم. هر چه منتظر شدیم که عقب مانده ها برسند نرسیدند. مشهدی چون به سلامتی خوابیدند بدون رختخواب. من هم نماز کرده، از دور خیلی راه دور چراغ دلیران پیدا بود. هر چه با دوربین نگاه کردم جز دوری مسافت و یقین بر نرسیدن عقب مانده ها چیزی معلوم نشد. شام حاضر بود، شام خورده من هم بی رختخواب خوابیدم. خواب و بیدار بودم دلیران مسافران رسید و رختخواب آبداری را آوردند. قدری با حضرات مسافران که تازه رسیده بودند صحبت کرده خوابیدم.

.... صبح زود بیدار شده حضرات را برای نماز صبح بیدار کردم. نماز خوانده مشهدی چون هم امروز خیلی زودتر از هر روز بیدار شد. چای خورده اول دسته سوار شدیم. اسبهای کالسکه ما بسیار اسبهای بدی بودند. قدم به قدم می ایستادند. تا مسافتی طی شد. بالاخره به سورتچی گفتم هر اسبی که بد است او را باز کن رها کن تا پیاده شد و اسب را خواست تنبیه نماید. چوب پشت پای اسب افتاد میان دست و پای اسب. اسب بنای لگد زدن را گذاشته هر چهار اسب وحشی شده بی هوا بنا کردند به دویدن و سورتچی را هم لگد زده انداختند زمین. مثل باد صر صر اسبها کالسکه را برداشته رفتند. هر چه شعبان جلوگیری می کرد اسبها اطاعت نمی کردند و مشهدی چون توی کالسکه خواب بود. من خیال می کردم که عاقبت کار به کجا خواهد رسید و کجا کالسکه خورد خواهد شد. حال ما و مشهدی چون چه خواهد شد. متوکلاً علی الله خودداری کرده تا به فضل الهی الحمدلله اسبها ایستادند کالسکه ما از خطرات الحمدلله محفوظ ماند.

تا به قلعه محمد خان رسیدیم اسبها را عوض داده آمدیم به حسن آباد. با مشهدی چون ناهار مختصری صرف شد. شکر خدای را به جا می آورده سوار شدیم. در بین راه خواب بودم بیدار شدم، دیدم از دماغ مشهدی چون خون می آید. تا رسیدیم به عبدل آباد مشیر خلوت که حالا مال صنایع الدوله است. آب نه بود راندم. نزدیک کهریزک

قنات آبادی جاری بود که گفتند قنوت خیرآباد است. آنجا پیاده شده تطهیر کردیم وضو گرفته توی آفتاب نماز کردیم. آجودان مخصوص و کسانش به قم و کاشان می رفتند. بعد از ناهار سوار شده آمدیم به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرف شده توی کوچه آقا سید جعفر معین التولیه را دیدم. مطالب حرفها از بابت اراضی قوچ حصار می گفت. ما را قدری معطل کرد. سوار شدیم نیم ساعت به غروب مانده روز شنبه 15 شهر صفر بحمدلله وارد طهران شدیم. همراهان عقب مانده اند. الحمدلله صحیحا سالما حضرت خانم سروردوله اهل و عیال را ملاقات کردیم. شکر خداوند را که سفر کوچک قم به انجام رسید.

ص: 281

جعفرقلی خان معین السلطان

به کوشش

حسین متقی

ص: 283

سفرنامه ای که از نظر می گذرد گزارش سفر به قم مقدسه در سال 1300 ه. ق و یکی از چندین سفرنامه نگارنده آن می باشد که در مجموعه شماره 11154 با عنوان «روزنامه سفر خراسان و قم» فهرست نسخ خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) ثبت شده است؛ این نسخه در اثر رطوبت خیلی از برگهای آن به هم چسبیده و قابل انفکاک نیست و برگهایی هم که جدا شده اثرات شدید رطوبت و بدی خط و غلطهای بی شمار و جمله بندی های ناقص کار تحقیق را دوچندان مشکل نموده است.

این نسخه شامل یک سفرنامه به قم و چند سفرنامه به خراسان می باشد؛ در این مجلد از میراث اسلامی ایران سفرنامه قم یا «روزنامه سفر قم» تقدیم می شود و اگر توفیقی باشد چند سفرنامه بعدی در مجلدات دیگر مجموعه گرانسنگ «میراث اسلامی ایران» انشاءالله از نظر خواهد گذشت. این رساله گزارش سفر «جعفرقلی خان معین السلطان فرزند عیسی خان اعتمادالدوله قاجار» از تهران به قم می باشد؛ در این سفرنامه گزارشی از تقریح و تفرجهای حین سفر و شکار و ... داده شده و در قم به مواردی از مکانها و شخصیتها و بعضی آداب اجتماعی مردم قم اشاراتی می نماید که به نظر می رسد حاوی اطلاعاتی هرچند محدود برای روشن شدن بعضی نکات تاریخی و حلقه های مفقوده تاریخی باشد. نگارنده گزارش روزنامه سفر حاج جعفرقلی خان اعتمادی (جلال الملک _ معین السلطان) متولد در حدود سال

1280 ه. ق پسر عیسی خان(1) والی، اعتمادالدوله قاجار قویونلو و برادر اندر مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه که ابتدا از پیشخدمتان ناصرالدین شاه بود، پس از مهدی قلی خان (مجدالدوله) برادر خود، غلام بچه باشی(2) [= رئیس غلام بچه های اندرون شاه] شد. در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا در سال 1290 ه. ق به سمت پیشخدمت و در سفر دوم در سال 1295 ه. ق سمتش غلام بچه باشی و از همراهان شاه به اروپا بود. جعفرقلی خان در سال 1301 ه. ق ملقب به جلال الملک و در سال 1310 ه. ق پس از عزل حسینعلی خان حاجب الدوله پسر علاءالدوله در سن 30 سالگی حاجب الدوله (فرّاش باشی شاه) شد. جعفرقلی خان سمت مزبور را تا پس از کشته شدن ناصرالدین شاه (1313 ه. ق) داشت؛ در زمان سلطنت مظفرالدین شاه سمت و لقب مزبور را در این سال به مصطفی خان قاجار دولو حاجب الدوله دادند و بعد جعفرقلی خان ملقب به معین السلطان گردید. نامبرده مرد معمولی و برادر مجدالدوله بود و از یک پا هم قدری می لنگید و در تهران درگذشت.(3) باتوجه به دستخط و امضای وی در این مجموعه خطی او تا سال 1347 ه. ق زنده بوده است.

حسین متقی _ قم

25/2/77

ص: 286

1-1 . رک. شرح حال رجال ایران 510/2.

2-2 . خانه شاگردهای اندرون شاه را سابق غلام بچه می گفتند.

3-3 . رک. شرح حال رجال ایران 244/1 و فرهنگ رجال قاجار ص 176.

این روزنامه سفریست که انشاءالله تعالی به قم مشرف شده زیارت آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها؛ حرکت از طهران صبح سه شنبه 26 ربیع الثانی 1300 هـ. ق خیلی مختصراً همراه علی خان میرآخور و صادق ... و ایلی بیک؟ [جلودار غلام حسین ...، باقر مهتر به [حرم] حضرت عبدالعظیم مشرف شده [و زیارت نموده [و سپس] نهار صرف نموده [نمودیم]. شش [ساعت] به غروب مانده حرکت در کهریزک، است یرقه (1) سواری خودم از پایش لنگیده، عوض کرده، علیخان [اسب را] برد شهر [تا در [عوض،] اسب [ابراهیم خانی را بیاورد. شب در آنجا پیش جناب معیر و آقا میروور مانده [ماندیم] خوش گذشت. صبح بعد از نهار [نماز] سوار شده شب [را در] حسن آباد بوده [بودیم]. فردای آنروز از راه جدا شده به شکار آهو رفته [رفتیم]، بعد از نهار نزدیک کاروان سرای خراب حوض سلطان به دسته آهوی [آهوئی] با هزار زحمت رسیده [رسیدیم، تیری] انداختم نخورد. شب را به علی آباد که منزل است آمده [آمدیم] صاحب جمع آنجا بودند. با هم شام خورده [خوردیم] خوش گذشت. صبح زودی برخاسته آدمها را روانه نموده با ایشان خدا و حافظ کرده [خداحافظی کردم] به کنار دریاچه آمده [یا] یک باقرقه تاخت زدم ماشاءالله خوب زدم. اینقدر مرغ آبی توی دریا هست که لا تعدّ و لا تهسا [تحصی حساب ندارد] لاکن ممکن نیست بشود زد به جهت اینکه تا شخص می خواهد نزدیک شود می روند وسط، کنار هم نمی شود رفت چه رسد به وسط آب، فرو می رود؛ باید شخص از دور دور تمام

ص: 287

1-1 . نیکو راه رونده = رهوار (= یورغه).

اینها را تماشا کند. هیچ کاری نمی توان جز اینکه اگر ... یا قایق بود آنوقت خوب شکار می کرد. باری از کناره خیلی آمدیم قافله ساربانان بار گرفته بودند از آنها جو یا شدم آهو بی چیزی دیدید؟ گفتند: الآن دسته [ای] از اینجا گذشت. نشان دادند. قدری رفته گردانیده، خیلی ناپاک شده اند هیچ جلو نداده آخر تاختم. بعد از خیلی تاخت و تازی یکی را زخمی کرده رفت بدست نیامد. باری نزدیک منظره دیدم از میان راه چیزی گذشت، تاخته دیدم کفدار [کفتار] بزرگی است، رسیده به او تیر زدم زخمی شد ایلی [بیک جلودار] رسید تیری انداخت دو تیر، من تفنگ را از او گرفته تیری انداختم خورد، باز از علیخان تفنگ توپ را گرفته انداختم نیفتاد لا-کن مردن مردن خودش را به سوراخی رسانیده به توی او رفت، در سوراخ را سنگ چین نموده که صبح برویم مرده یا زنده اش هرکدام باشد بیاوریم انشاءالله تعالی بعد از شکار کردن او از همانجا به قم خواهیم رفت؛ بعد از یکی دو روز حضرت اقدس والا تشریف خواهند آورد، الآن در کمال آسودگی هستیم، شام صرف شده، استراحت کردم.

صبح زودی برخاسته بعد از نماز قرآن خوانده سوار شدم برف می آید از اول شب تا صبح نباریده بود از وقت اذان می آید در میان برف مه گرفته بود؛ سواره به سوراخ کفتار رفته دیدم همانطور که سنگ چین کرده بودیم همانطور است معلوم می شود همان آخر سوراخ مرده است. باری باز محض احتیاط دو ... بسته سوار شدیم به طرف راه از صحرایی آمدیم یک فرسنگ که آمدیم نهر آبی جلو آمد خیلی دو طرفش بلند به ایلی گفتم ایلی جلو برو، هر کار کرد اسبش نرفت خودم قمچی (1) کرده، تا رفتم اسب در گل و لات [لای] چپید در این بین یک مرغ آبی از جلو برخاست به هوای او رفتیم تا بالای رکاب توی گل، آنوقت از روی اسب خود را میان گل انداخته بیرون آمدم اسب بیچاره با هزار مرارت بیرون آمد لاکن مثل موش آب کشیده یک ساعت ایستاده با چاقو گل هایش را پاک کردیم. سوار شده دست راست آن نهر را گرفته تا آمدیم از پل گذشته، یک فرسنگ که آمدیم به پل بزرگ رسیده آنجا باز اسب

ص: 288

درشکه سواره شده برای چهار ساعت به غروب مانده وارد قم شدیم. تا آخر نزدیک قم برف آمد راه گِل شده خیلی مشکل حرکت می شود. عصری به حمام رفته بعد به حرم مشرف شده نماز عصر را خوانده در ایوان جدید امین السلطان(1) ایستاده تماشا کردم الحق خیلی خوب ساخته اند؛ از آنجا بر مقبره مرحوم مهدعلیا رفته فاته [فاتحه] خوانده [خواندم]؛ محمدهادی میرزا را دیده، حاجی رضا خان آمد قدری حرف زد؛ بعد باز به حرم مشرف شده زیارت نموده نماز خوانده؛ آقا حسین(2) پیش نماز را ملاقات نموده حاجی خان پیش خدمت حضرت والا ظل السلطان(3) پیش، از اصفهان آمده است به طهران بروند دیده شد، با من به منزل یعنی مهمانخانه هستم آمده صحبت داشتیم وقت شام رفتند. بعد از شام [تا] ساعت پنج استراحت شد. صبح نماز خوانده چای خورده به حرم رفته زیارت نموده قدری در ایوان و صحن جدید گردش نموده [سپس] به طرف منزل آمده، میرزا کاظم خان ... حاجی رضا خان، چون تنها بودم با مشارالیه صحبت کردیم قدری باروت خوب آوردند خریده [خریدیم]. بعد از صرف نهار ساعتی استراحت کرده، سه ساعت به غروب مانده برای ملاقات آقا حسین رفته در خانه حاجی رضا خان بوده دو ساعت صحبت داشتیم از آنجا برای عدای [ادای] نماز زهر [ظهر] و عصر به حرم مشرف شده، زیارت نموده، نماز خوانده [خواندیم]. بعد به سر مقبره خاقان مغفور [فتحعلی شاه(4)] رفته، قدری با محمدهادی میرزا صحبت کردیم. در سر مقبره امین السلطان مرحوم که برای خودش درست نموده بود و نصیبش نشد اینجا دفن شود حال مادر این امین السلطان است اینجا مدفون است؛ رفته نماز مغرب را در آنجا خوانده. آدم امیرزاده حاکم که پسر حضرت والا رکن الدوله(5) است آمد که می خواهند منزل آمده ملاقات شود بیقام

ص: 289

-
- 1-1 . شرح حال رجال ایران 2/1.
 - 2-2 . احتمالاً الحاج آقا حسین القمی الطباطبایی باشد. رک اعیان الشیعه 6/168 و المسلسلات فی الاجازات 2/145.
 - 3-3 . شرح حال رجال ایران 4/78.
 - 4-4 . شرح حال رجال ایران 3/61، شخصیت‌های نامی ایران ص 361.
 - 5-5 . فرهنگ رجال قاجار ص 80 و شرح حال رجال ایران 2/496.

[پیغام] [دادم تشریف بیاورند به منزل آمده قدری که نشستیم آمدند، صحبت داشتیم بسیار مفصل است؛ وزیر بسیار خوبی دارد، حقیقت شخص بسیار قابل است. از طهران تلگراف رسیده بود الحمدلله تعالی فرزندى امير و ساير همه سلامت هستند. از قراریکه سرهنگ تلگراف خانه اینجا پیش من آمده بود می گفت: در روز گذشته حضرت والا از مورچه خورد[ت] حرکت نموده اند انشاءالله چند روز دیگر من باید منتظر باشم خوب است زیارت می شود. شام خورده استراحت شد. صبح بسیار زودی برخاسته بودم به آن واسطه شب را راحت خوابیدم.

یوم دوشنبه صبح بسیار زودی برخاسته نماز خوانده قدری گذشت؛ متولی باشی به دیدن آمدند در مهتابی فرش انداخته آفتاب رو نشسته با ایشان صحبت داشتیم، برادر ایشان هم که امسال گذشته به مکه معظمه مشرف شده بودند همراه آمده بودند خیلی دلتنگ هستند لکن سید بسیار خوبی می باشند [از] خانواده قدیم می باشند خوب نیست به اینها سخت گیری زیاد کنند. باری بعد از ساعتی تشریف بردند، نهار صرف نموده، چهار ساعت به غروب مانده سوار شده به طرف رودخانه سرا بالا رفتیم قدری گردش نموده چیزی نبوده [که] تفنگ انداخته شود. عصری به بازدید جناب متولی باشی رفته برای نماز زهر [ظهر] و عصر به حرم مشرف شده زیارت و نماز گذارده، همانجا باز سر مقبره مادر جناب امین السلطان نشسته تا وقت نماز مغرب و عشا گردید باز مجدداً به حرم مشرف شده بالای سر، عقب سر آقا حسین نماز خوانده زیارت شد. از دست گداها پیاده بدون چراغ در کمال تندی به منزل مراجعت شد. امروز در باب گداها خبری گذشت که باید نوشته شود، حقیقت نمی شود مثل گدای قم سمج، یک فرسنگ در صحرا با من آمدند چندین دفعه به رودخانه پیدا شدند. هیچ کجا اینطور گدا نیست، حقیقت انسان هیچ چاره ندارد تا نگیرند دست بردار نیستند. امسال الحمدلله تعالی زراعت قم خیلی خوب شده است الآن طوری است می شود به اسب داد. از قراری که زارین [زارعین] می گفتند الحمدلله تعالی چندین سال است به این خوبی نشده. بعد از صرف شام استراحت شد هوای امشب خیلی سرد است جزئی ابری، لکن نیارید.

امروز سه شنبه چهارم شهر جمادی اول است چند روز است وارد قم شده ام، امروز صبح حاجی محمدحسین عراقی(1) به دیدن آمد بسیار خوب آدمی است خیلی خوش بند است، قدری صحبت داشتند. سال گذشته به اصفهان رفته از اوصاف بندگان حضرت والا ظلّ السلطان روحنا فدا نهایت تمجید می کردند به طهران هنوز نرفته است بنا است این چند وقت تشریف بیاورند. بعد از ساعتی رفته سواره بازدید حاکم رفتیم. خانه کوچکی منزل کرده اند. قدری صحبت کردیم از بیلاقیهای قم تعریف می کردند از آنجا برای زیارت به حرم مشرف شده بعد از زیارت عزم کردم بالای گل دسته های جدید که جناب اجلّ امین السلطان ساخته بروم، خیلی بلند است با هزار زحمت رفته صد و چهل پله می خورد. از میان سحن [صحن] ... تا بالای بالایش به قاعده سی و هشت زرع می شود خیلی بلند است. باری مراجعت به مهمانخانه نموده نهار صرف کرده، چون از تنهایی و از دست گداهای اینجا به تنگ آمده بودم اسب خواسته سواره از پشت مهمانخانه به طرف خاک فرج صحرائی تا نیم فرسنگ رفته، قدری تفنگ انداخته، چیزی که قابل باشد شکار کنیم نبود، زودتر مراجعت به منزل کرده جای خورده برحسب رسم برای زیارت به حرم مشرف شدم. بعد از زیارت به سر مقبره مرحوم مهدعلیا و شاه مرحوم رفته فاطه [فاتحه] خوانده از آنجا به مقبره مرحوم اعتضادالدوله(2) رفته، صورت [عکس] خودش هم دو نوع آنجا بود خیلی شبیه کشیده اند از آنجا به عمارات ایوانی اندرونی و برونی همه را در کمال دقت گردش نموده تازه تعمیر کرده اند حضرت والا نائب السلطنة کار خوبی کرده اند. اینجا مدرسه بزرگی است دارالشفای می گفتند لکن اسم بدون معنی بود؛ نایب السلطنة(3) برای آنجا حکیم و دوا معین کرده اند. از خودشان ماهی گفتند هفتاد تومان می دهد ناخوش داری می کنند، امروز هم چند نفر ناخوش دیدم برای همه لحاف و کرسی و غیره و غیره تمام حاضر بود الحق بسیار خوب کاریست به شرط آنکه همیشه باشد.

باری تلگرافی از ناظم خلوت از طهران رسید جواب مفصل مشروحی نوشتم.

ص: 291

1-1 . فرهنگ سخنوران ص 4.

2-2 . شرح حال رجال ایران 10/4.

3-3 . شرح حال رجال ایران 149/3.

عقب آقا حسین نماز خوانده مجدداً زیارت نموده معاودت به منزل شد، از تنهایی بد می گذرد انشاءالله تعالی از قراریکه مذکور شد پس فردا صبح یا وقت نهار بندگان حضرت والا به سلامتی وارد می شوند امروز یوم چهارشنبه است صبح نماز خوانده اول حاجی رضا خان آمد، قدری گذشت، آقا نور که دیروز وقت خواسته بودند تشریف آوردند بعد از ساعتی به خانه آقا حسین دیدن رفته؛ آقا نور هم پدرزن ایشان است همراهی کردند. قدری نشستند برخواستند باز دید حاجی آقا حسین عراقی رفته از آنجا رو به منزل آمد گفتیم: صادق رفت نهار حاضر کند، به حرم مشرف شده زیارت نموده معاودت گردید، نهار صرف شده قدری پیاده به باغ جنب مهمانخانه گردش رفتیم چیزی نبود تفنگ بیاندازم، به حمام رفتیم، به حرم مشرف شده آدمهای حضرت والا خیلی آمده اند از جمله میرزا حسین دکدر (1) [دکتر] هم آمده است، بنا است فردا صبحی تشریف بیاورند؛ شب را خانه حاجی رضا خان باسرار [به اصرار] مهمان هستیم؛ بعد از نمازها و زیارت به آنجا رفته، شام صرف نموده خیلی از قدیم صحبت کرد؛ چهار ساعت از شب گذشته از دروازه آقا حسنی آمده از رودخانه گذشته به منزل وارد شده، استراحت شد.

روز پنج شنبه صبح بسیار زودی به زیارت مشرف شده نماز [را] عقب آقا حسین خوانده [خوانده] سوار گردیده به استقبال حضرت والا ظلّ السلطان بیرون رفته بعد از رفتن یک فرسنگ تشریف آوردند قدری که آمدیم به نهار افتادند در حضورشان نهار صرف کرده به قم وارد شده به حرم مشرف شدند زیارت نمودند به خانه فخرالملوک (2) تشریف بردند، [سپس] مراجعت فرمودند، سوار شده در خدمتشان در کالسکه نشسته چهار [ساعت] به غروب مانده منظریه رسیده یک ساعت مانده، اسبها را عوض کردند باز در خدمتشان نشسته از راه کنار دریا به علی آباد آمدیم، نیم ساعت به غروب مانده وارد شدیم، شب را مانده صبح زودی نماز خوانده سوار شدیم، [هوا] خیلی سرد بود به حسن آباد رسیده اسبها را عوض کردند از آنجا من از کالسکه خسته

ص: 292

1-1 . شرح حال رجال ایران 378/1.

2-2 . مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی از آغاز تا مشروطه ص 181.

شده [شدم]، عرض کردم مرخص فرمایید سوار شوم؛ تا نزدیک [حرم] حضرت سید عبدالعظیم سواره آمده، آنجا حضرت والا اسب حقیر را سوار شده به باغ مرحوم مهدعلیا وارد شده، نهار خواستند قدری پنیر و دو عدد نون [نان] آوردند. ایستاده میل فرمودند من هم قدری خورده آمدم؛ زیارت نمودند کالسکه [ای] از شهر پیش آورده بودند؛ اقبال الملک (1)، بنان الملک (2)، سراج الملک (3) هم آمده بودند. سوار بر درشکه اقبال الملک شدم عقب سر حضرت والا به دوشان تپه که بندگان همایونی تشریف برده بودند، رفتند. در باغ دوشان تپه رسیده آنجا را دیده سؤال فرمودند، گفت بندگان اقدس شاهنشاهی عصرانه افتاده اند، درشکه ساعدالدوله (4) آنجا بود. چون اسبهای کالسکه مانده بودند [درشکه] او را سوار شدند، بنده هم در خدمتشان بازنشسته رزمگاه فرخ خان به حضور بندگان شاهنشاهی مشرف شدیم (5)، دم کالسکه فرمایشات شد تا دوشان تپه؛ بعد حضرت والا به کالسکه خودشان نشستند مجدالدوله (6) را هم بردند آنجا، بنده تا نزدیک شهر صحبت سفر قم را به عرض حضور شاهنشاهی می رساندم؛ یک ساعت به غروب مانده بیشتر مانده بود، وارد شهر شده فوراً حمام رفتم.

الحمد لله تعالی این سفر خوش گذشت از قم به طهران در حقیقت یک روز آمدم، خیلی تند حرکت فرمودند اسب لاجین (7) ایلی بیک [جلودار] همراه تا شهر آمدند، حقیقت اسب خیلی هنر کرد.

ص: 293

1-1. فرهنگ رجال قاجار ص 33 و شرح حال رجال ایران 217 _ 216/3.

2-2. لقب 2 نفر پدر و پسر. رک. 1 _ فرهنگ رجال قاجار ص 55. 2_ دانشمندان و سخن سرایان فارسی 317/2 و شرح حال رجال ایران 1/2.

3-3. لقب دو نفر. رک. 1 _ شرح حال رجال ایران 28/2 و فرهنگ رجال قاجار ص 91. 2_ شرح حال رجال ایران 300/1 و تاریخ مشاهیر کرد 454/3.

4-4. فرهنگ رجال قاجار ص 86 و بزرگان تنکابن ص 79 و شرح حال رجال ایران 303/1.

5-5. عبارت چنین است.

6-6. لقب دو نفر. رک. 1 _ شرح حال رجال ایران 167/1. 2_ فرهنگ رجال قاجار ص 151.

7-7. لاجین = شاهین شکاری ا در اینجا اسب رهوار.

تنزيه القميين

اشاره

تأليف

العلامة الشَّريف ابى الحسن الفتونى العاملى

المتوفى 1138هـ.

تحقيق

كاظم الشيخ مُحَمَّد تقي الجواهرى

ص: 295

مقدمة التحقيق

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خاتم الأنبياء والمرسلين محمد وآله الأطيبين الأطهريين.

رغم أن التاريخ الفقهي الشيعي لم يُدوّن بأسلوب علمي متكامل، ولم يخضع لمنهجية متبلورة الأركان، ممّا حال دون سبر الغور في أعماقه وخصائصه _ ذات المضامين الرفيعة والمفاهيم الجليلة _ بالكيفية الملائمة والطرح المرموق.

إلا أن هذا لم يقف حائلاً ولم يشكّل عائقاً نحو إمكان تمييز مراتب الرقيّ ومراحل التطوّر التي أصابته منذ عصر ظهور الإسلام إلى يومنا هذا.

ولقد تنوّعت الآراء واختلفت الأقوال في تصنيف عوامل تطوّره ونهضته؛ فمن مذهبٍ قائلٍ بإرجاعها إلى أشخاص الفقهاء الأعظم، وآخر إلى عناوين خاصّة _ مثل: مرحلة النشوء، النمو، التكامل... _ وثالث إلى المدارس والمعاهد، إلى غير ذلك.

ولعلّ المذهب الأخير أقرب إلى الدرك وأنسب للقبول، لما فيه من العمومية والشمولية للقولين الأوّلين.

ولو استقصينا الجدول الزمني والمسيرية التاريخية للفقهاء الشيعي، لوجدنا أنّ المدارس التي قامت ونشأت في هذه الفترة وتلك، في هذا البلد وذاك، كانت ولا زالت هي المحاور الرئيسية في إكسابه ما وصل إليه من منزلة سامية ومكانة شامخة، فاق بها طراً سائر الفرق والمذاهب، من حيث سعة المحتوى وعمق المطالب ومتانة الاستدلال ورفعة الطرح و تنوّع

الأساليب؛ المنصبّة جميعاً في قناة إثبات المُدعى وتفض المخالف.

ومدرسة قم _ التي ازدهرت في الربع الأوّل من القرن الرابع حتّى منتصف القرن الخامس _ وبعد انتقال حركة التدريس والتأليف إليها من المدينة والكوفة، استطاعت أن تُظهر فاعليّة كبيرةً ودوراً مؤثراً في تطوير الفقه الإمامي وإرساء قواعده المتينة وأطره الرصينة.

ولعلّ من أهمّ العوامل التي ساهمت في منح هذه المدرسة مكانتها المذكورة: هو ولاء قم _ ومشهورية انتمائها _ لمذهب أهل البيت عليهم السلام؛ حيث كانت ولا زالت تعدّ حصناً من حصون الشيعة المنيعه وثغراً من ثغورها الشامخة؛ والروايات الواردة عن الأئمة الأطهار عليهم السلام في عظم منزلتها وشرفها كثيرة ومعروفة.

كما كانت تعدّ آنذاك الركن الآمن الذي اطمئنّ إليه فقهاء آل البيت عليهم السلام بعد ما لاقوه من شتى صنوف القسوة والإرهاب من بنيالعبّاس وسوء معاملتهم لهم.

مضافاً إلى ذلك، فقد كانت قم مركزاً فقهياً كبيراً، لا سيّما في عهد النوّاب الأربعة؛ إذ حفلت بالكثير من أعظم الفقهاء وأجلّتهم، أمثال: الكليني والصدوق ووالده وابن قولويه وابن الجنيد وعلى بن إبراهيم وغيرهم.

وقد ساعد وجود الدولة البويهية حينذاك على نموّ المدرسة الفقهية الشيعية في قم والرى، لما كانت تمتاز به من الولاء والانقياد لمذهب أهل البيت عليهم السلام .

أمّا أهمّ ملامح مدرسة قم وأبرز خصائصها التي امتازت بها عن أقرانها فيمكن الإشارة إلى جانبين منها:

الجانب الأوّل: تدوين الحديث وتبويبه وتجميعه وتنظيمه، وقد تجلّى ذلك في موسوعة الشيخ الصدوق (ت 381 هـ) الحديثية الشهيرة من لا يحضره الفقيه.

الجانب الثاني: فاعلية ونشاط حركة الرسائل الفقهية الجوابية حينذاك، فكانت الأسئلة ترد على الفقهاء فيكتبون أجوبتها على هيئة رسائل فقهية، وهذا ما كان له أعمق الأثر في تطوير البحث الفقهي وإنمائه، بالرغم من محدودية هذه الرسائل من حيث عرضها لما صحّ من الروايات والأحاديث فقط.

إنّ هذا المختصر الذي استعرضناه عن قم ومدرستها الفقهية ما هو إلاّ زاوية صغيرة توخّينا منها بيان مصداقية من مصاديق الحقيقة الكليّة التي احتضنها التاريخ بكلّ قطع

وثبات، حقيقة أنّ قم ومدرستها كانت محوراً أثري الجبهة الفقهيّة الشيعية بأفضل مؤن التطوّر والازدهار على يد أجلّ الفقهاء والعلماء الكبار.

وبالتأمل الدقيق في ما أوردناه آنفاً يظهر أنّ ما ذهب إليه السيّد المرتضى (ت 406هـ) _ من وصف القميين _ باستثناء الصدوق _ بالمجبرة والمشبهة، وأنّ يونس بن عبدالرحمن والفضل بن شاذان كانا يقولان بالقياس ويعملان به _ ما كان إلاّ لمجرد التباس الأمر عليه _ إن صحّ التعبير _ وليس عناداً منه عليهم.

والإلّا فماذا يعنى كون الكثير الكثير من القميين من خواصّ الأئمة عليهم السلام وأعيان شيعتهم وثقاتهم؛ بالنصّ القطعي الوارد عنهم عليهما السلام؟! مضافاً إلى شهادة ذوى الفضل والجلالة من كبار علماء الرجال وأشياخهم، كالنجاشي والكشّي والعلامة وابن داود، المدونة في اسفارهم ومصنّفاتهم، التي أثبتوا فيها بصريح العبارة: أنّ الكثير من فضلاء الطائفة وجهابذتها كانوا من أهل قم وأنّهم أهل علم وفقاهة وصحّة حديث، على طبق أمتن المباني الرجالية والقواعد الاستدلالية القطعيّة التي لا تقبل النقض بأيّ حال من الأحوال، فكانت مورد الاتّفاق والإجماع.

وهذه الرسالة تنزيه القميين قد شيّدها العلامة، المحقّق، الرجالي، المدقّق، الثقة الثقة، البحاثة، الفقيه، أبوالحسن الشريف العاملي النجفي، جدّ شيخنا صاحب الجواهر؛ لبيان حال القميين وردّ ما نسبته إليهم زعيم الطائفة ورئيسها السيّد المرتضى علم الهدى قدس سره .

وقد ربّتها رحمه الله على مقدّمة وفصلين وخاتمة:

المقدّمة كانت في بيان أنّ نسبة القميين إلى المجبرة والمشبهة كان منشؤها المخالفين؛ تهمّة منهم للعلماء المكرمين وافتراءً على الأئمة المعصومين عليهم السلام ، وأنّ نقلهم _ أي القميين _ الأخبار المتضمّنة للجبر والتشبيه في كتبهم لا- لأجل اعتقادهم بها وتديّنهم بطواهرها، بل لغرض وصولهم إلى محامل وتأويلات صحيحة لها، أو لتورّعهم عن ردّ خبر منقول عن الأئمة عليهم السلام لمجرد عدم فهم المعنى.

والفصل الأوّل: في ذكر المعتمدين من أشاعرة قم.

والفصل الثاني: في ذكر المعتمدين من سائر القميين.

والخاتمة: في ذكر بعض الأخبار المرويّة عن يونس بن عبدالرحمن والفضل بن شاذان

فى إبطال القياس وعدم جواز العمل به؛ ردّاً لِمَا نسبته إليهما السيّد المرتضى قدس سره من استعمالهما القياس.

سلك المصنّف فى رسالته الجلييلة هذه _ وعلى طول محاورها الأربعة _ مسلك التحقيق الدقيق والاستدلال القويم، على أساس النصّ الروائى الجلى، والقريضة الواضحة، والشاهد المبين، والمؤيّد المتين؛ بأرقى القواعد وأوثقها، وأرسخ المباني وأتمّها، على نحو لا يدع للريبة والشكّ أى مجال.

ترجمة المؤلف

اسمه: الشريف (1)، كنيته: أبو الحسن، وهو ليس من السادة الأشراف كما قد يتبادر من اسمه، يوصف فى بعض التراجم بالعدل، وعشيرته «آل الفتونى» كثيرون فى جبل عامل (2).

اسم أبيه: الشيخ محمّد طاهر بن عبد الحميد بن موسى بن على بن محمّد بن معتوق بن عبد الحميد.

وأمه: العلوية أخت الشريف المير محمّد صالح بن عبد الواسع الحسينى الخاتون آبادى، جدّ صاحب الجواهر لأمّ والده الشيخ باقر، التى اسمها آمنة بنت فاطمة بنت المولى أبى الحسن الفتونى.

وقيل: إن أمّ الشيخ باقر والد صاحب الجواهر هى بنت الشيخ الفتونى، فىكون الفتونى جدّ صاحب الجواهر، أو جدّ والده الشيخ باقر.

ولادته:

قال فى الذريعة: كانت ولادته بأصفهان؛ لأنّ والده تزوّج _ فى أوان إقامته بأصفهان _ السيّدة أخت الأمير محمّد صالح الخاتون آبادى، فرزق منها الشريف، وكان يسكن محلّة «درب إمام» بأصفهان، ولذا يقال له: الشريف الإمام، ولم نعثر على تاريخ ولادته معيّنًا، ولعلّها كانت حدود سنة 1070 كما يظهر من تواريخ إجازات مشايخه له من سنة 1096 إلى سنة 1107هـ.

ص: 300

1-1 . ذكر صاحب الروضات: 142 / 7، وصاحب ريحانة الأدب: 2 / 321 أن: الشريف صفته لأنّ والدته علوية النسب.

2-2 . أعيان الشيعة: 343 / 7.

ويظهر من الإجازة الثانية له من العلامة المجلسي في سنة 1107 أنه كان في ذلك التاريخ مجاوراً للغرى، وأيضاً يظهر من تلك الإجازات أن آباءه كلهم علماء أجلاء، ترجمهم سيّدنا الحسن الصدر في تكملة الأمل (1).

مشايخه:

يروى بالإجازة عن العلامة محمّد باقر المجلسي صاحب «البحار».

وعن المحدث الحرّ العاملي صاحب «الوسائل».

وعن الشيخ أحمد بن محمّد بن يوسف البحراني.

وعن خاله السيّد الأمير محمّد صالح الحسيني الخاتون آبادي.

وعن المحدث السيّد نعمة الله الجزائري.

وعن المولى الفيض الكاشاني صاحب «الوافي» و«الصافي» و«الشافى».

وعن المحقّق آقا حسين الخوانسارى.

وعن الشيخ محمّد حسين بن الحسن بن إبراهيم بن عبدالعالى الميسى.

وعن الشيخ صفىالدين بن فخرالدين الطريحي.

وعن الحاج محمود بن على المييدى المشهدى.

وعن الشيخ قاسم بن محمّد الكاظمى.

وعن الشيخ عبدالواحد بن محمّد بن أحمد البوراني.

تلامذته والرايون عنه:

تلمذ عليه وروى عنه الكثير من أجلة الطائفة وفضلائها، نذكر منهم:

1 _ الشيخ أبوصالح محمّد مهدي العاملي الفتوني.

2 _ السيد محمّد بن على بن حيدر العاملي.

3 _ الشيخ أحمد بن إسماعيل الجزائري.

4_ المولى محمد إبراهيم بن غياث الدين الحوزيواى.

5_ السيد نصرالله الموسوى الحائرى.

6_ السيد حسين القزوينى، أحد مشايخ العلامة بحرالعلوم.

7_ السيد محمد بن أمير الحاج شارح قصيدة أبى فراس.

8_ الشيخ أحمد بن الشيخ حسن النحوى.

قال صاحب «التكملة»: إنه استقصى فى كتابه «بغية الوعاة فى طبقات مشايخ الإجازات» مشايخه وتلامذته (1).

بعض أقوال العلماء فيه:

قال الشيخ يوسف البحرانى صاحب «الحدائق»: كان محققاً مدققاً، ثقة صالحاً، عدلاً (2).

وقال السيد بحرالعلوم فى إجازته للشيخ محمد اللاهيجى: الشيخ الأعظم، رئيس المحدثين فى زمانه، وقدوة الفقهاء فى أوانه (3).

وقال صاحب «الروضات» رحمه الله: الفاضل العريف، الباذل جهده فى سبيل التكليف... من أعظم فقهاءنا المتأخرين وأفاخم نبلائنا المتبحرين... (4).

أما صاحب «الجواهر» فقد قال فيه: جدى الفاضل المتبحر الآخوند الملا أبو الحسن الشريف (5). وأثنى عليه المحدث النورى واصفاً إياه بـ: أفقه المحدثين، وأكمل الربانيين، الشريف العدل... أفضل أهل عصره وأطولهم باعاً (6).

وقال السيد عبدالله آل السيد نعمة الله الجزائرى: سئل والدى يوماً: أيهما أفضل، الشريف أبو الحسن أو الشيخ سليمان؟ فقال: أما الشريف أبو الحسن فقد مارسه كثيراً فى إصبهان وفى المشهد وفى بلادنا لما قدم إلينا وأقام عندنا مدة مديدة فرأيت فى غاية الفضل والإحاطة وسعة النظر؛ وأما الشيخ سليمان فلم أره... (7).

ص: 302

1-1 . تكملة أمل الآمل: 443.

2-2 . لؤلؤة البحرين: 107 رقم 40.

3-3 . حكاة عنه فى أعيان الشيعة: 342 / 7.

4-4 . روضات الجنّات: 142 / 7 _ 144.

5-5 . جواهر الكلام: 29 / 313 و 323.

6-6 . خاتمة مستدرک الوسائل: 54 / 2.

7-7 . الإجازة الكبيرة: 207.

1. الفوائد الغروية والدرر النجفية:

مرتبّ على مقصدين في مجلّدين: أحدهما في أصول الدين والآخر في أصول الفقه، وهو كتاب حسن فيه ما يستفاد من الأحاديث من القواعد الفقهية والمسائل الأصولية _ أي أصول الفقه _ وفيه تحقيقات رائقة وفوائد فائقة تدلّ على مهارته في العلوم العقلية والنقلية، فرغ منه سنة 1112هـ. (1)

2. رسالة في الرضاع (الرضاعية):

مسهبة غراء، اختار فيها القول بالتنزيل (أي نزل ما يحرم بالمصاهرة ما يحرم بالنسب) فرغ منها في النجف 25 المحرم سنة 1111هـ، وقيل: سنة 1109هـ، ذكر فيها: أنه ألّفها بعد استخاررات عديدة عند رأس الأمير عليه السلام. (2)

3. شرح على «كفاية المقتصد» للمحقّق السبزواري:

من أوّل كتاب المتاجر... والظاهر أنه لم يخرج منه إلا شرح المتاجر هذا، واعتمد في بقية الكتب على ما فصله السبزواري في «ذخيرته» كما استظهر ذلك صاحب «لؤلؤة البحرين» (3).

4. ضياء العالمين في بيان إمامة الأئمة المصطفين:

قال السيّد محسن الأمين في «الأعيان»: رأيت منه نسخة مخطوطة في النجف الأشرف في مكتبة الحسينية الشوشترية في ثلاث مجلدات كبار سنة 1352 وكتب المؤلف في بعض فصوله ما يقرب من ثلاثين صفحة في إيمان أبيطالب (4).

وقال صاحب «الذريعة»: ضياء العالمين في مجلّدين، في أكثر من 65000 بيت يوجد في مكتبة الإمام أمير المؤمنين العامة بالنجف، والمكتبة الجعفرية في كربلاء، ومكتبة كاشف الغطاء والمكتبة التستريّة، وهو مرتّب على مقدّمة ومقصدين وخاتمة (5).

وتوجد مصوّره منه في مكتبة مؤسسة آل البيت عليهم السلام العامرة مقتناة من مكتبة أمير المؤمنين عليه السلام في النجف الأشرف.

ص: 303

1-1 . الذريعة: 16 / 353.

2-2 . المصدر السابق: 11/188.

3-3 . المصدر السابق: 14 / 35، لؤلؤة البحرين: 109.

4-4 . أعيان الشيعة: 7 / 343.

5-5 . الذريعة: 15 / 124.

قال آغا بزرك في «الذريعة»: شرح لـ: «مفاتيح الشرائع»، خرج منه شرح الباب الأول منه في سنة 1129هـ، ويتلوه الباب الثاني في مقدمات الصلاة.

وقال الشيخ يوسف البحراني في «اللؤلؤة»: وهو يشهد بفضلته وتحقيقه، ودورانه مدار الأخبار المأمونة عن العثار في جليله ودقيقه، ولا أعلم هل برز منه غير هذا أم لا (1).

6. كتاب الأنساب:

ذكر في أوله بعد خطبة مختصرة أنه: رأى في كربلاء كتاب «حدائق الألباب في معرفة الأنساب» وفيه مشجرات الملوك والمشاهير والسادات على طرز غريب يعسر الوصول منه على المراد، وطلب منه بعض السادات أن يؤلف فيه كتاباً يسهل الوصول إلى ذخائر كنوزه ويكشف النقاب عن وجوه رموزه، فألف هذا الكتاب، ورتبه على جملتين: الأولى منهما في آباء السبطين، والثانية أبنائهما (2).

وذكر آغا بزرك رحمه الله أنه: لم يسم المؤلف الكتاب باسم خاص، لكن رأيت بعض الفضلاء عبّر عنه بـ: «حديقة النسب» ولو سّماه بـ: «كشف النقاب» عن وجه رموز حدائق الألباب _ كما وصفه المؤلف به _ لكان أولى.

ولما رأيت حسن ترتيبه وهو مسطر جعلته بهذا الترتيب مشجراً بخط دقيق في خريطة طويلة إذا نشر طيّها يرى فيها الأسماء متصلة بآبائها إلى آدم بسهولة، وسميته: «شجرة السبطين وشرعة الشطين» (3).

7. مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار:

تفسير جليل للقرآن، مقتصراً على ما ورد في متون الأخبار، لم يخرج منه إلا شيء يسير من أوائل سورة البقرة (4) بعد مجلده الأول الكبير الذي هو في مقدمات التفسير والعلوم المتعلقة بالقرآن، لم يعمل مثله، طبع المجلد الأول منه وحده في إيران سنة 1303، ونسبته

ص: 304

1-1 . الذريعة: 14 / 187، لؤلؤة البحرين: 109.

2-2 . المصدر السابق: 2 / 371.

3-3 . المصدر السابق: 14 / 372.

4-4 . قال آقا بزرك الطهراني: وهو في نسخة شيخنا العلامة النوري من أول سورة الفاتحة إلى أواسط سورة البقرة في مجلد كبير، وفي نسخة أخرى إلى الآية الرابعة من سورة النساء، «مثنى وثلاث ورباع». الذريعة: 20/264.

إلى الشيخ الكازروني _ على ما كتب عليه _ غلط واقتراء، هكذا ذكر السيد محسن الأمين في «الأعيان»(1).

وقال المحدّث النوري رحمه الله في حاشية «الخاتمة»: ومن الحوادث الطريفة والسراقات اللطيفة أنّ مجلّد مقدمات تفسير هذا المولى الجليل المسمّى: «مرآة الأنوار»، موجود الآن بخطّ مؤلّفه في خزانة كتب حفيده شيخ الفقهاء صاحب «جواهر الكلام» طاب ثراه، واستسخناه بتعب ومشقّة وكانت النسخة معي في بعض أسفاري إلى طهران، فأخذها منّي بعض أركان الدولة وكان عازماً على طبع تفسير «البرهان» للعالم السيّد هاشم البحراني، وقال لي: إنّ تفسيره خالٍ عن البيان، فيناسب أن تلحق به هذه النسخة ليتمّ المقصود بها فاستسخرها، ورجعت إلى العراق، وتوفّي هذا الباني قبل إتمام الطبع، فاشترى ما طبع من التفسير، ونسخة المرآة من ورثته بعض أرباب الطبع، فأكمل الناقص وطبع المرآة في مجلّد.

ولمّا عثرت عليه في المشهد الغروي رأيت مكتوباً على ظهر الورقة الأولى منه: كتاب «مرآة الأنوار» و«مشكاة الأسرار»، وهو مصباح لأنظار الأبرار، ومقدّمة للتفسير الذي صنّفه الشيخ الأجلّ، والنحرير الأنبّل، العالم العلامة، والفاضل الفهامة، الشيخ عبداللطيف الكازروني مولداً والنجفي سكناً... إلى آخره.

فتحيّرت وتعجّبت من هذه السرقة فكتبت إلى باني الطبع ما معناه:

إنّ هذا التفسير للمولى الجليل أبي الحسن الشريف، وأما عبداللطيف فلم أسمع بذكره، ولم نره في كتاب، ولعلّ الكاتب السارق المطفىء نور الله اشتبه عليه ما في صدر الكتاب بعد الخطبة من قوله: يقول العبد الضعيف، الراجي لطف ربّه اللطيف، خادم كلام الله الشريف... إلى آخره، فظنّ أنّه أشار إلى اسمه في ضمن هذه العبارة، ولكن النسبة إلى كازرون لا أدري ما منشؤها؟!!

فوعدني في الجواب أن يتدارك ويغيّر ويبدّل الصفحة الأولى، ويكتب على ظهرها اسم مؤلّفه وشرح حاله الذي كتبه سالفاً على ظهر نسختي من التفسير، وإلى الآن ما وفي بعهدته، وأعدّ نفسه لمؤاخذه المولى الشريف في غده.

ص: 305

فليبلغ الناظر الغائب أنّ التفسير المطبوع في سنة 1295هـ في طهران _ المكتوب في ظهره ما تقدّم _ للمولى أبي الحسن الشريف، الذي يعبر عنه في «الجواهر» بجدّي العلامة، لا لعبد اللطيف الكازروني، الذي لم يتولّد بعد، وإلى الله المشتكى وهو المستعان(1).

8 . حقيقة مذهب الإمامية:

وبيان أساسه الذي من ضلّ عنه ضلّ.

أوله: الحمد لله الذي لم يخلق الخلق إلا ليعبدون...

فرغ منه يوم الجمعة آخر شعبان 1138هـ، ويظهر من تاريخ وفاته أنّه آخر تصانيفه(2).

9 . شرح الصحيفة:

ذكرها الشيخ آقا بزرك في «الذريعة»(3).

10 . نصائح الملوك وآداب السلوك:

في شرح العهد المنسوب إلى أمير المؤمنين عليه السلام الذي كتبه لملك الأشر حين ولّاه مصر، ألّفه بالفارسية باسم السلطان حسين الصفوي المتوفّي سنة 1135، ومعلوم من آخر النسخة أنّه أنجاه في سنة 1118، والذي يحتوي على حدود 325 بيت(4).

11 . الكشكول:

يحتوي على 540 صفحة، وهو موجود في مكتبة كاشف الغطاء بالنجف، والظاهر أنّ النسخة بخطه الشريف(5).

12 . معراج الكمال:

ذكره آقا بزرك رحمه الله، وقال: إنّ النسخة كانت عند الحاجّ مولى علي محمد النجف آبادي قدس سره كما يظهر من فهرست كتبه(6).

13 . تنزيه القميين:

وهو الكتاب المائل بين يدي القاريء الكريم، أشرنا إليه في صدر البحث.

ص: 306

1-1 . خاتمة مستدرک الوسائل: 2 / 55.

2-2 . الذريعة: 7 / 49.

3-3 . المصدر السابق: 13 / 346.

4-4 . المصدر السابق: 24/171، انظر: فهرس النسخ المخطوطة لمكتبة سپهسالار 2/33 و 5/715 رقم النسخة 766.

5-5 . المصدر السابق: 18 / 70.

وفاته ومدفنه:

قال صاحب «الأعيان»: إنه توفى سنة 1139. وقيل سنة 1138 كما أرّخه بعض أحفاده بخطّه على ظهر «الفوائد الغروية»⁽¹⁾، وفي «تتمّة أمل الآمل» توفى في أواخر العشر الأربعين بعد المائة والألف⁽²⁾.

قال صاحب «نجوم السماء»: دفن بالنجف الأشرف⁽³⁾.

النسخ المعتمدة في التحقيق:

اعتمدنا في تحقيقنا هذه الرسالة الشريفة على مصوّرتي النسختين التاليتين:

1 _ النسخة المخطوطة المحفوظة في مكتبة آية الله العظمى المرعشى قدس سره بقم المشرفة برقم 5459، كتبها عبد الله الموسوي الاشتهاردي سنة 1357هـ، تحتوي على 16 ورقة في 17 سطراً بحجم 17×22 سم.

أشرنا إليها في الهامش بلفظة: المخطوط.

2 _ النسخة المطبوعة بقم المشرفة سنة 1368هـ، بتصحيح الشيخ محمّد على الرازي القاساني.

أشرنا إليها في الهامش بلفظة: المطبوع.

منهجية التحقيق:

أجرينا مقابلة بين المخطوط والمطبوع، وثبتنا الاختلافات الموجودة بينهما.

ثم قمنا باستخراج الآيات والنصوص الروائية والأقوال من مصادرها.

وأتبعنا منهج التلفيق بين المخطوط والمطبوع والمصدر لغرض الحصول على المتن الأنسب والأقرب إلى الصواب واستفدنا من اختلافات النسختين مع المصادر فثبتنا الراجح في المتن، وأشرنا إلى المرجوح في الهامش.

وقمنا كذلك بتصحيح بعض الاختلافات الرجالية التي واجهتنا اثناء العمل.

ص: 307

1-1 . وكذا في نسخة «ضياء العالمين» بخط الشيخ محمّد حسين الجواهرى.

2-2 . أعيان الشيعة: 342 / 7.

3-3 . نجوم السماء: 218.

وترجمنا أيضاً للطوائف والفرق التي أوردتها المصنّف في المتن.

سائلين المولى تبارك وتعالى أن يتقبّله بأحسن قبوله.

والحمد لله ربّ العالمين والصلاة والسلام على محمّد وآله الغرّ الميامين.

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم على ما هديتنا إلى فصيح المقال، لإفادة صحيح الأحوال، ونشكرك على ما حفظتنا من تفضيح حال الرجال، بإشاعة قبيح الأقوال.

ونصلّي على حبيك النبيّ الذي قبلت لمحبة ضعيف الأعمال، وعدّلت بشريعته عوج الأديان غاية الاعتدال، وعلى آله الجارين على ذلك المنوال، في جميع الأقوال والأفعال، صلاةً مترادفةً متواردةً على الاتصال.

وبعد:

فإنّي لمّا رأيتُ كلام الفاضل الشريف المجتبي، والسيد المنيف المرتضى، أبيالقاسم على بن الحسين الموسوي، الملقّب بـ: علم الهدى، رضی الله عنه وأرضاه، وجعل الجذّة مقرّه ومأواه، في بعض فوائده المكتوبة لبيان عدم جواز الاعتماد على أكثر ما يستفاد من الروايات. أعنى قوله: إنّ أعظم الفقه وجمهوره، بل جميعه، لا يخلو سنده ممّن يذهب مذهب الواقفة (1) وإلى غلاة (2) وخطّابية (3) وإلى قمتي مشبهه مجبّر، وإنّ القميين كلّهم أجمعين، من غير استثناء لأحد منهم _ إلاّ أبا جعفر بن بابويه رحمه الله _ بالأمس كانوا مشبهه مجبّرة، وكتبهم

ص: 308

1-1 . الواقفة: هم الواقفون على الإمام موسى بن جعفر عليه السلام أنّه الإمام القائم، ولم يأتّموا بعده بإمام ولم يتجاوزوه إلى غيره، وقد قال بعضهم ممّن ذكر أنّه حيّ: إنّ الرضا عليه السلام ومن قام بعده ليسوا بأئمّة، ولكنّهم خلفاؤه واحداً بعد واحد إلى أوان خروجه، وأنّ على الناس القبول منهم والانتهاج إلى أمرهم. انظر: فرق الشيعة: 81 .

2-2 . الغلاة: هم الذين قالوا: إنّ الأئمّة عليهم السلام آلهة وإنّهم انبياء وإنّهم رسل وإنّهم ملائكة، وهم الذين تكلموا بالأظلة وفي التناسخ في الارواح، وهم أهل القول بالدور في هذه الدار وإبطال القيامة والبعث والحساب. انظر: فرق الشيعة: 36.

3-3 . الخطّابية: هم أصحاب أبي الخطّاب محمّد بن أبي زينب الأجدع الأسدي، الذي ادّعى النبوة ثمّ الرسالة ثمّ ادّعى أنّه من الملائكة وأنّه رسول الله إلى أهل الأرض والحجّة عليهم. انظر: فرق الشيعة: 42.

وتصانيفهم تشهد بذلك... إلى آخره(1).

التزمت على نفسى تفتيش حال هؤلاء الأعلام، لتحقيق هذا الكلام؛ لظهور كونه من الأمور العظام، فشرعتُ فى تفحص أحوالهم من كتب علمائنا المعتمدين، وتتبع مروياتهم فى أصول الدين؛ إذ كان ذلك أدل دليل على الرشد والقبول، وأوضح سبيل إلى ما هو المأمول.

فرايت _ فيما رأيت _ صحّة عقائد كثير منهم، سيّما رواة الأخبار، ودريت _ فى ما دريت _ كمال الوثوق بغفير منهم، بحسب أخبار الأئمة الأخيار، كما سيظهر على من اجتنب الاعتساف، ولزم الإنصاف.

فحينئذ عزمت على بيان ما ظهر لى من تلك الأحوال، حتّى يتورّع المتورّع عن أن ينسب إليهم مثل ذلك المقال، وإلا فكلام من مطلبه العناد والجدال، لا يخلو أصلاً من القيل والقال، وكذا من لا يعرف الرجال بالحقّ بل ينظر دائماً إلى من قال.

وإني بعد أن جزمت بوجوب هذا الأمر، اجترأت بتحريره فى ما أسطر، «فمن شاء فليؤمّن ومن شاء فليكفر»(2).

فها هنا مقدّمة وفصلان، ومن الله التوفيق وعليه التكلان:

أما المقدّمة:

ففى بيان ما يدلّ على أنّ نسبة ذلك المذهب إليهم إنّما نشأ من المخالفين؛ تهمةً على العلماء المكرمين، وافتراءً على الأئمة المعصومين عليهم السلام.

وأنّ نقلهم تلك الأخبار المتضمّنة _ ظاهراً _ لذلك المذهب فى كتبهم ليس لكونهم معتقدين بها ومتديّنين بطواهرها، بل إمّا لوصولهم إلى محامل وتأويلات صحيحة لها، أو لتورّعهم عن ردّ خبر منقول عن الأئمة عليهم السلام بمحض عدم فهم المعنى.

قال الصدوق أبو جعفر بن بابويه رحمه الله فى ديباجة كتاب توحيدهِ: إنّ الذى دعانى إلى تأليف كتابي هذا، أتى وجدت قوماً من المخالفين لنا ينسبون عصابتنا إلى القول بالتشبيه والجبر؛

ص: 309

1-1 . رسائل الشريف المرتضى: 310 / 3.

2-2 . سورة الكهف، 18: 29.

لما وجدوا في كتبهم من الأخبار التي جهلوا تفسيرها، ولم يعرفوا معانيها، ووضعوها في غير موضعها، ولم يقابلوا بألفاظها ألفاظ القرآن، فتقربوا بذلك عند الجهال صورة مذهبنا، ولبسوا عليهم طريقتنا، وصدّوا الناس عن دين الله، وحملوهم على جحود حجج الله، فتقربوا إلى الله تعالى بتصنيف هذا الكتاب في التوحيد ونفي التشبيه والجبر(1).

وقال في مبحث إبطال الرؤية وتأويل آياتها وطلب موسى إياها: وأمّا الأخبار التي رويت في هذا المعنى، وأخرجها مشايخنا _ رضى الله عنهم _ في مصنّفاتهم، عندى صحيحة، وإنّما تركت إيرادها في هذا الباب خشية أين يقرأها جاهل بمعانيها فيكذب بها، فيكفر بالله عزّ وجلّ وهو لا يعلم.

وكذا الأخبار التي ذكرها أحمد بن محمد بن عيسى في نوادره، والتي أوردها محمد بن أحمد بن يحيى في جامعه في معنى الرؤية، صحيحة؛ لا يردها إلا مكذب بالحقّ أو جاهل به، وألفاظها ألفاظ القرآن، ولكلّ خبر منها معنى ينفي التشبيه والتعطيل ويثبت التوحيد، وقد أمرنا الأئمة صلوات الله عليهم أن لا نكلّم الناس إلا على قدر عقولهم(2).

ثمّ قال: ومعنى الرؤية الواردة في الأخبار: العلم(3).

أقول:

وسيرشدك إلى صدق ما ذكره _ رحمة الله عليه _ ما سنشير إليه عند ترجمة الأسماء من الأخبار التي رواها هؤلاء في ردّ الجبر والتشبيه، ورؤية الذات، وكفر قائلها؛ إذ معلوم أنّ كلّ من اطّلع على هذه الروايات لا يعتريه شكّ ولا تبقى له شبهة أصلاً، فضلاً عن الاعتقاد بضدّها. وظاهر أنّ ذكرهم تلك الأخبار المتشابهة غير مضرّ بعد ظهور كونهم راوين لخلافها ومعتقدين له. ألا ترى إلى الكليني رحمه الله كيف روى أيضاً بعضها مع حسن عقيدته جزماً؟! فهكذا غيره من أرباب الحديث.

وقد روى الصدوق عن جمع منهم _ أيضاً _ ما يدلّ على المقصود، كـ: ما رواه عن أحمد بن هارون الفامي، قال: حدّثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري القمي، عن أبيه، قال:

ص: 310

1-1 . التوحيد: 17.

2-2 . المصدر السابق: 119.

3-3 . المصدر السابق: 120.

حدّثنا إبراهيم بن هاشم، عن علي ابن معبد، عن الحسين بن خالد(1)، عن أبي الحسن بن موسى الرضا عليه السلام، قال: قلت له: يابن رسول الله! إنّ الناس ينسبوننا إلى القول بالتشبيه والجبر؛ لِمَا روى من الأخبار التي رويت عن آبائك الأئمّة عليهم السلام.

فقال عليه السلام: «يابن خالد! أخبرني عن الأخبار التي رويت عن آبائي الأئمّة عليهم السلام في التشبيه والجبر أكثر أم الأخبار التي رويت عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم في ذلك؟».

فقلت: بل ما روى عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم في ذلك أكثر.

قال: «فليقولوا: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول بالتشبيه والجبر إذن».

فقلت له: إنهم يقولون: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يقل من ذلك شيئاً، وإنّما روى عليه.

قال: «فليقولوا في آبائي عليهم السلام أيضاً: إنهم لم يقولوا من ذلك شيئاً، وإنّما روى عليهم».

ثم قال عليه السلام: «من قال بالتشبيه والجبر فهو كافر مشرك، ونحن منه براء في الدنيا والآخرة».

يابن خالد! إنّما وضع الأخبار عنّا في التشبيه والجبر الغلاة الذين صغّروا عظمة الله، فمن أحبّهم فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبّنا، ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا، ومن وصلهم فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا، [ومن جفاهم فقد برّنا ومن برّهم فقد جفانا، ومن أكرمهم فقد أهاننا ومن أهانهم فقد أكرمنا، ومن قبلهم فقد ردّنا ومن ردّهم فقد قبلنا، ومن أحسن إليهم فقد أساء إلينا ومن أساء إليهم فقد أحسن إلينا] ومن صدّقهم فقد

ص: 311

1-1 . في المخطوط والمطبوع: الحسن بن خالد البرقي، وفي المصدر: الحسين بن خالد _ بدون تقييد بالبرقي _ وهو مردّد بين الحسين بن خالد الخفّاف، والحسين بن خالد الصيرفي. قال الوحيد البهبهاني في ترجمة الحسين بن خالد الصيرفي: الظاهر أنّ الحسين ابن خالد الذي يظهر من رواياته في التوحيد فضله، هو هذا الرجل. تعليقة الوحيد: 155. وقال حجّة الإسلام العلامة الشنفتي _ بعد ذكر روايات الحسين بن خالد من غير تقييد، عن الرضا عليه السلام، وذكر رواية التوحيد ضمن هذه الروايات _: إنّ الراوى عن الحسين بن خالد المقيّد بالصيرفي الراوى عن مولانا الرضا عليه السلام، هو الراوى عن الحسين بن خالد المطلق الراوى عن مولانا الرضا عليه السلام، وكذا الحال في الراوى عن الراوى، فيظهر منه أنّ الحسين بن خالد في المقامين واحد. والحاصل أنّ الطريق إلى الحسين بن خالد المقيّد بالصيرفي الراوى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، هو الطريق إلى الحسين بن خالد المطلق الراوى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، وهو دليل على أنّ الحسين بن خالد المطلق الراوى عنه رحمه الله هو المقيّد المذكور. الرسائل الرجالية: 389.

كذبنا ومن كذبهم فقد صدقنا، [ومن أعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم فقد أعطانا].

يابن خالد! من كان من شيعتنا فلا يتخذنّ منهم ولياً ولا نصيراً⁽¹⁾. ولا يخفى أنّ هذا الخبر كالصریح فى أنّ انتسابهم إلى ذلك المذهب تهمة من العامة، وهم كانوا يتبرّون منه.

لا يقال:

إذا كان حالهم على ما ذكرتم فلم لم يسقطوا ذكر تلك الأخبار من كتبهم، حتّى لا يقع الناس فيهم، سيّما مع دلالة هذا الخبر على كونها موضوعة؟!

لأنّ تقول:

لو كان جميع تلك الأخبار موضوعة لكان كما تقول، لكنّه ليس الأمر هكذا، إذ كثير منها كانت مروية عن الأئمة عليهم السلام بطرق لم يكن لهم طريق إلى ردّها، فلم يمكنهم إلّا ذكرها، وإن لم يكن لهم علم بتأويلها، كما أشار إليه الصدوق⁽²⁾، وورد فى الأخبار الكثيرة من لزوم قبول الأحاديث المنسوبة إلى الأئمة عليهم السلام، وترك تأويلها إليهم حين لم يعلم، وأنهم عليهم السلام كانوا يتكلّمون على سبعين وجهاً، وأنّ حديثهم صعب مستصعب لا يحتمله كلّ أحد.

على أنّ ذلك ليس مختصاً بهم، بل جارٍ فى كلام جميع المحدثين كما أشرنا، فتدبّر.

وقد ورد مجملاً فى بعض الأخبار أيضاً ما يشعر بحسن حال القميين، وكون الأئمة عليهم السلام عنهم راضين:

كقول الصادق عليه السلام ليونس بن يعقوب _ حين سأله عن عمران بن عبدالله الأشعري القمى _: «هذا نجيب قوم نجباء، ما نصّب لهم جبار إلّا قصمه الله»⁽³⁾ يعنى أهل قم، والأشاعرة منهم.

وكقول أبى جعفر الثانى عليه السلام لعلى بن مهزيار فى توقيعه إليه: «قد فهمت ما ذكرت من أمر القميين _ خلّصهم الله وفرّج عنهم _ وسررتنى بما ذكرت من ذلك»⁽⁴⁾... الخبر.

وغير ذلك ممّا لا يسع المقام ذكره.

ص: 312

1-1 . التوحيد: 363 ح 12، وما بين المعقوفين غير موجود فى المخطوط والمطبوع، أضفناه من المصدر.

2-2 . كما مرّ فى صفحة: 186.

3-3 . رجال الكشّى: 333 رقم 609.

4-4 . المصدر السابق: 550 رقم 1040.

الفصل الأول فى ذكر المعْتَبَرين من أشاعرة قم

أعنى من انتسب إلى سعد بن مالك بن الأ-حوص بن السائب بن مالك ابن عامر بن أبى عامر عبيد بن ذخران بن عوف بن الجماهر بن الأشعر.

إذ سعد هو أول من تحوّل من الكوفة، وسكن بقم بعد ان كان جدّه سائب بن مالك تحوّل من الحجاز الى الكوفة، وقد نقل: أن أباً عامر كان صحابياً.

قال النجاشى: روى أنه لما هزم هوازن يوم حنين عقد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأبى عامر الأشعري على خيل فقتل، فدعا له، فقال: «اللهم اعطِ عبيدك عبيداً أباً عامر واجعله فى الأكثرين يوم القيامة»⁽¹⁾.

فمن هؤلاء: عيسى بن عبدالله بن سعد الأشعري القمى، وهو بالاتّفاق من خواص أصحاب الصادق عليه السلام.

قال على بن أحمد العقيقى فى رجاله _ على ما نقل عنه العلامة فى «الخلاصة»: _ إن عيسى بن عبدالله كان يشبه أباه، وكان وجهاً عند أبى عبدالله عليه السلام مختصاً به⁽²⁾.

وقال النجاشى: عيسى بن عبدالله الأشعري: روى عن أبى عبدالله وأبى الحسن عليه السلام وله مسائل عن الرضا عليه السلام⁽³⁾.

وروى الكشى عن محمّد بن مسعود العياشى، عن على بن محمّد، عن أحمد بن محمّد،

ص: 313

1-1 . رجال النجاشى: 82 رقم 198.

2-2 . رجال العلامة الحلى: 123 رقم 7.

3-3 . رجال النجاشى: 296 رقم 805.

عن موسى بن طلحة، عن أبي محمّد أخى يونس ابن يعقوب، عنه، قال: كنت بالمدينة فاستقبلني جعفر بن محمّد عليه السلام في أزقتها، فقال: «اذهب يا يونس! فإنّ بالباب رجلاً ممّن أهل البيت».

قال: فجنّت إلى الباب فإذا عيسى بن عبدالله القمّي جالس، قال: فقلت له: من أنت؟

قال: أنا رجل من أهل قم. قال: فلم يكن بأسرع من أن أقبل أبو عبدالله عليه السلام فدخل على الحمار الدار، ثمّ التفت إلينا فقال: «ادخلا»، ثمّ قال: «يا يونس بن يعقوب! أحسبك أنكرت قولي لك: إنّ عيسى بن عبدالله ممّن أهل البيت؟!».

قال: قلت: إي والله جعلت فداك، إنّ عيسى بن عبدالله رجل من أهل قم.

فقال: «يا يونس! عيسى بن عبدالله هو ممّن حيّ، وهو ممّن ميّت» (1).

وقد روى أيضاً عن يونس بن يعقوب بسند صحيح واضح، أنّه قال: دخل عيسى بن عبدالله القمّي على أبي عبدالله عليه السلام فأوصاه بأشياء، ثمّ ودّعه وخرج عنه، فقال لخادمه: «ادعه» فانصرف إليه فأوصاه بأشياء، ثمّ قال له: «يا عيسى بن عبدالله! إنّ الله عزّ وجلّ يقول: «وأمرّ أهلك بالصّلوة» (2) وإنّك ممّن أهل البيت، فإذا كانت الشمس من هاهنا من العصر فصلّ ستّ ركعات». قال: ثمّ ودّعه، وقبّل ما بين عيني عيسى فانصرف.

قال يونس: فما تركت الستّ ركعات منذ سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول ذلك لعيسى بن عبدالله (3).

لكنّه قليل الرواية.

وكذا ابنه، وهو: محمّد بن عيسى الذي هو من أجلة شيوخ قم، ومدحه كلّ العلماء، ودخل على الرضا عليه السلام وسمع منه، وروى عن الجواد عليه السلام، والأخبار الدالّة على كونه بريئاً ممّا ذكره السيّد متعدّدة، سنذكر بعضها في سعد بن عبدالله، وبعضها في ابنه الذي كثرت رواياتنا عنه:

وهو: أبو جعفر أحمد بن محمّد بن عيسى، ولقد وثّقه أهل الرجال ومدحه كلّهم بكونه: وجيهاً، فقيهاً، من أكابر شيوخ أهل قم، وإنّه كان غير مدافع، وكان الرئيس الذي يلقي السلطان، ولقى الرضا، والجواد، والهادي عليهم السلام، وصنّف كتباً كثيرة، منها كتاب «التوحيد»، وقد

ص: 314

1-1 . رجال الكشي: 332 رقم 607.

2-2 . سورة طه 20: 132.

3-3 . رجال الكشي: 333 رقم 610.

أخرج بعض أخباره علماؤنا في كتبهم، ولنذكر منها بعض ما يدل على بُرئه ممّا ذكره السيّد.

روى الصدوق في «التوحيد» عن أحمد بن هارون، عن محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن غير واحد، عن أبي عبدالله عليه السلام .

وبالإسناد المتقدّم عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد البرقي، عن ابن أبي عمير، عن مفضل بن عمر، عنه عليه السلام ، قال: «مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ أَنْكَرَ قُدْرَتَهُ فَهُوَ كَافِرٌ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَشْبَهُ شَيْئاً، وَلَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ» (1).

وروى عن أبيه، عن سعد بن عبدالله، عن [أحمد بن محمّد بن أبي نصر (2)]، عن أبي الحسن الموصلي، عن أبي عبدالله عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربك حين عبدته؟!

فقال عليه السلام: ويلك، ما كنت أعبد رباً لم أره.

قال: وكيف رأيته؟!

قال: ويلك، لا تدركه العيون بمشاهدة العيان، ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان (3).

وروى عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد بن الحسن الصفّار وسعد بن عبدالله جميعاً، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبيه والحسين بن سعيد ومحمّد بن خالد البرقي، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السلام ، فقال لي: «أتنتع الله؟».

فقلت: نعم.

فقال: «هات».

فقلت: هو السميع البصير.

قال: «هذه صفة يشترك فيها المخلوق».

ص: 315

1-1 . التوحيد: 76 ح 31 و ص 80 ح 36.

2-2 . في المخطوط: أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبي نصر. والظاهر أنّه تصحيف، والصحيح ما أثبتناه بين المعقوفتين، من المصدر وكتب طبقات الرجال.

3-3 . التوحيد: 109 ح 6.

قلت: فكيف تتعته؟

فقال: «هو نور لا ظلمة فيه، وحياة لا موت فيه، وعلم لا جهل فيه، وحق لا باطل فيه».

فخرجت من عنده، وأنا أعلم الناس بالتوحيد(1).

وعن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن مروك بن عبيد، عن جميع بن عمير، قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: «أى شيء من الله أكبر؟».

فقلت: الله أكبر من كل شيء.

فقال: «وكان ثم شيء فيكون الله أكبر منه؟!».

فقلت: فما هو؟

قال: «الله أكبر من أن يوصف»(2).

وروى عن أبيه ومحمد بن الحسن بن الوليد، عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن أبي جميلة المفضل بن صالح، عن محمد بن علي الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: «ما أمر الله العباد إلا بدون سعتهم، وكل شيء أمر الناس بأخذه فهم متسعون له، وما لا يتسعون له فهو موضوع عنهم، ولكن الناس لا خير فيهم»(3).

وروى عن علي بن عبدالله الوراق، عن محمد بن جعفر بن بطّاء، عن محمد بن الحسن الصفّار ومحمد بن علي بن محبوب ومحمد بن الحسين بن عبدالعزيز المهتدي، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى الجهني، عن حريز بن عبدالله، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: «إنّ الناس في القدر على ثلاثة أوجه: رجل يزعم أنّ الله عزّ وجلّ أجبر الناس على المعاصي، فهذا قد ظلم الله في حكمه، فهو كافر.

ورجل يزعم أنّ الأمر مفوض إليهم، فهذا قد أوهن الله في سلطانه، فهو كافر.

ورجل يزعم أنّ الله كلّف العباد ما يطيقون ولم يكلفهم ما لا يطيقون، وإذا أحسن حمد الله، وإذا أساء استغفر الله، فهذا مسلم بالغ»(4).

ص: 316

1-1 . التوحيد: 146 ح 14.

2-2 . المصدر السابق: 313 ح 2، الكافي: 91 / 1 ح 9.

3-3 . المصدر السابق: 347 ح 6.

4-4 . المصدر السابق: 360 ح 5.

والأخبار من هذا القبيل عنه كثيرة سيّما في «توحيد الصدوق»، و«الكافي»، وربّما نشير إلى بعضها فيما بعد أيضاً، فتأمل فيها حتّى يظهر لك حسن عقيدة الرجل، وأبيه، وأنّه في غاية الرفعة عن انتساب تلك الأباطيل إليه.

على أنّه كيف يجوز العقل أن يكون مثل هؤلاء الرجال _ الذين لقوا غير واحد من الأئمّة، حتّى صاروا من خواصّهم وناشري أحكامهم _ معتقدين لأمر باطل مخرج عن الإسلام فضلاً عن الإيمان؟! والإمام يتغافل ويسكت مع علمه بأنّهم يطيعونه في كلّ ما يقول من أمور الدنيا والدين، ويسألونه عن الحقّ واليقين، ويوصلون عنه إلى سائر المؤمنين.

هذا، مع أنّ الأئمّة كانوا في كمال الشفقة على شيعتهم، خصوصاً على أصحابهم، ولم يرضوا لهم أدنى رزية.

وقد نقل أيضاً أنّ أحمد هذا كان في غاية التدبّن، حتّى أخرج جمعاً من قم لأجل فساد مذاهبهم، وضعف فتاويهم ورواياتهم، وكان يسأل الأئمّة عن أمثال هذه العقائد ويعمل بأوامرهم.

روى الكشّى عن العيّاشي: أنّه كتب أحمد بن محمّد بن عيسى إليه _ يعنى الهادي عليه السلام _ في قوم يتكلّمون ويقرءون أحاديث وينسبونّها إليك وإلى آبائك، فيها ما تشمئزّ منها القلوب، ولا يجوز لنا ردّها إذ كانوا يروونها عن آبائك، ولا قبولها لِمَا فيها الخبر... .

إلى أن كتب: فإن رأيت تبيّن لنا وتمنّ علينا بما فيه السّلامة لمواليك ونجاتهم من هذه الأقاويل التي تخرجهم إلى الهلاك.

فوقّع عليه السلام: «ليس هذا ديننا فاعتزله»⁽¹⁾.

وإشعار الخبر وتأيدّه لِمَا نحن فيه أيضاً غير خفى.

ومن هؤلاء: أبو يحيى زكريّا بن آدم بن عبدالله بن سعد الأشعري، الذي كان من خواصّ أصحاب الرضا عليه السلام، حتّى إنّه جعله زميله سنةً في طريق الحجّ، ولقى أبا جعفر عليه السلام أيضاً، وكان يتولّى أمورهما، وقد وثّقه علماء الرجال، وذكروه بأحمد الأحوال، ورووا فيه مدائح عظيمة كثيرة.

ص: 317

1-1 . رجال الكشّى: 516 رقم 994.

منها: ما رواه الكشي عن محمد بن قولويه، عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن عيسى، عن أحمد بن الوليد، عن علي بن المسيب، قال: قلت للرضا عليه السلام: شققتي بعيدة، ولست أصل إليك في كل وقت، فممن أخذ معالم ديني؟

فقال عليه السلام: «من زكريا بن آدم القمي، المأمون على الدين والدنيا».

قال علي بن المسيب: فلما انصرفت قدمت إلى زكريا بن آدم فسألته عما احتجت إليه(1).

وما رواه عنه، عن سعد بن عبدالله بن أبي خلف، عن محمد بن حمزة، عن زكريا بن آدم، قال: قلت للرضا عليه السلام: إني أريد الخروج عن أهل بيتي فقد كثر السفهاء فيهم.

فقال: «لا تفعل! فإن أهل بيتك يُدفع عنهم بك كما يُدفع عن أهل بغداد بأبي الحسن الكاظم عليه السلام»(2).

وما رواه عن أبي طالب بن الصلت القمي، قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام في آخر عمره، فسمعتة يقول: «جزى الله صفوان بن يحيى، ومحمد بن سنان، وزكريا بن آدم، وسعد بن سعد، عني خيراً فقد وفوا لي»(3).

ومنها ما رواه الشيخ في كتاب «الغيبة»، والكشي أيضاً، إنه لما مات زكريا بن آدم خرج محمد بن إسحاق والحسن بن محمد بن عمران نحو الحج، وكان ذلك بعد موته بثلاثة أشهر، فتلقاهما كتابه عليه السلام في بعض الطريق، فإذا فيه: «ذكرت ما جرى من قضاء الله تعالى في الرجل المتوفى رحمة الله عليه يوم ولد، ويوم قبض، ويوم يبعث حياً، فقد عاش أيام حياته عارفاً بالحق، قائلاً به، صابراً، محتسباً للحق، قائماً بما يجب لله ولرسوله، ومضى رحمة الله عليه غير ناكث ولا مبدل، جزاه الله أجر نبيته، وأعطاه خيراً بنفعه(4)»(5).. الخبر.

وسيجي خبر آخر أيضاً في زكريا بن إدريس.

وقد كان له كتاب معتبر أيضاً، ورواه عنه جماعة من أصحابنا؛ منهم ابن عمه، الذي هو - باتفاق أهل الرجال - من ثقات أهل قم، وعيونهم، وشيوخهم، ومصنفهم:

ص: 318

1-1 . رجال الكشي: 594 رقم 1112.

2-2 . المصدر السابق: 594 رقم 1111.

3-3 . المصدر السابق: 503 رقم 964.

4-4 . في الغيبة: «جزاء سعيه» وفي رجال الكشي: «خير أمتيته».

5-5 . الغيبة - للشيخ الطوسي -: 348 ذيل ح 303، رجال الكشي: 595 رقم 1114.

أعنى: سعد بن سعد بن الأشعري: وهو أيضاً من أصحاب الرضا والجواد عليهما السلام، وروى روايات كثيرة، وقد مرّ آنفاً ما يدلّ على حسن حاله.

وروى الصدوق أيضاً في توحيدِه عنه أنّه قال: سألت الرضا عليه السلام عن التوحيد، فقال: «هو الذي أنتم عليه»(1).

ومن هؤلاء: أبو جرير زكريّا بن إدريس بن عبدالله الأشعري، الذي وثّقه وأباه كلّ علماء الرجال، وروى عن الصادق والكاظم والرضا عليهم السلام بقولٍ جمعٍ كثيرٍ.

ولقد كفى في حسن حاله وصحّة عقائده ما رواه الكشّى عن محمّد بن قولويه، عن سعد، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد ابن حمزة بن اليسع، عن زكريّا بن آدم، قال: دخلت على الرضا عليه السلام من أوّل الليل في حدثان موت أبي جرير، فسألني عنه، وترحمّ عليه، ولم يزل يحدثني وأحدثه حتّى طلع الفجر، فقام عليه السلام فصلّى الفجر(2).

ومن هؤلاء: أبو علي أحمد بن إسحاق بن عبدالله بن سعد الأشعري، الذي وثّقه وأباه كلّ علماء الرجال، وكان وافد القمّيين وكبيرهم، وروى روايات عن الجواد والهادي عليهما السلام، وكان من خاصّة أبي محمّد عليه السلام ورأى صاحب الزمان، وصار وكيله، ومن خواصّه، وسفرائه، واستمرّ على هذه الحال حتّى مات رحمه الله.

قال في «ربيع الشيعة»: إنّه من الوكلاء، وإنّه من السفراء، والأبواب المعروفين، الآذنين لا يختلف الشيعة القائلون بإمامة الحسن بن علي عليهما السلام فيهم(3).

وروى الكشّى عن محمّد بن مسعود العياشي، عن علي بن محمّد، وروى الشيخ في كتاب «الغيبة» عن أحمد بن إدريس جميعاً، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن عيسى، عن أبي محمّد الرازي، قال: كنت أنا وأحمد بن أبي عبدالله البرقي بالعسكر، فورد علينا رسول من الرجل، فقال لنا: الغائب العليل ثقة، وأيوب بن نوح، وإبراهيم بن محمّد الهمداني، وأحمد بن حمزة بن اليسع، وأحمد بن إسحاق، ثقات جميعاً(4).

وروى الكشّى عن محمّد بن علي، عن أحمد بن الحسين بن أبي القاسم القيم، قال: كتب

ص: 319

1-1 . التوحيد: 46 ح 6.

2-2 . رجال الكشّى: 616 رقم 1150.

3-3 . إعلام الوري بأعلام الهدى (ربيع الشيعة) 2 / 259.

4-4 . رجال الكشّى: 557 رقم 1053، الغيبة: 417 ح 395.

محمد بن احمد بن الصلت القمّي إلى الدار كتاباً، ذكر فيه قصة أحمد بن إسحاق القمّي وصحبته، وأنه يريد الحجّ، واحتاج إلى ألف دينار، فإن رأى سيدي أن يأمر بإقراضه إياه ويسترجع منه في البلد إذا رجعنا.

فوقع صلوات الله عليه: «هي له منّا صلة، وإذا رجع فله عندنا سواها»(1).. الخبر.

وروى أيضاً عن جعفر بن معروف الكشّي، قال: كتب أبو عبدالله البلخي إلىّ يذكر عن الحسين بن روح القمّي أن أحمد بن إسحاق كتب إليه أي صاحب عليه السلام _ يستأذنه في الحجّ، فأذن له وبعث إليه بثوب، فقال أحمد بن إسحاق: نعى إلىّ نفسي. فانصرف من الحجّ، فمات بحلول(2).

فانظر أيّها اللبيب المنصف! هل يمكن نسبة مثل هذا الرجل إلى تلك العقائد الفاسدة بعد هذه الدلالات!؟

فكيف تردّ الروايات وهذا من أعظم الرواة!؟

ومن هؤلاء: أحمد بن حمزة بن اليسع بن عبدالله بن سعد الأشعري، الذي وثّقه وكذا أخاه محمّد بن حمزة أبا طاهر كلّ أهل الرجال، وكان هذا من أصحاب الهادي عليه السلام، وبقى إلى زمان صاحب عليه السلام، وهو الذي خرج فيه التوقيع الذي مرّ في أحمد بن إسحاق، وكفى ذلك.

مع أنّه لم يرو كثيراً، وروى أبوه عن الرضا عليه السلام، ووجدنا في باب صيد الحرّم من «الكافي» روايته عن أبي عبدالله عليه السلام أيضاً(3).

ومن هؤلاء: أبو جعفر محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران بن عبدالله بن سعد الأشعري، الذي وثّقه كلّ علماء الرجال، وصرحوا بأنّ ليس عليه مطعن في نفسه بشيء، غير أنّه كان يروى في بعض الأوقات عن الضعفاء، ويعتمد المراسيل، وهو راوى روايات كثيرة، ومصنّف كتب كبيرة، منها: كتاب «نوادير الحكمة»، المعروف عند القميين بـ: «دبّة شبيب»، المعمول ما فيه عندهم، سوى ما استثناه منه ابن الوليد.

وقد كان جدّه عمران بن عبدالله من أصحاب الصادق عليه السلام حتّى روى أنّه دخل يوماً عليه عليه السلام فبرّه وبشّه وقربّه وسأله عنه وعن ولده وأهل بيته وبنى أعمامه وحدثه مليّاً، فلمّا

ص: 320

1-1 . رجال الكشّي: 556 رقم 1051.

2-2 . المصدر السابق: 557 رقم 1052.

3-3 . الكافي: 238 / 4 ح 28.

خرج سأل الأصحاب عنه، فقال: «هذا نجيب قوم نجباء، ما نصب لهم أحد إلا قصمه الله»(1).

وفى رواية: أنه أهدى له عليه السلام فى منى مضارب وخياماً، فقبض عليه السلام على يده، ثم قال: «أسأل الله أن يصلّى على محمّد وآل محمّد، وأن يظلك وعترتك يوم لا ظلّ إلا ظله»(2).

لكنّه هو.

وكذا ولده مرزبان بن عمران، الذى روى الكشّى عنه أنّه قال للرضا عليه السلام: أمن شيعةكم أنا؟ فقال: «نعم»، قال: (3) اسمى مكتوب عندكم؟ قال: «نعم»(4).

وكذا سبطه عمران بن محمّد بن عمران، الثقة الراوى عن الرضا والجواد عليهما السلام(5).

كلّهم(6) قليل الرواية جدّاً، والذى كثرت روايته من هؤلاء هو أبو جعفر محمّد بن أحمد المذكور؛ ولنذكر بعض ما يدلّ على كونه بريئاً ممّا توهم فى هؤلاء.

روى الصدوق فى توحيدى عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن محمّد ابن عيسى، عن هشام بن إبراهيم، قال: قال العباسى: قلت له _ يعنى أبا الحسن عليه السلام _ : جعلت فداك، أمرنى بعض مواليك أن أسألك عن مسألة.

قال: «ومن هو؟».

قلت: الحسن بن سهل.

قال: «فى أىّ شىء المسألة؟».

قال: قلت: فى التوحيد.

قال: «وأىّ شىء من التوحيد؟».

قال: يسألك عن الله جسم أو لا جسم؟

قال: فقال لى: «إنّ للناس فى التوحيد ثلاثة مذاهب: مذهب إثبات بتشبيهه، ومذهب النفى، ومذهب إثبات بلا تشبيهه، فمذهب الإثبات بتشبيهه لا يجوز، ومذهب النفى لا يجوز،

ص: 321

1-1 . رجال الكشّى: 333 رقم 608 و 609.

2-2 . المصدر السابق: 331 رقم 606.

3-3 . فى المصدر زيادة: «قلت:».

4-4 . رجال الكشّى: 505 رقم 971.

5-5 . رجال الشيخ: 381 رقم 21، جامع الرواة: 1 / 643.

6-6 . أى: عمران بن عبدالله، وولده مرزبان، وسبطه عمران بن محمّد.

والطريق في المذهب الثالث: إثبات بلا تشبيه»(1).

وروى عن أبيه، عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن أبي عبدالله الرازي، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي، عن ابن سنان، عن مهزم، قال: [قال أبو عبدالله عليه السلام: «أخبرني عمّا اختلف فيه من خلفت من مواليها؟»].

قال: قلت: في الجبر والتفويض.

قال: «فَسَلَّنِي»(2).

قلت: أَجَبَرَ اللهُ العباد على المعاصي؟!

قال: «الله أَفْهَرُ لَهُم من ذلك».

قال: قلت: ففَوَّضَ إليهم؟

قال: «الله أَقْدَرُ عَلَيْهِم من ذلك».

قال: قلت: فأى شيء هذا أصلحك الله؟

قال: فقلب يده مرتين أو ثلاثاً، ثم قال: «لو أجبتك فيه لكفرت»(3).

وروى عن أبيه ومحمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن يحيى العطار وأحمد بن إدريس جميعاً، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن إبراهيم بن هاشم، عن علي بن معبد، عن عمر بن أذينة، عن زرارة، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: «كما إنَّ بادئ النعم من الله عزَّ وجلَّ، وقد نحلكموه، فكذلك الشرُّ من أنفسكم، وإن جرى به قدره»(4).

ومن هؤلاء: عبدالعزيز بن المهدي بن محمد بن عبدالعزيز الأشعري، الذي هو من خواص أصحاب الرضا والجواد عليهما السلام، وكان وكيلاً لهما، موثقاً به، معتمداً عليه عندهما، معدلاً عند كل علماء الرجال.

قال الفضل بن شاذان: ما رأيت قمياً يشبهه في زمانه»(5).

وقال الشيخ: خرج له توقيع بغفران الذنب»(6).

وروى الكشي عن العياشي، عن علي بن محمد، عن أحمد بن محمد، عن عبدالعزيز أو

ص: 322

1-1 . التوحيد: 100 ح 10.

2-2 . ما بين المعقوفين أضفناه من المصدر.

3-3 . التوحيد: 363 ح 11.

- 4-4 . المصدر السابق: 368 ح 6.
- 5-5 . رجال الكشي: 506 رقم 974.
- 6-6 . انظر: الغيبة: 211.

عن(1) من رواه عنه، عن أبي جعفر عليه السلام ، قال: كتبت إليه: إن لك معي شيئاً، فمُرني بأمرك فيه؛ إلى من أدفعه؟ فكتب إليّ(2): «قبضت ما في هذه الرقعة، والحمدلله، وغفر الله ذنبك، ورحمنا وإياك، ورضى عنك برضاى عنك»(3).

وقد روى بأسانيد معتبرة، أنه كتب إلى الرضا عليه السلام: عمّن أخذ معالم ديني؟ فكتب إليه: «أخذ معالم دينك من يونس بن عبد الرحمن»(4).

ولا يخفى أنه لم يكن مشبهاً ولا مجبراً، على أنه لو كان هكذا كيف جاز الإرشاد إليه؟!
لكنه أيضاً ليس كثير الرواية، فلا ضرورة إلى زيادة كلام فيه.

وكذا في سبطه محمد بن الحسين بن عبدالعزيز، وقد مرّ في أخبار أحمد بن محمد بن عيسى ما هو من رواته.

ومن هؤلاء: أبو القاسم سعد بن عبدالله بن أبي خلف الأشعري، الذي هو من أجلة شيوخ أصحابنا القميين وغيرهم، وقد صرح بتوثيقه، وفقاهته، وجماله حاله، وصحة إيمانه، كل أهل الرجال، وقيل: لقي أبا محمد عليه السلام أيضاً.

وقد روى من كتبه أخباراً كثيرة كبار أصحابنا، ولنشر إلى بعض ما يؤيد مطلبنا منها.

فمن ذلك: الخبر الثاني، والثالث، والخامس من الأخبار التي رويناها بوساطة أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري.

ومن ذلك: ما رواه الصدوق في توحيد، عن أبيه، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن عيسى بن عبدالله الأشعري، عمّن ذكره، قال: سئل أبو جعفر عليه السلام: أيجوز أن يقال: إن الله شيء؟

قال: «نعم، يخرج من الحدّين: حدّ التعطيل، وحدّ التشبيه»(5).

وما رواه أيضاً عن علي بن عبدالله الورّاق، عن سعد بن عبدالله، عن إسماعيل بن سهل، عن عثمان بن عيسى، عن محمد بن عجلان، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: فوّض الله الأمر

ص: 323

1-1 . «عن» ليست في المصدر.

2-2 . في المصدر: «إني».

3-3 . رجال الكشي: 506 رقم 976.

4-4 . المصدر السابق: 483 رقم 910، وص 490 رقم 935، وص 491 رقم 938.

5-5 . التوحيد: 104 ح 1.

فقال: «الله أكرم من أن يفوض إليهم».

قلت: فأجبر الله العباد على أفعالهم؟

فقال: «الله أعدل من أن يُجبر عبداً على فعلٍ ثمَّ يعذبه عليه»⁽¹⁾.

وما رواه عن أبيه، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن سليمان بن جعفر الجعفرى، عن الرضا عليه السلام، قال: ذكر عنده الجبر والتفويض، فقال: «ألا أعطيتكم فى هذا أصلاً لا تختلفون فيه، ولا تخاصمون عليه أحداً إلا كسرتموه؟!».

قلنا: إن رأيت ذلك.

فقال: «إنَّ الله عزَّوجلَّ لم يُطعْ بإكراه، ولم يُعصَ بغلبة، ولم يهمل العباد فى ملكه، هو المالك لِمَا ملَّكهم، والقادر على ما أقدرهم عليه، فإن ائتمر العباد [بطاعته لم يكن الله عنها صادراً ولا منها مانعاً، وإن ائتمروا [بمعصية فشاء أن يحول بينهم وبين ذلك فعل، وإن لم يحل فعلوه، فليس هو الذى أدخلهم فيه»، ثمَّ قال عليه السلام: «من يضبط حدود هذا الكلام فقد خصم من خالفه»⁽²⁾.

ولقد روى أصحابنا سيما الصدوق والكلينى بواسطته أخباراً متعدّدة فى هذا المعنى، اكتفينا نحن بما فيه الكفاية لمن يطلب الهداية.

ومن هؤلاء: أبو على أحمد بن إدريس بن أحمد الأشعرى، الذى وثّقه كلُّ علماء الرجال، وصرّحوا بفقاهته، وعلمه، وصحّة أحاديثه، وكثرتها، وهو شيخٌ كثيرٌ من أصحابنا، وروى عنه أخبار كثيرة، وله كتب معتبرة.

ولنذكر نبذاً ممّا يدلُّ على حسن عقيدته، وكونه بريئاً ممّا نسب إلى هؤلاء.

فمنها: الخبران الأخيران ممّا مرّ فى محمد بن أحمد بن يحيى.

ومنهما: ما رواه الصدوق فى توحيده عن أبيه، عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن يحيى، عن على بن أبى حمزة، قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام:

ص: 324

1-1 . التوحيد: 361 ح 6.

2-2 . المصدر السابق: 361 ح 7، وما بين المعقوفين أضفناه من المصدر.

سمعت هشام بن الحكم يروى عنكم: إنَّ الله عزَّوجلَّ جسم، صمدى، نورى، معرفته ضرورة يَمَنُّ بها على مَنْ يشاء من خلقه.

فقال عليه السلام: «سبحان من لا يعلم أحد كيف هو إلا هو، ليس كمثله شيء وهو السميع البصير، لا يُحدِّد، ولا يُحسِّس، ولا يُجسِّس، ولا يُمسِّس، لا تدركه الحواس ولا يحيط به شيء، لا جسم، ولا صورة، ولا تخطيط، ولا تحديد»(1).

وما رواه عن الحسين بن أحمد بن إدريس، عن أبيه _ أحمد _، عن أبي سعيد الآدمى، عن بشر بن بشار النيشابورى، قال: كتبت إلى أبى الحسن عليه السلام: أن من قبلنا قد اختلفوا فى التوحيد، منهم من يقول: جسم، ومنهم من يقول: صورة.

فكتب عليه السلام: «سبحان من لا يُحدِّد، ولا يُوصف، ولا يشبهه شيء، وليس كمثله شيء، وهو السميع البصير»(2).

والأخبار المروية عنه فى هذا الباب كثيرة موجودة فى الكافى وغيره، وقد مرَّ فى ما ذكرنا آنفاً ما يدلُّ على حسن عقيدة ابنه أيضاً، وهو:

أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن إدريس، الذى هو شيخ الصدوق، وما ذكره إلا مقروناً بالرحمة والرضوان، وقد ذكر فى توحيده أخباراً بواسطته دالة على حسن عقيدته، تركناها مخافة الإطناب، مع كونه قليل الرواية.

ثم من هؤلاء الأشاعرة جماعة كثيرة صرَّح علماء الرجال بتوثيقهم أو مدحهم وحسن عقيدتهم، وربما يظهر ذلك من بعض رواياتهم فى نفى الجبر والتشبيه أيضاً، لكن تركنا ذكرهم مفصلاً لِمَا مرَّ، وكفاية ما ذكر وعدم كونهم لما نحن فيه بمثابة ما زير، ولنذكر بعضهم مجملاً:

فمنهم: أبو قتادة على بن محمَّد بن حفص الأشعرى، الذى وثَّقه أهل الرجال كلَّهم، وقالوا: روى عن الصادق عليه السلام، وعمَّر حتَّى روى عنه أحمد بن محمَّد بن عيسى(3).

ومنهم: أبو على الرِّيان بن الصلت الأشعرى، خراسانى الأصل، البغدادى، القمِّى، الذى

ص: 325

1-1 . التوحيد: 98 ح 4.

2-2 . المصدر السابق: 101 ح 13.

3-3 . رجال النجاشى: 272 رقم 713؛ ورواية أحمد بن محمَّد بن عيسى عنه فى التهذيب: 202 / 5 ح 673، والاستبصار: 264 / 2 ح 930.

صَرَّحَ أهل الرجال بكونه ثقة صدوقاً، روى عن الرضا عليه السلام، وقال فيه: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَوْفِقٌ» (1) وأُذِنَ له في الدخول عليه، وأعطاه من ثيابه ودراهمه ابتداءً منه عليه السلام، وقد كان الريان تمنى ذلك.

وكذا كان ابنه علي ومحمّد، من الثقات، والرواة عظيمى الشأن.

قيل: كان علي وكيلاً لأبي محمّد عليه السلام (2).

ومنهم: حمزة بن يعلى الأشعري، أبو علي القمّي، الثقة عند كلّ علماء الرجال، وروى عن الرضا والجواد عليهما السلام (3).

ومنهم: أحمد بن عبدالله بن عيسى بن مصقلة بن سعد الأشعري، الذى له نسخة عن الجواد عليه السلام، ووثقه كلّ أهل الرجال (4).

ومنهم: أبو جعفر محمّد بن علي محبوب الأشعري، المشهور، الذى روى عنه أكابر القميين، وصرّح علماء الرجال بكونه: ثقة، عيناً، فقيهاً، صحيح المذهب (5).

وقد مرّ في أحمد بن محمّد بن عيسى ما يدلّ على حسن حاله أيضاً.

ومنهم: أبو عبدالله الحسين بن محمّد بن عامر بن عمران بن أبي عمير الأشعري، الذى وثّقه كلّ أهل الرجال، وله كتاب (6)، روى عنه الكليني بلا واسطة كثيراً، وقد ينسب إلى جدّه أيضاً، يقال: حسين بن محمّد بن عمران.

وقد روى الصدوق فى التوحيد عنه خبراً فى ردّ الجبر والتفويض (7).

وروايات الكليني فى هذا الباب أيضاً موجودة.

وهو يروى عن عمّه الذى كان من وجوه أهل قم وثقاتهم؛ أعنى: عبدالله بن عامر.

هذا مجمل أحوال هؤلاء، ولو حاول أحد ذكر جميع ما ورد فيهم وتتبع غيرهم أيضاً ممّن انتسب إلى هؤلاء لطلال الكلام، وزاد عن إفادة المرام، فلنختتم بذلك فى هذا المقام.

ص: 326

1-1 . رجال الكشّى: 546 رقم 1035 وص 547 رقم 1036.

2-2 . الخلاصة _ القسم الأوّل _ : 99 رقم 37، رجال ابن داود: 138 رقم 1051، التحرير الطاووسى: 380.

3-3 . رجال النجاشى: 141 رقم 366.

4-4 . المصدر السابق: 101 رقم 252.

5-5 . المصدر السابق: 349 رقم 940.

6-6 . المصدر السابق: 66 رقم 156، وانظر: معجم رجال الحديث: 83/7 .

7-7 . التوحيد: 362 ح 10.

الفصل الثاني في ذكر المعْتَبَرين من سائر القمّيين

فمنهم: أبو طالب عبدالله بن الصلت القمّي، مولى تيم الله بن ثعلبة، الذي وثّقه كلّ علماء الرجال، ومدحوه بأحسن مدائح، وكان من أصحاب الرضا والجواد عليهما السلام، وجيهاً عندهما.

وروى الكشّي عن علي بن محمّد، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن أبي طالب القمّي، قال: كتبت إلى أبي جعفر عليه السلام أبيات شعر، وذكرت فيها أباه عليه السلام وسألته أن يأذن لي في أن أقول فيه، فقطع الشعر، وحبسه، وكتب في صدر ما بقي من القرطاس: «قد أحسنت، فجزاك الله خيراً» (1). وعن العياشي، عن حمدان بن أحمد النهدي، عن أبي طالب، قال: كتبت إلى أبي جعفر بن الرضا عليهما السلام يأذن لي أن أرثي أبا الحسن عليه السلام _ أعني أباه _ قال: فكتب إليّ: «انديني وانديني» (2).

ومن الأخبار الدالّة على برئه ممّا نسب إلى اهل بلده: رواية الصدوق عن علي بن الحسين بن الصلت، عن محمّد بن أحمد بن علي بن الصلت، عن عمّه أبي طالب عبدالله بن الصلت، عن يونس بن عبدالرحمن، قال: قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: لأيّ علّة عرج الله بنبيّه صلى الله عليه وآله وسلم إلى السماء، ومنها إلى سدرة المنتهى، ومنها إلى حجب النور، وخاطبه وناجاه هناك، والله لا يوصف بمكان؟ فقال عليه السلام: «إنّ الله عزّ وجلّ لا يشبهه شيء، ولا يوصف بمكان ولا يجري عليه زمان، ولكنّه عزّ وجلّ أراد أن يشرف به ملائكته، وسكّان سماواته، ويكرمهم بمشاهدته، ويريه من عجائب عظمت ما يخبر به بعد هبوطه، وليس ذلك على ما

ص: 327

1-1 . رجال الكشّي: 245 رقم 45 وص 568 رقم 1075.

2-2 . المصدر السابق: 567 رقم 1074.

يقول المشبهون، سبحانه الله عما يشركون»(1).

ورواية الكليني عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن الحسن زعلان، عن أبي طالب القمي، عن رجل، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أجز الله العباد على المعاصي؟

قال: «لا».

قلت: ففوض إليهم الأمر؟

قال: «لا».

قلت: فماذا؟

قال: «لطف من ربك بين ذلك»(2).

وقد ظهر من الخبر الأول حسن حال أخيه علي، وكذا ابن أخيه محمد بن أحمد أيضاً، وقد مرّ في أحمد بن إسحاق ما يدلّ على كون محمد من الوكلاء والسفراء، فتأمل.

ومنهم: أبو العباس عبدالله بن جعفر بن الحسين بن مالك بن جامع الحميري القمي، الذي هو ثقة بالاتفاق، ومن أكابر شيوخ قم، وروى أحاديث كثيرة سمعها من علماء الكوفة، وصنّف كتباً، روى منها أصحابنا، وكان من أصحاب الرضا والجواد والهادي والعسكري والصاحب عليهم السلام، وله مسائل وتوقيعات لأبي محمد عليه السلام على يد محمد بن عثمان العمري(3). وقد كثرت أيضاً مروياته الدالة على برئه مما قيل في أهل بلده كما ذكرناه في المقدمة من الخبر الصريح في المقصود، وكالخبر الأول والخامس مما ذكرناه في أحمد بن محمد بن عيسى.

ولما رواه الصدوق عن محمد بن موسى بن المتوكل، عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن يعقوب السراج، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إن بعض أصحابنا يزعم أنّ لله صورة مثل الإنسان، وقال آخر: إنّه في صورة أمرد جعد قطط.

فخرّ أبو عبدالله عليه السلام ساجداً، ثمّ رفع رأسه، فقال: «سبحان الله الذي ليس كمثله شيء، ولا تدركه الأبصار، ولا يحيط به علم، لم يلد لأنّ الولد يشبه أباه، ولم يولد فيشبه من كان

ص: 328

1-1 . التوحيد: 175 ح 5.

2-2 . الكافي: 1 / 121 ح 8 .

3-3 . رجال النجاشي: 219 رقم 573.

قبله، ولم يكن له من خلقه كفوواً أحد، تعالى عن صفة من سواه علواً كبيراً»(1).

وبالجملة: الأخبار الدالة على حسن حاله كثيرة، وكذا في براءة ابنه أيضاً.

أعنى: محمد بن عبدالله الحميري، الذي وثقه كل علماء الرجال، وصرّحوا بكونه كاتباً للصاحب عليه السلام، وأن له مسائل عنه في الشريعة.

قال بعض الأصحاب: وقعت إلى تلك المسائل بأصلها، والتوقعات بين سطورها(2).

وله كتب كبيرة، وروايات كثيرة، ومما يدل على ما نحن فيه: خبر المقدمة والأول(3) مما ذكرناه في أحمد بن محمد بن عيسى، وكفى ذلك للمنصف.

ومنهم: أبو إسحاق إبراهيم بن هاشم القمي، الذي نشر أحاديث أهل الكوفة في قم، حين انتقل منها إليها، وهو من أعيان أصحابنا، ووجه أهل قم، ومن أصحاب الرضا والجاد عليهما السلام، ممدوح عند علماء الرجال كمال المدح، راوى روايات كثيرة سيما في نفي التشبيه والجبر وأمثالها، وقد مرّ أصرحها في المقدمة(4)، وخبر في محمد بن أحمد بن يحيى الأشعري، وسيجيء بعضها في ابنه:

أبي الحسن علي بن إبراهيم، الذي هو من مشاهير أصحابنا القميين وغيرهم، وصرّح جميع أهل الرجال بتوثيقه، وكونه ثبناً معتمداً صحيح المذهب(5)، ولقى الهادي عليه السلام(6)، وروى روايات كثيرة، وصنّف كتباً، منها: التفسير المشهور.

والأخبار المروية عنه الدالة على كونه بريئاً مما نسبت إلى أهل قم كادت أن تبلغ حدّ التواتر، مع أنه صرّح في أول تفسيره عند تقسيم الآيات بأن بعضها في ردّ المجبّرة، وبعضها في ردّ القدرية، وبعضها في ردّ المعتزلة، وذكر ما يدل على هذا من الآيات.

ثم قال: إن بعض الآيات التي استند إلى ظاهرها المجبّرون وأمثالهم مؤولة ولها معاني صحيحة، لكنهم لم يعرفوا.

ص: 329

1-1 . التوحيد: 103 ح 19.

2-2 . رجال النجاشي: 354 رقم 949؛ وبعض الأصحاب هو: أحمد بن الحسين.

3-3 . راجع ص 33.

4-4 . انظر ترجمته في: رجال النجاشي: 16 رقم 19، والفهرست: 4 رقم 6.

5-5 . رجال النجاشي: 260 رقم 680.

6-6 . انظر: مجمع الرجال 4 / 152.

وذكر أيضاً عند تفسير الآيات الموهمة للتشبيه ظاهراً _ [و] كذا آيات الرؤية _ معانى وروايات فى تأويلها(1). ولندكر بعضاً منها، وممّا رواه علماؤنا عنه، وعن أبيه فى هذا الباب، حتّى تتضح براءته عمّا توهم فيه على أولى الألباب، ويصحّ أنّ بعض [ال_] كلمات الموهمة للخلاف أيضاً مؤوّل _ة_ كعبارات سائر الأصحاب.

قال فى أوّل تفسيره _ عند ذكر بعض الآيات فى الرؤية _ :

حدّثنى أبى، عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر، عن على بن موسى الرضا عليه السلام، قال: قال لى: «يا أحمد! ما الخلاف بينكم وبين أصحاب هشام بن الحكم فى التوحيد؟».

فقال: قلت: جعلت فداك، قلنا نحن بالصورة؛ للحديث الذى روى: أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رأى ربّه فى صورة شابّ، وقال هشام بالنفى للجسم.

فقال: «يا أحمد! إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لمّا أسرى به إلى السماء، وبلغ عند سدرة المنتهى، خرق له فى الحجب مثل سمّ الأبرة، فرأى من نور العظمة ما شاء الله أن يرى، وأردتم أنّتم التشبيه دع هذا يا أحمد! لا يفتح عليك أمر عظيم»(2).

وقال عند تفسير قوله: «ثمّ دنا فتدلّى _ فكان قاب قوسين أو أدنى»(3):

أخبرنى أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن العباس، عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: «ما ضلّ صاحبكم»(4).. الخبر..

إلى أن قال: ««فكان قاب قوسين أو أدنى» كان بين لفظه وبين سماع محمّد صلى الله عليه وآله وسلم كما بين وتر القوس وعودها»(5).

وقال فى قوله تعالى: «ولقد رآه نزلة أخرى»: «قال الرسول: رأيت الوحي نزلةً أخرى «عند سدرة المنتهى»» وفى قوله تعالى: «إذ يغشى السدرة ما يغشى»: «يعنى من حجب النور»، وفى: «ما زاغ البصر وما طغى» يقول: «ما عمى البصر عن تلك الحجب، وما طغى القلب بزيادة فى ما أوحى إليه»(6).

ص: 330

1-1 . تفسير القمّى _ المقدمة: 5.

2-2 . المصدر السابق: 20.

3-3 . سورة النجم، 53: 8 و 9.

4-4 . سورة النجم، 53: 2.

5-5 . تفسير القمّى: 334 / 2؛ وفيه «الحسين بن العباس» بدل «الحسن بن العباس».

6-6 . المصدر السابق: 335 / 2؛ والآيات هى 13 و 14 و 16 و 17 من سورة النجم.

قال: وفي قوله تعالى: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (1): «إذا انتهى الكلام إلى الله تعالى فأمسكوا» (2).

وقال في قوله تعالى: «وجوه يومئذ ناضرة - إلى ربها ناظرة» (3): «أى وجوه مشرقة، ينظرون إلى وجه الله أى رحمة الله تعالى» (4).

وقال في تفسير قوله تعالى: «الرحمن على العرش استوى» (5):

حدّثنا محمد بن ابى عبدالله، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن مارد، أنّ أباعبدالله عليه السلام سئل عن تفسير ذلك فقال: «أى استوى عن كلّ شىء، فليس شىء أقرب إليه من شىء» (6).

وقال رضى الله عنه فى ردّ التوصيف، ما رواه الكليني عنه، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن محمّد بن يحيى الخثعمي، عن عبدالرحمن بن عتيك القصير، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن شىء من الصفة، فرفع يده إلى السماء، ثم قال: «تعالى الجبار، تعالى الجبار، من تعاطى ما ثمّ هلك، (فلا يوصف الله عزّوجلّ إلا بما وصف نفسه عزّوجلّ)» (7).

وقد روى الكليني أيضاً عن العبّاس بن معروف، عن ابن أبى نجران، عن حمّاد بن عثمان، عن عبدالرحيم بن عتيك القصير، قال: كتبت على يدى عبدالملك بن أعين إلى أبى عبدالله عليه السلام: أنّ قوماً بالعراق يصفون الله بالصورة وبالتخطيط، فإن رأيت - جعلنى فداك - أن تكتب إلىّ بالمذهب الصحيح من التوحيد.

فكتب إلىّ: «سألت - رحمك الله - عن التوحيد، وما ذهب إليه من قبلك، فتعالى الله الذى ليس كمثله شىء وهو السميع البصير، تعالى عمّا يصفه الواصفون [المشبهون الله بخلقه، المفترون على الله.

فاعلم - رحمك الله - أنّ المذهب الصحيح فى التوحيد ما نزل به القرآن من صفات الله جلّ وعزّ، فإنّ الله تعالى البطلان والتشبيه، فلا نفى ولا تشبيه، هو الله الثابت الموجود،

ص: 331

1-1 . سورة النجم، 53: 42.

2-2 . تفسير القمّي: 338 / 2.

3-3 . سورة القيامة، 75: 22 و 23.

4-4 . تفسير القمّي: 397 / 2؛ وفيه: «ونعمته» بدل «تعالى».

5-5 . سورة طه، 20: 5.

6-6 . تفسير القمّي، 59 / 2.

7-7 . الكافي: 1 / 74 ح 10، وما بين القوسين لم يرد فى المصدر المطبوع.

تعالى الله عما يصفه الواصفون]، ولا تعدوا القرآن فتضلّوا بعد البيان»(1).

وروى الصدوق في توحيده عن محمد بن موسى بن المتوكل، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن الريان بن الصلت، عن علي بن موسى عليه السلام، عن ابيه، عن ابائه [عليهم السلام]، عن امير المؤمنين عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «قال الله جلّ جلاله: ما آمن بي من فسّر برأيه كلامي، و ما عرفني من شّبهنى بخلقى، و ما على دينى من استعمل القياس فى دينى»(2).

وروى عن حمزة بن محمد العلوى، عن علي بن ابراهيم. والكلينى عن علي بلا واسطة، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن محمد بن حكيم، قال: وصفت لأبى الحسن عليه السلام قول هشام الجوالقى وما يقول فى الشابّ الموقّق ووصفت له قول هشام بن الحكم، فقال: «إنّ الله عزّ وجلّ لا يشبهه شىء»(3).

وروى عن محمد بن موسى بن المتوكل، عن علي، عن ابيه، عن صقر بن أبى دلف، قال: سألت أبا الحسن على بن محمد عليهما السلام عن التوحيد، وقلت له: إني أقول بقول هشام بن الحكم.

فغضب عليه السلام ثمّ قال: «ما لكم ولقول هشام، ليس منّا من زعم أنّ الله عزّ وجلّ جسم، نحن منه براء فى الدنيا والآخرة. يابن أبى دلف! إنّ الجسم محدث، والله محدثه ومجسّمه»(4).

وروى الكلينى عن علي، عن محمد بن عيسى، عن عبدالرحمن ابن أبى نجران، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن التوحيد، فقلت: أتوهم شيئاً؟

فقال: «نعم، غير معقول، ولا محدود، فما وقع عليه وهمك من شىء فهو خلافه، لا يشبهه شىء، ولا تدركه الأوهام، وكيف تدركه الأوهام وهو خلاف ما يعقل وخلاف ما يتصوّر فى الأوهام؟! إنّما يتوهم شىء غير معقول ولا محدود»(5).

وروى الصدوق عن ابيه، عن علي [بن ابراهيم]، عن ابيه. والكلينى، عن علي، عن ابيه، عن العباس بن عمرو الفقىمى، عن الهشام بن الحكم، عن أبى عبدالله عليه السلام، أنّه قال للزندىق حين سأله: ما هو؟

قال: «هو شىء بخلاف الأشياء، أرجع بقولى شىء إلى إثبات معنى، وأنّه شىء بحقيقة

ص: 332

1-1 . الكافى: 1 / 78 ح 1، وما بين المعقوفين أضفناه من المصدر.

2-2 . التوحيد: 68 ح 23.

3-3 . المصدر السابق: 97 ح 1، الكافى: 1 / 82 ح 8.

4-4 . المصدر السابق: 104 ح 20.

5-5 . الكافى: 1 / 64 ح 1.

الشيئية، غير أنه لا جسم، ولا صورة، ولا يُحسّ، ولا يُجسّ، ولا يُدرَكُ بالحواس الخمس، ولا تُدرِكُهُ الأوهام»(1).

والخبر طويل صريح في المذهب الحق، وإبطال النفي والتشبيه، وأمثال ذلك من أراده فليرجع إلى «الكافي».

وروى الصدوق عن حمزة بن محمد العلوي ومحمد بن علي ماجيلويه، عن علي بن ابراهيم. والكليني عن علي بن ابي عمير، عن أبي عمير، عن علي بن عطية، عن خيثمة، عن أبي جعفر عليه السلام.

وعن علي، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن أبي المغري، رفعه عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «إن الله تبارك وتعالى خلّو من خلقه، وخلق خلّو منه، وكلّ ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله فهو مخلوق، والله خالق كلّ شيء»(2).

وروى الصدوق أيضاً عن أبيه، عن علي، عن أبيه.

والكليني عن علي، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن عبد الله بن سنان، عن أبيه، قال: حضرت أبا جعفر عليه السلام فدخل عليه رجل من الخوارج، فقال له: يا أبا جعفر! أي شيء تعبد؟

قال: «الله تعالى». قال: رأيت؟

قال: «لم تره العيون بمشاهدة الأبصار، ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان، لا يعرف بالقياس، ولا يدرك بالحواس، ولا يشبه بالناس، موصوف بالآيات، معروف بالعلامات، لا يجور في حكمه، ذلك الله، لا إله إلا هو».

قال: فخرج الرجل وهو يقول: الله أعلم حيث يجعل رسالته(3).

وروى الصدوق عن حمزة بن محمد، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله عزّ وجلّ: «ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلا هو معهم أين ما كانوا...»(4).

ص: 333

1-1 . التوحيد: 104 ح 2، الكافي 1 / 63 _ 64 ضمن ح 5.

2-2 . المصدر السابق: 105 ح 4 و 5، الكافي: 1 / 65 ح 3 و 5.

3-3 . المصدر السابق: 108 ح 5، الكافي: 1 / 75 ح 5.

4-4 . سورة المجادلة، 58: 7.

فقال: «هو واحد أَحَدِيّ الذات، بائن من خلقه، وبذاك وصف نفسه، وهو بكلّ شيء محيط بالإشراف والإحاطة والقدرة، لا يعزب عنه مثقال ذرّة في السماوات ولا في الأرض، ولا أصغر من ذلك ولا أكبر بالإحاطة والعلم لا بالذات، لأنّ الأماكن محدودة تحويها حدود أربعة، فإذا كان بالذات لزمه الحواية»(1).

وروى أيضاً عن أبيه، عن علي، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن حمّاد بن عمرو، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: «كذب من زعم أنّ الله عزّ وجلّ في شيء، أو من شيء، أو على شيء»(2).

وروى هو أيضاً عن محمّد بن علي ماجيلويه، عن علي.

والكليني عن علي، عن مختار بن محمّد بن المختار الهمداني، عن الفتح بن يزيد الجرجاني، عن أبي الحسن عليه السلام، قال: سألته عن أدنى المعرفة؟ فقال: «الإقرار بأنّه لا إله غيره، ولا شبه له، ولا نظير، وأنّه قديم مثبت، موجود غير فقيد، وأنّه ليس كمثله شيء»(3).

وروى الكليني عن علي، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن غير واحد، عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام، قالوا: «إنّ الله أرحم بخلقه من أن يجبرهم على الذنوب ثمّ يعدّ بهم عليها، والله أعزّ من أن يريد أمراً فلا يكون». قالوا: فسئلا عليهما السلام: هل بين الجبر والقدر منزلة ثالثة؟ قالوا: «نعم، أوسع ممّا بين السماء والأرض»(4).

وفي رواية أخرى بعد قوله: «يعدّ بهم عليها» قلت: جعلت فداك، ففوّض الله إلى العباد؟ فقال: «لو فوّض إليهم لم يحصرهم بالأمر والنهي» قلت: فبينهما منزلة(5).. الخبر..

وبالجملة: الأخبار المروية بوساطة هذا الرجل، في هذا الباب، أزيد من أربعين مذكورة في كتب الأصحاب، سيّما تفسيره، و«الكافي»، و«توحيد الصدوق»، سوى عباراته في تفسيره، فإنّها أكثر من أن تحصى، لكن في هذا القدر كفاية لمن طلب الحقّ، بل أقلّ من هذا أيضاً، وإنّما أطلقنا عنان القلم في هذا المقام، لكون هذا الرجل – من بينهم – أشدّ قرباً إلى تلك الظنون عند بعض الأعلام، بسبب ما أشرنا إليه في أوّل الكلام.

ومن هؤلاء: أبو جعفر محمّد بن يحيى العطار القميّ، شيخ الكليني، وهو من أجلة شيوخ قم،

ص: 334

1-1 . المصدر السابق: 131 ح 13.

2-2 . المصدر السابق: 178 ح 10.

3-3 . المصدر السابق: 283 ح 1، عيون أخبار الرضا عليه السلام: 1 / 133 ح 2، الكافي: 1/67 ح 1.

4-4 . الكافي: 1 / 121 ح 9.

5-5 . المصدر السابق: 1 / 122 ح 11.

ووثّقه كلّ علماء الرجال، وذكروه بأحمد الأحوال، وروى روايات كثيرة، غاية الكثرة في تأليفاته، وقد ذكر أكثرها أصحابنا، ولنشر إلى بعض ما يدلّ منها على المقصود.

فمنها: الخبر الرابع ممّا ذكرناه في أحمد بن محمّد بن عيسى، والخبر الأوّل والأخير ممّا ذكرناه في محمّد بن أحمد بن يحيى الأشعري والخبر الأخير في عبدالله بن الصلت.

ومنها: رواية الصدوق عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن محمّد ابن يحيى العطار، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمّد بن أرومة، عن إبراهيم بن الحكم، عن عبدالله بن جون(1)، عن أبي عبدالله عليه السلام، أنّه كان يقول: «الحمد لله الذي لا يُحَسّ، ولا يُجَسّ، ولا يُمَسّ، ولا يُدرك بالحواسّ الخمس، ولا يقع عليه الوهم، ولا تصدّفه الألسن، وكلّ شيء حسّته الحواسّ، أو لمسسته الأيدي، فهو مخلوق، الحمد لله الذي كان إذ لم يكن شيء غيره، وكوّن الأشياء فكانت كما كوّنّها، وعلم ما كان وما هو كائن»(2).

ومنها: روايته عن أحمد بن محمّد بن يحيى العطار، عن أبيه، عن سهل بن زياد، عن بعض أصحابه. وبهذا الإسناد عن سهل، عن حمزة بن محمّد، قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله عن الجسم والصورة، فكتب: «سبحان من ليس كمثله شيء، لا جسم ولا صورة»(3).

والأخبار في هذا المعنى منه كثيرة، لكن يكفي ما ذكرناه لمن طلب البصيرة.

ويُعلم ممّا ذكرنا أنّها حسن عقيدة ابنه أيضاً.

أعنى: أحمد بن محمّد بن يحيى العطار، الذي هو شيخ الصدوق أبي جعفر، وقد ذكره في مواضع من كتبه مقروناً بالرحمة والرضوان، وروى عنه روايات في ردّ التشبيه وأمثاله(4)، لا نزيل الكلام بذكرها.

ومن هؤلاء أيضاً: أبو جعفر الأعرج، الملقّب بـ: مملولة، محمّد ابن الحسن بن فروخ الصفّار القمّي، الذي وثّقه علماء الرجال، وروى عنه شيوخ أصحابنا، صاحب روايات كثيرة، وكتب

ص: 335

-
- 1-1 . كذا في المخطوط والمطبوع، وفي المصدر: عبدالله بن جرير العبدى، وفي نسخة التوحيد عند العلامة المجلسى: عبدالله بن جوين العبدى. انظر: بحار الانوار: 3/300، ح 31 الهامش، ولم اجد له ذكرا في كتب الرجال.
 - 2-2 . التوحيد: 75 ح 29، وص 59 ح 17 بسند آخر عن إبراهيم بن الحكم بن ظهير.
 - 3-3 . المصدر السابق: 102 ح 16 و ح 17.
 - 4-4 . انظر التوحيد على سبيل المثال لا الحصر.

كبيرة، وله مسائل كتب بها إلى أبي محمد عليه السلام .

وبالجملة: هو ممدوح الصغير والكبير، ومما روى عنه في نفى الجبر والتشبيه: الخبر الثالث، والسادس، مما مرّ في أحمد بن محمد بن عيسى (1).

ومن ذلك: رواية الصدوق عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن سيف بن عميرة، عن محمد بن عبيد، قال: دخلت على الرضا عليه السلام، فقال لي: «قل للعبّاسي يكفّ عن الكلام في التوحيد وغيره، ويكلّم الناس بما يعرفون، ويكفّ عما ينكرون.

وإذا سألوك عن التوحيد، فقل كما قال الله عزّوجلّ: «قل هو الله أحد _ الله الصمد _ لم يلد ولم يولد _ ولم يكن له كفواً أحد» (2).

وإذا سألوك عن الكيفية فقل كما قال الله عزّوجلّ: «ليس كمثله شيء» (3).

[وإذا سألوك عن السمع فقل كما قال الله عزّوجلّ: «وهو السميع العليم» (4)، فكلّم الناس بما يعرفون] (5).

ومنه: روايته أيضاً عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفّار، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن عبدالرحمن بن أبي نجران، قال: سألت أبا جعفر الثاني عليه السلام عن التوحيد، فقلت: أتوهم شيئاً؟ فقال: «نعم، غير معقول، ولا محدود، فما وقع عليه وهمك من شيء فهو بخلافه، ولا يشبهه شيء» (6). الخبر.

ومنه: روايته أيضاً عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن الصفّار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن الفضيل، قال: سألت أبا الحسن عليه السلام: هل رأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ربّه عزّوجلّ؟ فقال: «نعم، رآه بقلبه، أما سمعت الله عزّوجلّ يقول: «ما كذب الفؤاد ما رأى» (7) أي لم يره بالبصر، ولكن رآه بالفؤاد» (8).

ص: 336

1-1 . راجع ص 34 و ص 35.

2-2 . سورة الاخلاص، 42: 11.

3-3 . سورة الشورى، 42: 11.

4-4 . سورة البقرة، 2: 137.

5-5 . التوحيد: 95 ح 14، وما بين المعقوفين أضفناه من المصدر.

6-6 . التوحيد: 106 ح 6.

7-7 . سورة النجم، 53: 11.

8-8 . التوحيد: 116 ح 17.

والأخبار عنه في هذا المعنى كثيرة، لا تطول الكلام بذكرها.

ومنهم: أبو جعفر محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد القمي، شيخ الصدوق أبي جعفر وسائر القميين، وفقههم، ومتقدمهم، ووجههم، وقد صرح كل أهل الرجال بأنه، ثقة، ثقة، عين، مسكون إليه، بصير بالفقه، عظيم القدر، صاحب كتب وروايات كثيرة (1).

وقد روى عنه الصدوق أخباراً في رد التشبيه والجبر وأمثالهما، كادت [أن] تبلغ خمسين؛ أسلفنا منها ما فيه الكفاية، كالخبر الثالث والرابع والخامس مما مر في أحمد بن محمد بن عيسى.

والأول والأخير مما ذكر في محمد بن أحمد بن يحيى الأشعري. والأول مما مر في محمد بن يحيى العطار. والأربعة الأخبار التي رويها في الصفار.

ومنهم: أبو الحسن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، والد أبي جعفر محمد بن علي، وأبي عبدالله الحسين بن علي، وهو الذي اعترف بتوثيقه وتوثيق ولديه وفضلهم وفقاهتهم كل علماء الرجال.

وقد خرج إليه - كما نص أصحابنا عليه - توقيع من أبي محمد عليه السلام في كمال العزة، وفيه: «أوصيك يا شيخي ومعتدى أبا الحسن علي بن الحسين القمي، وفقك الله لمرضاته، وجعل من صلبك أولاداً صالحين برحمته».. التوقيع.

وفي آخره أيضاً: «فاصبر يا شيخي ومعتدى، وأمر جميع شيعتي بالصبر، ف- «إن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين» (2) والسلام عليك ورحمة الله وبركاته» (3).

ثم إنه قدّم إلى بغداد في زمان الغيبة الصغرى، واجتمع مع الحسين ابن روح، وسأله مسائل، ثم كاتبه بعد ذلك على يد علي بن جعفر بن الأسود، وسأله أن يوصل له رقعته إلى صاحب عليه السلام، ويسأله فيها الولد، فخرج إليه التوقيع: «قد دعونا الله لك بذلك، وسترزق ولدين ذكرين خيرين» (4) فولد له الولدان اللذان ذكرناهما.

ص: 337

1-1 . انظر مثلاً: رجال النجاشي: 383 رقم 1042.

2-2 . سورة الأعراف، 7: 128.

3-3 . مناقب ابن شهر آشوب: 4: 426، بحار الأنوار عنه 50 / 317 ذيل ح 14، جامع المقال: 195، وانظر: مقدّمة كتاب الإمامة والتبصرة: 21.

4-4 . رجال النجاشي: 261 رقم 684.

والثاني منهما(1): هو شيخ السيد المرتضى رضى الله عنه (2)، ولقد لاحظ فيه حقّه حيث نسبه إلى ما نسبه مع أنّ له كتاباً فى نفى التشبيه على ما ذكره الشيخ وغيره من علماء الرجال(3).

وروى الكشّى: أنّ جماعة من أصحابنا قالوا: سمعنا جمعاً من أصحابنا يقولون: كُنّا عند أبى الحسن على بن محمّد السمرى رحمه الله (4)، فقال: رحم الله على بن بابويه. فقيل: هو حىّ. فقال: إنّه مات فى يومنا هذا. فكُتِبَ اليوم، فجاء الخبر بأنّه مات فيه(5).

هذا، مع أنّ ما روى عنه فى ردّ الجبر والتشبيه وأمثالهما لا يحصى.

روى ابنه نصف كتاب «التوحيد» عنه، وقد ذكرنا نبداً منها أيضاً: كالخبر الثانى والخامس ممّا مرّ فى أحمد بن محمّد بن عيسى.

والثانى ممّا ذكرنا فى محمّد بن أحمد بن يحيى.

والأوّل والثالث ممّا ذكر فى سعد بن عبد الله.

والأوّل ممّا مرّ فى أحمد بن إدريس.

ص: 338

1-1 . أى من أولاد أبى الحسن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّى المتقدّم فى ص 226، وهو أبو عبد الله الحسين بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّى.

2-2 . رجال الشيخ الطوسى: 484 رقم 52 باب من لم يرو عنهم، حاوى الأقوال 1 / 309 رقم 197.

3-3 . لم نعثر على ذكر الشيخ فى رجاله: أنّ للحسين بن على بن بابويه كتاباً فى نفى التشبيه، بل ذكر _ فى باب من لم يرو عنهم: 466 رقم 28 _ الحسين بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه، كثير الرواية، يروى عن جماعة، وعن أبيه، وعن أخيه محمّد بن على، ثقة. نعم الشيخ النجاشى ذكر فى رجاله: 68 رقم 163 أنّ له كتب منها: كتاب التوحيد ونفى التشبيه، ولعلّه هو المقصود من لفظ: «الشيخ» فى المتن، أو هو من سهو القلم والله العالم.

4-4 . فى المخطوط: «السيمرى»، والظاهر أنّ الصحيح: «على بن محمّد السمرى»، كما فى غيبة الشيخ الطوسى، والاحتجاج، وبحار الأنوار. وهو آخر النوّاب الأربعة للحجّة (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، والسفير بعد أبى القاسم ابن روح، وكان يُكنّى بأبى الحسن، وثقته وجلالته أشهر من أنّ يذكر وأظهر من أنّ يحزّر، فهو كالشمس لا يحتاج إلى بيان نوره، وقد كانت سفارته عن الحجّة المنتظر _ عجل الله تعالى فرجه وجعلنا من كلّ مكروه فداه _ بوصيّة الشيخ أبى القاسم ابن روح إليه عند موته بأمر الحجّة عليه السلام . ومن كراماته أنّه أخبر بموت على بن الحسين بن بابويه القمّى رحمه الله ساعة وفاته، فأزخوا، فأتى الخبر بعد 17 يوماً أو 18 يوماً أنّه قبض فى تلك الساعة التى ذكرها، ومات أبو الحسن هذا سنة 329هـ، وبموته وقعت الغيبة الثامنة. انظر: رجال المامقانى 2 / 305.

5-5 . لم نعثر عليه فى رجال الكشّى، نعم وجدناه فى رجال النجاشى: 262 رقم 684.

وثلاثة أخبار ممّا ذكرنا في علي بن إبراهيم.

ثم إن من هؤلاء أيضاً جماعة معتمدة، عظيم شأنهم، وجليل مرتبتهم؛ لا نطيل الكلام بذكرهم وتفصيل حالهم ومروياتهم.

فمنهم: البرقيان المشهوران؛ أعني أبا عبدالله محمّد بن خالد، وابنه أحمد بن محمّد، اللذين سكننا برقة قم، وما يدلّ على كونهما بريئين ممّا نحن فيه: من مروياتهما كثير سيّما في «الكافي»، و«توحيد الصدوق»، وقد مرّ بعضها في ما رويناها هنا.

ويستفاد من خبر المقدّمة حُسن اعتقاد حسين بن خالد⁽¹⁾ أيضاً، لكنّه قليل الرواية.

ومنهم: محمّد بن عبدالجبار، وقد يقال له: محمّد بن الصهبان، وهو شيخ موثوق به، معتمد عليه عند الأصحاب، كثير الرواية، من رجال الهادي والعسكري عليهما السلام⁽²⁾، وفي ما روى عنه الصدوق، والكليني، في نفي التشبيه وشبههم كفاية في دلالة حسن حاله، وقد ذكرنا قليل منها في ما مرّ.

ومنهم: محمّد بن أحمد بن جعفر القمّي العطار، الذي أدرك الهادي عليه السلام، وصار وكياً لأبي محمّد عليه السلام، ومن خواصّه⁽³⁾، والأكثر على أنّه بقي إلى زمان الصاحب، وصار وكياً له في كمال القرب، حتّى روى الكشّى عن أبي حامد أنّه لم يكن له ثالث في القرب من الأصل⁽⁴⁾.

ومنهم: أبو القاسم الحسين بن روح بن أبي بحر النوبختي القمّي، الذي هو من أبواب الصاحب، ونوّابه، وخواصّه، وعيون سفرائه.

وبالجملة: جلّالته كالشمس في رابعة النهار، والشاكّ فيه من أهل النار.

ومنهم: محمّد بن علي ماجيلويه القمّي، الذي هو من شيوخ الصدوق، وما ذكره إلّا مقروناً بالرحمة، والرضوان⁽⁵⁾، وروى في توحيدِه عنه أخباراً في ما نحن فيه؛ ذكرنا بعضها سابقاً.

ومنهم: أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه القمّي، الذي هو من شيوخ أصحابنا، موثوق به،

ص: 339

1-1 . في المخطوط والمطبوع: «حسن بن خالد»، والصحيح ما أثبتناه في ص 188

2-2 . رجال الشيخ: 423 رقم 17، وص 435 رقم 5، وكذا أنّه من اصحاب الامام الجواد عليه السلام في رجال الشيخ: 407/رقم 25.

3-3 . المصدر السابق: 436 رقم 17.

4-4 . المصدر السابق: 534 رقم 1019.

5-5 . الوجيزة: 310 رقم 1740.

معتمد عليه عند كل علماء الرجال(1).

ومنهم: أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد، شيخ المفيد، الفاضل الجليل(2).

ومنهم: محمد بن أحمد بن داود، شيخ المفيد والقميين أيضاً، صاحب الفضل والعلم والكتب الكثيرة(3).

ومنهم: أحمد بن جعفر بن بطّانة القمّي، الذي روى عنه الصدوق أخباراً في ردّ الجبر والتشبيه، وقد مرّ واحد منها في أحمد بن محمد بن عيسى(4).

ومنهم: أبو الحسن علي بن عبدالله العطار القمّي، الثقة، الذي نقل النجاشي: أنّ له كتاب «الاستطاعة على مذهب أهل العدل»، رواه عن أحمد بن محمد بن عيسى(5).

ومنهم: جعفر بن علي بن أحمد القمّي، المعروف بـ: ابن الرازي، الثقة الجليل(6)، الذي روى عنه الصدوق(7) أخباراً؛ منها في التوحيد وردّ التشبيه(8).

وغير هؤلاء أيضاً كثير، يطول الكلام بذكرهم جميعاً، فلنكتفِ بهذا.

ص: 340

1-1 . رجال النجاشي : 123 رقم 318، الفهرست _ للشيخ الطوسي _ : 42 رقم 141.

2-2 . الوجيزة: 153 رقم 120.

3-3 . رجال النجاشي: 384 رقم 1045، فهرست الشيخ: 136 رقم 603.

4-4 . والصحيح: «محمد بن جعفر بن بطّانة القمّي».

5-5 . رجال النجاشي: 254 رقم 666.

6-6 . رجال الشيخ: 457 رقم 1 باب من لم يرو عنهم، وكلمة «ثقة» ساقطة من رجال الشيخ المطبوع وقد ذكرها القهستاني في مجمع الرجال 2 / 31، رجال ابن داود: 64 رقم 316.

7-7 . تعليقة الوحيد البهبهاني على منهج المقال: 83؛ وفيها: وربما يوصفه _ يعني الصدوق _ بلايلاقى أيضاً بعد وصفه بالقمّي، والظاهر منه ومن المامقاني في التنقيح 1 / 219 اتحاد الرجل الذي ذهب السيّد الخوئي رحمه الله في معجمه 5 / 51 إلى تعدّده.

8-8 . التوحيد: 417 ح 1، عيون أخبار الرضا عليه السلام: 1 / 154 ح 1.

ولنختم الرسالة بذكر بعض الأخبار التي رويت عن يونس بن عبدالرحمن، بل الفضل بن شاذان أيضاً؛ في إبطال القياس، وعدم جواز العمل به، حتى يظهر أن ما قاله أيضاً السيد المرتضى علم الهدى رضي الله عنه _ بعد قدح القميين _: من أن يونس بن عبدالرحمن والفضل بن شاذان كانا يستعملان القياس (1)؛ ليس كما ينبغي، إذ لا يعقل أن رجلاً عارفاً _ سيما مثل يونس _ روى أخباراً في بطلان شيء ومع ذلك يجوز العمل به، فضلاً عن أن يعمل به.

روى الكليني عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرحمن، عن أبي جعفر الأحول، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: «لا يسع الناس حتى يسألوا ويتفقهوا ويعرفوا إمامهم، ويسعهم أن يأخذوا بما يقول، وإن كانت تقية» (2).

وبهذا السند عن يونس، عن عبدالرحمن بن الحجاج، قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: «إياك وخصلتين، ففيهما هلك من هلك: إياك أن تفتي الناس برأيك، أو تدين بما لا تعلم» (3).

وبالإسناد السابق عن يونس، عن داود بن فرقد، عمّن حدّثه، عن ابن شبرمة، قال: ما ذكرت حديثاً سمعته عن جعفر بن محمد عليه السلام إلاّ كاد أن يتصدّع قلبي، قال: «حدّثني أبي، عن جدّي، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم».

قال ابن شبرمة: وأقسم بالله ما كذب أبوه علي جدّه، ولا جدّه علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من عمل بالمقاييس فقد هلك وأهلك، ومن أفتى الناس بغير

ص: 341

1-1 . رسائل الشريف المرتضى: 3 / 311.

2-2 . الكافي: 1 / 31 ح 4.

3-3 . المصدر السابق: 1 / 33 ح 2.

علم وهو لا يعلم الناسخ من المنسوخ، والمحكم من المشابه، فقد هلك وأهلك»(1).

وروى عن محمد بن أبي عبد الله رفعه، عن يونس بن عبد الرحمن، قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: بما أوحّد الله؟ فقال: «يا يونس! لا تكوننّ مبتدعاً، من نظر برأيه هلك، ومن ترك أهل بيت نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم ضلّ، ومن ترك كتاب الله، وقول نبيّه، كفر»(2).

وعن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن سماعة بن مهران، عن أبي الحسن موسى عليه السلام، قال: قلت: أصلحك الله، إنّنا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فما يرد علينا شيء إلاّ وعندنا فيه شيء مسطرّ، وذلك ممّا أنعم الله به علينا بكم، ثمّ يرد علينا الشيء الصغير وليس عندنا فيه شيء، فينظر بعضنا إلى بعض، وعندنا ما يشبهه، أفنقيس على أحسنه؟ فقال: «وما لكم والقياس، إنّما هلك من هلك من قبلكم بالقياس».

ثمّ قال: إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به، وإن جاءكم ما لا تعلمون فيها، وأهوى بيده إلى فيه.

ثمّ قال: «لعن الله أبا حنيفة، كان يقول: قال علي وقلت أنا، وقالت الصحابة وقلت».

ثمّ قال: «أكنت تجلس إليه؟».

فقلت: لا، ولكن هذا كلامه.

فقلت: أصلحك الله أتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الناس بما يكتفون به في عهده؟

قال: «نعم، وما يحتاجون إليه إلى يوم القيامة».

فقلت: ضاع من ذلك شيء؟

فقال: «لا، هو عند أهله»(3).

وعنه، عن محمد بن يونس، عن أبان، عن أبي شيبة، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: .. وذكر الخبر إلى أن قال: _ قال عليه السلام: «إنّ أصحاب القياس طلبوا العلم بالقياس، فلم يزدادوا من الحقّ إلاّ بُعداً، إنّ دين الله لا يصاب بالقياس»(4).

وروى عن محمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن صفوان ابن يحيى، عن عبد الرحمن بن الحجّاج، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «إنّ السنّة لا تقاس،

ص: 342

1-1 . الكافي: 1 / 34 ح 9.

2-2 . المصدر السابق: 1 / 45 ح 10.

3-3 . المصدر السابق: 1 / 46 ح 13.

4-4 . المصدر السابق: 1 / 46 ح 14.

ألا ترى أنّ المرأة تقضى صومها ولا تقضى صلاتها؟ يا أبان؟ إنّ السُّنة إذا قيسَت محقّ الدين»(1).

وعن علي، عن محمّد، عن يونس، عن قتيبة، قال: سألت رجل أبا عبد الله عليه السلام عن مسألة، فأجابها فيها، فقال الرجل: رأيت إن كان كذا وكذا ما كان يكون القول فيها؟ فقال له: «مه، ما أجبتهك فيه من شيء فهو عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لسنا من (أرأيت) في شيء»(2).

وقد روى هذا الخبر الصّفّار في «البصائر» عن إبراهيم بن هاشم، عن يحيى بن أبي عمران، عن يونس، عن عنبسة(3).

وروى الكليني عن علي، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس رفعه، قال: قال علي بن الحسين عليهما السلام: «إنّ أفضل الأعمال عند الله ما عمل بالسُّنة وإن قلّ»(4).

وعن علي، عن محمّد، عن يونس، عن حريز، عن زرارة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحلال والحرام، فقال: «حلال محمّد صلى الله عليه وآله وسلم حلال أبداً إلى يوم القيامة، وحرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة، لا يكون غيره، ولا يجيء غيره».

وقال: «قال عليّ عليه السلام: ما أحدٌ ابتدَع بدعة إلاّ ترك بها سُنّة»(5).

أقول:

لا يخفى أنّ هذه الأخبار مع ما أشرنا إليه في ترجمة عبدالعزيز المهتدي، ما كان متضمّناً لأمر الإمام عليه السلام إياه بأخذ معالم دينه عن يونس ابن عبدالرحمن(6).

وما روى في كتب الأصحاب مكرّراً من أنّ الإمام نظر إلى كتاب يونس، وصدّق جميع ما كان فيه(7).

وغير ذلك ممّا روى علماء الرجال في ترجمة يونس، يعطى خلاف ما نسب إليه السيّد.

على أنّ جرحه إياه _ وكذا القميين _ شهادة عادل واحد، معارض بأقوى منه كثيراً، من

ص: 343

1-1 . الكافي: 1 / 46 ح 15.

2-2 . المصدر السابق: 1 / 47 ح 21.

3-3 . بصائر الدرجات: 320 ح 8.

4-4 . الكافي: 1 / 56 ح 7.

5-5 . المصدر السابق: 1 / 47 ح 19.

6-6 . رجال الكشي: 483 رقم 910.

7-7 . المصدر السابق: 484 رقم 915.

شهادات من عمل بأقوالهم، وشهد بصحة أحوالهم من سائر علمائنا العدول المحدثين، والمتكلمين، كالصدوق والشيخين وأمثالهم، وكالكشي والنجاشي، وابن الغضائري وابن داود والعياشي وغيرهم، حيث إن كلهم شهدوا بحسن حالهم، وصحة مقالهم، ولم يذكروا شيئاً من ذلك مع الاقتران بما ذكرناه من القرائن، وتقديم الجراح _ على تقدير تسليمه _ إنما هو حين انتفاء المرجح، وقيام التعارض.

على أن لنا أن نحكم في كل أحد ممن لم نلقه، ولم نر شخصه بما اشتهر عنه عند الثقات من أحواله، وما يصل إلينا من أفعاله وأقواله، وليس علينا، بل لا يمكننا تحصيل العلم بباطن كل شخص كما هو الواقع، وقد وصل إلينا من منقولات هؤلاء ما يدل على خلاف ما نسب إليهم السيد، وهو ليس بمعصوم، ويجوز عليه الخطأ والاشتباه، فكيف يمكن لنا تصديق قوله، والعمل برأيه؟!!

مع أننا نرى أن قوله موافق لقول أعادي الدين، المفترين على أصحاب الأئمة المعصومين عليهم السلام، ومعارض لأقوال سائر علماء الدين، ونرى أيضاً أن بين هؤلاء الجماعة رجال لا يمكن انتسابهم إلى أدنى زلل، فضلاً عما هو الكفر، بل لا يمكن للسيد أيضاً أن ينسبهم إلى ذلك.

هذا، وقد روى الكشي خبراً يحلّ بعض هذه الأمور، يعجبني أن أذكر شيئاً منه:

روى الكشي عن حمدويه وإبراهيم، قالوا: حدثنا أبو جعفر محمد بن عيسى العبيدي، قال: سمعت هشام بن إبراهيم الجبلي وهو المشرقي، يقول: استأذنت لجماعة على الرضا عليه السلام في ستة تسع وتسعين ومائة، فحضرنا، وحضرنا ستة عشر رجلاً على باب أبي الحسن عليه السلام، فخرج مسافر، فقال: يدخل آل يقطين، ويونس بن عبد الرحمن، ويدخل الباقر رجلاً رجلاً فلما دخلوا وخرجوا، خرج مسافر ودعاني، وموسى بن صالح، وجعفر بن عيسى، ويونس، فأدخلنا جميعاً عليه، والعباس قائم ناحية بلا حذاء ولا رداء، وذلك في سنة أبي الصرايا، فسلمنا، ثم أمرنا بالجلوس، فلما جلسنا، قال له جعفر بن عيسى: يا سيدي! نشكو إلى الله وإليك ما نحن فيه من أصحابنا.

فقال: «وما أنتم فيه منهم؟!».

فقال جعفر: هم والله يا سيدي يزندقونا، ويكفروننا، ويبرءون منا.

فقال: «هكذا كان أصحاب علي بن الحسين، ومحمد بن علي، وأصحاب جعفر، وموسى صلوات الله عليهم، ولقد كان أصحاب زرارمة يكفرون غيرهم، وكذلك غيرهم كانوا يكفرونهم»..الخبر.

إلى أن قال: فقال يونس: جعلت فداك، إنهم يزعمون أنا زنادقة.

فقال: «أرايتك لو كنت زنديقاً فقال لك: هو مؤمن، ما كان ينفعك من ذلك؟! ولو كنت مؤمناً فقالوا: هو زنديق، ما كان يضرك منه؟!».

فقال المشرقى له: والله ما نقول إلا ما يقول أبأؤك عليهم السلام، عندنا كتاب سَمِيناه كتاب «الجوامع»، فيه جميع ما يتكلم الناس فيه، عن آبائك صلوات الله عليهم، وإنما نتكلم عليه!

وقال جعفر شبيهاً بهذا الكلام.

فأقبل على جعفر، فقال: «فإذا كنتم لا تتكلمون بكلام آبائي فكلام أبييكر وعمر تريدون أن تتكلموا؟!»⁽¹⁾.

وليكن هذا آخر ما أردنا إيراده في هذا المقام، والحمد لله رب العالمين كثيراً، وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً.

وقد فرغ من تسويده مؤلفة العبد الضعيف، الراجى لطف ربه اللطيف، أبوالحسن العاملى الشريف، فى المشهد المشرف، أعنى: النجف الأشرف، فى الشهر الثانى من السنة الخامسة من العشر الأوّل من المائة الثانية من الألف الثانى [صفر 1105هـ] من الهجرة النبوية، على صاعدها وآله ألف صلاة وسلام وتحية.

تمت الرسالة

وفى آخرها: كتبه عبدالله الموسوى الاشتهاردى فى سنة 1357.

ص: 345

- 244 _ القرآن الكريم.
- 245 _ الإجازة الكبيرة، لعبد الله الجزائري التستري، مكتبة المرعشي / قم _ الطبعة الأولى 1409 هـ .
- 246 _ الاحتجاج، لإحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، نشر المرتضى / مشهد 1403 هـ .
- 247 _ الاستبصار، للشيخ الطوسي، دار الكتب الإسلامية / طهران _ الطبعة الثالثة 1390 هـ .
- 248 _ إعلام الوري بأعلام الهدى، للفضل بن الحسن الطبرسي، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث / قم _ الطبعة الأولى 1404 هـ .
- 249 _ أعيان الشيعة، للسيد محسن الأمين، دارالتعارف / بيروت 1406 هـ .
- 250 _ الإمامة والتبصرة، لعلي بن الحسين بن بابويه القمي، مؤسّسة الإمام المهدي (عج) / قم _ الطبعة الأولى 1404 هـ .
- 251 _ بحار الأنوار، لمحمد باقر المجلسي، مؤسّسة الوفاء / بيروت _ الطبعة الثالثة 1403 هـ .
- 252 _ بصائر الدرجات، لمحمد بن الحسن الصفّار، مؤسّسة الأعلمي / طهران 1404 هـ .
- 253 _ التحرير الطاووسي، لأحمد بن موسى آل طاووس، مكتبة المرعشي / قم _ الطبعة الأولى 1411 هـ .
- 254 _ تعليقة الوحيد البهبهاني على منهج المقال، لمحمد باقر بن محمد أكمل البهبهاني _ طبعة حجرية.
- 255 _ تفسير القمي، لعلي بن إبراهيم القمي، دارالكتاب / قم _ الطبعة الثالثة 1404 هـ .

- 256 _ تكملة أمل الآمل، للسيد حسن الصدر، مكتبة المرعشي / قم 1406هـ .
- 257 _ التوحيد، للشيخ الصدوق، مؤسسة النشر الإسلامي / قم _ الطبعة الأولى 1398هـ .
- 258 _ تهذيب الأحكام، للشيخ الطوسي، دار الكتب الإسلامية / طهران _ الطبعة الثالثة 1390هـ .
- 259 _ جامع الرواة، لمحمد بن علي الأردبيلي، مكتبة المرعشي / قم _ الطبعة الأولى 1403هـ .
- 260 _ جامع المقال، لفخر الدين الطريحي، مكتبة جعفرى تبريزى / طهران.
- 261 _ جواهر الكلام، للشيخ محمد حسن النجفى، دار إحياء التراث العربى / بيروت 1981 م.
- 262 _ حاوى الأقوال، لعبد النبى الجزائرى، مؤسسة الهداية لإحياء التراث / قم _ الطبعة الأولى 1418هـ .
- 263 _ خاتمة مستدرک الوسائل، للشيخ حسين النورى الطبرسى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث / قم _ الطبعة الأولى 1415هـ .
- 264 _ الخلاصة (رجال العلامة الحلى)، للحسن بن يوسف بن المطهر الأسدى الحلى، مكتبة الشريف الرضى / قم 1402هـ .
- 265 _ الذريعة إلى تصانيف الشيعة، لآقا بزرك الطهرانى، دار الأضواء / بيروت _ الطبعة الثالثة 1403هـ .
- 266 _ رجال ابن داود، للحسن بن علي بن داود الحلى، مكتبة الشريف الرضى / قم.
- 267 _ رجال الشيخ الطوسى، للشيخ الطوسى، المكتبة الحيدرية / النجف الأشرف _ الطبعة الأولى 1381هـ .
- 268 _ رجال الكشى، للشيخ الطوسى، جامعة مشهد 1348هـ ش.
- 269 _ رجال المامقانى (تنقيح المقال)، للشيخ عبدالله المقامانى _ حجرية.
- 270 _ رجال النجاشى، لأحمد بن علي النجاشى، مؤسسة النشر الإسلامى / قم _ الطبعة الأولى 1407هـ .
- 271 _ الرسائل الرجالية، للسيد محمد باقر الشفتى، مكتبة مسجد السيد / أصفهان _ الطبعة

- 272 _ رسائل الشريف المرتضى، لعلى بن الحسين بن موسى، دارالقرآن الكريم / قم 1405هـ .
- 273 _ روضات الجنّات في أحوال العلماء والسّادات، لمحمّد باقر الخوانسارى، مكتبة إسماعيليان / قم 1390 هـ .
- 274 _ ريحانة الأدب، لمحمّد على التبريزى المدرس، مطبعة شركة سُهابى / طهران _ الطبعة الثانية.
- 275 _ عيون أخبار الرضا عليه السلام، للشيخ الصدوق، منشورات جهان / طهران.
- 276 _ الغيبة، للشيخ الطوسى، مؤسّسة المعارف الإسلامية / قم _ الطبعة الأولى 1411هـ .
- 277 _ فرق الشيعة، للحسن بن محمّد النوبختى، المكتبة المرتضوية / النجف الأشرف 1355هـ .
- 278 _ فهرس النسخ المخطوطة لمكتبة سپهسالار، لابن يوسف الشيرازى، طهران 1315هـ . ش.
- 279 _ الفهرست، للشيخ الطوسى، مكتبة الشريف الرضى / قم.
- 280 _ الكافى، للشيخ الكلينى، المكتبة الإسلامية / طهران 1388هـ .
- 281 _ لؤلؤة البحرين، ليوسف بن أحمد البحرانى، مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث / قم _ الطبعة الثانية.
- 282 _ مجمع الرجال، لعناية الله بن على القهپائى، مؤسّسة إسماعيليان.
- 283 _ معجم رجال الحديث، للسيد أبوالقاسم الموسوى الخوئى، الطبعة الخامسة 1413هـ .
- 284 _ المناقب، لمحمّد بن على بن شهر آشوب، منشورات علامة / قم.
- 285 _ نجوم السماء، لمحمّد مهدي اللكهنوى، مكتبة بصيرتى / قم.
- 286 _ الوجيزة، لمحمّد باقر المجلسى، مؤسّسة الأعلمى / بيروت _ الطبعة الأولى 1415هـ .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

